عارف
وعه ریشه‌ها ۱۱

انقلاب اسلامی

و چرایی و چگونگی رخداد آن

ویراست سوم



بسم الله الرحمن الرحیم

انقلاب اسلامی

انقلاب اسلامی

و

چرایی و چگونگی رخداد آن

مجموعه ریشه‌ها

۱۱

انقلاب اسلامی و چرایی و چگونگی رخداد آن (ویراست سوم)

نویسندگان: آقایان: محمّد پزشکی، سیّدمحمّدعلی حسینی‌زاده، دکتر سیّدصادق حقیقت، عبدالوهاب فراتی و دکتر مصطفی ملکوتیان

معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی

ناشر: دفتر نشر معارف

حروفچین و صفحه‌آرا: حسن عموعبداللهی

نوبت چاپ: چهل و چهارم، بهار ۱۳۸۴

چاپخانه: صدف

شمارگان: ۱۰۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۰۰۰ تومان

قم: خیابان شهداء-کوچه ۳۲، پلاک ۵، تلفن: ۷۷۴۵۰۱۸

مراکز پخش:

قم: خیابان شهداء-کوچه ۳۲، پلاک ۵، تلفن و نمابر: ۷۷۴۴۶۱۶

قم: خیابان شهداء- روبروی دفتر مقام معظم رهبری، تلفن: ۷۷۳۵۴۵۱- نمابر: ۷۷۴۲۷۵۷

تهران: خیابان انقلاب- چهارراه کالج، پلاک ۷۹۱، تلفن: ۸۹۱۱۲۱۲- نمابر: ۸۸۰۹۳۸۶

پست الکترونیکی: E_mail: nashremaaref@yahoo.com

نشانی اینترنتی: WWW.nashremaaref.com

پیش‌گفتار

کتابی که پیش رو دارید ویراست سوم «انقلاب اسلامی و چرایی و چگونگی رخداد آن» است که به اساتید و دانشجویان گرامی تقدیم می‌گردد. پس از انتشار ویراست دوم کتاب در تابستان ۱۳۷۸، تغییرات و اصلاحات به عمل آمده در ویراست اول، مورد استقبال صاحب‌نظران و دانشجویان محترم قرار گرفت. در عین حال، تلاش برای تهیه متنی کامل‌تر و واضح‌تر، ما را بر آن داشت تا با بهره گیری از نقطه نظرات ارسالی اساتید و اندیشمندان درباره ویراست دوم، اصلاحات و تغییرات جدیدی را با توجه به فرصت اندکی که در اختیار داشتیم، به عمل آوریم. با این همه، مجدداً آمادگی خود را جهت دریافت و اعمال دیدگاه‌ها و پیشنهادات صاحب‌نظران، اعلام داشته و پیشاپیش از همه آنان تقدیر و تشکر می‌نماییم.

مجموعه حاضر حاصل تلاش پنج نفر از نویسندگان به شرح ذیل می‌باشد:

۱. فصل اول (به‌جز قسمت آخر، یعنی دیدگاه‌ها و نظریه‌های مربوط به پیروزی انقلاب اسلامی که توسط دکتر سیدصادق حقیقت نوشته شده است) به همراه بحث جنبش تنباکو و بخشی از مطالب مربوط به ظهور و سقوط رضاشاه در فصل دوم، به علاوه قسمت پایانی فصل سوم، یعنی تغییر در روحیه عمومی و وقوع انقلاب و همچنین مطالب فصل چهارم توسط جناب آقای **دکتر مصطفی ملکوتیان** نگاشته شده است.

۲. فصل دوم توسط جناب آقای **محمدعلی حسینی‌زاده** نگارش یافته است.

۳. بخش اول فصل سوم، یعنی روند حوادث و رخدادها و نیز واکنش قدرت‌های بزرگ در قبال انقلاب اسلامی توسط جناب آقای **عبدالوهاب فراتی** و بخش دوم همین فصل، یعنی ویژگی‌ها و اقدامات حکومت و مخالفان رژیم توسط جناب آقای **محمد پزشکی** نوشته شده است.

۴. فصل آخر و بخش خاتمه کتاب نیز توسط جناب آقای **دکتر سیدصادق حقیقت** به رشته تحریر درآمده است.

ضمن تقدیر و تشکر از تلاش‌های بی‌شائبهٔ نویسندگان محترم کتاب، امید است متن حاضر مورد استفاده پژوهشگران، اساتید و دانشجویان عزیز قرار گیرد.

نهاد نمایندگی مقام معظّم رهبری در دانشگاهها
معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی
دفتر تحقیق و تدوین متون درسی

فهرست مطالب

فصل اول

تحلیل و تبیین چرایی و چگونگی

رخداد انقلاب اسلامی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

واژهٔ انقلاب (Revolution) در آغاز از اصطلاحات علم اخترشناسی بود و در معنای چرخش دورانی افلاک و بازگشت ستارگان به جای اول به کار می‌رفت.

گروهی از نویسندگان بر این باورند که تا پیش از انقلاب فرانسه، در پایان قرن ۱۸ میلادی، بازگشت به وضعیت مطلوب تجربه شده، انقلاب خوانده می‌شد، در حالی که انقلاب‌های معاصر با ایجاد عصری نو در تاریخ کشورها همراه‌اند.(۱)

پدیدهٔ انقلاب - چنان‌که نوشته‌های متفاوت باقی‌مانده از دوران باستان نشان می‌دهد - قدمت بسیار دارد. براساس یک پژوهش علمی، در فاصلهٔ ۶۰۰ ق. م تا ۱۴۶ ق. م، ۸۴ انقلاب در یونان باستان به‌وقوع پیوست و در فاصلهٔ ۵۰۹ ق. م تا ۴۷۶ م، رم باستان شاهد ۱۷۰ انقلاب و اغتشاش عمدهٔ ثبت شده بود.(۲)

انواع انقلاب

اصطلاح «انقلاب»، به‌دلیل همراهی با دگرگونی شدید و ناگهانی، کاربردهای مختلف دارد؛ مانند انقلاب صنعتی، انقلاب سیاسی، انقلاب اجتماعی، انقلاب فکری و انقلاب سبز؛ ولی در این کتاب، انواع خاصی از واژگونی‌های بزرگ در جوامع بشری مورد نظر است.

این پدیده، با توجه به میزان و نوع تغییراتی که به ویژه در داخل کشور پدید می‌آورد، به دو نوع اجتماعی (انقلاب کبیر) و سیاسی قابل تفکیک می‌نماید. آرای پژوهشگران در بارهٔ انقلاب‌های سیاسی و اجتماعی مختلف است. یکی از نظریه‌پردازان می‌نویسد:

> انقلاب سیاسی با تغییر حکومت بدون تغییر در ساختارهای اجتماعی همراه است؛ اما انقلاب اجتماعی عبارت است از انتقال و دگرگونی سریع و اساسی حکومت و ساختارهای اجتماعی و تحول در ایدئولوژی غالب کشور.(۳)

---

۱. دربارهٔ معنای واژهٔ انقلاب در گذشته و حال رجوع کنید به: هانا ارنت، *انقلاب*، ص ۳۶.

2. See:Pitirim Sorokin "Fluctuations of Internal Disturbances" in:kelly and Brown (eds), ***Struggles in the state***, p128.

3. See: Theda Skocpol, ***States and Social Revolutions***. p 33.

برخی از محققان بر نقش طبقات پایین در انقلاب اجتماعی تأکید می‌ورزند:

> انقلاب سیاسی سبب ایجاد تغییراتی در وضعیت قدرت و افراد دولت می‌گردد. این انقلاب تا زمانی که کنترل و قدرت انحصاری قدیمی شکسته شود و یک گروه جدید قدرت حاکم دولتی را مجدداً سازماندهی کند ادامه می‌یابد. این امر ممکن است به یک قیام متقابل و گاه بازگشت مجدد قدرت به وضع قبلی انجامد. انقلاب‌های اجتماعی ـ که بسی کمتر اتفاق می‌افتد ـ به میان آورندهٔ انتقال‌های سیاسی و اجتماعی، نزاع طبقاتی و فشار برای تغییرات رادیکال از سوی طبقات پایین است ... این انقلاب‌ها، براساس وضع و موقعیت عاملانشان، به صورت‌های گوناگون تجربه می‌شود.(۱)

نظریه‌پردازی دیگر میزان تغییر در طبقهٔ حاکم را مورد توجه قرار می‌دهد و می‌نویسد:

> انقلاب سیاسی موجب ورود گروه‌های جدید به درون طبقهٔ حاکم می‌شود، در حالی که انقلاب اجتماعی، کل طبقهٔ حاکم را تغییر می‌دهد.(۲)

البته تفکیک انقلاب سیاسی و اجتماعی نباید به مشتبه شدن انقلاب سیاسی با اموری مانند کودتا ـ که تحولات ساده در ساخت قدرت است ـ انجامد. هم‌چنین انقلاب‌های کوتاه‌برد و سیاسی مشکل بتوانند از دخالت در امور اجتماعی و اقتصادی اجتناب کنند.(۳)

مراد از «انقلاب» دراین کتاب انقلاب‌های اجتماعی یا بزرگ است. انقلاب اسلامی ایران، چنان که نویسندگان متخصص و مشهور گفته‌اند، در شمار انقلاب‌های اجتماعی یا کبیر جای دارد؛(۴) زیرا از یک سو، سبب تغییر در اساس و نوع حکومت گردید و از سوی دیگر به تحول در ایدئولوژی غالب و رسمی کشور و خط‌مشی‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در ابعاد داخلی و خارجی انجامید.

ویژگی‌های انقلاب و تفاوت آن با مفاهیم مرتبط

در مورد تعریف انقلاب توافق همگانی وجود ندارد، اما با نگاه دقیق به این پدیده و تعریف‌های آن، می‌توان موارد هفت‌گانه‌ی زیر را از ویژگی‌های انقلاب دانست:

۱. نارضایتی عمیق از شرایط حاکم (که به‌دنبال ناامیدی از بهبود شرایط پدید می‌آید)؛

همچنین در این زمینه رک: تدا اسکاچپول، «حکومت تحصیلدار و اسلام شیعی در انقلاب ایران» در: عبدالوهاب فراتی (گردآورنده)، ***رهیافت‌های نظری بر انقلاب اسلامی***، صص ۱۸۶ ـ ۱۸۵.

1. Iain Mclean , ***Oxford Concise Dictionary of Politics***. p. 431.

۲. این نکته از گیدو دورسو است. رک: حسین بشیریه، ***انقلاب و بسیج سیاسی***، ص ۴.

۳. بشیریه، پیشین، ص ۵.

۴. در این زمینه، برای نمونه، رک: حمید عنایت، «انقلاب در ایران سال ۱۹۷۹، مذهب به عنوان ایدئولوژی سیاسی» در عبدالوهاب فراتی (گردآورنده)، ***درآمدی بر ریشه‌های انقلاب اسلامی***، صص ۱۴۷ ـ ۱۴۴ و اسکاچپول، پیشین، ص ۱۸۵.

۲. وجود رهبری و ساختارهای اجتماعی ـ سیاسیِ دارای نقش و بسیج‌گر؛
۳. گسترش و پذیرش اندیشه(ها) و ایدئولوژی(های) جدید جایگزین؛
۴. گسترش روحیهٔ انقلابی؛
۵. مشارکت مردمی (هر چند مشارکت در بخشی از مردم؛ که با سکوت یا رضایت بخش‌های دیگر توده‌ها همراه شود.)؛
۶. مبارزهٔ خشونت‌بار؛
۷. تغییر در ساختارهای اجتماعی و سیاسی (تغییر رژیم سیاسی و تغییرات در ساختارهای اجتماعی اقتصادی).

تفاوت انقلاب با مفاهیمی مانند اصلاح (رفرم)، نهضت، کودتا، شورش و جنگ داخلی را نیز باید در همین ویژگی‌ها جست‌وجو کرد:

الف. اصلاح (رفرم): در میان واژه‌های مورد بحث، «اصلاح» با مفهوم «انقلاب» تفاوتی آشکارتر دارد؛ زیرا اصلاحات بوسیلهٔ رژیم سیاسی حاکم تحقق می‌یابد و اموری مانند بسیج توده‌ای، تغییر رژیم سیاسی و خشونت در آن وجود ندارد.

ب. نهضت: حرکتی معمولاً درازمدت است که ممکن است انقلاب فقط بخشی از آن به شمار آید؛ مانند نهضت اسلامی ایران که دست کم از اوایل دههٔ ۱۳۴۰ قابل ردیابی است. نهضت ممکن است به شکل تلاش‌های فکری و فرهنگی آغاز شده، سپس در اثر گسترش افکار جدید رنگ سیاسی و انقلابی به خود گیرد و یا حتی به انقلاب منجر نگردد.

ج. کودتا: اقدام سریع گروهی از نظامیان علیه یک رژیم سیاسی است که از مشارکت مردمی و بخشی دیگر از ویژگی‌های انقلاب بی‌بهره می‌نماید. نتایج عملی کودتاها یک‌سان نیست، زمانی تنها به تغییرات سیاسی و جابه‌جا شدن دولتمردان می‌انجامد و گاه سبب تغییرات عمیقِ اجتماعی، اقتصادی و سیاسی می‌گردد.

اصل بر این است که مردم در کودتاها نقش ندارند، اما برخی از کودتاهای نظامی پس از شورش‌ها و اعتصابات مردمی رخ داده است؛ مانند کودتای «افسران آزاد» به رهبری جمال عبدالناصر که در سال ۱۹۵۲ م. علیه رژیم سلطنتی ملک فاروق در مصر تحقق یافت و به استقرار جمهوری، خروج نیروهای انگلیسی، اصلاحات ارضی و ... انجامید. به این‌گونه کودتاها «کودتای انقلابی» نیز گفته می‌شود.

د. شورش: این واژه و واژگان مشابهی مانند «طغیان»، «اغتشاش» و «قیام» حرکتی مقطعی یا واکنشی با ماهیت و دامنه‌های متفاوت است که گاه مقدمهٔ حرکت انقلابی قرار می‌گیرد و در بسیاری مواقع از همراهی مردم، ایدئولوژی جدید جایگزین و برنامه‌ای برای تغییر نهادهای سیاسی و اجتماعی

برخوردار نیست. بسیاری از شورش‌ها در مدتی کوتاه سرکوب می‌شود و فرو می‌نشیند.

شماری از شورش‌های مشهور تاریخی عبارت است از:

۱. شورش فرونده (Fronde) در فرانسه که در قرن هفده در آغاز سلطنت لوئی چهاردهم رخ داد.

۲. شورش پوگاچف‌قزاق که در سدهٔ هیجدهم در روسیه تحقق یافت و به‌وسیلهٔ کاترین کبیر سرکوب شد.

۳. شورش تایپینگ‌ها در چین که در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم به وقوع پیوست و به مرگ میلیون‌ها تن انجامید.

۴. شورش بوکسورها که علیه سلطهٔ خارجی در سال ۱۹۰۰ م. در چین روی داد.

۵. قیام تنباکو و قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ که در تاریخ ایران شناخته شده است.

هـ. جنگ داخلی: مبارزهٔ مسلحانه برای کسب قدرت میان طرف‌های درگیر در یک کشور، «جنگ داخلی» نام دارد که به سبب طغیان بخشی از قدرت علیه بخش دیگر یا درخواست تجزیهٔ ارضی، خودمختاری و استقلال توسط گروهی از ساکنان کشور تحقق می‌یابد. جنگ مسلحانه میان گروه‌های معارض خواستار قدرت نیز نوعی دیگر از جنگ داخلی است. گاه تمایز بین انقلاب و جنگ داخلی مشکل می‌شود و یک حرکت برای بهره گیری از هر دو نام شایستگی می‌یابد؛ برای مثال وقتی مردم به سود یکی از دو طرف نزاع دخالت می‌کنند و نبرد را پایان می‌دهند. جنگ داخلی اسپانیا بین نیروهای هوادار ژنرال فرانکو و دست‌چپی‌ها که به پیروزی فرانکو، در سال‌های پیش از نبرد دوم جهانی انجامید؛ جنگ داخلی لبنان (۱۹۹۱ ـ ۱۹۷۵)؛ نبرد میان تامیلی‌ها و سینهالی‌ها در سریلانکا و درگیری افغانستان در شمار جنگ‌های داخلی مشهور معاصر جای دارند.

چرایی و چگونگی وقوع انقلاب‌ها

پدیدهٔ انقلاب، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین و سرنوشت‌سازترین پدیده‌های اجتماعی ـ سیاسی، از دیرباز مورد توجه پژوهش‌گران قرار گرفته و دربارهٔ چرایی و چگونگی وقوع آن دیدگاه‌های گوناگونی پدید آمده است.

هدف هر دیدگاه آن است که پژوهش‌گر یا خواننده را، برای گشودن قفل پدیدهٔ انقلاب، به کلیدی مجهز سازد؛ اما دلایلی چند سبب شده است هر دیدگاه در این زمینه نتایجی خاص ارائه دهد. مهم‌ترین دلایل این امر به ماهیت پدیده‌های اجتماعی و پیچیدگی آن‌ها باز می‌گردد که در نیازهای معنوی و مادی و استعدادها و ویژگی‌های عامل انسان مانند قدرت تفکر، اراده و حافظه و وجود عوامل ناشناخته و پنهانِ بسیار ریشه دارد. این امر سبب عدم امکان آزمایش ارادی یافته‌های علمی، جهت مشخص شدن درستی یا نادرستی آن‌ها می‌گردد.

بدین ترتیب، مجموعه‌ای از دیدگاه‌های متفاوت دربارهٔ پدیدهٔ انقلاب به وجود آمده است که حتی برخی از آن‌ها با یکدیگر کاملاً تناقض دارند؛ برای مثال نظریه‌ای پیشرفت و بهبود موقعیت اقتصادی را سبب انقلاب می‌داند؛ نظریه‌ای دیگر، بدتر شدن این موقعیت را و نظریهٔ سوم، رکود سریع و کوتاه مدت پس از بهبودی طولانی مدت را ایجاد کنندهٔ انقلاب خوانده است.(۱)

به‌طور کلی، نظریه‌های انقلاب در پی تبیین «چرایی» و «چگونگی» وقوع انقلابند؛ هرچند برخی از آن‌ها به پی‌آمدهای این پدیده نیز می‌پردازند.(۲) البته جدا کردن دو بحث «چرایی» و «چگونگی» مشکل است و در بارهٔ معنای آن‌ها نیز اتفاق نظر وجود ندارد.

در این کتاب، مراد از «چرایی» وقوع انقلاب، بیان عللی است که در همهٔ انقلاب‌ها دیده می‌شوند و تا وقتی پدید نیایند، هیچ انقلابی اتفاق نمی‌افتد. این دسته از علل، علل کلی خوانده می‌شود.(۳) بی‌تردید ممکن است علل کلی، هنگام تطبیق بر مصداقی خاص؛ مانند انقلاب اسلامی، شکلی ویژه یابد. منظور از «چگونگی» وقوع انقلاب نیز مسیر خاص شرایط یا تحولاتی است که به ایجاد علل کلی و سرانجام پیروزی انقلاب می‌انجامد.

به‌زبان ریاضی، انقلاب برآیند حوادث و دگرگونی‌های متنوع و متقاطع تاریخی یک کشور است و مجموعهٔ تحولات و شرایط فکری، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در وقوع آن دخالت دارد. البته در هر انقلابی ممکن است با توجه به ماهیت و نوع انقلاب و رژیم سیاسی، یک یا تعدادی از تحولات و شرایط نقش اصلی و بارز داشته باشد. با این حال، آنچه در نهایت وقوع انقلاب راگریزناپذیر می‌سازد، عللی معدود است که در سایهٔ تأثیر و تأثر تحولات و شرایط فوق پدید می‌آید و گسترش می‌یابد. علل کلی، با بحث «چرایی» و تحولات و شرایط، با بحث «چگونگی» وقوع انقلاب ارتباط دارد.

علل کلی ـ که در هر انقلابی دیده می‌شود ـ عبارت است از:

---

۱. برای ملاحظهٔ نظریه‌های مختلف در مورد انقلاب رک: مصطفی ملکوتیان، ***سیری در نظریه‌های انقلاب***، صفحات مختلف.

۲. به‌عنوان مثال، کرین برینتون در کتاب ***کالبدشکافی انقلاب*** (Anatomy of Revolution) در زمینهٔ پیامدهای انقلاب‌های انگلیس، امریکا، فرانسه و روسیه‌یکنواختی‌هایی را ذکر کرده است. در بحث «حرکت دوره‌های انقلاب‌ها» (فصل پنجم) این بحث را با تفصیل بیشتری بررسی خواهیم کرد. تدا اسکاچپل در کتاب ***دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی (States and Social Revolutions)*** مطالبی در رابطه با دولت‌های پس از انقلاب دارد.

۳. از جنبهٔ حیطه و قلمرو، مطالب علمی یا کلی‌اند و یا ویژه شرایط زمانی و مکانی خاصی هستند. مطالب کلی، مطالبی هستند که بدون توجه به این شرایط و در مورد همهٔ جوامع و زمان‌ها ابراز می‌شوند.

برای مطالعهٔ علت مفید بودن این دسته‌بندی و برخی پیشنهادات برای حل مشکل تعارض نظریه‌های انقلاب، رک: مصطفی ملکوتیان، «اشاراتی در فلسفهٔ علم انقلاب» در: ***انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن***، (ویژه‌نامهٔ سمینار انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن) ج ۱، صص ۱۴۹ ـ ۱۴۰.

۱. **نارضایتی عمیق از شرایط حاکم:** این علت وقتی پدید می‌آید که جز خواص (Elite)، دست‌کم بخش‌هایی از مردم نیز از بهبود شرایط ناامید شده، آن را غیرقابل تحمل یابند.

۲. **وجود رهبری و ساختارهای اجتماعی ـ سیاسیِ دارای نقش و بسیج‌گر:** هر انقلابی با رهبری و ساختارهایی همراه است. رهبری و ساختارها در گسترش نارضایتی، ارائه و تبلیغ ایدئولوژی، ایجاد و گسترش روحیه انقلابی، تدوین استراتژی و تاکتیک‌های مبارزه و بسیج (آوردن مردم به‌صحنه) نقش دارند.

۳. **گسترش و پذیرش اندیشه‌ها و ایدئولوژی‌های جدید جایگزین:** در هر انقلابی اندیشه‌های جدید حاوی ایدئولوژی‌های انقلابی، ذهن انقلابیان را تسخیر می‌کند و بر رفتار آن‌ها سلطه می‌یابد. بدون گسترش اندیشه‌های جدید، هیچ انقلابی روی نداده است.

۴. **گسترش روحیهٔ انقلابی:** منظور از این روحیه، وضعی است که سبب اعتماد به نفس در افراد می‌شود، به‌گونه‌ای که آن‌ها، بی‌توجه به اقدامات سرکوب‌گرانه یا رفرمیستی رژیم‌ها، تنها به‌پیش‌برد انقلاب می‌اندیشند و در راستای هدف خود ـ که واژگونی رژیم موجود و بنای ساختار نوین است ـ گام برمی‌دارند.

بر این اساس، معمولاً نارضایتی عمیق پیش از پذیرش ایدئولوژی جدید تحقق می‌یابد و پذیرش ایدئولوژی نو پیش از پیدایش روحیه انقلابی در افراد رخ می‌دهد؛ اما در زمینهٔ وجود رهبری و ساختارها، تقدم و تأخر شرط نیست. در صورت نیرومندی علل چهارگانهٔ بالا، حتی توان اقتصادی و نظامی بالای رژیم سیاسی و برخورداری‌اش از حمایت بین‌المللی نیز به احتمال قوی نمی‌تواند از پیروزی انقلاب جلوگیری کند؛ یعنی چنانچه نارضایتی بسیاری از مردم را دربرگیرد، رهبری و ساختارها از اصالت فرهنگی برخوردار باشند، آرمان انقلابی واحد بوده، با فرهنگ عمومی کشور پیوند خورده باشد و روحیهٔ انقلابی نیز فراگیر باشد، پیروزی انقلاب بسیار محتمل است؛ اما اگر این علل از نیرومندی لازم برخوردار نباشد، آیندهٔ رژیم و انقلابیان را توان عمومی دو طرف مشخص می‌کند. توان عمومی نیز از طریق عناصر مادی و محسوس قدرت، (یعنی تعداد همراهان،اقتصاد، نیروی نظامی، حمایت خارجی و...) و عناصر غیرمادی و نامحسوس قدرت (یعنی قدرت مدیریتی دو طرف، ویژگی‌ها و توان رهبر، ایدئولوژی حاکم بر اذهان دو طرف و...) تعیین می‌گردد.

برای تحقیق در زمینهٔ چگونگی پیدایش و نقش این علل چهارگانه باید به تاریخ کشورها رجوع کرد. هر انقلابی دو طرف دارد: در یک سو، رژیم سیاسی و رهبران با ویژگی‌های خاص و مجموعهٔ اقدامات فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، و در سوی دیگر، مخالفان و رهبران آن‌ها. وقتی چگونگی پیدایش و نقش علل چهارگانه مورد بررسی قرار می‌گیرد توجه به هر دو طرف انقلاب ضروری می‌نماید.

چرایی و چگونگی وقوع انقلاب اسلامی ایران

انقلاب اسلامی ایران علل چهارگانهٔ وقوع انقلاب را، در نوع نیرومند آن، نشان داد:

۱. نارضایتی عمیق از شرایط حاکم با شاخص‌هایی مانند خستگی و تنفر مردم از وعدهٔ تکراری و دروغینِ رسیدن به دروازه‌های تمدن بزرگ شاه و شعارهای طردکنندهٔ رژیم ـ مانند مرگ بر شاه و نظام شاهنشاهی نابود باید گردد ـ آشکار بود. برخلاف همه یا بیش‌تر انقلاب‌های معاصر ـ که تنها گروه‌های خاصی در آن‌ها شرکت داشتند ـ در ایران اکثر قریب به اتفاق جمعیت کشور از رژیم پهلوی ابراز تنفر می‌کردند.

با توجه به این واقعیت که ناخشنودی مردم با جنبه‌های فکری و عقیدتی آمیخته گردید، می‌توان گفت نارضایتی در ایران از دیگر انقلاب‌های معاصر شدیدتر و عمیق‌تر بود.

۲. گسترش و پذیرش اندیشه و ایدئولوژی جدید جایگزین در انقلاب اسلامی با شاخص شعارهای انقلابیان در بیان آرمان‌های جدید ـ که در تظاهرات‌های خیابانی، سخنرانی‌ها و نوشته‌های زمان وقوع انقلاب دیده می‌شد ـ و بی‌توجهی همگانی به شعارهای گروه‌های غیراسلامی، به‌رغم تبلیغات گستردهٔ آن‌ها، قابل مشاهده بود. به‌طور کلی، درپی شکست مارکسیسم و ناسیونالیسم، با تلاش گروه‌های اسلامی، اندیشهٔ احیای دین و بازگشت به خویشتن روز به روز نیرومندتر شد و کسانی که در انقلاب شرکت جستند به این که ایدئولوژی اسلامی باید جایگزین ایدئولوژی قدیمِ حاکم گردد، معتقد گردیدند.

از سوی دیگر، جمعیت پذیرندهٔ آرمان‌های انقلاب اسلامی نیز، برخلاف سایر انقلاب‌های معاصر، بسیار بود؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت جز بخشی از روشنفکران ـ که با عقاید مارکسیستی یا لیبرالی در انقلاب شرکت داشتند ـ عموم مردم از آرمان‌های اسلامی و اندیشه‌های امام خمینی(ره) طرفداری می‌کردند. افزون بر این، اصالتِ فرهنگی ایدئولوژی انقلاب ایران از تفاوت‌های عمدهٔ انقلاب اسلامی با دیگر انقلاب‌های معاصر است.

۳. در وقوع انقلاب اسلامی، وجود نوعی رهبری ویژه همراه با ساختارهای خاص نقش‌آفرین مانند نهاد روحانیت، شبکهٔ مساجد و انجمن‌های اسلامی نیز آشکار بود. رهبریِ هوشمند، قاطع و بلامنازع امام خمینی(ره)، اعتماد خاص مردم به وی و پیوند دینی و تاریخی روحانیت و مردم وضعی استثنایی پدید آورد و به موفقیت سریع در برانگیختن نارضایتی از وضع موجود، گسترش آرمان‌های انقلاب اسلامی، ایجاد و گسترش روحیهٔ انقلابی و بسیج عمومی انجامید. شعارهایی مانند «نهضت ما حسینی است رهبر ما خمینی است»، «حزب فقط حزب الله رهبر فقط روح الله»، «تا خون در رگ ماست خمینی رهبر ماست»، بر پذیرش همگانی رهبری امام خمینی در انقلاب اسلامی گواهی می‌دهد.

۴. روحیهٔ انقلابی در انقلاب اسلامی با شاخص‌هایی چون عدم تسلیم انقلابیان در برابر اقدامات رفرمیستی رژیم شاه؛ (مانند تغییر نخست وزیران، آزادی زندانیان سیاسی و آزادی‌های کنترل شدهٔ مطبوعات) و بی‌توجهی آنان به اقدامات سرکوب‌گرانه، (مانند حکومت نظامی)، مشخص می‌شود.

برای کاوش در زمینهٔ چگونگی وقوع انقلاب اسلامی، مانند هر انقلاب دیگر، باید به تاریخ کشور رجوع کرد. از سوی دیگر، در بحث چگونگی وقوع انقلاب، توجه به ماهیت انقلاب بسیار راه‌گشا می‌نماید. ماهیت دینی انقلاب اسلامی و پیروزی سریع آن ـ که با این ماهیت ارتباط دارد ـ بازگوکنندهٔ نقش مهم‌تر تعدادی از علل مربوط به چگونگی وقوع انقلاب اسلامی است. علت‌هایی مانند دین مبین اسلام، مذهب تشیع و ویژگی ظلم‌ستیزی و عدالت‌خواهی آن، نهضت‌ها و حرکت‌های شیعی گذشته، مراسم مذهبی (عزاداری در ماه‌های محرم و صفر و به‌ویژه روزهای تاریخی تاسوعا و عاشورای حسینی)، نهاد روحانیت و ارتباط دائمی آن با مردم و رهبری هوشمند و قاطع امام خمینی (ره). در حقیقت فرهنگ مذهبی مردم ایران، به رغم نمودهای آشکار فرهنگ پرزرق و برق غربی، نهادهای فرهنگی ـ تاریخی و رهبری امام خمینی(ره) در ایجاد و پیروزی سریع انقلاب نقشی اساسی داشت.

دیدگاه‌ها و نظریه‌های مربوط به‌پیروزی انقلاب اسلامی

دربارهٔ علل اصلی پیروزی انقلاب، بین اندیشمندان این رشته و نیروهای درگیر در انقلاب، اتفاق نظر وجود ندارد. انقلاب اسلامی پدیده‌ای بود که به دلیل پیچیدگی‌ها و خصوصیات ویژه‌اش (رهبری مذهبی،[۱] سرعت وقایع، زودرس‌بودن پیروزی و فائق‌آمدن مردمی بی‌سلاح بر رژیمی مسلح و بهره‌مند از حمایت خارجی) برداشت‌های متفاوتی را پذیرا شد. هر یک از دیدگاه‌های پنج‌گانه زیر،[۲] ضمن پذیرش وجود عوامل مختلف در انقلاب ایران، بر یک عامل به‌عنوان عامل اصلی تأکید می‌کنند:

۱. فرضیهٔ توطئه

وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷، برای صاحب‌نظران داخلی و خارجی و نیروهایی که در انقلاب نقش داشتند، امری شگفت‌آور و نامنتظره می‌نمود. بر این اساس، گروهی پیروزی انقلاب را با اتکا بر فرضیهٔ توطئه تحلیل کرده‌اند. طیفی از سلطنت‌طلب‌ها تا مارکسیست‌ها در شمار طرفداران این نظریه جای دارند:

الف) گروهی معتقدند غرب می‌خواست شاه را، به سبب نقش کلیدی‌اش در افزایش قیمت نفت اوپک در نیمه اول دههٔ ۱۳۵۰، تنبیه کند.

ب) در باور گروهی دیگر، ایران در سال‌های آخر عمر حکومت پهلوی، شتابان به سمت توسعهٔ

---

۱. در این زمینه رک: حاتم قادری، «موقعیت سرحدی امام خمینی»، *امام‌خمینی و حکومت اسلامی*، ج ۸ و *روحانیت، اجتهاد و دولت*، صص ۳۱۵ ـ ۲۳۷.

۲. استفاده از این تقسیم‌بندی صرفاً به‌منظور فهم بهتر نظریه‌های مربوط به انقلاب اسلامی است، هرچند مبنای علمی خاصی، جز استقرا، بر آن حاکم نیست. در زمینهٔ این تقسیم‌بندی رک: صادق زیباکلام، *مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی* و S.S. Haghighat (editor), ***Six Theories About the Victory of the Islamic Revolvtion***.

اقتصادی و صنعتی‌شدن گام برمی‌داشت. غربی‌ها، به سبب حسادت و در خطر دیدن بازارهای خود در صورت ورود فرآورده‌های صنعتی، معدنی و کشاورزی ایران به بازارهای بین‌المللی، نقشهٔ توطئه علیه شاه را طراحی کردند. شاه، در کتاب **پاسخ به تاریخ**، به هر دو برداشت فوق اشاره می‌کند.

ج) برخی برآنند که غربیان با هدف نابود ساختن ذخایر ارزی ایران و کشورهای نفت‌خیز عربی ـ که در بانک‌های غربی سپرده‌های کلان اندوخته بودند ـ انقلاب ایران را پدید آوردند. استدلال این گروه آن است که ذخایر پولی ایران و کشورهای حوزهٔ خلیج فارس ـ که به دنبال افزایش ناگهانی بهای نفت افزایش یافته بود ـ می‌توانست برای سیستم پولی غرب مخاطره‌آمیز باشد. اگر صاحبان آن‌ها تصمیم می‌گرفتند یکباره سپرده‌هایشان را از بانک‌های غربی بیرون بکشند، نظام مالی غرب فلج می‌شد. در این موقعیت، غرب با خلق انقلاب ایران و سپس جنگ ایران و عراق، ذخایر ارزی آن‌ها و حامیانشان را در مسیر خرید اسلحه و مهمات به‌کار انداخت و با کاهش آن خطر احتمالی را از میان برد.

د) گروهی دیگر، انگیزهٔ غرب برای سقوط شاه را در توان نظامی ایران و هراس غرب از طرح‌های بلندپروازانهٔ شاه جست‌وجو می‌کنند.

ه) مارکسیست‌های ایرانی به شیوه‌ای دیگر به نظریهٔ توطئه توسل جسته‌اند. در نظر آن‌ها تضادهای درونی رژیم در سال‌های آخر عمرش، شرایط ذهنی و عینی انقلاب را فراهم آورده بود و کشور می‌رفت تا پذیرای یک انقلاب کمونیستی شود. در این موقعیت، امپریالیسم امریکا دخالت کرد و با توطئه چینی، انقلاب اسلامی را پدید آورد تا از تولد انقلاب کمونیستی وظهور جنبش‌های انقلابی کارگری جلوگیری کند.[۱]

۲. نظریهٔ اقتصاد

پیشینهٔ نظری تأثیر اقتصاد بر دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی، با جامعه‌شناسی مارکسیستی آغاز شد. به‌گمان مارکس، انقلاب‌ها محصول تعارض طبقاتی‌اند و از آن‌جاکه منافع پرولتاریا با منافع طبقهٔ بورژوا تعارض دارد، انقلاب‌ها در جوامع مدرن، گریزناپذیرند. مارکس، براساس بینش جبرگرایانه (Deterministic) در فلسفهٔ تاریخ، کلیهٔ جوامع را در حال گذار به‌سوی نظام اشتراکی می‌دانست. در آن نظام، جمیع صور بهره‌کشی و نظام دولت از میان خواهد رفت؛ هر کس به اندازهٔ توانایی‌اش کار می‌کند و به اندازهٔ نیازش بهره‌مند می‌شود.

به‌نظر **چریک‌های فدایی خلق**، انقلاب زمانی آغاز شد که شهرداری در صدد خراب‌کردن خانه‌های خارج از محدوده و بدون مجوز تهران (در سال ۱۳۵۶) برآمد. از دیدگاه آن‌ها، این‌گونه اعمال، بازتاب

---

۱. **برای آشنایی با انتقادات وارد بر این نظریه، به پاورقی ص ۱۴۳ همین کتاب رجوع کنید.**

بحران عمومی اردوگاه امپریالیستی بود. **حزب توده** نیز به وخامت اوضاع اقـتصادی ایـران و واکـنش زحمت‌کشان در قبال آن، به عنوان معلول بحران سرمایه‌داری جهانی، اشاره می‌کند. حـزب کـارگران سوسیالیست ـ که گرایش‌های مائوئیستی داشت ـ بحران سرمایه‌داری را سبب ظهور انقلاب در جوامع روستایی و دهقانان می‌دانست. به نظر این گروه، رکود بین‌المللی سرمایه‌داری، بحران اقتصادی و تورم ۳۰ درصدی و خرید کالاهای وارداتی را به ایران قبل از انقلاب تحمیل کرد. از سوی دیگر، در تحلیل پاره‌ای از نویسندگان غیرمارکسیست، مانند **ریچارد کاتم** و **فرد هالیدی**، غفلت از عوامل غیراقتصادی، دیده می‌شود.

۳. نظریهٔ مدرنیزاسیون

طبق این نظریه، برنامه‌های مدرنیزه کردن ایران توسط شاه از دهه‌های ۴۰ به بعد، به دلیل شتاب‌زدگی و عدم سازگاری با فرهنگ سنتی جامعه، تعارض‌هایی در پی داشت و سرانجام اسباب تـغییر رژیـم را فراهم آورد. این نظریه ـ که درکتاب **ریشه‌های انقلاب ایران** اثر نیکی کدی مشاهده مـی‌شود ـ بـر دو پیش‌فرض استوار است: نخست آن‌که شاه در صدد مدرنیزه کردن ایـران بـود؛ و دوم آن‌کـه گـروه‌های سنتی و مذهبی‌تر مردم ایران، مخالف برنامه‌های مدرنیزاسیون مورد نظر شاه بودند. همایون کاتوزیان در کتاب **اقتصاد سیاسی ایران**، سال‌های ۵۷ ـ ۱۳۴۰ را سال‌های استبداد نفتی می‌داند و بـه ظـهور پدیدهٔ «شبه تجدد» در این دوران اشاره می‌کند که با فرهنگ، سنت و ارزش‌های مورد نـظر ایـرانـیان تعارض داشت. اسکاچپل نیز، هرچند به عواملی هم‌چون اسلام‌زدایی واستبداد شـاه ـ کـه مـبنای دو نظریهٔ آتی است ـ اشاره می‌کند، انقلاب را نتیجهٔ رشد سریع و روبنایی اقتصاد و افول توسعهٔ سیاسی می‌داند (نظریهٔ توسعهٔ ناموزون).

۴. نظریهٔ مذهب

گروهی، ضمن پذیرش دخالت عـوامـل مـختلف در تکـوین انـقلاب اسـلامی، اسـلام‌خواهـی مـردم و اسلام‌زدایی شاه را عامل اصلی آن می‌دانند.(۱) براین اساس، استبداد شاهی معلول مخالفت او با مذهب بـود و بـه تـنهایی نـمی‌تواند عـامل اصلی انـقلاب اسـلامی مـعرفی گـردد، چـنان‌که عـواملی مـانند مدرنیزاسیون و فضای باز سیاسی سال ۱۳۵۶ نیز تنها شتاب‌دهندهٔ تحقق انقلاب شمرده می‌شود. بر این اساس، قیام امام خمینی (ره) در آغاز دههٔ ۴۰، نقطهٔ آغاز انقلاب است.

اموری مانند حذف قید اسلام و قسم به قرآن در شرایط کاندیداهای انجمن‌های ایالتی و ولایتی،

---

۱. رک: عمید زنجانی، *انقلاب اسلامی ایران و ریشه‌های آن*، ص ۵۷۲ و منوچهر محمدی، *تحلیلی بر انقلاب اسلامی*، ص۸۸.

مخالفت با روحانیت و تغییر تاریخ هجری به تاریخ شاهنشاهی، مظاهر سیاست اسلام‌زدایی شاه به‌شمار می‌آید.[۱]

۵. نظریهٔ استبداد

این دیدگاه ـ که می‌تواند در حوزهٔ نظریهٔ توسعهٔ نامتوازن قرار گیرد ـ چنان باور دارد که به‌رغم ظهور نمادهای توسعه و پیشرفت‌های اقتصادی در ایران، ساختار سیاسی قدرت دگرگون نشد و چندان با سلطنت مستبدانهٔ ناصرالدین شاه تفاوت نداشت.[۲] انقلاب اسلامی حرکتی برای زیر و رو کردن آن ساختار کهنه و در انداختن طرحی نو در راستای توسعهٔ سیاسی بود. بر اساس این نظریه، آغاز انقلاب اسلامی را باید در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ جست‌وجو کرد. افزون بر پنج دیدگاه فوق، احتمال طرح نظریه‌های تلفیقی و بینابینی نیز وجود دارد.[۳]

توجه و دقت در این دیدگاه‌ها و نظریه‌ها می‌تواند در مطالعهٔ چرایی و چگونگی انقلاب اسلامی سودمند افتد.

---

۱. رک: سیدحمید روحانی، *نهضت امام خمینی*، ج ۳، صص ۱۰۱۱ ـ ۸۳۹.

۲. رک: زیباکلام، پیشین، ص ۹۲.

۳. رک: سیدصادق حقیقت، *علل و عوامل پیروزی انقلاب اسلامی* و

Haghighat, *op.cit*.

فصل دوم

پیشینهٔ تاریخی حرکت‌های انقلابی در ایران

در تاریخ معاصر ایران ـ که با سلطنت آغامحمدخان، اولین پادشاه قاجار، آغاز می‌شود ـ نه پادشاه (هفت پادشاه قاجار و دو پادشاه پهلوی) به‌سلطنت رسیدند که فقط سه تن از آنان (فتحعلیشاه، محمدشاه و مظفرالدین شاه) تا پایان عمر سلطنت کردند. از شش تن دیگر دو نفر (آغامحمدخان و ناصرالدین شاه) در زمان سلطنت خود کشته شدند و چهار تن (محمدعلیشاه، احمدشاه، رضا شاه و محمدرضا شاه) از سلطنت برکنار شدند یا ناگزیر استعفا دادند. سلطنت هیچ‌یک از پادشاهان قاجار یا پهلوی با آرامش توام نبوده و سه پادشاهی که در زمان سلطنت خود به مرگ طبیعی درگذشتند، در تمام دوران فرمانروایی خود با جنگ‌های خارجی یا اغتشاشات داخلی دست به‌گریبان بودند.[1] در صدسال گذشتهٔ پیش از انقلاب، ما شاهد چهار حرکت سیاسی ـ اجتماعی بوده‌ایم. این چهار حرکت (نهضت تنباکو، انقلاب مشروطه، جنبش ملی‌شدن صنعت نفت و قیام ۱۵ خرداد) از نظر انگیزه‌های اجتماعی و سیاسی از تفاوت‌های زیر برخوردار است:

حرکت اول، جنبشی علیه سلطهٔ خارجی بود و در محدودهٔ ممنوعیت واگذاری امتیاز توتون و تنباکو به یک شرکت بریتانیائی (تالبوت) متوقف ماند؛

حرکت دوم، تلاش ایرانیان جهت ایجاد حکومتی مردمی و مشروطه را نمایان ساخت.

حرکت سوم، مبارزه علیهٔ سلطه انگلستان بود؛ ولی در مقایسه با جنبش تنباکو گستره‌ای وسیع‌تر داشت.

حرکت چهارم، تلاش روحانیان به‌رهبری امام خمینی(ره)، در برابر آثار منفی انقلاب سفید شاه، را به‌نمایش گذارد.

انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ ره‌آورد تجربهٔ چهار حرکت پیش بود و در سطحی گسترده‌تر تمام انگیزه‌ها و اهداف آن‌ها را در برداشت. از میان وجوه تشابهی که در این پنج جنبش وجود دارد، دو مورد زیر جالب توجه است.

---

۱. محمود طلوعی، *داستان انقلاب*، ص ۱۵.

۱. هر یک از آن‌ها نشان‌دهندهٔ پیوستگی نیروهای اجتماعی و سیاسی کشور است.

۲. در همه موارد، بسیاری از مردم تنها به‌درخواست رهبران دینی به‌میدان آمدند.

البته در برخی از این حرکت‌ها، افراد ملی و غیرروحانی نیز وجود داشت؛ ولی بدون ترغیب مراجع دینی، شرکت مردم و حمایت آن‌ها از جنبش غیرممکن بود.[۱]

وجود این تمایزات و تشابهات و نیز تأثیراتی که این جنبش‌ها بر پیدایش برخی از زمینه‌های انقلاب اسلامی داشته‌اند، سبب می‌شود تا به صورت اجمالی و مستقل هریک از سه جنبش تنباکو، انقلاب مشروطه و نهضت ملی‌شدن صنعت نفت را مورد بررسی و تطبیق قرار دهیم.

دوره قاجاریّه

قاجارها از ایل‌های کوچ‌نشین بودند که به‌همراه مغول‌ها به ایران وارد شدند.[۲] بعدها با صفویان متحد شده و در ساخت سیاسی صفویه نفوذ کردند و سرانجام در درگیری‌های طولانی و خونین بعد از کریم‌خان زند پیروز و بر ایران مسلط شدند. فرهنگ بدوی حاکم بر ایل، تعیین‌کننده اصلی سیاست‌ها و خط‌مشی‌های آنان در حکومت بود. گرچه این شاهان چندی پس از به‌دست گرفتن قدرت، در ظاهر متمدن شدند اما چارچوب خشک و خشن ایلی هم‌چنان بر ذهن و عمل آنان حاکم بود.

دولت قاجاری بر سلطنت استبدادی شدید استوار بود. شاه، در عمل تنها قدرت برتر کشور و صاحب اختیار جان و مال مردم و زیردستان خود محسوب می‌شد. جز شاه هیچ‌کس حق دخالت در امور مهم سیاسی را نداشت. وزرا و صدراعظم در واقع نوکران شاه محسوب می‌شدند. دربار که بر تصمیمات شاه بسیار تأثیر می‌گذاشت محیطی آکنده از، فساد و رشوه، توطئه و خیانت و تملق و چاپلوسی بود. طبیعی است که چنین محیط فاسدی توان تحمل شخصیت‌های بزرگی چون قائم‌مقام و امیرکبیر را نداشت، لذا در اسرع وقت آنان را حذف می‌کرد. حکام ولایات نیز به نوبه خود شاهان کوچکی بودند که از همان اختیارات البته محدودتر، برخوردار بودند. مردم و نیروهای سیاسی دیگر در ساخت قدرت هیچ نقشی نداشتند. تنها وظیفه آنان اطاعت از دولت و پرداخت به‌موقع مالیات بود. کوچک‌ترین اعتراض با خشونت بسیار سرکوب می‌گردید.

به‌تدریج عوامل متعددی قدرت قاجارها را متزلزل کرد، به‌طوری‌که آن‌ها در طول قرن ۱۹ م. روز به روز ضعیف‌تر می‌شدند. شکست‌های متوالی از دولت‌های مجاور موجب از دست رفتن سرزمین‌های بسیار و از آن مهم‌تر حیثیت و اعتبار سلطنت گردید. نفوذ بیگانگان، به خصوص در نیمه دوم این قرن،

---

۱. *انقلاب در ایران سال ۱۹۷۹*، حمید عنایت، رک: عبدالوهاب فراتی، *درآمدی بر ریشه‌های انقلاب اسلامی*، ص ۱۴۴.

۲. علی‌اصغر شمیم، *ایران در دورهٔ سلطنت قاجار*، ص ۲۲.

شاه و دربار را بازیچهٔ سیاست‌های خود قرار داده‌بود. و نیز ناتوانی و بی‌لیاقتی شخصی شاهان در کنار بحران‌های متوالی اقتصادی و سیاسی بخش‌های مهمی از جامعه را از دربار و سیاستهایش متنفر کرد. در حقیقت هرچه ضعف و عقب‌ماندگی ایران بیشتر نمایان می‌شد قاجارها منفورتر می‌شدند.

در دوره ناصرالدین شاه در چند نوبت تلاش‌هایی برای اصلاح و نوسازی انجام گرفت، اما هربار به این دلیل که این اصلاحات منافع طبقهٔ حاکم و به‌خصوص شخص شاه را در خطر قرار می‌داد، متوقف شد و مردان اصلاح‌طلب جای خود را به درباریان متملق و چاپلوس دادند که به قول ناصرالدین‌شاه فرق کلم‌پیچ و بروکسل را نمی‌دانستند.(۱)

شکست اصلاحات ـ که به ضعف شاهان و فساد طبقهٔ حاکم باز می‌گشت ـ دولت را در موقعیتی بدتر قرار داد. بحران اقتصادی بیش از پیش نمایان شد، ارتش از میان رفت و به چند هزار قزاق تحت فرماندهی روس‌ها محدود گردید. نفوذ خارجی‌ها فزونی یافت و هم‌زمان ستم حکام نیز اوضاع را بدتر کرد. این موقعیت، به نفرت عمومی از قاجارها دامن زد.

از سوی دیگر مشروعیت قاجارها از لحاظ نظری نیز متزلزل بود. آنان هیچ‌گاه نتوانستند مانند صفویان، مشروعیتی مذهبی کسب‌کنند. علما نیز قاجارها را با صفویه یکسان نمی‌دیدند و بارها مشروعیت آنان را به طرق مختلف زیر سؤال بردند و درگیری‌های متوالی دربار و روحانیت، بنیان‌های مشروعیت دربار را بیش از پیش سست کرد. هم‌چنین اندیشه‌ای که شاهان را ظلّ‌اللّه می‌دانست و آن‌ها را واجب‌الاطاعة قلمداد می‌کرد با ورود اندیشه‌های جدید و طرح نظریه‌های سیاسی علما، بی‌معنا شد.

به هرحال دربار قاجاری در طول قرن ۱۹ م. به‌سرعت رو به ناتوانی بود. آن‌چه در این شرایط آن‌ها را از سقوط نجات می‌داد، رقابت روس و انگلیس بود که هریک برای حفظ منافع خود به‌ناچار از قاجار حمایت می‌کرد. و هم‌چنین پراکندگی و اختلاف نیروهای اجتماعی و سیاسی قاجارها را از شرّ رقیبی قدرت‌مند در طول قرن ۱۹ آسوده نگه‌داشت. دربار نیز که به این نکته واقف بود، تلاش می‌کرد گروه‌ها و نیروهای موجود را به‌جان هم بیندازد و اختلافات فراوان موجود را تشدید کند تا از شکل‌گیری یک جریان قدرت‌مند مخالف، جلوگیری کند.(۲) این سیاست گرچه بر عمر سلطنت قاجارها افزود اما از سقوط آن‌ها جلوگیری نکرد.

۱. جنبش تنباکو

در قرن ۱۹ م. دولت‌های انگلیس و روسیه از روش‌های مختلفی مانند نفوذ در شخص شاه و صدراعظم‌های

---

۱. یرواند آبراهامیان، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمهٔ احمد گل‌محمدی و محمدابراهیم فتاحی، ص ۹۵.

۲. **همان**، ص ۵۴ و یحیی دولت‌آبادی، ***تاریخ معاصر یا حیات یحیی***، ص ۱۰۳.

وی، بازرگانی، گرفتن امتیازات، اعطای وام‌ها و تهدید برای اعمال نفوذ و گسترش سلطهٔ خود در ایران بهره می‌بردند. در این عرصه، در عصر ناصرالدین شاه، امتیازات، عمده‌ترین نقش را برعهده داشت.

طبق این امتیازات افراد و دولت‌های بیگانه در ازای مبلغ ناچیزی حق امتیاز و با پرداخت رشوه به‌چند دولت‌مرد بخشی از منابع ملی ایران را برای سال‌های متمادی در اختیار می‌گرفتند. امتیاز رویتر از بزرگ‌ترین آن‌ها بود که تقریباً تمام منابع مهم ایران را به‌شخصی به‌نام رویتر واگذار می‌کرد.(۱) **لرد کرزون** این قرارداد را تسلیم کامل همه منابع یک دولت، به خارجی‌ها می‌داند که مانند آن هرگز به گمان احدی نیامده است.(۲) این قرارداد با مخالفت گسترده علما به‌خصوص **ملاعلی کنی** که آن را مقدمه‌ای برای تسلط بیگانه و مستعمره شدن ایران می‌دانستند لغو گردید. اما امتیاز دیگر انگلیسی‌ها ـ بانک شاهنشاهی ـ، سال‌ها به استثمار ایرانیان پرداخت. انگلیسی‌ها از طریق این بانک با انتشار اسکناس و دادن مساعده به دولت، وزیران و افراد خصوصی، در آنان نفوذ می‌کردند و از منافع سیاسی و اقتصادی برخوردار می‌شدند. روس‌ها نیز در رقابت با انگلیسی‌ها امتیازهایی به‌دست آوردند که یکی از مهم‌ترین آن‌ها بانک استقراضی بود که به‌دلیل اهمیت آن، وزیر خارجه روسیه پادرمیانی کرد و آن‌را به دولت روسیه انتقال داد.

امتیاز مهم دیگری که به انگلیسی‌ها داده شد و به حرکت انقلابی مردم ایران انجامید امتیاز انحصار توتون و تنباکو بود:

الف. چگونگی اعطای امتیاز توتون و تنباکو

در سال ۱۲۶۹ ه.ش ـ ۱۸۹۰ م.ـ در سفر ناصرالدین‌شاه به انگلستان، **تالبوت** که از نزدیکان نخست‌وزیر وقت انگلیس ـ لرد سالیسبوری ـ بود از شاه و صدراعظم وی امین‌السلطان، خواستار اعطای امتیاز انحصار توتون و تنباکو شد. ناصرالدین‌شاه که برای تأمین هزینه سفرهای خود به اروپا مشکل داشت با اعطای آن موافقت کرد. تالبوت سرانجام در تهران موفق شد طبق معمول با دادن مقداری رشوه، امتیاز ارزشمندی را به‌دست آورد.(۳) طبق این امتیاز انحصار داخلی و خارجی خرید و فروش توتون و تنباکو

---

۱. جواد شیخ الاسلامی، *قتل اتابک و شانزده مقاله تحقیقی دیگر*، صص ۸۸ـ۶۹.

۲. ابراهامیان، *پیشین*، ص ۷۲.

۳. شرکت رژی برای کسب این امتیاز مبالغ هنگفتی به شاه، امین‌السلطان و دیگر درباریان رشوه داد. تالبوت پیش از رسیدن به تهران، از پاریس به امین‌السلطان چنین نوشت: «این‌جانب ماژور تالبوت تعهد می‌کنم که برای حضرت اشرف امین‌السلطان و اعلیحضرت شاه ایران، به حضرت اشرف مبلغ ۴۰ هزار لیره استرلینگ بپردازم. ۱۰ هزار لیره از این مبلغ را روز تفویض امتیازنامه رژی، ۱۰ هزار لیرهٔ دیگر از این مبلغ را در اولین روزی که امتیاز رژی به‌موقع اجرا گذارده شود، ۲۰ هزار لیرهٔ بقیه را دوماه پس از اجرای امتیازنامه رژی». پاریس ۱۸۸۹. (ابراهیم تیموری، *تحریم تنباکو اولین مقاومت منفی در ایران*، ص ۱۷۷)

ایران در اختیار شرکت رژی قرار می‌گرفت و شرکت می‌بایست هر ساله ۱۵ هزار لیره به همراه یک چهارم سود کمپانی، به خزانه شاه بپردازد.

ب. دلایل آغاز جنبش

در این رابطه دو دسته از دلایل قابل ذکرند:

۱. **دلایل فرهنگی ـ مذهبی**؛ پس از آن‌که شرکت درصدد برآمد تا مقدمات کار خود را در ایران شروع کند تعداد زیادی از اتباع دولت بریتانیا و مستعمرات آن کشور به‌عنوان کارکنان شرکت به ایران آمدند و به شهرهای مختلف فرستاده شدند. رفتار این افراد برای ایرانیان هشداردهنده بود. ابراهیم تیموری از شیخ ذبیح‌الله محلاتی چنین نقل می‌کند:

> در این موقع از طرف فرنگیان حدود ۱۰۰ هزار مبلغ دیانت مسیح بین شهرهای ایران پخش شدند و کلیساها ساختند و دختران ایرانی را به امور پرستاری در بیمارستان‌ها و بی‌حجابی واداشتند مردم نیز در صدد مخالفت برآمدند.[۱]

شیخ حسن کربلایی نیز در کتاب خود اشاره می‌کند که پس از دادن امتیاز، ۲۰۰ هزار نفر بیگانه به ایران آمدند و در همه‌جا پخش شدند[۲] آن‌ها در هر شهر، به ویژه در تهران، تئاتر و مراکز فساد برپا کردند و کافه‌هایی با انواع وسایل قمار و رقص‌های محلی و مشروبات الکلی پدید آوردند. در تهران حدود ۱۰۰ مغازه مشروب‌فروشی باز شد و مبلغان مسیحی در کمال اقتدار برای صید مسلمانان دام گستردند.[۳]

این فعالیت‌ها مخالفت مردم مسلمان ایران را بر می‌انگیخت. از سوی دیگر این هجوم گسترده همراه با مقدمات وسیعی که کمپانی تدارک می‌دید ـ از جمله ایجاد برج و بارو و تسلیح مأموران کمپانی ـ این اندیشه را پدیدآورد که انگلیسی‌ها می‌خواهند همان نقشهٔ کمپانی هند شرقی را که به استعمار هند انجامید به‌وسیله کمپانی رژی در ایران اجرا کنند.

۲. **دلایل سیاسی ـ اقتصادی**؛ مخالفت با سیاست امتیازبخشی از مدت‌ها پیش از اعطای امتیاز تنباکو در ایران مشاهده می‌شد. نمونهٔ آن را در مخالفت حاج ملاعلی کنی با امتیاز رویتر و مخالفت سید جمال‌الدین اسدآبادی با امتیاز بانک شاهنشاهی می‌بینیم.[۴] عالمان دینی علت تحریم تنباکو را

---

۱. *همان*، ص ۴۲.

۲. *تاریخ دخانیه*، تصحیح رسول جعفریان، ص ۷۱.

۳. محمدرضا زنجانی، *تحریم تنباکو*، ص ۳۸.

۴. سیدجمال در زمان جنبش تنباکو نیز نامه‌ای به میرزای شیرازی در عراق نوشت و از او خواست شاه و اقدام او در فروختن ایران به اروپائیان را محکوم کند. برای ملاحظه این نامه رک: تیموری، **پیشین**، صص ۵۴ ـ ۵۳.

متزلزل شدن اساس دین و استقلال کشور توسط قدرت بیگانه و مغایرت امتیازات با قرآن مجید می‌دانستند.[۱]

از نظر اقتصادی، امتیاز تنباکو می‌توانست آثار نامطلوبی در جامعه ایران برجای نهد. توتون و تنباکو در این زمان بخش مهمی از محصولات کشاورزی و هم‌چنین تجارت ایران را به‌خود اختصاص داده بود و منبع درآمد بسیاری از کشاورزان و تجار و مورد مصرف قشر وسیعی از مردم به‌شمار می‌رفت. بنا به یک نظر حدود یک پنجم مردم ایران به‌نوعی در دادوستد این محصول دست داشتند.[۲] بنابراین انحصار خرید و فروش این محصول به یک شرکت انگلیسی می‌توانست منافع بسیاری از مردم ایران را به‌خطر اندازد.

زیان این امتیاز وقتی آشکارتر شد که روزنامه **اختر** نوشت: صاحب امتیاز، سود سالانه شرکت را ۵۰۰ هزار لیره **برآورد کرده است.**[۳] فوریه، پزشک مخصوص شاه نیز در خاطرات خود، امتیاز تنباکو را لقمه‌ای چرب برای **انگلیسی‌ها** خوانده است. لقمه‌ای که ارزش بردن رنج و پرداخت خرج آن را داشت.[۴]

برای درک میزان زیان ایران در این امتیاز، توجه به امتیازی که دولت عثمانی در این مورد داده بود سودمند می‌نماید. حق امتیاز دولت عثمانی سالیانه ۶۳۰ هزار لیره بود و یک پنجم منافع نیز به این دولت داده می‌شد. طبق این قرارداد، محصولی که از عثمانی صادر می‌شد از قید انحصار آزاد بود و دولت نیز به‌خاطر صادرات این محصول از مردم مالیات نمی‌گرفت. علاوه بر این‌ها، تولید توتون و تنباکوی ایران نیز بسیار بیشتر از عثمانی بود.

محمدرضا زنجانی به نقل از سرمقاله روزنامه اختر می‌نویسد:

> با توجه به این‌که امروز چند تن از تجار ایرانی حاضرند سالانه ۲۰ هزار لیره تنها برای انحصار تنباکوی اصفهان، آن‌هم به استثنای داخله مملکت به دولت بدهند می‌توان فهمید که در شرایط قراداد تنباکو بر سر منافع ایران چه آمده است.[۵]

به هرحال باتوجه به دلایل یادشده، مخالفت با امتیاز آغاز شد. نخستین فریادهای اعتراض که به‌وسیله علما رهبری می‌شد از شیراز به‌رهبری **سیدعلی‌اکبر فال‌اسیری** از علمای برجسته آن منطقه برخاست و سپس تبریز، مشهد، اصفهان، تهران و دیگر نقاط را فراگرفت. نهایتاً فتوای مرجع بزرگ عصر، **آیت‌الله میرزای شیرازی** در تحریم استعمال توتون و تنباکو، اعتراض عمومی بی‌نظیری علیه

---

۱. ناظم‌الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، به‌اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، ص ۲۵ و ۳۴.
۲. *همان*، ص ۳۵.
۳. تیموری، *پیشین*، ص ۳۳.
۴. ژرژ فوریه، *سه سال در دربار ایران*، ترجمهٔ عباس اقبال آشتیانی، ص ۳۱۲.
۵. زنجانی، *پیشین*، ص ۵۳.

حکومت به‌وجود آورد که دامنه آن دربار شاه را نیز فرا گرفت.[۱] سرانجام شاه ناچار شد با پرداخت غرامت به لغو امتیاز تن دهد.

ج. اهمیّت، نتایج و تأثیرات جنبش

جنبش تنباکو اولین مقاومت همگانی مردم ایران علیه بیگانگان و استبداد شاهی بود که بر حوادث و رویدادهای پس از خود تأثیر بسیار نهاد.

یکی از نتایج بزرگ پیروزی جنبش تنباکو، نمایش و افزایش قدرت سیاسی علما بود؛ قدرتی که نه‌تنها خارجیان بلکه سردمداران حکومت ایران نیز از آن بی‌خبر بودند. همان‌طوری که گفته شد عالمان دینی، متزلزل شدن اساس دین، استقلال و مغایرت امتیازات با قرآن مجید را سبب تحریم می‌دانستند. اثبات عملی قدرت بی‌کران علما، از آن پس در خاطرهٔ ملت ایران باقی ماند و در جریان انقلاب در سال‌های ۵۶ و ۵۷ بار دیگر به صحنه آمد. افزون بر این، ایرانیان با آن حرکت دریافتند که پیروزی بر شاه و بیگانگان امری ممکن است و این جنبش با نشان دادن ناتوانی پادشاهان در برابر مردم به مهم‌ترین دلیل آغاز انقلاب مشروطه تبدیل شد.

جنبش تنباکو، نمونه‌ای موفقیت‌آمیز از یک حرکت عمومی در تاریخ معاصر ایران است، حرکتی که پیروزی آن مرهون پیوند ویژهٔ رهبران مذهبی و مردم بود. این قیام در حقیقت تولد سیاسی مردم و روحانیت را در پی داشت و از ظهور یک روح جدید در بین مردم خبر می‌داد. پایه‌های مشروعیت سلطنت با مقاومت در برابر فتوای مراجع و مخالفت با علمای بزرگ وقت، بیش از پیش متزلزل شد. در مقابل، اقتدار سیاسی روحانیت افزایش یافت و روحانیت از این به بعد به عنصر اصلی هدایت کننده مقاومت‌های مردمی علیه استعمار و استبداد، مبدّل گردید.[۲]

۲. انقلاب مشروطه

انقلاب مشروطه نیز هم‌چون جنبش تنباکو دارای آثار دیرپا بر تاریخ معاصر کشور بوده است. در این‌جا به زمینه‌ها و علل وقوع، روند حوادث، نیروهای درگیر، علل شکست و پیامدهای این انقلاب به اختصار اشاره می‌شود.

---

۱. درمورد تأثیر این حکم رک. کربلایی، پیشین، ص ۱۱۷ و نیکی کدی، ***ریشه‌های انقلاب ایران***، ترجمهٔ عبدالرحیم گواهی، ص ۱۱۴.

۲. برای مطالعهٔ بیش‌تر در زمینهٔ جنبش تنباکو رک: فیروز کاظم‌زاده، ***روس و انگلیس در ایران***، ترجمهٔ منوچهر امیری؛ حامد الگار، ***نقش روحانیت پیشرو در انقلاب مشروطیت***، ترجمه ابوالقاسم سرّی. شیخ آغا بزرگ تهرانی، ***شرح زندگانی میرزای شیرازی***، مترجم حمید تیموری. پیوکارلو ترنزیو، ***رقابت روس و انگلیس در ایران و افغانستان***، ترجمه عباس آذرین.

الف. زمینه‌ها و علل آغاز نهضت

به‌طورکلی زمینه‌ها و علل وقوع انقلاب مشروطه در سه بعد فکری ـ فرهنگی، سیاسی و اقتصادی قابل بررسی است.

۱. زمینه‌ها و علل فکری ـ فرهنگی

در این زمان آگاهی سیاسی در جامعه ایران به‌دلیل تلاش‌های فکری روحانیان و روشنفکران و افزایش ارتباطات فرهنگی با جهان خارج و انتشار روزنامه‌ها که روزبه‌روز بر تعدادشان افزوده می‌شد و هم‌چنین انتشار غیررسمی ولی گسترده آثار سیاسی انتقادی، رشدی چشمگیر یافته بود. در نتیجهٔ تلاش‌های فکری افرادی چون **ملکم‌خان**، **طالبوف**، **مستشارالدوله** و **زین‌العابدین مراغه‌ای**، مفاهیم جدیدی مانند مجلس، مشروطیت و آزادی وارد فرهنگ سیاسی ایران شد و آگاهی سیاسی مردم افزایش یافت. از سوی دیگر روحانیان بزرگی چون **سیدجمال‌الدین اسدآبادی**، **شیخ فضل‌الله نوری**، **بهبهانی**، **طباطبایی**، **سید جمال‌الدین واعظ** و مهم‌تر از همه مراجع نجف از جمله **میرزای نائینی** نیز با استناد به‌متون مذهبی به‌مخالفت با نفوذ بیگانه، استبداد و ظلم و ستم قاجاری برخاستند و توده مردم را علیه دولت برانگیختند. مهاجرین پرشمار ایرانی که برای کار به کشورهای همسایه مهاجرت می‌کردند نیز در افزایش اطلاعات مردم نسبت به اوضاع سایر کشورها و بالابردن آگاهی‌های سیاسی مردم مؤثر بودند.

۲. زمینه‌ها و علل سیاسی

در سال‌های قبل از انقلاب مشروطه، نارضایتی مردم از دولت قاجار به اوج خود رسیده بود. بی‌کفایتی و ناتوانی شاهان و مدیران، فساد حاکم بر دربار، ساخت سیاسی کشور، نفوذ بیگانگان در ساختار سیاسی و ضعف و تسلیم دولت در برابر آنان، که با حضور روزافزون اتباع خارجی همراه شده بود، اکثریت مردم مذهبی و علما را نسبت به حکومت بدبین می‌کرد و نفرت عمومی علیه قاجار را دامن می‌زد.

از یک‌سو، عقد قراردادهای استعماری مانند گلستان، ترکمانچای، امتیازات اقتصادی و تحمیل کاپیتولاسیون، بذر نفرت را در میان ایرانیان آگاه بارور می‌ساخت و از سوی دیگر، ظلم و تعدی حاکمان، مردم را به ستوه آورده بود. حاکمان مناصب را خریداری می‌کردند،[۱] به هیچ‌کس پاسخ‌گو نبودند و با تعدی و زور چند برابر مبلغ پرداختی خود را از مردم می‌گرفتند. گاه شدت عمل به‌حدی بود که مردم از ترس مأموران مالیاتی، خانه و کاشانه خود را رها می‌کردند. این ظلم‌ها در ایران پدیده تازه‌ای نبود اما در

---

۱. رک: احمد مجدالاسلام، *تاریخ انحطاط مجلس*، مقدمه و تحشیه محمود خلیل‌پور، ص ۹۹.

اواخر قرن ۱۹ تشدید این ظلم در کنار آگاهی مردم، مجموعه شرایط شورش و اعتراض مردمی را فراهم آورد.[۱]

درگروه علل سیاسی باید به‌حرکت موفقیت‌آمیز جنبش تنباکو و شکست روسیه (که حامی دولت مستبد قاجار در این زمان بود) از ژاپن در سال‌های ۵ـ۱۹۰۴ م. و انقلاب ۱۹۰۵ م. روسیه نیز توجه نمود.

۳. زمینه‌ها و علل اقتصادی

در این میان بحران اقتصادی نیز دولت قاجاری را به ناتوانی کشانده بود. این بحران با شکست در جنگ‌های ایران و روس آغاز گردید و روز به روز بر شدت آن‌ها افزوده گشت. علاوه بر از دست رفتن مناطق حاصل‌خیز، امتیازات تجاری خاصی به بیگانگان واگذار شد که انحطاط سریع اقتصاد داخلی را در پی داشت. در نتیجه این امتیازات درحالی‌که کالاهای داخلی بار انواع مالیات را به‌دوش می‌کشیدند، کالاهای خارجی به‌سهولت و با تعرفه‌ای اندک و با هزینه‌ای کم‌تر در دسترس مردم قرار می‌گرفت. بسیاری از صنایع کوچک داخلی که از رقابت با کالاهای وارداتی ناتوان بودند ورشکست شده و از بین رفتند. برای مثال صنعت نساجی ایران که در اوایل قرن نیاز داخلی را تأمین می‌کرد و توان رقابت با کالاهای خارجی را داشت، با ورود پارچه‌های انگلیسی به کلی از بین رفت و به‌تدریج بخش بزرگی از واردات ایران را پارچه‌های انگلیسی تشکیل داد.[۲]

ضعف و ناتوانی دولت در حمایت از صنایع داخلی و تسلط روزافزون روس و انگلیس بر بازار ایران، نارضایتی بخش وسیعی از بازاریان و صنعتگران را در پی داشت و بسیاری از صنعتگران ورشکسته مجبور به مهاجرت به کشورهای همسایه شدند.

وضع کشاورزی نیز چندان رونقی نداشت. فقدان راه‌های مطمئن، سختی مبادله اقتصادی و کاهش قیمت محصولات کشاورزی رشد این بخش را محدود می‌کرد. فشارهای زیادی که از سوی حکام و مالکان بر دهقانان وارد می‌آمد آنان را حتی در تأمین غذای روزانهٔ خود با مشکل مواجه می‌ساخت. نفوذ خارجی در این بخش نیز تأثیر گذاشته بود. انگلیسی‌ها کشاورزان ایرانی را به کشت تریاک ترغیب می‌کردند و این خود از تولید محصولات اساسی می‌کاست و تأمین مواد غذایی را برای مردم دشوار می‌کرد.[۳] قحطی‌های مقطعی از مشکلات دیگر اقتصاد کشاورزی ایران بود. این قحطی‌ها

---

۱. ا.ک. اس. لمبتون، *ایران عصر قاجار*، ترجمه سیمین فصیحی، ص ۳۵۶.
۲. صادق زیباکلام، *سنت و مدرنیسم*، ص ۲۱۹.
۳. کدی، *پیشین*، ص ۶۲.

هرچند سال یک‌بار تعدادی از مردم را به کشتن می‌داد. سخت‌ترین قحطی این دوره در سال ۱۸۷۱ م. بود که صدها هزار نفر را به کام مرگ فرستاد.[1] مشکل نان در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه و در دوران سلطنت مظفرالدین‌شاه در بیش‌تر شهرهای ایران وجود داشت.

در کنار این مشکلات، کاهش ارزش پول ایران که بخشی به‌دلیل ضعف دولت و بخشی به‌دلیل کاهش ارزش جهانی نقره بود[2] و هم‌چنین کاهش بهای مواد خام صادراتی ایران، دولت قاجاری را با مشکلات اقتصادی بیش‌تری روبه‌رو کرد. دولت برای تأمین هزینه‌های خود به افزایش مالیات، فروش مناصب و مقامات دولتی،[3] اعطای امتیازات و استقراض از بانک‌های خارجی روی آورد که نارضایتی‌های بیشتری در پی داشت. علاوه بر این، مصرف درآمدها در تشریفات دربار، مستمری‌ها و سفرهای پرهزینه شاه خشم مردم را بیش از پیش افزایش می‌داد.

ب. روند حوادث

در سال‌های پایانی حکومت ناصرالدین‌شاه اوضاع ایران به‌تدریج رو به وخامت نهاد و با مرگ شاه اوضاع آشفته‌تر شد. مظفرالدین شاه که پس از کشته‌شدن پدر به سلطنت رسید، فردی بیمار و ملایم بود و دست کم مدتی برای پذیرش افکار اصلاح‌طلبانه آمادگی داشت. وی **امین‌السلطان** را که مورد تنفر عامه بود، برکنار و **امین‌الدوله** را به‌جای او منصوب کرد. او برای پرداخت حقوق حرمسرای پدر، برآوردن خواست‌های مالی مکرر درباریان تازه وارد که سال‌ها منتظر چنین فرصتی بودند و سفر «درمانی» به چشمه‌های آب معدنی اروپا به پول فراوان نیاز داشت؛ ولی صدراعظم نتوانست وام جدیدی از انگلیس دریافت کند. بدین سبب، شاه امین‌الدوله را برکنار و بار دیگر امین‌السطان را به صدراعظمی انتخاب کرد.

امین‌السطان، دو وام بزرگ از روس‌ها گرفت. در وام نخست، ایران تعهد کرد تمام بدهی خود را به انگلستان بپردازد و از این پس، بدون جلب رضایت روس‌ها، از کسی وام نگیرد. در برابر وام دوم، امین‌السطان روس‌ها را از امتیازات اقتصادی عمده‌ای بهره‌مند ساخت. افزون بر این، روس‌ها بر امضای یک معاهدهٔ گمرکی پای می‌فشردند. بر اساس این معاهده که سرانجام در ۱۹۰۲ م. به امضا رسید، بر اقلام اصلی وارداتی روس تعرفه‌ای کم‌تر از ۵٪ ارزش کالا که مرسوم زمان بود، گمرک بسته می‌شد. روس‌ها برای تضمین وام‌ها، فردی بلژیکی به نام **نوز** را که به آن‌ها تمایل داشت به‌عنوان رییس گمرک ایران تحمیل کرده بودند. با تسلط بلژیکی‌ها بر گمرک ایران، به دلیل تبعیضی که آن‌ها در مورد بازرگانان ایرانی در مقابل تجاوز روس روا می‌داشتند، شکایات فراوانی از بازرگانان ایرانی می‌رسید. این

---

۱. رک: دکتر احمد سیف، *اقتصاد ایران در قرن ۱۹*، صص ۲۷۱ ـ ۲۴۳.

۲. محمدعلی (همایون) کاتوزیان، *اقتصاد سیاسی ایران*، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، ص ۷۶.

۳. رک: اعتماد السلطنه، *خاطرات اعتمادالسلطنه*، به کوشش ایرج افشار، ص ۶۸.

دو وام و درآمد ناشی از گمرک، بیشتر در سه سفر شاه به اروپا در سال‌های ۱۹۰۷ ـ ۱۹۰۰ م. هزینه گردید و شرایط اقتصادی بیش از پیش رو به وخامت نهاد.[۱]

در این موقعیت ناخشنودی از سلطهٔ بیگانگان بر گمرک، افزایش نفوذ روس‌ها، بی‌عدالتی و فقر و ناامنی و وجود مشکل نان در کشور، دولت را زیر فشار قرار داد. اولین مرحله از اعتراض‌ها به بهانهٔ نان شروع شد. عصیان‌ها در هر شهر، از سوی چند روحانی بانفوذ رهبری و پشتیبانی می‌شد. حمایت روحانیان بزرگ شهرها از این اعتراض‌ها، حمایت علمای نجف را نیز جلب کرد. به‌تدریج فشار مخالفان فزونی یافت و سرانجام در سال ۱۹۰۳ م. به استعفای امین‌السلطان که اکنون به بالاترین لقب یعنی اتابک دست یافته بود، انجامید.

شاه **عین‌الدوله** را به‌عنوان صدراعظم انتخاب کرد، اما نارضایتی‌ها پایان نیافت. هم زمان با تشکیل انجمن‌های مخفی مخالفان،[۲] پخش شب‌نامه‌ها و جزوه‌های تحریک‌آمیز ضددولتی و انتشار نوشته‌های انتقادی که در مورد ایران و به زبان فارسی در خارج از کشور به‌چاپ می‌رسید، گسترش یافت. در این زمان، شکست روسیه از ژاپن و وقوع تحولات انقلابی در روسیه به مردم جسارت و روحیه بخشید. ایرانیان می‌دانستند که روس‌ها، برای حفظ منافعشان، از حکومت قاجار حمایت می‌کنند؛ ولی مشاهدهٔ پیروزی یک کشور کوچک آسیایی دارای قانون اساسی بر یک قدرت غول‌پیکر اروپایی بدون قانون اساسی و وقوع تحولات انقلابی در روسیه ترس آن‌ها را از مقابله با روس‌ها فروریخت.

در گیرودار این حوادث، دو واقعه در برافروختن آتش خشم مردم مؤثر بود؛ نخست کردار توهین‌آمیز **نوز** در پوشیدن لباس روحانی که سبب بسته شدن بازار و تجمع مردم در حضور روحانیان شد،[۳] و دوم چوب و فلک کردن دو بازرگان به‌جرم گران‌فروختن شکر. البته آن دو بازرگان اصرار داشتند که افزایش بهای شکر وارداتی (به دلیل جنگ روسیه ـ ژاپن) سبب بالارفتن قیمت شکر شده است.

مردم، به رهبری علما، در برابر این حوادث لب به اعتراض گشودند. لجاجت عین‌الدوله در مقابل اعتراض‌ها، به مهاجرت علما به حرم حضرت عبدالعظیم انجامید. در آن‌جا، برای اولین بار حکومت آشکارا مورد انتقاد قرار گرفت و سخنرانان دربارهٔ ستم کارگزاران حکومت و تیره‌روزی مردم سخن گفتند.

مردم، دولت را برای بازگرداندن سریع علما زیر فشار قرار دادند. روحانیان تأسیس عدالتخانه،

---

۱. کدی، پیشین، ص ۱۱۵ و ۱۱۶.

۲. ظهور اولیهٔ گروه‌های شبه‌مخفی به دورهٔ پایانی سلطنت ناصرالدین‌شاه برمی‌گردد. این اجتماعات به انجمن‌های ملی مشهور بودند و در قرن ۲۰ اهمیتی بیش‌تر یافتند؛ به‌ویژه در تبریز و تهران انجمن‌های چندی پدید آمدند.

۳. محمدجواد صاحبی، *اندیشهٔ اصلاحی در نهضت‌های اسلامی*، ص ۲۰۴.

برکناری نوز بلژیکی و عین‌الدوله را شرط بازگشت خویش شمردند. با پافشاری مردم، دولت ناگزیر خواستِ علما را پذیرفت؛ به‌دنبال آن خشونت کارگزاران دولتی علیه مردم و عدم پای‌بندی حکومت به تعهداتش سبب گسترش اعتراض‌های مردم و روحانیان شد.

بدین ترتیب، تجمع اعتراض‌آمیز مردم تهران در مسجد جامع، با حملهٔ سربازان به خاک و خون کشیده شد.[۱] علما، در واکنش به این مسأله، به قم مهاجرت کردند. گروهی از مردم نیز که بر جان خویش بیمناک بودند، به سفارت انگلیس پناه بردند. این تحصن یک‌ماهه در سفارت بیگانه از نقاط مذموم و تاریک انقلاب مشروطه است. متحصنان، نخست از شرع احمدی و سنت محمدی صلی الله علیه و آله سخن می‌راندند؛ ولی به‌تدریج این خواسته‌ها دگرگون شد و مضامین فرهنگ غربی در درخواست‌ها وارد شد.[۲] تحصن در سفارت انگلیس فرصت مناسبی برای هدایت نهضت توسط انگلیسی‌ها فراهم نمود. لفظ «مشروطه» در همین سفارت ورد زبان‌ها شد.[۳] قبل از آن، خواسته‌ها محدود به عدالتخانه بود. در این زمان تعداد بسیار اندکی معنای مشروطه و تبعات آن‌را می‌دانستند به قول مجدالاسلام از میان ۱۰ هزار نفری که به سفارت انگلیس رفتند فقط ۱۰ نفر بودند که واقعاً مشروطه‌خواه بودند و می‌دانستند چه می‌خواهند.[۴]

با ادامهٔ اعتراض مردم که اکنون افزون بر عزل عین‌الدوله، اندیشهٔ تأسیس مجلس شورای ملی را نیز در سر می‌پروراندند، شاه عین‌الدوله را برکنار و با تأسیس مجلس موافقت کرد.

پس از تهیهٔ نظامنامه انتخابات و امضای آن به‌وسیلهٔ شاه، انتخابات مجلس در شهریور ۱۲۸۵ ه‍. ش برگزار شد و نخستین مجلس مشروطه در مهرماه همان سال گشایش یافت. این مجلس، نوشتن قانون اساسی را به کمیته‌ای منتخب واگذار کرد. این کمیته، به‌سرعت با بهره‌گیری از قوانین اساسی بلژیک و فرانسه، قانونی فراهم آورد و به امضای شاه رساند. شاه بیمار، اندکی بعد از امضای قانون اساسی درگذشت و **محمدعلی شاه** به سلطنت رسید.

در این زمان، اهداف و ماهیت جناح‌های مختلف آشکار می‌شد. بعضی از روزنامه‌های نوظهور، مقدسات مذهبی مردم را مورد حمله قرار می‌دادند. گروهی از روحانیان تهران به‌رهبری **شیخ فضل‌الله**، به‌منظور رویارویی با این تحرکات، مشروطه‌خواهان را به‌باد انتقاد گرفتند و با تجمع در حرم حضرت عبدالعظیم خواستار مشروطهٔ مشروعه شدند.

---

۱. کرمانی، **پیشین**، ص ۴۸۷.

۲. رسول جعفریان، *بررسی و تحقیق در نهضت مشروطیت ایران*، ص ۲۰۷.

۳. حاج سیاح، *خاطرات حاج سیاح*، به کوشش حمید سیاح، ص ۵۶۰.

۴. مجدالاسلام، **پیشین**، ص ۲۴.

در زمان محمدعلی شاه، متمم قانون اساسی تدوین شد و به‌امضای شاه رسید. این متمم، که در آن، حق نظارت پنج مجتهد بر قوانین در نظر گرفته شده بود، به اصرار روحانیانی مانند شیخ فضل‌الله شکل گرفت.

محمدعلی شاه برای رویارویی با مشروطه‌خواهان در پی بهانه بود و دولت روسیه نیز به‌عنوان حامی، در کنار او قرار داشت. حمله به کالسکهٔ شاه که برخی از مورخان آن را نقشهٔ دربار شمرده‌اند، بهانه‌ای مناسب در اختیار شاه نهاد. او در دوم تیرماه ۱۲۸۷ هـ. ش به پیشنهاد لیاخوف، فرمانده روسی قزاق‌ها، فرمان حمله به مجلس را صادر کرد، هرچند در ظاهر همه‌چیز به سود شاه تمام شد؛ ولی سرانجام مقاومت عالمان نجف که در فتوای خود به دفاع از نهضت و سرزنش محمدعلی شاه پرداختند.[1] تلاش ستارخان و باقرخان، به فتح تهران، برکناری محمدعلی شاه و به‌قدرت‌رسیدن فرزند دوازده ساله‌اش احمد انجامید.

پس از آن، افول مشروطه آغاز شد. حضور روس‌ها در شمال و انگلیسی‌ها در جنوب کشور و مداخلات بی‌اندازهٔ آن‌ها که موجب ضعف قدرت مرکزی می‌شد[2] اعتماد به مخالفان مشروطه مانند عین‌الدوله،[3] قدرت یافتن مجدد فرصت‌طلبان، خان‌ها و اشراف قدیمی، آغاز جنگ جهانی اول، قحطی‌های وسیع، عدم موفقیت دولت در تأمین امنیت و معیشت مردم و ناخشنودی فراگیر ملت، زمینه را برای ظهور دوبارهٔ استبداد فراهم ساخت.

ج. نیروهای درگیر در انقلاب مشروطه

با توجه به نقش دو نیروی روحانیت و روشنفکری در انقلاب مشروطه در این‌جا اشاره‌ای به این‌دو نیرو می‌کنیم:

۱. روحانیت

روحانیت به‌لحاظ پیوند عمیق جامعه ایران با دین، از دیرباز در این کشور از اقتدار و نفوذ زیادی برخوردار بوده است. در دوره صفویه با گسترش مذهب شیعه در ایران، روحانیت به‌عنوان عالی‌ترین نهاد مردمی و تنها نهاد قدرت‌مند غیردولتی مطرح شد. تحولات فکری در حوزه‌های علمی که چندی قبل از ظهور قاجارها صورت گرفت و به پیروزی جریان طرفدار اجتهاد ـ اصولیان ـ بر اخباریان منجر شد. اقتدار مجتهدان و مراجع را افزایش داد. نهاد مرجعیت در شیعه، هر فرد معتقدی را به روحانیت

---

۱. رک: مهدی ملک‌زاده، *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، ص ۷۲۱.

۲. در مورد مداخلات روس‌ها رک: *همان*، ص ۱۵۲۵ و ۱۵۳۶ و ادوارد براون، *نامه‌هایی از تبریز*، ترجمهٔ حسن جوادی.

۳. رک: مهدی داودی، *عین‌الدوله و رژیم مشروطه*، ص ۲۰۵.

پیوند می‌داد. حتی شاه که مشروعیت خود را از مسلمان بودن خود می‌گرفت به لحاظ مذهبی، فقط یکی از مقلدان پرشمار مراجع بزرگ محسوب می‌شد و شرعاً حق تخطی از فتوای مراجع را نداشت.

ظهور سیاسی علما در تاریخ معاصر ایران به اوایل قرن ۱۹ م. بازمی‌گردد. ضعف دولت قاجاری در جنگ‌های ایران و روس، دربار را مجبور کرد از علما استمداد جوید. بدین ترتیب علما فتوای جهاد علیه دولت روس را صادر کردند ولی به‌دلیل بی‌کفایتی مدیران قاجاری علی‌رغم پیروزی‌های اولیه، این فتواها و شور و هیجان عمومی مردم در جنگ نتوانست ضعف دولت را جبران کند. چندی بعد علما در ماجرای گریبایدوف دوباره قدرت خود را به‌رخ دربار کشیدند.

در این دوره با طرح گسترده اندیشه ولایت فقیه توسط علمای بزرگی چون میرزای قمی،[۱] ملااحمد نراقی و کاشف‌الغطا،[۲] مشروعیت شاهان قاجاری نیز زیرسؤال رفت و بر لزوم نظارت فقیهان بر حکومت تأکید گردید. طرح این نظریه را می‌توان نقطهٔ عطفی در روابط علما و حکومت محسوب کرد.

به‌هرحال در دوره قاجار روابط علما و دربار از فراز و نشیب زیادی برخوردار بود ولی در مجموع چندان مطلوب نبود.[۳] دربار، روحانیت را مانع عمدهٔ گسترش قدرت خود می‌دانست و علی‌رغم تظاهر فراوان به‌حمایت از روحانیت، سعی در کاستن قدرت آنان داشت. روحانیت نیز دولت قاجاری را مشروع نمی‌دانست و شرعاً نمی‌توانست با ظلم و ستم حکام قاجاری کنار آید.

روحانیت با توجه به نفوذ و اقتدارش در جامعه، تنها نیرویی بود که می‌توانست در مقابل ظلم و ستم دولت مقاومت کند و به‌عنوان یک عامل بازدارنده و کنترل‌کننده سیاست‌های دولت، عمل نماید. به‌همین‌جهت در طول سالیان دراز حاکمیت استبداد، روحانیت به‌عنوان تنها پناهگاه مردم در برابر ظلم و ستم حاکمان به‌شمار می‌رفت.

مهم‌ترین عامل قدرت سیاسی روحانیت، پایگاه وسیع مردمی آنان بود. برخلاف حکومت که مردم فقط با مأموران مالیاتی آن ارتباط داشتند، روحانیت همیشه با مردم مرتبط بود و حل و فصل بسیاری از امور زندگی روزمره آنان را برعهده داشت. تماس دائمی با مردم و نفوذ مردمی، ویژگی منحصر به‌فرد روحانیت در تاریخ معاصر ایران بوده است. نه دربار و نه روشنفکران نتوانستند چنین پایگاهی در میان مردم بیابند. این پایگاه اجتماعی گسترده، به روحانیت اجازه می‌داد در مواقع لزوم به بسیج گسترده مردم دست زند و در این صورت مقابله با روحانیت در توان هیچ‌کدام از نیروهای موجود نبود.

مسائل دیگری نیز در عصر قاجار به‌رشد قدرت سیاسی روحانیت کمک کرد. افزایش چشمگیر

---

۱. ر.ک: میرزای قمی، *جامع‌الشتات*، کتاب الجهاد، و میرزای قمی، *نامه به فتحعلیشاه*، تحقیق رضا استادی، ص ۴.

۲. کاشف‌الغطا، *کشف الغطا*، ص ۳۹۴.

۳. در مورد رابطهٔ علما و دولت در دوره قاجار رک: الگار، پیشین.

علمای بزرگ در شهرها و هم‌چنین رشد سریع مدارس و حوزه‌های دینی به گسترش کمی و کیفی نهاد روحانیت انجامید. تمرکز مرجعیّت که تا حدّ زیادی مدیون شیخ مرتضی انصاری ـ عالم بزرگ این عصر ـ بود، به روحانیت تشکل و سازمان خاصی بخشید. به‌علاوه، وجود مراکز مذهبی در خارج از کشور ـ عتبات عالیات ـ علما را دور از دسترس دولت قاجاری قرار داده و به آن‌ها آزادی عمل بیش‌تری اعطا می‌کرد.

از نیمه دوم سلطنت ناصرالدین‌شاه، اختلافات مهمی بین دولت و روحانیت پدید آمد. اعطای امتیازات، اخذ وام‌های خارجی و تسلط و نفوذ اتباع خارجی بر دولت، به‌خصوص در گمرک که در دوره مظفرالدین شاه روی داد، نارضایتی علما را تشدید کرد. اینها علاوه بر ستم فزاینده‌ای بود که حاکمان قاجاری بر مردم روا می‌داشتند و مردم نیز شکایت به‌نزد علما می‌بردند. هم‌چنین ضعف شدید دولت قاجاری که تنها دولت شیعی جهان محسوب می‌شد، نگرانی علما را برمی‌انگیخت. این عوامل به‌همراه یک سلسله حوادث تاریخی، روحانیت را در مقابل دربار قرار داد. تقابلی که در نهایت، بزرگ‌ترین ضربه را به نهاد سلطنت وارد کرد. آغاز این تقابل در امتیاز رویتر و مخالفت ملاعلی کنی و پایانش انقلاب اسلامی و سرنگونی نهاد سلطنت بود.

هم‌چنین در نیمهٔ دوم قرن ۱۹ م. طرح اندیشه‌های جدید و بروز بحران‌های نظری در جامعه، علما را به تفکر واداشت که حاصل آن نگارش ده‌ها رساله و کتاب بود. در این میان باید به نقش سید جمال‌الدین اسدآبادی اشاره کرد. سیّد، اندیش‌مند دین‌باوری بود که اندیشه‌هایش بسیار فراتر از ایران رفت و در جهان‌اسلام تأثیر بسیاری برجای گذاشت. او تمام زندگی خود را در مخالفت با استبداد داخلی، استعمار خارجی و تلاش برای احیای عظمت کشورهای اسلامی گذراند. وی برخلاف بسیاری از روشنفکران غربزده آن روز، بر توانایی اسلام اصیل در حل مشکلات جامعه تأکید می‌کرد، با تقلید از غرب مخالف بود و براصلاح تفکر دینی و خرافه‌زدایی از فرهنگ مذهبی اصرار می‌ورزید. علم جدید را می‌ستود و مبارزه با جهل و بی‌سوادی و اخذ علوم جدید را برای رفع عقب‌ماندگی ضروری می‌دانست. سید، گرچه خود قبل از انقلاب مشروطه درگذشت. ولی با سخنان پرشور و نوشته‌های انتقادی خود تأثیر زیادی در برانگیختن روح اعتراض در میان مردم ایران برجای گذاشت.

در اوان انقلاب مشروطه، روحانیت مؤثرترین نیروی سیاسی بود که از نهضت حمایت کرده و رهبری آن را به‌دست گرفت. اندیشه‌ها و نیروهایی که مشروطه را ساختند متفاوت بودند اما در فضای مذهبی حاکم بر جامعه ایران، هیچ فعالیت سیاسی و هیچ اندیشه‌ای بدون حمایت علما راه به‌جایی نمی‌برد. در واقع ایجاد و احیای مشروطه، مدیون حرکت‌های انقلابی علما بود. گذشته از فداکاری و پایداری سیدین در تهران ـ که رهبری اصلی مشروطه را بر عهده داشتند ـ فتاوای مراجع نجف در جریان استبداد صغیر عامل اصلی احیای مشروطه به‌شمار می‌آید. یکی از نویسندگان دربارهٔ نقش علما

در پیروزی مشروطه می‌نویسد:

> آنچه مشروطه را نگهداشت پافشاری‌های مردانه دو سید و آخوندخراسانی و حاج شیخ مازندرانی بود، اینان با فشارهایی که دیدند و زیان‌هایی که کشیدند از پشتیبانی به مجلس و مشروطه بازنایستادند و آن را نگهداشتند.[۱]

از نظر تئوریک، استوارترین متن سیاسی در حمایت از مشروطه را میرزای نائینی نگاشت. کتاب **تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله** نائینی، حاصل تلاشی است که از سوی این فقیه برای مشروعیت دادن به آرمان‌های مشروطه صورت گرفته است. نائینی در این رساله می‌کوشد تا اثبات کند مبانی مشروطه مثل آزادی، مساوات، پارلمان، تفکیک قوا در بطن شریعت وجود دارند. او در کتابش به آرمان‌های مشروطه جنبه دینی بخشیده و وجود آنها را در شریعت مسلم و محرز انگاشته و با تسلطی که بر اصول، فقه و تاریخ صدر اسلام داشته، مواردی را برای اثبات نظریات خود به‌عنوان شاهد یاد می‌کند. محور نظری دیدگاه‌های او حول حفظ نظام دور می‌زند و اجرای اصول مشروطه را هم برای حفظ آن می‌داند. نائینی استقرار استبداد را ناشی از عدم آگاهی مردم نسبت به حقوق خویش دانسته و عدم نظارت آن‌ها را برعملکرد حکام اساس برپایی استبداد می‌داند. وی به سلطنت مشروعیت دینی نمی‌بخشد، به نظر او حکومت سلاطین اساساً غصبی است و از دوران معاویه آغاز و تا زمان نائینی به درازا کشیده شده است. به نظر این فقیه چون در غصبی‌بودن حکومت سلاطین قاجار تردیدی نیست، بنابراین روشی لازم است که از ظلم و اجحاف در حق توده مردم جلوگیری کند. زیرا اگر برای حفظ نظم در اجتماع به ناچار به حکومت غصبی تن‌داده شود، دلیلی برای تن دادن به اجحاف و تعدی زمامداران وجود ندارد. بر همین اساس او دفاع از مشروطیت را جایز می‌دانست، زیرا از ظلم مضاعف جلوگیری می‌کرد. از نظر نائینی حکومت مشروطه هم از حکم غصبی‌بودن خارج نیست، زیرا تولیت و حکومت آن در دست غیرمعصوم است، اما تبعیت از حکومت مشروطه بر متابعت از حکومت استبدادی ترجیح دارد؛ چون در این نظام سیاسی حداقل به رعیت ستمی وارد نمی‌شود. او محدود ساختن قدرت سلطنت را از ضروریات اسلام و از اهمّ تکالیف نوع مسلمین و از اعظم نوامیس دین مبین می‌داند. رساله‌های دیگری نیز در دفاع از مشروطه نوشته شده است. نکته بارز در این رساله‌ها تأکید بر ظلم‌ستیزی در اسلام و مغایرت آن با سلطنت ظالمانه قاجاری است.[۲]

درهرصورت پس از پیروزی‌های اولیه و آشکارشدن اهداف برخی از سران مشروطه‌خواه، گروهی از

---

۱. احمد کسروی، *تاریخ مشروطه*، ص ۳۶۱.

۲. دربارهٔ استبداد و مشروطه از نظر نائینی رک: عبدالهادی حائری، *تشیع و مشروطیت ایران*، ص ۲۲۴ و حسین‌آبادیان، *مبانی‌نظری حکومت مشروطه‌ومشروعه*، ص ۵۵.

علما به‌تدریج از مشروطه فاصله گرفتند که **شیخ فضل‌الله نوری** برجسته‌ترین آنهاست.

مرحوم نوری از علمای بزرگ تهران و از رهبران جنبش تنباکوست. شیخ در ابتدای جنبش مشروطه به هواداری آن برخاست، در مهاجرت علما به قم شرکت کرده و خود بخشی از هزینه آن را پرداخت. اما با آشکارشدن ماهیت و مبنای غربی تفکر مشروطه‌خواهی و نیز ملاحظهٔ مشروطه‌خواهان وابسته و حمایت‌های بیگانه از مشروطه، خواستار تطبیق قوانین مشروطه با اسلام شد. او در جواب کسانی که وی را مستبد می‌خواندند می‌گفت: من به هیچ‌وجه منکر مجلس شورای ملی نیستم بلکه مدخلیّت خود را در تأسیس این اساس بیش از همه کس می‌دانم، من [آن] مجلس شورای ملی را می‌خواهم که اساسش بر اسلامیت باشد و برخلاف شریعت قانونی نگذارد.(۱)

از نکاتی که خشم شیخ را برمی‌انگیخت حمایت انگلیس از مشروطه و وابستگی آشکار برخی مشروطه‌خواهان به بیگانگان بود. او می‌گفت: اگر بنای مشروطه بر حفظ دولت اسلام بود، چرا یک عضوی از روس پول می‌گرفت و دیگری از انگلیس. یا می‌گفت: اسلام دنیا را به عدل و شوراگرفت آیا چه افتاده است که امروز باید دستور عدل ما از پاریس برسد و نسخه شورای ما از انگلیس بیاید.(۲)

مخالفت شیخ از زمان تصویب متمم قانون اساسی آغاز شد. وی از امضای آن خودداری کرد و مخالفت خود را با برخی از مواد آن به‌روشنی اظهار داشت. شیخ ابتدا از مشروطه‌خواهان کناره گرفت و منزوی شد و در جریانات مداخله‌ای نمی‌کرد؛ اما روزنامه‌های تند مشروطه‌خواه که مخالفت عالم اول تهران را با برخی از قوانین مشروطه خوش نداشتند، سیل دشنام‌ها و تهمت‌های خود را به‌طرفش سرازیر کردند و کناره‌گیری وی را توطئه دانستند. شیخ ظاهراً از ترس جان خود به حرم عبدالعظیم پناه برد و همراه با عده زیادی از هم‌فکرانش در آن‌جا ساکن گردید و به انتشار لوایح و روزنامه‌ها در بیان مواضع خود و دفاع از مشروطهٔ مشروعه پرداخت. مهم‌ترین خواسته او مطابقت قوانین با شرع و محدودیت آزادی مطبوعات بود. خواستهٔ او در محدود کردن آزادی مطبوعات به‌دلیل توهین بعضی از مطبوعات به مقدّسات مذهبی مردم در چند ماه پس از مشروطه بود. با این‌حال شیخ از مشروطهٔ مشروعه و محدودیت سلطنت دفاع می‌کرد.

سرانجام با پافشاری او اصل دوم متمم قانون اساسی به متمم آن اضافه گردید. براساس آن، قوانین باید با نظارت پنج مجتهد طراز اول تصویب می‌شد. شیخ و یارانش به تهران بازگشتند. اما ظاهراً کینه‌ها عمیق‌تر از آن بود که به‌همین‌جا خاتمه یابد، مردم به دو دسته مشروطه‌خواه و مشروعه‌خواه تقسیم شده و جنگ و درگیری لفظی به درگیری‌های خیابانی و زد و خوردهای خونین منتهی شد. روزنامه‌ها و

---

۱. محمد ترکمان، *مجموعه رسائل، اعلامیه‌ها و لوایح شیخ شهید فضل‌الله نوری* ص ۱۹۱، ۲۴۴ و ۲۴۵.
۲. *همان*، ص ۱۵۰ و ملک‌زاده، *پیشین*، ص ۵۲۸.

دربار نیز به این درگیری‌ها دامن می‌زدند.

به هنگام فتح تهران برخی از سفارتخانه‌های خارجی از وی درخواست کردند که برای حفظ جانش به آن‌ها پناهنده شود و یا پرچم آن‌ها را بر در خانه‌اش برافرازد. ولی او در جواب کسانی‌که بر این کار اصرار داشتند می‌گفت:

> آیا رواست که من پس از ۷۰ سال که محاسنم را برای اسلام سفید کرده‌ام، حالا بیایم و بروم زیر بیرق کفر؟![۱]

بلافاصله بعد از فتح تهران، شیخ دستگیر و در یک دادگاه فرمایشی به اعدام محکوم شد. اگر اعدام شیخ به‌خاطر «حمایت او از شاه و مخالفت سرسختانه با مشروطه‌خواهان» می‌بود ابتدا باید دولت‌مردان مستبد که شیخ به حمایت از آنان متهم بود اعدام می‌شدند. **لیاخوف** عامل استبداد در مقام خود ابقا گردید، **عین‌الدوله** و بسیاری دیگر از مستبدین به دولت‌مردان مشروطه‌خواه تبدیل شدند و پست‌ها، مناصب و امتیازات خود را حفظ کردند و برای **محمدعلی شاه** مبلغ بسیاری به‌عنوان مستمری مقرر گردید! چنین اقداماتی هیچ بهانه‌ای را برای اعدام شیخ به‌جای نمی‌گذارد. آن‌چه شیخ را از مشروطه و مشروطه‌خواهان متنفر می‌کرد ترس از حاکمیت بی‌دینی و بی‌دینان بود که او با هوشیاری، طلیعه آن را در گفته‌ها و نوشته‌ها و اعمال برخی از مشروطه‌خواهان مشاهده می‌کرد.

اعدام شیخ در حقیقت به‌منظور وارد آوردن ضربه‌ای بود بر پیکر روحانیت که ظهور قدرتمندانه آن در این زمان، کینه‌های بسیاری را برانگیخته بود و حساسیت و نگرانی بسیاری را در شیفتگان فرهنگ و استعمار غربی ایجاد کرده بود.

تعدادی از افراد با نفوذ مشروطه احساس می‌کردند اگر مجتهد اول تهران را با آن وضع دار بزنند؛ دیگر از هیچ کس صدای مخالفت نخواهند شنید. چندی بعد ترور آیت‌الله بهبهانی ضربه دیگری به روحانیت وارد کرد و این دو قربانی در کناره‌گیری و دلسردی مجتهدان و علمای بزرگ از مشروطه و اصولاً از صحنه سیاست ایران، نقش مؤثری داشت.

در خلأ حضور علما، تعدادی از غرب‌زدگان هدایت مشروطه را به‌دست گرفتند. بدین ترتیب، مشروطه ـ که با مذهب و همت علما و همراهی روشنفکران متولد شده بود ـ در نهایت به حاکمیت بخشی از روشنفکران و استبداد رضاخانی انجامید.

۲. روشنفکران

جریان روشنفکری در ایران از ابتدای قرن ۱۹ م. و با آغاز ارتباطات گسترده با غرب، شکل گرفت و

---

۱. ترکمان، پیشین، ج ۲، ص ۲۸۸.

به‌خصوص در دورهٔ ناصری رشد یافت و از مشروطه به این‌سو به‌طور جدی وارد صحنه سیاست ایران شد. تحلیل جریان روشنفکری ایران در هر دوره تاریخی به بررسی جداگانه‌ای نیازدارد. در این‌جا به تحلیلی مختصر از روشنفکری ایران در قرن ۱۹ م. و اوایل قرن ۲۰ م. بسنده می‌شود.

اولین ایرانیان فرنگ‌دیده به‌غرب با آمیزه‌ای از حیرت و حسرت نگریسته و در مقابل پیشرفت‌های غرب، انگشت حیرت به‌دهان گزیدند. اینان نتوانستند شناخت دقیق و بنیادین از مبانی نظری توسعه و رشد تمدن غربی داشته باشند و به‌سرعت مبهوت و مجذوب تمدن غربی شده تن به تقلید از ظواهر فرهنگ غربی دادند. اغلب اینان جذب سازمان‌های فراماسونری شده،[۱] و یا در دستگاه دولت ایران در خدمت اهداف و منافع دولت‌های بیگانه، به‌خصوص انگلیس قرار گرفتند. **میرزا صالح شیرازی** و **میرزا ابوالحسن‌خان ایلچی** دو نمونه بارز این گروه به‌شمار می‌آیند.

در عصر ناصری تعداد تحصیل‌کرده‌های فرنگ دیده و روشنفکران آشنا به‌غرب افزایش یافت. گرچه آگاهی روشنفکران این عصر نسبت به قبل افزایش یافته بود، اما در این دوره نیز روشنفکران ایرانی هیچ‌گاه نتوانستند مبانی توسعه غرب و هم‌چنین راه‌های حل بحران عقب‌ماندگی در ایران را بشناسند و در بهترین صورت، تنها ناقلان خوبی برای اندیشه‌های غربی محسوب می‌شدند. بسیاری از آنان نیز جز تقلید از ظواهر فرهنگ غربی و اداهای اروپایی کار دیگری نمی‌دانستند و همین‌ها بودند که انتقادات زیادی را علیه خود برمی‌انگیختند.[۲] از سوی دیگر راه‌حل‌ها و سیاست‌هایی که برای توسعه در ایران و حل بحران عقب‌ماندگی ارائه می‌دادند چندان مناسب جامعه آن روز ایران نبود و بیش‌تر حاصل انتقال بدون تعمق اندیشه‌ها و تجربیات دیگران به‌شمار می‌رفت.

آخوندزاده از اولین روشنفکران ایرانی است که به انتقاد از جامعه ایرانی عصر خود پرداخت و مفاهیم جدیدی را مطرح کرد و برای توسعه ایران پیشنهادهایی ارائه داد. او ضمن این‌که از ملیت ایرانی و ناسیونالیسم و میهن‌پرستی دم می‌زد، در خدمت دولت روسیه، دشمن دیرین ایران قرار داشت و

---

۱. فراماسونری از سازمان‌های پیچیده و پرابهام استعماری است. لژ بزرگ لندن که مادر لژهای فراماسونری است در سال ۱۷۱۷ م. تأسیس شد. در ایران ظاهراً *عسگرخان افشار رومی*، سفیر عباس میرزا در دربار ناپلئون، اولین نفری بود که به عضویت شبکه‌های فراماسونری درآمد. به‌تدریج رجال دیگری نیز به لژهای فراماسونری پیوستند که اغلب در دستگاه دولت ایران خدمت‌گزار منافع انگلیسی بودند و به بسط نفوذ این کشور کمک می‌کردند. فراموشخانه *ملکم‌خان* را اولین سازمان ماسونی ایران به‌شمار آورده‌اند. در بحبوحه مشروطه، مجامع فراماسونری دیگری در ایران تشکیل شد. *مجامع آدمیت* که مؤسس آن عباسقلی آدمیت بود و لژ بیداری ایرانیان که در سال ۱۹۰۷ م. تشکیل شد و *تقی‌زاده* و *فروغی* از اعضای مشهور آن بودند از مهم‌ترین این مجامع به‌شمار می‌آمدند. بعد از مشروطه، شبکه‌های ماسونی در ایران گسترش یافتند و تعداد زیادی از رجال ایران را به‌خود جذب کردند. به‌طور کلی شبکه‌های ماسونی در جهان‌سوم، ابزار نفوذ دولت‌های استعماری به‌خصوص بریتانیا محسوب می‌شدند.

۲. رک: جمشید بهنام، *ایرانیان و اندیشه تجدد*، ص ۷۵.

کارمند رسمی آن دولت و تبعه روس به‌شمار می‌رفت و در نوشته‌های خود از روسیه تمجید می‌کرد. آخوندزاده به‌شدت و با صراحت به‌مذهب و اعتقادات اسلامی مردم می‌تاخت و بدون این‌که دلیل محکمی ارائه دهد باورهای دینی و الفبای رایج را از عوامل عقب‌ماندگی می‌شمرد و بر تقلید از غرب تأکید داشت. وی هم‌چنین لزوم نظام جدید آموزشی، آزادی و مشروطیت را در آثار خود مطرح کرد. جنبه‌های ضد دینی اندیشه‌های او و نیز اعتمادش به روسیه و حمله به سنت‌ها موجب شد آثار وی کم‌تر خواننده‌ای در ایران داشته باشد. لذا اندیشه‌هایش تأثیر چندانی در تحولات ایران برجای نگذاشت. تلقی او از باورهای دینی و الفبا، به‌عنوان دو عامل عقب‌ماندگی، نشانه نگاه سطحی او به مقوله توسعه و نوگرایی است.

- **میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله** از دیگر روشنفکران این دوره و از دولت‌مردان عصر ناصری محسوب می‌شود. ملکم‌خان در ابتدای حضور خود در ایران پیشنهادهایی را در مورد اصلاح سیستم سیاسی و نظام اقتصادی ایران به ناصرالدین شاه ارائه کرد و فعالیت‌هایی در این مورد انجام داد. بعدها در دوره سپهسالار به وزارت مختار ایران در لندن منصوب گردید و در آن‌جا، واسطه امتیاز رویتر شد و برای خود نیز امتیاز لاتاری ـ بخت‌آزمایی ـ را گرفت که دولت با توجه به فتوای علما مبنی بر تحریم لاتاری مجبور به لغو آن شد. ملکم‌خان امتیاز لغو شده را به‌یک انگلیسی فروخت و به اتهام کلاهبرداری محاکمه شد و دربار او را از تمام القاب و مناصب خود عزل کرد.[۱] او پس از عزل، با دولت ایران به مخالفت برخاست و روزنامه قانون را که تندترین انتقادات را علیه دولت درخود داشت، منتشر نمود. ملکم‌خان در آثار خود بسیار محتاط‌تر از آخوندزاده بحث می‌کند و در این باره می‌نویسد:

> چنین دانستم که تغییر ایران به‌صورت اروپا کوششی بی‌فایده است از این‌رو فکر ترقی مادی را در لفاف دین عرضه داشتم تا هموطنانم آن معانی را نیک دریابند.[۲]

ملکم‌خان مفاهیم و اندیشه‌های جدیدی را مانند قانون، مشروطیت، علوم جدید، آزادی و نفی استبداد مطرح می‌کرد و گاه برای توجیه آن‌ها از منابع دینی کمک می‌گرفت. او درعین‌حال به‌تقلید و اقتباس از غرب در همهٔ امور معتقد بود و پیشنهاد می‌کرد برای توسعه ایران مستشاران خارجی در رأس ساختار اداری کشور قرار گیرند و پای کمپانی‌های خارجی در ایران باز شود[۳] تا با کمک آن‌ها ایران به توسعه برسد. شاید همین اعتقاد او دلیل امضای امتیازات استعماری و بخشش منابع ملی

---

۱. حجت‌الله اصیل، *زندگی و اندیشه میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله*، ص ۱۵ و دکتر فرشته نورانی، *تحقیق در افکار میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله*، صص ۱۸۰ ـ ۱۶۷.

۲. احمد کسروی، *تاریخ مشروطه*، ص ۱۰۰.

۳. اصیل، *پیشین*، ص ۱۰۰.

ایران به بیگانگان بود. فرصت‌طلبی او و این‌که وی فقط بعداز عزل به انتقاد از دولت پرداخت و حتی در این زمان هم به حق‌السکوت رضایت می‌داد[۱] و هم‌چنین شیفتگی‌اش به استعمار، نقش او را تحت‌الشعاع قرار داده است.

سپهسالار، دولت‌مرد و روشنفکر دیگر این عصر است که مدت‌ها به‌عنوان نماینده سیاسی ایران در خارج از کشور به‌خصوص عثمانی فعالیت می‌کرد و از این راه با اندیشه‌های جدید آشنا شد. در اوج بحران قحطی و خشک‌سالی در کشور در سالهای ۱۸۷۱ ـ ۱۸۷۰ م. ناصرالدین شاه او را به نخست‌وزیری منصوب کرد. وی در مدت صدارت خود کوشید تا اصلاحاتی را به‌عمل آورد، اما با امضای قرارداد رویتر مخالفت‌ها علیه او بالا گرفت. در این قرارداد وی تقریباً تمام منابع ایران به مبلغی ناچیز به رویتر واگذار کرد. مخالفت‌ها به‌اندازه‌ای بود که ناصرالدین‌شاه مجبور به عزل او گردید و قرارداد نیز فسخ شد.

سپهسالار در آثار خود از ناسیونالیسم، مشروطیت، قانون، پارلمان و لزوم اخذ تمدن غربی دفاع می‌کرد. مهم‌ترین ضعف او اعتماد بسیار به استعمار انگلیس بود.

این سه نفر خود در انقلاب مشروطه دخالت نداشتند اما در رواج تفکر مشروطه‌خواهی در میان ایرانیان نقش مهمی ایفا کردند.

روشنفکرانی که در مشروطه حضور داشتند اغلب جوانان فرنگ رفته‌ای بودند که شیفته تمدن غربی بوده تقلید از غرب را ترویج می‌کردند. **تقی‌زاده** یکی از این افراد است. او گرچه از نظر علمی آثار زیادی از خود بر جای نگذاشته است اما در جریان مشروطه حضور علمی داشته و در هدایت جنبش بعد از استبداد صغیر، نقش فعالی ایفا کرده است. او ادعا می‌کرد باید از فرق سر تا سرِ انگشتان پا فرنگی شد. وی علی‌رغم ادعاهای قبلی خود، در هنگام استبداد صغیر و حمله بهٔ مجلس، به سرعت به سفارت انگلیس پناهنده شد.[۲] او چندی بعد در کنار رضاخان قرارداد ننگین ۱۹۳۳ م. را امضا کرد.

تندروی بعضی از روشنفکران تازه به دوران رسیده، بعد از پیروزی اولیه انقلاب مشروطه، از عوامل اصلی ایجاد شکاف در میان نیروهای انقلابی بود. طرح شعارهای ضداسلامی و توهین به مقدسات اسلامی توسط بعضی از روشنفکران در روزنامه‌ها، بسیاری از علما و مذهبیون را نسبت به سرنوشت مشروطه نگران کرد. مهم‌ترین گلایه شیخ فضل‌الله از مشروطه‌خواهان رواج جو الحاد و بی‌دینی و توهین به مقدسات بود.

به‌طورکلی می‌توان گفت اکثر روشنفکران این عصر خوش‌باورانه و بدون توجه به‌مبانی فکری و

---

۱. مقصود فراستخواه، *سرآغاز نواندیشی معاصر*، ص ۸۴.

۲. علی‌اصغر شمیم، *پیشین*، ص ۵۰۴.

اجتماعی مدرنیسم، مفاهیم و اندیشه‌های غربی را در ایران مطرح می‌کردند و توقع داشتند که با استفاده از الگوی غرب در کوتاه‌ترین زمان به توسعه برسند؛ درحالی‌که جامعه ایران و غرب تفاوت‌های بنیادینی با یکدیگر داشتند؛ و هرگونه راه‌حلی برای مشکلات ایران باید با تفکر عمیق در وضعیت جامعه ایرانی و توجه‌دادن جامعه به ارزش والای دانش و دانشمندان در اسلام، صورت می‌پذیرفت. گرایش تقلیدگونه به تمدن‌غربی که ناشی از شناخت سطحی مدرنیسم و هم‌چنین عدم تفکر جدی در جامعه ایران بود، نوعی بن‌بست توسعه در کشور به‌وجود آورد و توسعه را سالیان دراز به عقب انداخت.

علاوه بر این، ضعف دیگر روشنفکران اعتماد آن‌ها به استعمار بود درحالی‌که استبداد و استعمار در کنار هم، عامل اصلی مشکلات جامعه ایران بودند و نمی‌شد با تکیه بر یکی، دیگری را کنار زد. این اعتماد که در واگذاری امتیازات کلان در قبال دریافتی اندک، تکیه بر نیروهای خارجی در سیاست‌ها و توسل به آنان در مواقع حساس ایران، نمود می‌یافت، ضربه‌های جبران‌ناپذیری بر منافع ملی‌ایران وارد ساخت.

مشکل دیگر روشنفکران این عصر، همان‌گونه که اشاره شد، بی‌اعتنایی به سنت‌ها و مذهب در جامعه ایران بود و این یکی از دلایل عمده عدم موفقیت آن‌هابود. جامعه ایران کاملاً مذهبی بود و هر تلاشی برای توسعه باید این ویژگی اساسی را در نظر می‌گرفت وگرنه محکوم به شکست بود. به‌عبارت دیگر راه توسعه باید با توجه به سنت‌ها و ویژگی‌های خاص جامعه ایرانی، نه با الگوبرداری سطحی از غرب انتخاب می‌شد.

در این‌جا باید به تفاوت بنیادین مذهب در جامعه غرب و جهان اسلام اشاره کرد. درحالی‌که روشنفکران غربی نهادهای مذهبی حاکم بر قرون وسطی را به‌دلیل جلوگیری از رشد علم و توسعه نکوهش می‌کنند، در جامعه اسلامی مذهب باعث شکوفایی تمدن بزرگ اسلامی شد و یکی از درخشان‌ترین دوره‌های تاریخی را در کشورهای اسلامی پدید آورد. اصولاً اسلام با تأکید بر علم، تعقل، آزادگی و ستایش از کار و تلاش و تمجید فراوان از مقام دانشمندان و نکوهش رهبانیت و گوشه‌گیری با مبانی توسعه کاملاً هماهنگ و سازگار است. به‌همین جهت در جهان اسلام علل عقب‌ماندگی را باید در عواملی چون استبداد، استعمار خارجی و جهل و نادانی مردم جست‌وجو کرد که همگی برخلاف اصول و آموزه‌های اسلامی هستند.

از ضعف‌های دیگر جریان روشنفکری، فقدان پایگاه مردمی بوده است. دلایل این امر متعدد است. از یک سو اعتقاد به ارزش‌های نامأنوس با باورهای جامعه و از سوی دیگر محصوربودن روشنفکران در محافل و مجالس خاص و عدم ارتباط پیوسته آن‌ها با مردم می‌تواند در این مسأله موثر باشد. آثار سیاسی آنان نیز به علت بی‌سوادی اکثریت مردم (۹۵٪) خواننده چندانی نداشت. نداشتن پایگاه

مردمی، روشنفکران را از هرگونه اقدام سیاسی مستقل باز می‌داشت و آن‌ها را سمت اتحاد با دو نیروی سیاسی دیگر یعنی دربار یا روحانیت هدایت می‌کرد.

د. علل شکست مشروطه

عوامل شکست مشروطه را می‌توان به دو دستهٔ خارجی و داخلی تقسیم کرد:

۱. عوامل خارجی

اتحاد دولت‌های روسیه و انگلیس در مقابل خطر روزافزون آلمان و متعاقب آن تقسیم ایران در قرارداد ۱۹۰۷ م. و نیز اشغال ایران در جنگ اول به‌دست قدرت‌های درگیر، از عوامل خارجی دارای نقش در شکست مشروطه‌اند.

دولت روسیه در جریان استبداد صغیر و به توپ بستن مجلس دخالت داشت، **لیاخوف** فرمانده روسی قزاق‌ها جز به امر دولت متبوعش نمی‌توانست چنین کار مهمی را انجام دهد. حضور نیروی نظامی روس‌ها در شمال و اشغال چند شهر بزرگ و جنایت‌های بی‌شماری که توسط آن‌ها انجام گرفت، از عوامل اصلی شکست مشروطه تلقی می‌شود. تأثیر حضور انگلیسی‌ها در جنوب نیز کم‌تر از آن نبود و در عمل با ورود روسیه از شمال و انگلیسی‌ها از جنوب، از دولت مشروطه ایران جز نامی برجای نمانده بود. از عوامل اصلی ناکامی دولت‌مردان در سامان‌دادن به اوضاع، همین حضور روزافزون بیگانگان و دخالت‌های بی‌شمار سفارت‌خانه‌های خارجی در امور داخلی ایران بود. گرچه نباید فراموش کرد که بسیاری از دولت‌مردان وقت، شیفته همین اشغال‌گران بودند.

با آغاز جنگ جهانی اول، تعداد نیروهای بیگانه به‌سرعت افزایش یافت و ایران صحنه جنگ دولت‌های متخاصم شد. میراث جنگ اول برای ایران قحطی، گرسنگی، بیماری و سرانجام مرگ و میر بسیاری از مردم و نیز فقر و پریشانی بازماندگان بود. در این شرایط، کم‌تر کسی می‌توانست به فکر مشروطه باشد. حتی بسیاری از مردم همه این‌ها را از بلای مشروطه می‌دیدند.

۲. عوامل داخلی

از جمله عوامل داخلی شکست مشروطه، می‌توان به ماهیت کاملاً متفاوت نیروهای مشروطه‌خواه اشاره کرد. مشروطه انقلابی نبود که بر خواست و اندیشه یک طبقه یا نیروی اجتماعی خاص استوار باشد. گروه‌ها و نیروهای اجتماعی متعددی مشروطه را ایجاد کردند. عنوان مشروطه نیز ابتدا اندیشه و خواسته‌ای مبهم بود که هرکس آن را به رأی خود تفسیر می‌کرد. بعد از پیروزی مسلماً همه این خواسته‌های کاملاً متفاوت نمی‌توانست به اجرا در آید و لذا درگیری‌ها و اختلافات برای به کرسی نشاندن رأی خود و حذف رقیبان آغاز شد. فقدان فرهنگ گفت‌وگو به‌دلیل حاکمیت طولانی استبداد

در ایران باعث می‌شد این اختلافات به‌جای آنکه با بحث و گفتگو خاتمه پذیرد به درگیری‌های فیزیکی، رواج تهمت و افترا و سرانجام ترور و خشونت ختم گردد. به‌عبارت دیگر، جناح‌های مختلف در عصر مشروطه هرکدام هدف و مقصدی خاص را دنبال می‌کردند و نقطه اشتراک آنان تنها در نفی وضع موجود بود. این اختلافات وسیع، ائتلاف آنان را شکننده کرد و باعث از هم پاشیدن آن گردید.

به‌هر دلیل، هنوز چندی از مشروطه نگذشته بود که امیدهای اولیه بر باد رفت. آن خوش‌بینی‌های پیشین و ساده‌اندیشی بسیار -که در پرتو آن تصور می‌شد مشروطه همه چیز را اصلاح خواهد کرد- از میان رفت و اختلاف‌های بسیار پدید آمد و دولت مرکزی را بیش از پیش ناتوان ساخت. به‌تدریج اطراف کشور ناامن گردید و دولت مشروطه نیز نتوانست امنیت را برقرار کند. افزون بر این، دخالت نیروهای بیگانه، دولت را به مجموعه‌ای بی‌اراده و ناتوان تبدیل کرد. روس و انگلیس، به دولت مشروطه اهمیت نداده، آن را در خور توجه نمی‌دانستند. در سال‌های پرآشوب مشروطه تا پایان جنگ جهانی اول، بسیاری از مردم از گرسنگی، بیماری و جنگ جان باختند. اوضاع چنان آشفته بود که مردم آرزو می‌کردند وضعیت پیش از نهضت به جامعه بازگردد. در این ناامنی، یک حکومت مستبد و قدرتمند به آسانی مورد پذیرش مردم واقع می‌شد. حتی بسیاری از بنیانگذاران جنبش ضد استبدادی به این نتیجه رسیده بودند که تنها یک دیکتاتور می‌تواند آرامش را به ایران بازگرداند. بدین ترتیب، مردم ایران پس از سال‌ها تلاش برای از میان بردن استبداد دوباره در قالب سلسله پهلوی به آن تن دادند.

در جریان مشروطه، روحانیت خسته از درگیری و دلسرد از سیاستمداران از صحنهٔ سیاست کناره گرفت و میدان را به سود مستبدان و حامیان آنان خالی گذارد.

ه. پیامدهای مشروطه

انقلاب مشروطه با همهٔ مشکلات و ناکامی‌هایش آثار عمده‌ای از خود برجای نهاد. برخی از این آثار عبارتند از:

۱. مفاهیمی مانند قانون اساسی، مجلس، آزادی، انتخابات و تفکیک قوا با این انقلاب مطرح شد و رسمیت یافت. البته مجلس به‌زودی مورد هجوم قرار گرفت و در قالب نهادی وابسته به کارش ادامه داد؛ ولی اصل وجود قانون اساسی و مجلس که در سخت‌ترین دوره‌ها نیز برقرار ماند و در مقاطع خاصی نیز تعدادی از نمایندگان مخالف دولت به آن راه یافت، با آثار سیاسی مهمی همراه بود.

۲. تجربیات ارزشمند انقلاب مشروطه در زمان وقوع انقلاب اسلامی مورد توجه واقع شد. از یک سو نابودی نظام سلطنتی و قطع کامل سلطه بیگانگان بر کشور و توجه به فرهنگ و ارزش‌های خودی مورد توجه قرار گرفت و از دیگر سو، رخنهٔ عناصر بیگانه و فرصت‌طلب در مشروطه، هوشیاری انقلابیان

مذهبی را برای جلوگیری از تکرار این امر در انقلاب اسلامی برانگیخت.(۱) در نهایت این تجربیات لزوم حفظ وحدت میان نیروهای انقلاب، را گوشزد کرد.

* * *

اینک پیش از پرداختن به سومین حرکت انقلابی تاریخ معاصر کشور یعنی نهضت ملی‌شدن صنعت نفت، به برخی تحولات عمده که بین دو حرکت انقلابی مشروطه و نهضت ملی صورت پذیرفته و آثار و نتایج گوناگونی از خود برجای نهاده و در وقوع انقلاب اسلامی نیز نقش داشته اشاره می‌شود.

ظهور و سقوط رضاشاه

الف. چگونگی به قدرت رسیدن و ویژگی‌های دورهٔ سلطنت

هم‌چنان که گذشت، در خلال جنگ جهانی اول، ایران به اشغال نیروهای متفقین درآمد و میدان جنگ شد. در این موقعیت، بروز ناامنی، شورش و یاغی‌گری‌های پراکنده در برخی از نواحی کشور بر ضعف ارکان دولت مشروطه افزود. دولت مرکزی ـ که جز در تهران وجود خارجی نداشت ـ ناتوان و بیمار به حیات خود ادامه می‌داد و تنها نظاره‌گر وقایع بود. در چنین وضعیتی، انقلاب ۱۹۱۷ بلشویک‌ها(۲) در روسیه به پیروزی رسید. انقلابیان بلشویک تمام امتیازات تزارها در ایران را لغو کردند و اسباب آسودگی ظاهری و مقطعی ایرانیان از همسایهٔ شمالی را فراهم آوردند. انگلستان ـ که در طول جنگ جهانی اول به اهمیت و کارآمدی نفت به‌جای زغال‌سنگ پی‌برده بود ـ اندیشهٔ تضمین بلند مدت آن را در سر می‌پروراند. ادامهٔ درگیری‌های داخلی و احتمال سقوط کشور در دام تبلیغات بلشویک‌ها و در نتیجه به خطر افتادن ذخایر نفتی، انگلستان را به تثبیت اوضاع اقتصادی و سیاسی و در نهایت تقویت دولت مقتدر مرکزی رهنمون گردید. این کشور در آغاز با انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ وثوق الدوله وارد عمل شد. محتوای این قرارداد در ظاهر به پرداخت وام و استفاده از مستشاران انگلیسی برای سازماندهی ارتش و مدیریت دستگاه اداری ایران، اختصاص داشت؛ اما هدف واقعی آن‌ها تبدیل ایران به یک کشور تحت‌الحمایه بود. این قرارداد با مخالفت افکار عمومی و دولت‌های خارجی روبه‌رو شد و دولت انگلیس در روی کار آوردن دولتی که بتواند این قرارداد را به تصویب رساند ناکام ماند. بدین ترتیب قرارداد

۱. رک: ابراهیم صفائی، *رهبران مشروطه*، ص ۱۰.

۲. در اواخر قرن ۱۹ میلادی، مارکسیست‌های روسی حزبی به نام سوسیال دمکرات پدید آوردند. اما سپس در زمینه‌های مختلفی، از جمله زمان وقوع انقلاب در روسیه و نقش و ویژگی‌های حزب کمونیست بین آن‌ها اختلاف افتاد. این گروه‌ها در سال ۱۹۰۳ از یکدیگر جدا شدند و نام بلشویک (اکثریت) به رهبری لنین و منشویک (اقلیت) به رهبری مارتوف را برخود نهادند. بلشویک‌ها ـ که تنها در جلسه‌ای که این انشعاب صورت گرفت اکثریت داشتند ـ حدود ۸ ماه پس از **انقلاب فوریهٔ ۱۹۱۷ قدرت را به‌دست گرفتند.**

عملی نشد و طراحان آن به نقشه‌ای دیگر دست یازیدند. این نقشه چیزی جز تشکیل یک دولت قدرتمند مرکزی نبود؛ دولتی که بتواند مدعیان جدایی‌طلب و خودمختار را سرکوب کند و در مناطق نفت‌خیز امنیت و ثبات دائمی پدید آورد. انگلیسی‌ها برای چنین کاری رضاخان را برگزیدند. رضاخان از افسران جاه‌طلب قزاق، تنها نیروی نظامی مدرن ایران، بود که به کمک آیرونساید به فرماندهی قزاق‌ها رسید و به پیشنهاد عوامل انگلیس برای سامان‌دادن کودتا و پدیدآوردن یک دولت قدرتمند رهسپار تهران گردید.(۱)

بدین ترتیب، کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ شکل گرفت و تهران به اشغال کودتاچیان در آمد. سیدضیاالدین طباطبایی ـ که به عنوان سیاستمدار طرفدار انگلیس شهرت داشت ـ با فشار انگلیسی‌ها، نخست‌وزیر شد و رضاخان نیز از احمدشاه، فرمان سردارسپه گرفت. رضاخان، با در اختیار گرفتن بخش عظیمی از بودجهٔ کشور، ارتشی گسترده و منظم سازماندهی کرد که در طول حیاتش، مهم‌ترین پایگاه قدرتش به‌شمار می‌آمد. او با استفاده از این ارتش، به‌سرکوب شورش‌ها و جنبش‌های محلی و قبیله‌ای پرداخت، اوضاع ناامن و آشوب زدهٔ را سامان بخشید و در میان مردم و برخی گروه‌ها محبوبیت بسیار به‌دست آورد.

---

۱. چرچیل و روزولت در کنفرانس تهران دربارهٔ رضاشاه چنین گفته‌اند: «خودمان او را آوردیم و خودمان او را برداشتیم». (We brought him, we took him). (احمد فاروقی و ژان لوروریه، *ایران برضد شاه*، ترجمه مهدی نراقی، ص ۲۸)

در خاطرات ارتشبد حسین فردوست نیز آمده است: «رضاخان یک عامل انگلیس بود و در این تردیدی نیست. کودتای ۱۲۹۹ هـ. ش طبق اسنادی که دیده‌ام و یا شنیده‌ام در ملاقات ژنرال آیرونساید انگلیسی با رضاخان، با حضور ضیاءالدین طباطبایی برنامه‌ریزی شده و پس از کودتا هم پنج سال طول کشید تا رضاخان، به سلطنت رسید. در این مدت، رضاخان سردارسپه و وزیر جنگ و نخست وزیر شد». (حسین فردوست، *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، ج ۱، ص ۸۲)

نیکی کدی نیز در این باره چنین نوشته است: «اکنون این مطلب روشن شده که فرمانده نیروهای انگلیسی در ایران ژنرال آیرونساید ابتدا به رضاخان کمک کرد که قدرت را در تیپ قزاق به‌دست آورد و سپس به انجام کودتا تشویق نمود. کنترل بر تنها نیروی نظامی مدرن ایران ـ یعنی تیپ قزاق ـ از پایه‌های قدرت حکومت جدید و به‌خصوص شخص رضاخان بود». (کدی، *پیشین*، صص ۱۳۸ ـ ۱۳۷)

هم‌چنین برای ملاحظهٔ نقش ژنرال آیرونساید و سفیر انگلیس در تهران در کودتای ۱۲۹۹ رک: جواد شیخ‌الاسلامی، *قتل اتابک*، ص ۲۸۶ و *مجله اطلاعات سیاسی اقتصادی*، ش ۴۲، ص ۱۶.

به‌رغم تلاش‌های رضاخان، در انتخابات مجلس پنجم در تهران نمایندگانی چون *مدرس*، *مستوفی‌الممالک*، *مؤتمن‌الممالک*، *مشیرالدوله*، *مصدق* و... که مورد نظر مردم بودند نیز انتخاب شدند. مدرس رهبری اقلیت مجلس را به‌عهده داشت، اما تلاش‌های آنان برای جلوگیری از واگذاری قدرت به رضاخان به‌جایی نرسید. درعین‌حال، وجود چنین نمایندگانی باعث شد رضاخان در اجرای مقاصد خود با احتیاط پیش رود. علاوه بر این دو گروه، چند گروه چپ‌گرا نیز در مجلس حضور داشتند که از رضاخان حمایت می‌کردند.

دورهٔ نخست‌وزیری سیدضیا پس از ۹۳ روز به‌پایان رسید و رضاخان خود را، به‌عنوان نخست‌وزیر، به شاه تحمیل کرد. او، به منظور گسترش قدرتش، در سال ۱۳۰۲ هـ. ش انتخابات مجلس پنجم را قبل از پایان مهلت قانونی مجلس چهارم برگزار و در ۲۲ بهمن همان سال آن را به طور رسمی افتتاح کرد. حزب تجدد ـ که اکثر کرسی‌های مجلس را به‌دست آورده بود ـ عمده‌ترین گروه طرفدار رضاخان شمرده می‌شد. داور، تیمورتاش، تدین، تقی‌زاده و فروغی در شمار اعضای مهم این حزب جای داشتند. جدایی دین از سیاست، ایجاد ارتش منظم و بوروکراسی کارآمد، صنعتی‌کردن کشور و گسترش زبان فارسی، بخشی از خواسته‌های اعلان شدهٔ این حزب بود. اینان بر ناسیونالیسم بسیار تأکید می‌ورزیدند، به دین و سنت‌های ایرانی بدبین بودند و «تجدد آمرانه با یک دیکتاتوری انقلابی» را راه حل توسعهٔ ایران می‌دانستند؛ دیکتاتوری خاصی که با قدرت و سرعت ایران را به توسعه برساند. بدین سبب، از رضاخان طرفداری می‌کردند و پاسخ تمام مشکلات ایران را در وجود وی می‌دیدند. در واقع این گروه، نمایندهٔ روشنفکری سطحی‌نگر عصر مشروطه بود که با ساده‌اندیشی به مدرنیسم و شرایط توسعه در ایران می‌نگریست. اینان آگاهانه ثمرات پربار مشروطه را برباد دادند و روح استبداد را به تن بیمار سلطنت بازگرداندند؛ هر چند خود اولین قربانیان ساده‌اندیشی خویش گردیدند و بعضاً به‌دست رضاخان کشته شدند. به هر حال، حزب تجدد ـ که در انتخابات مجلس پنجم به کمک نظامیان و رضاخان اکثریت مجلس را به‌دست آورده بود ـ با تصویب ماده واحده‌ای سلطنت قاجار را منقرض اعلام کرد؛ تا تعیین تکلیف قطعی حکومت از سوی مجلس مؤسسان، قدرت آن را به مجلس شورا وانهاد و مقدمات انتقال قدرت از قاجاریه به رضاخان را فراهم آورد. در ۱۵ آذر همان سال مجلس مؤسسان در جوّی از اختناق شکل گرفت و با تفسیر مواد ۳۶، ۳۷ و ۴۰ متمم قانون اساسی، رضاخان را وارث تاج و تخت قاجاریان ساخت. بدین ترتیب، رضاخان به یاری ارتش، نیروهای سیاسی و نمایش‌های مذهبی بسیاری از مردم را به خود خوش‌بین کرد و در سال ۱۳۰۴ هـ. ش به‌طور رسمی شاه ایران شد.

در دورهٔ رضاشاه، تبلیغات و تلاش‌های دولت روی موضوعاتی مانند مخالفت با اسلام و روحانیت، یک‌پارچگی ملی و ایران باستان متمرکز بود. وی از ابتدا با انتخاب نام پهلوی برای دودمان خود که بیان‌گر فرهنگ ایران زمان ساسانیان ـ دورهٔ قبل از اسلامی شدن ایران ـ بود، مخالفت خود را با فرهنگ و عقاید اسلامی کشور نشان داد. البته او تا تثبیت کامل قدرت خود، وظیفه‌اش را سربلندی اسلام معرفی می‌کرد. وی فروش مشروبات الکلی را ممنوع کرده بود، به زیارت عتبات می‌رفت، مدال مولای متقیان برگردن می‌آویخت، هنگام عزاداری گل به‌سر می‌سایید و مجلس روضه‌خوانی تشکیل می‌داد. این اعمال رضاخان باعث شد بسیاری به وی روی خوش نشان دهند.[1] اما هنگامی که وارث تاج و

---

۱. جلال‌الدین مدنی، *تاریخ سیاسی معاصر ایران*، ج ۱، صص ۱۱۸ ـ ۱۱۷.

تخت گردید، مخالفتش با اسلام و روحانیت به‌صورت آشکار درآمد. وی به دنبال تلاش در جهت منزوی کردن روحانیت و طرد کامل دین از حوزهٔ سیاست، آیت‌الله سیدحسن مدرس را به‌شهادت رساند و حتی به‌حجاب زنان نیز حمله برد.

الگوی رضاشاه در این زمینه، کمال آتاتورک بود. او عقیده داشت که برای نوسازی (مدرنیزاسیون)، باید از غدغن کردن پوشیدن لباس بومی آغاز کرد. مخالفان که در رأس آنها روحانیان بودند، به‌ویژه در مشهد با صدای بلند سر به اعتراض برداشتند اما به‌زودی منکوب شدند.(۱)

رضاشاه به تبع دولت‌های فاشیستی عصر خود، ناسیونالیسم را به‌عنوان ایدئولوژی مشروعیت‌بخش رژیم خود برگزید. ناسیونالیسم رضاخانی دو ویژگی بارز داشت نخست با بزرگ‌نمایی تاریخ ایران باستان سعی می‌شد تمدن و تمام دوران حیات اسلامی ایران نادیده گرفته شود و با تکیه بر گذشته‌ای مبهم، هویت اسلامی مردم ایران تحقیر گردد، و دوم این‌که با سرزنش آداب و رسوم، لهجه و زبان اقوام مختلف ایرانی، سیاست یک‌پارچه‌سازی قومی ـ فرهنگی در ایران‌زمین را به عینیت رساند.

دورهٔ سلطنت رضاشاه یکی از تیره‌ترین دوران‌های استبداد و سرکوب در تاریخ ایران است. اگر رضاخان به یکی از دولت‌مردانی که سال‌ها به‌وی خدمت کرده بود خشم می‌گرفت، او می‌فهمید که زمان مرگش فرا رسیده است. رضا شاه حتی مخالفان احتمالی بالقوه خود را نیز از نظر دور نمی‌داشت او، **تیمورتاش، داور، سردار اسعد، فیروز میرزا** و احزاب و گروه‌ها و روزنامه‌های مستقل را نیز از بین برد. او در زمان انتخابات مجلس، لیستی از افراد مورد نظر خود را برای استانداران می‌فرستاد و آن‌ها، این اسامی را از صندوق‌ها بیرون می‌آوردند. در اولین انتخابات دورهٔ سلطنت رضاشاه، مدرس، نمایندهٔ مشهور پایتخت حتی یک رأی هم نیاورد و فریاد اعتراض او مبنی بر این‌که آن یک رأی که خودم داده‌ام کجا رفته است آبروی انتخابات را برد.(۲)

از سوی دیگر، در دورهٔ وی موقعیت زمین‌داران بزرگ تقویت شد و سطح زندگی روستایی سقوط کرد. سلطهٔ طبقات بالا بر دادگاه‌ها و سازمان‌های دولتی باعث سلب مالکیت کشاورزان بر زمین‌هایی می‌شد که روی آن کار می‌کردند. در این دوره حدود ۹۵ تا ۹۸٪ کشاورزان بدون زمین بودند. درحالی‌که درآمد ریالی طبقات محروم بین سال‌های ۱۳۰۷ تا ۱۳۲۰ هـ. ش تقریباً ثابت بود، بودجهٔ دولت بیشتر از ۱۱ برابر گردید.

صنعت دامداری کشور نیز با اسکان اجباری ایلات و عشایر رو به نابودی رفت و عشایر اسکان یافته که منبع درآمد خود را از دست داده بودند به یکی از فقیرترین اقشار جامعه تبدیل شدند.

---

1. See Gerard Devilliers and others, ***The Imperial shah.***

در مورد قیام گوهرشاد رک: سینا واحد، **قیام گوهرشاد**.

۲. مکی، **پیشین**، ج ۵، ص ۱۲۳.

رضاشاه نه تنها موقعیت زمین‌داران بزرگ را تقویت کرد، بلکه با اختصاص تعدادی از کارخانه‌های دولتی به خود و ضبط زمین‌های با ارزش، از جمله مقادیر وسیعی از زمین‌های سواحل دریای خزر، حدود ۴۴ هزار سند مالکیت به‌نام خود صادر کرد. طی چند سال، آن نظامی فقیر سابق به‌یک ثروتمند بزرگ تبدیل شده بود. او هم‌چنین دارایی زمین‌دارانی راکه از دستوراتش سرپیچی می‌کردند، تصاحب می‌کرد.

در دورهٔ سلطنت رضاشاه، گسترش شبکه حمل و نقل مورد تشویق قرار گرفت، زیرا از یک سو به فروش محصولات خارجی‌ها که گسترش آن را تشویق می‌کردند کمک می‌نمود و از سوی دیگر راه‌ها، به‌ویژه راه آهن بیش‌تر وسیله‌ای برای حصول اطمینان در زمینهٔ اعمال کنترل سیاسی، اقتصادی و نظامی دولت بود. اما هزینهٔ احداث شبکهٔ راه‌آهن کشور و راه‌های زمینی بیش‌تر از جیب فقرا پرداخت شد.(۱)

توجه رضاشاه به ایجاد صنایع کارخانه‌ای کم‌تر از ایجاد راه‌ها بود. به‌طوری‌که در طول سال‌های سلطنت وی، میزان کل سرمایه‌گذاری دولت در صنایع، با میزان سرمایه‌گذاری در راه‌آهن برابر بود.(۲) رضاشاه و بسیاری از زیردستانش از بنگاه‌های اقتصادی تحت سرپرستی دولت سودهای کلان بردند. به‌علاوه شکی وجود ندارد که هزینهٔ ایجاد بنگاه‌های اقتصادی به‌طور عمده از جیب مردم فقیر و بیش‌تر به نفع یک بورژوازی مرفه ـ که رژیم رضاشاه برای نخستین‌بار آن‌را پدید آورد ـ پرداخت شد.(۳)

ب. سیاست خارجی رضاشاه

در ابتدای سلطنت رضاشاه شاهد گسترش روابط ایران و بریتانیا هستیم. انگلیسی‌ها که در به‌قدرت رساندن او نقش اساسی داشتند اصلی‌ترین دولت حامی او محسوب می‌شدند و در مواقع لزوم از کمک به‌وی خودداری نمی‌کردند. رضاخان هم پیش از سلطنت و هم بعد از سلطنت از کمک انگلیسی‌ها بهره‌مند شد.(۴) بریتانیا اولین دولتی بود که حکومت وی را به‌رسمیت شناخت.

در دورهٔ رضاشاه در سال ۱۳۱۲ هـ. ش ـ ۱۹۳۳ م. امتیاز انگلیسی‌ها در زمینهٔ نفت ـ دارسی ـ که ۲۸ سال دیگر از آن باقی‌مانده بود، تحت عنوان «الغای امتیاز دارسی برای استیفای حقوق ملت ایران» لغو

---

۱. **همان**، صص ۱۵۷ ـ ۱۵۵.

۲. جان فوران، **مقاومت شکننده**، ترجمه احمد تدین، ص ۳۰۸.

۳. کدی، **پیشین**، صص ۱۶۱ ـ ۱۵۷.

۴. در اردیبهشت سال ۱۳۰۱ هـ. ش، وزارت خارجه بریتانیا به پیشنهاد وزیرمختار انگلیس در تهران سر پرستی لورن، به این شرط که وام در اختیار شخص سردارسپه قرارگیرد، تحریم پرداخت مساعده از سوی بانک شاهنشاهی به امیران را لغو کرد و از این طریق کمک‌های مالی بسیار به رضاخان رساند. (رک: به عبدالرضا هوشنگ مهدوی، **سیاست خارجی ایران در دورهٔ پهلوی**، ص ۱۹)

شد. به‌جای آن قرارداد جدیدی به امضا رسید که در مجموع به ضرر ایران بود.[1] در قرارداد جدید مدت امتیاز دارسی تا سال ۱۹۹۳ یعنی زمانی که تصور می‌شد منابع نفتی ایران تا آن زمان پایان یافته است، تمدید گردید. امضای این قرارداد و تصویب آن در مجلس در عمل، امکان بازنگری در قرارداد دارسی را از بین برد و خیال انگلیس را از جهت نفت ایران آسوده و عمده‌ترین منافع این کشور در ایران را تضمین نمود.

شاه برای حل پاره‌ای از مشکلات اقتصادی و بازرگانی در سال‌های ۱۳۰۶، ۱۳۱۰ و ۱۳۱۴ ه.ش موافقت‌نامه‌های کوتاه مدت بازرگانی با شوروی‌ها امضا کرد. در سال ۱۹۲۱ م.، شوروی سلاح‌هایی را که بین اهالی گیلان تقسیم کرده بود، جمع‌آوری کرد و آب‌های ساحلی ایران را ترک گفت. در ۲۶ فوریه همان سال، عهدنامهٔ مودت به امضای دوطرف رسید.

در سال‌های ۱۹۲۱ م. تا اوایل دههٔ ۳۰ م.، روابط سیاسی و اقتصادی ایران و شوروی مسیری آرام می‌پیمود. در این دوره، بُعد تازه‌ای از روابط بازرگانی و تجاری دو کشور پدید آمد، به‌طوری که تا سال ۱۹۳۱ م. این کشور را در مقام اول تجارت خارجی ایران جای داد.[2]

از اوایل سال ۱۹۳۰ م. و با اجرای قانون سال ۱۳۱۰ ه.ش فعالیت‌های کمونیستی در ایران ممنوع شد و کمونیست‌های ایرانی در تنگنا قرار گرفتند. نشریهٔ دنیا، تنها نشریهٔ کمونیستی ایران، در ۱۳۱۴ ه.ش توقیف گردید و در سال ۱۳۱۶ ه.ش ۵۳ تن از اعضای یک شبکهٔ کمونیستی بازداشت شدند.

دولت شوروی، در پاسخ به این اقدام تهران، در سال ۱۳۱۷ ه.ش حدود ۳۵۰۰۰ تن از مهاجران ایرانی را اخراج کرد و این‌کار به‌تیرگی روابط دو کشور افزود. این وضعیت تا اشغال ایران در سال ۱۳۲۰ ه.ش هم‌چنان پایدار ماند.[3]

آلمان بسیار دیرتر از روسیه و انگلستان در صحنهٔ سیاسی و اقتصادی ایران آشکار شد. علت عمدهٔ این امر، اختلاف داخلی این کشور و سیاست شوروی و انگلیس بود که از پای‌گیری نفوذ قدرت سوم در ایران جلوگیری می‌کردند.

سرانجام تبلیغات گستردهٔ کمونیست‌ها و نفوذ فزایندهٔ آنان در ایران، انگلیسی‌ها را به‌شدت نگران ساخت. آن‌ها، برای جلوگیری از نفوذ کمونیسم، از افزایش نفوذ آلمان در ایران حمایت کردند؛ زیرا رژیم فاشیستی آلمان به‌شدت ضدکمونیست بود.

وضعیت جدید، فرصتی پدیدآورد تا آلمان‌ها سیاست خاورمیانه‌ای خود را به‌اجرا بگذارند. آن‌ها به

---

۱. رک: مدنی، پیشین، صص ۱۱۷ ـ ۱۱۶ و زنجانی، پیشین، صص ۳۸۸ ـ ۳۸۴.

۲. مریم میراحمدی، *پژوهشی در تاریخ معاصر ایران (برخورد شرق و غرب در ایران)*، ص ۵۳.

۳. مهدوی، پیشین، ص ۳۳ و ۳۴.

موادخام، منابع و بازار خاورمیانه نیاز داشتند و در بهره‌گیری از فرصت پدید آمده به‌شدت کوشیدند. ایجاد تجارتخانه‌ها، گرفتن امتیازات مختلف مانند استخراج معادن، تأسیس بانک آلمانی، ایجاد خطوط هوایی، کشتیرانی و راه‌آهن و ارسال کارشناس، بخشی از موفقیت‌های آن‌ها در ایران شمرده می‌شد. این موفقیت‌ها، روزبه‌روز گسترش یافت؛ به‌طوری‌که در سال‌های آخر حکومت رضاشاه، روابط اقتصادی ایران و آلمان، در مقایسه با دیگر کشورها، به بالاترین سطح رسید.

از سوی دیگر، رضاشاه با ملاحظهٔ رشد چشمگیر دولت آلمان در این زمان به دولت نازی‌ها نزدیک شد. وی قلباً متمایل به‌دولت فاشیستی آلمان و طرفدار نازی‌ها شده بود؛ زیرا نژادپرست، قدرت‌طلب، نظامی‌گرا، دولت‌پرست و مستبد بود.[۱] این چرخش در سیاست خارجی، متفقین را خوش نیامد و وقتی در جنگ‌جهانی‌دوم رضاشاه به پیروزی‌های سریع آلمانی‌ها دل بست و از اخراج مستشاران آلمانی خودداری کرد، دولت‌های متفق به‌همین بهانه، ایران را به اشغال خود درآورده و به سلطنت وی پایان دادند.

ج. زوال اقتدار رضاشاه

رضاشاه سلطنت خود را به‌جای نیروهای اجتماعی بر سه پایهٔ ارتش، دیوان‌سالاری دولتی و دربار استوار کرد و همین امر زمینه سقوط او را فراهم آورد.

ارتش پایگاه اصلی قدرت او و نظامیان، بهره‌مندترین مردم از حکومت او بودند. ارتش حدود یک سوم بودجهٔ کشور را می‌بلعید. **دیوان‌سالاری دولتی** که در دوره رضاشاه رشد چشمگیری داشت دومین رکن قدرت وی محسوب می‌شد. رضاخان در ابتدای سلطنت از همکاری مردانی قوی و مدیرانی کارآزموده برخوردار بود اما آن‌ها به‌تدریج حذف شدند و افرادی متملق و چاپلوس و بی‌لیاقت جایشان راگرفتند که آن‌چه رضاخان می‌خواست، می‌دیدند و می‌گفتند. دربار رکن سوم قدرت رضاشاه بود. وی با مصادره اموال و زمین‌ها به ثروت کلانی دست یافت و این ثروت پشتوانه درباری بود که برای افراد مشتاق خدمت به خاندان پهلوی مقامات و مساعدت‌های سودآوری فراهم می‌کرد.[۲]

در واقع اعضای این سه نهاد همگی ثروت و قدرت خود را مدیون رضاشاه بودند و لذا از او حمایت می‌کردند، گرچه با اخراج وی بسیاری از این افراد نیز به صف مخالفان او پیوستند.

دولت رضاشاه از حمایت نیروهای اجتماعی برخوردار نبود. روحانیان و طبقات مختلف اجتماعی با سیاست‌های ضدمذهبی او از دولت متنفر شدند. وی در حالی مخالفت این طبقات را برانگیخت که در

۱. کاتوزیان، **پیشین**، ص ۱۰۸.
۲. آبراهامیان، **پیشین**، ص ۱۷۳.

جریانات تاریخی گذشته، قدرت عظیم خود را به نمایش گذاشته بودند و هم‌چنین حمایت خـود را از رشد و توسعه در شرایط مختلف تاریخی از جمله انقلاب مشروطه نشان داده بودند.

حمایت پرشور روشنفکران نیز که نقطه اتکای رضاشاه محسوب می‌شدند با قرارداد نفت، حرص جمع‌آوری پول در رضاشاه، هزینه ارتش، تورم و استبداد خشن به‌تدریج کاهش یافت و شماری از آن‌ها اعدام و یا خانه‌نشین شدند و مزد خود را از دولتی که خود بانی آن بودند گرفتند.

در زمان رضاشاه مجلس نیز به دستگاه مهر تأیید اوامر ملوکانه تبدیل شد و در عمل کارایی خود را از دست داد. سیاست‌های خشن او در برخورد با ایلات و عشایر و سیاست‌های اقتصادی او که به فـقر دهقانان انجامید، در کنار مخالفت‌های خشونت‌باری که با مذهب صورت گرفت این‌دو طبقه را نـیز از دولت متنفر کرد.

بدین ترتیب رضاشاه در پایان سلطنت خود جز ارتش و اقلیتی ثروتمند که حوادث نشان داد بـر حمایت آن‌ها نیز نمی‌توان حساب کـرد، پـایگاه اجـتماعی دیگـری نـداشت. تـلاش طـولانی او بـرای مشروعیت‌سازی با استفاده از ناسیونالیسم و غرب‌گرایی نه‌تنها راه به‌جایی نـبرد بـلکه طـرح نـاشیانه ناسیونالیسم نژادی وی، مخالفت اقوام را برانگیخت و تبلیغات گسترده او نیز جز خود کسـی را فـریب نداد. غرب‌گرایی تقلیدی او نیز به واکنش تند جامعه منجر شد و بالأخره بستن فضای انتقاد و از بین بردن هرگونه عمل و تفکر مستقل، امکان تصمیم‌گیری‌های آگاهانه را از او گرفت و به سقوط او کمک کرد.

در سال‌های پایانی حکومت رضاشاه، خفقان و سکوت قبرستان برجامعه حاکم شده بود. نیروهای اجتماعی، سرکوب و یا پنهان شده بودند و صدایی از کسی برنمی‌خاست. دراین‌حال روزنامه‌های دولتی به مدح شاه و برنامه‌هایش می‌پرداختند.

علی‌رغم نبود مخالفت آشکار، قلب‌های مردم مالامال از تنفر بود به‌نحوی که وابسته مـطبوعاتی انگلیس در تهران می‌نویسد: «اکثریت وسیع مردم از شاه متنفرند و از هرگونه تغییری استقبال خواهند کرد»[1] دلیل این تغییرنگرش‌ها را در طول ۱۶ سال فقط باید در رفتار رضاشاه و اندیشه‌های حامیانش جست‌وجو کرد او و یارانش با از بین بردن مشروطه و تزریق مجدد استبداد خشن به ساخت سـیاسی ایران، بیشترین اثر منفی را در تاریخ معاصر کشورمان برجای گذاشتند.

اشغال ایران و پیامدهای آن

گرایش به آلمان و حضور مستشاران آلمانی در ایران و خودداری رضاشاه از اخراج آن‌ها بهانه‌ای شد تا ایران به اشغال متفقین درآید. ارتش پرهزینه او نیز مقاومتی از خود نشان نداد و به‌سرعت از هم پاشید.

۱. همان، ص ۲۰۱.

هدف متفقین کنترل ایران به‌منظور استفاده از راه‌های تدارکاتی برای رساندن مهمات به اتحاد شوروی و نیز تضمین امنیت نفت جنوب بود. آن‌ها پس از اشغال ایران، رضاشاه را که در مقابل خواست آنان اندکی مقاومت کرده بود اخراج کردند و فرزندش محمدرضا را به سلطنت رساندند، تا او نیز هم‌چون پدرش سلطنت خود را مدیون بیگانگان باشد.

اشغال ایران پیامدهای خاص خود را داشت: از نظر سیاسی قدرت متمرکز و استبداد خشن رضاشاهی از هم پاشید و نیروهای سیاسی که سال‌ها در فشار و خفقان بودند یکباره آزاد شده نارضایتی‌های سرکوب شده ۱۶ ساله بیرون ریخت. مجلس سیزدهم که نمایندگان منتخب رضاشاه بودند به جناح‌های مختلف تقسیم شد و بسیاری از آنان علیه ارباب سابق خود سخن گفتند و از او بیزاری جستند. دربار که مراکز اصلی قدرت خود را از دست داده بود با چندتن از رجال قدیمی و شاه جوان، ضعیف و بی‌اراده‌اش در صحنه سیاسی ایران برای حفظ خود دست و پا می‌زد. احزاب سیاسی متعددی تشکیل شد و رجال مشهور هرکدام حزبی تأسیس کرده و به تبلیغ مرام خود پرداختند. اما هیچ‌کدام از این احزاب به جز حزب توده دوام نیاورد. حزب **توده** نیز به‌دلیل سازماندهی قوی خود و حمایت شوروی توانست در صحنه سیاست باقی بماند. ایلات و عشایر که عقده سرکوبی‌های رضاشاه را داشتند دوباره مسلح شده دست به شورش زدند. در این اوضاع متفقین که تهران در اشغال آن‌ها بود در سیاست کشور دخالت می‌کردند.

به هرحال میدان سیاست ایران به‌عرصه رقابتِ بازی‌گران مختلف قدرت تبدیل شده و از این لحاظ بسیار متزلزل نشان می‌داد. به‌همین جهت کابینه‌ها و نخست‌وزیران پی‌درپی تغییر می‌کردند.

از لحاظ اقتصادی نیز حضور متفقین و دخالت‌های آن‌ها به اقتصاد ایران بسیار ضربه زد. به جز تخریب اموال و منابع دولتی که با استفاده بی‌رویه به خصوص در مورد راه‌آهن صورت گرفت، آن‌ها کالاهای خود را به قیمت بالا به ایران می‌فروختند و مواد مورد مصرف خود را ارزان می‌خریدند و سرانجام با کاهش‌دادن ارزش پول ایران که در چند نوبت صورت گرفت قدرت خرید خود را در ایران چند برابر کردند و قدرت خرید مردم را کاهش دادند و به این ترتیب کمبود و گرانی به‌وجود آوردند. به‌نحوی‌که مردم در تأمین مایحتاج اولیه خود دچار مشکل بودند و کمبود نان در شهرهای مختلف اعتراضاتی را برانگیخت.

وضعیت سیاسی ایران در دهه ۲۰

در این دوره عرصهٔ سیاست ایران، میدان رقابت سه نیروی دربار، مجلس و دولت بود. دربار به جز ارتش، منابع اصلی قدرت خود را از دست داده بود. شاه‌جدید با در اختیار گرفتن ارتش و گسترش آن، موقعیت

متزلزل خود را بهبود می‌بخشید. شورش‌های متعددی که در کشور رخ داد نیاز به ارتش را گوشزد کرد و شاه بهانه‌ای به دست آورد تا به بازسازی و مدرن‌کردن ارتش بپردازد. تعداد نفرات ارتش که بسیار کاهش یافته بود، افزایش یافت. در این شرایط بازشدن فضای سیاسی پس از سال‌ها استبداد موجب انفجار نارضایتی‌ها و در مواردی ناامنی بسیار شد. غائله خودمختاری آذربایجان و کردستان که خود حاصل سیاست‌های غلط رضاشاه بود موقعیت ارتش و شاه را بهبود بخشید. آن‌چه در این میان بیش از همه برای کسب اقتدار بیش‌تر شاه کمک می‌کرد، اختلاف و پراکندگی شدید نیروهای سیاسی موجود بود که هیچ‌گاه نتوانستند به‌یک ائتلاف پایدار علیه سلطنت دست یابند.

مجلس در این سال‌ها به علت ضعف دربار، تعیین‌کنندهٔ اصلی سیاست‌ها و میدان حل و فصل دعاوی سیاسی محسوب می‌شد و به جهت انتخاب دولت از اهمیت بسیاری برخوردار بود. نمایندگان مجلس سیزدهم گرچه به‌دستور رضاشاه انتخاب شده بودند اما با سقوط او به جناح‌های مختلفی تقسیم شده و بسیاری از آن‌ها به صف مخالفان دربار پیوستند. آن‌ها با دخالت شاه و ارتش در سیاست مخالفت می‌کردند. انتخابات مجلس چهاردهم در فضایی نسبتاً آزاد صورت گرفت. به‌همین دلیل جناح‌های سیاسی متنوعی به این مجلس راه یافتند. مناظرات پرشور در مجلس و بی‌ثباتی کابینه‌ها از پیامدهای تنوع نیروهای سیاسی بود. موقعیت شاه در برابر مجلس بسیار متزلزل و سست می‌نمود. اما شکاف و تفرقه موجود میان نیروهای سیاسی مانع از آن شد که اتحاد واقعی علیه دربار و برای محدودیت سلطنت شکل بگیرد. در سال ۱۳۲۴ ه.ش قوام به نخست‌وزیری انتخاب شد. وی قصد داشت کنترل شاه بر ارتش را تضعیف کرده و شاه را محدود کند. در مجلس چهاردهم درگیری او در بحران آذربایجان و مذاکره با روسیه فرصت این‌کار را از او گرفت. با دخالت قوام انتخابات مجلس پانزدهم برگزار شد و نمایندگان حزب دمکرات او اکثریت را به‌دست گرفتند، اما اختلافات داخلی، این اکثریت را به‌سرعت از بین برد و قوام در سال ۱۳۲۶ ه. ش سقوط کرد. از آن پس دربار اندک‌اندک وارد گود سیاست شد. تا این زمان شاه خود را پادشاه مشروطه نشان می‌داد و فقط در پشت صحنه، ارتش را هدایت می‌کرد، اما از این به بعد آشکارا در عزل و نصب‌ها مداخله می‌نمود. ترور ناموفق شاه در ۱۳۲۷ ه.ش بهانه‌ای برای سرکوب مخالفان، تعطیل روزنامه‌های مستقل، تبعید آیت‌الله کاشانی و انحلال حزب توده شد. شاه در سال بعد با تشکیل مجلس مؤسسان و تغییر قانون اساسی برای گرفتن حق انحلال مجلس، قدرت خود را به رخ جناح‌های موجود کشید. ظاهراً دربار قدرت کامل را در دست گرفته بود؛ اما مسأله نفت اوضاع را تغییر داد.

نفت از مسایل جنجال‌برانگیز دههٔ ۲۰ بود. در مجلس چهاردهم بحث قرارداد ۱۹۳۳م. مطرح شد و

تقی‌زاده وزیر دارایی رضاشاه در زمان انعقاد قرارداد عنوان کرد که مجبور به امضای قرارداد بوده است.[۱]

در سال‌های پایانی دههٔ ۲۰ بحث نفت دوباره اوج گرفت. اشتغالات دیگر دولت و نمایندگان مدتی طرح مسأله نفت را مسکوت گذاشت، اما افشای آمار درآمد شرکت نفت مبنی بر این‌که این شرکت کم‌تر از ۱۵٪ سود خالص خود را به ایران پرداخته است و تنها میزان مالیات پرداختی به دولت انگلیس چند برابر مبلغ پرداخت شده به ایران است[۲] به هیجان عمومی علیه شرکت نفت انگلیس و ایران دامن زد. شرکت علی‌رغم چند برابرشدن قیمت از زمان قرارداد ۱۳۱۲ ـ ۱۹۳۳ میزان پرداختی خود به ایران را تغییر نداده بود. زیاده‌خواهی انگلیسی‌ها وقتی روشن‌تر شد که معلوم شد شرکت‌های نفتی امریکایی قراردادهایی به مراتب بهتر از قرارداد دارسی و قرارداد بعد از آن با کشورهای همسایه منعقد کرده‌اند. انگلیسی‌ها فقط با کمی افزایش در حق امتیاز موافق بودند و یک قرارداد الحاقی در این مورد پیشنهاد کردند ولی موفق به تصویب آن نشدند.[۳]

۳. نهضت ملی شدن صنعت نفت

الف. زمینه‌ها و علل آغاز نهضت

درحالی که دولت بریتانیا بر تصویب قرارداد الحاقی نفت (گس ـ گلشائیان) پافشاری می‌کرد و بسیاری از دولت‌مردان ایرانی نیز مایل به امضای آن بودند، مخالفت مصدق و اقلیت کوچکی از نمایندگان مجلس و مهم‌تر از آن مخالفت جناح‌های مذهبی به رهبری آیت‌الله کاشانی که از حمایت وسیع توده‌ای برخوردار بود مانع از تصویب طرح شد.

در این اوضاع پرهیجان انتخابات مجلس شانزدهم برگزار شد. دولت به‌طور گسترده‌ای در انتخابات دخالت کرد و نمایندگان طرفدار دربار را به مجلس فرستاد.این امر اعتراضات زیادی را برانگیخت. عده‌ای از سیاستمداران به‌رهبری مصدق در اعتراض به تقلب در انتخابات در کاخ شاه متحصّن شدند. این تحصن مقدمه‌ای برای تشکیل جبهه ملی بود ترور هژیر توسط فدائیان اسلام دربار را به عقب‌نشینی واداشت و انتخابات فقط در تهران تجدید شد. مصدق و چند تن از سران جبهه ملی به مجلس راه یافتند.

جبهه ملی از احزاب و گروه‌های مختلف با گرایش‌های بسیار متفاوت تشکیل می‌شد.[۴] لیبرال‌ها، پان‌ایرانیست‌ها، سوسیالیست‌ها و گروهای مذهبی، ائتلاف ناهمگونی را به وجود آورده بودند. اتحاد

---

۱. مدنی، **پیشین**، ص ۱۸۹.

۲. مصطفی فاتح، **پیشین**، ص ۴۱۹.

۳. رک: همایون کاتوزیان، ***مصدق و نبرد قدرت در ایران***، ترجمه احد تدین، ص ۱۳۹.

۴. **همان**، ص ۱۷۱.

این گروه‌ها با خاستگاه‌های متفاوت اجتماعی، طبقاتی و فکری تنها در مقابله با شرکت نفت انگلیس و ایران و نیز قدرت‌گرفتن مجدد شاه امکان‌پذیر شده بود. همین امر شکنندگی آن را نشان می‌داد. به‌هرحال مهم‌ترین اهداف اعلام شده جبهه ملی حمایت از ملی شدن نفت، ایجاد حکومت ملی از طریق آزادی انتخابات، افکار و رشد و توسعه اقتصادی بود.(۱)

از سوی دیگر درحالی‌که نبرد قدرت بین دربار و مخالفان جریان داشت، **رزم‌آرا** به نخست‌وزیری رسید و با تلاش فراوان درصدد تصویب لایحه الحاقی برآمد، اما شدت هیجان و احساسات علیه شرکت نفت به‌حدّی بود که مردم جز به ملی‌شدن کامل نفت رضایت نمی‌دادند.

قتل رزم‌آرا در اسفند ۱۳۲۹ به‌دست فدائیان اسلام، هراس نمایندگان هوادار سلطنت را در پی داشت و نتیجهٔ آن تصویب سریع طرح ملی‌شدن نفت در مجلس بود.

پس از رزم‌آرا، **حسین علا** به نخست‌وزیری رسید؛ اما بحران‌ها و مشکلات باعث شد در عرض کم‌تر از دوماه استعفا دهد. در جنجال انتخابِ نخست‌وزیر که در مجلس و دربار جریان داشت، دکتر مصدق به پیشنهاد جمال امامی ـ مخالف اصلی خود ـ در میان ناباوری همگان، نخست‌وزیری را پذیرفت.(۲)

اغلب وزرای کابینهٔ مصدق از شخصیت‌های نه‌چندان خوشنام سیاست ایران بودند که برای اجرای اهداف نهضت ملی مناسب نبودند.(۳) در این شرایط انگلیسی‌ها که به‌هیچ‌وجه حاضر نبودند از پول بادآورده نفت ایران چشم بپوشند به‌شدت واکنش نشان دادند، تهدید نظامی که با تهدید به فتوای جهاد از طرف آیت‌الله کاشانی(۴) مواجه شد، طرح دعاوی حقوقی در شورای امنیت و دیوان لاهه، تحریم نفت ایران و تحریم اقتصادی، محور سیاست‌های انگلستان را در دوره اول نخست‌وزیری مصدق (۱۳۳۰ ـ ۱۳۳۱) تشکیل می‌داد.

گرچه امریکا به مصدق امیدهایی می‌داد اما به‌هیچ‌وجه پیروزی او را نمی‌خواست. هدف امریکا این بود که از نفت ایران امتیازی بگیرد و بیش‌تر در دولت ایران نفوذ نماید ولی هرگز راضی نمی‌شد بریتانیا را درمقابل نهضت، شکست‌خورده ببیند.(۵) امریکا تحریم نفتی ایران را به‌طورکامل رعایت و از خرید نفت توسط کشورهای دیگر جلوگیری کرد.(۶)

---

۱. آبراهامیان، **پیشین**، ص ۳۱۰.

۲. رک: محمد مصدق، ***خاطرات و تألمات دکترمصدق***، صص ۱۸۱ ـ ۱۷۷.

۳. رک: سپهر ذبیح، ***ایران در دوران دکتر مصدق***، ترجمه محمد رفیعی‌مهرآبادی، ص ۵۶.

۴. رک: **همان**، ص ۹۶ و مدنی، **پیشین**، ص ۲۰۸.

۵. در مورد روابط ایران و امریکا در دوران مصدق، ر.ک: جیمز بیل، ***عقاب و شیر***، ترجمه مهوش غلامی، صص ۱۴۳ ـ ۱۲۰ و ***مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی***، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، صص ۴۷۳ ـ ۴۱۶.

۶. محمدی، **پیشین**، ص ۲۳۸.

چندماه پس از شروع نخست‌وزیری مصدق گفت‌وگوهایی میان ایران و انگلیس با میانجی‌گری امریکا شروع شد که با اصرار انگلستان برکنترل مدیریت صنعت نفت و دریافت بخش اعظمی از منافع حاصله و مقاومت ایرانی‌ها راه به‌جایی نبرد.(۱)

درعین‌حال در شورای امنیت و دادگاه لاهه دولت موفق شد دعاوی حقوقی انگلیس را بی‌اثر سازد و از این جهت پیروزی بزرگی به‌دست آورد؛ اما تحریم نفتی و ناتوانی دولت در فروش حتی یک قطره نفت در شرایطی که بخش عظیمی از درآمدهای دولت از نفت تأمین می‌شد، زیان اقتصادی بسیاری بر دولت وارد کرد. تلاش دولت برای دریافت وام از امریکا و انتشار اوراق قرضه ملی برای جبران کسر بودجه نیز موفقیت‌آمیز نبود.

پس از آن‌که امید به حل مسأله نفت در کوتاه مدت از بین رفت، طرح اقتصاد بدون نفت در دستور کار دولت قرار گرفت. بر طبق این طرح، دولت با محدودیت واردات، کاهش قیمت ریال، افزایش صادرات، کاهش هزینه‌ها، افزایش مالیات و حتی چاپ اسکناس بدون پشتوانه درصدد برآمد تا کاهش درآمدهای خود را جبران کند.(۲)

هرچند دولت در اجرای این سیاست‌ها در مجموع موفق بود؛ اما نتوانست کاهش درآمد نفت را جبران کند و باعث افزایش تورم نیز شد.

در اوایل سال ۱۳۳۱ ه.ش انتخابات مجلس هفدهم برگزار شد. دخالت گسترده ارتش و دربار موجب شد مصدق انتخابات را نیمه تمام رها کند.(۳) نمایندگان انتخاب شده اغلب مخالف مصدق بودند و با انتخاب **سیدحسن امامی** به ریاست‌مجلس قدرت خود را نشان دادند. درعین‌حال مصدق با حمایت گسترده آیت‌الله کاشانی و نمایندگان طرفدار دولت، موفق شد در اوایل تیرماه این سال دوباره رأی اعتماد بگیرد. اما پس از این‌که در رابطه با دراختیار گرفتن وزارت جنگ با شاه اختلاف پیدا کرد بدون این‌که با رهبران دیگر نهضت مشورتی بکند استعفا داد(۴) و نمایندگان که گویا از پیش آماده بودند، **قوام** سیاستمدار کهنه کار راکه تصور می‌کردند می‌تواند در مقابل نهضت بایستد، در ۲۶ تیرماه ۱۳۳۱ ه.ش به نخست‌وزیری منصوب کردند.

این اقدام نمایندگان با اعتراض شدید آیت‌اللّه کاشانی و واکنش نمایندگان طرفدار نهضت روبه‌رو شد. در روز ۳۰ تیر در اکثر شهرهای ایران مردم به دعوت آیت‌الله کاشانی و گروه‌های طرفدار مصدق، به

---

۱. ر.ک: مصطفی علم، *نفت، قدرت و اصول*، ترجمهٔ غلامحسین صالحیار، صص ۳۲۴ـ۳۱۳.
۲. ر.ک: همایون کاتوزیان، *اقتصاد بدون نفت*، صص ۳۶۳ـ۳۲۳ و ۴۱۹.
۳. کاتوزیان، *مصدق و نبرد قدرت در ایران*، ص ۲۲۶.
۴. محمدعلی سفری، *قلم و سیاست*، ج ۱، ص ۶۱۸.

خیابان‌ها ریختند و تظاهرات وسیعی انجام گرفت که با دخالت ارتش به‌خون کشیده و صدها نفر کشته شدند. شاه که خود را در خطر می‌دید ناچار شد مصدق را دوباره به نخست‌وزیری انتخاب کند.

این پیروزی با اعلام رأی دادگاه لاهه به‌نفع ایران همراه شد و شادمانی مردم را دوچندان کرد. اکنون مصدق مغرور از پیروزی، کابینه جدید خود را با حضور چهره‌های بدنامی چون سرلشکر **وثوق** - از مسببین کشتار ۳۰ تیر - معرفی کرد که اعتراضات بسیاری را برانگیخت. خودداری از مجازات عاملان کشتار ۳۰ تیر، از عوامل دیگری بود که موجب رنجش بعضی از اطرافیان مصدق شد. وی در مقابل آن تلاش کرد آیت‌الله کاشانی و نیروهای مذهبی را بدون توجه به این‌که قدرت مجدد او مدیون حمایت آن‌ها بوده است، از صحنه خارج کند. مصدق، نوّاب صفوی - رهبر فدائیان اسلام - را به زندان انداخت.[۱] نوّاب ۲۰ ماه از ۲۸ ماه نخست‌وزیری مصدق را در زندان به‌سر برد.

از سوی دیگر آزادی حزب توده که از ۳۰ تیر درشمار حامیان مصدق درآمده بود، مخالفت جناح‌های مذهبی را برمی‌انگیخت.[۲] مصدق علاوه بر این بسیاری از همراهان دیگر خود مانند مکی و غیره را از خود دور کرده بود.

در چنین اوضاعی، روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ه‍.ش کودتایی که توسط سازمان سیا سازماندهی شده بود، توسط چندگردان ارتشی و عده‌ای اوباش که هرکدام ۵۰ تومان پول گرفته بودند، با گرفتن رادیو و درخواست زاهدی برای بازگشت شاه به‌کشور اجرا شد. روز بعد مصدق خود را معرفی کرده به سه سال زندان محکوم گردید.

با توجه به‌وجود زمزمه‌های کودتا، آیت‌الله کاشانی احتمال وقوع و لزوم تلاش در جهت مقابله با آن را از پیش طی نامه‌ای به وی بیان کرده بود؛ اما او در پاسخ نوشته بود: «**این‌جانب مستحضر به پشتیبانی ملت هستم**».

ب. علل شکست نهضت

نهضت‌ملی به‌نوعی تکرار تجربه مشروطه بود. در هردو ائتلاف گروه‌های مختلف به‌خصوص روحانیان و روشنفکران به پیروزی انجامید و با بروز اختلاف و تفرقه، زمینه شکست آن‌ها فراهم شد و در هردو مورد مداخلهٔ خارجی به‌عنوان عامل مکمل به شکست کمک کرد. در واقع تفرقه میان نیروهای مذهبی

---

۱. دربارهٔ برنامه‌های سیاسی و اجتماعی ر.ک: جمعی از نویسندگان، ***سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج***، ترجمه عباس مخبر، صص ۲۹۷ - ۲۹۵. آیت‌الله کاشانی نیز معتقد به پیوند مذهب و سیاست و ستیز با استعمار و استبداد بود. (رک: ریچارد کاتم، ***ناسیونالیزم در ایران***، ترجمهٔ فرشته سرلک، صص ۳۷۸ - ۲۸۲)

۲. حسین مکی، ***کتاب سیاه و سالهای نهضت ملی***، ج ۷، ص ۲۳۲. هم‌چنین در مورد علل اختلاف آیت‌الله کاشانی و مصدق رک: ***همان***، ص ۲۲۳ و م. دهنوی، ***مجموعه مکتوبات سخنرانی‌ها... آیت‌الله کاشانی***، ج ۵، صص ۲۷۵-۲۷۴.

در انقلاب مشروطه: شیخ فضل الله نوری و آیت الله بهبهانی

- ملی شدن نفت: آیت الله کاشانی

و دولت‌مردان ملی، بزرگ‌ترین ضربه را به نهضت وارد کرد. ائتلاف ملی‌گرایان با آیت‌اللّه کاشانی که مهم‌ترین حامی دولت ملی محسوب می‌شد، بعد از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ ه.ش و در اوج پیروزی نهضت از هم گسست. مصدق با ازدست‌دادن حمایت نیروهای مذهبی، حامیان اصلی خود را از دست داد و در مقابل سیل دشمنان بی‌دفاع ماند.

پافشاری مصدق در کسب اختیارات ویژه، آزادی حزب توده و به کارگیری سیاست‌مداران بدنام، از دلایل اصلی جدایی نیروهای مذهبی از مصدق به‌شمار می‌آیند. در تنگنا قرارگرفتن مردم به‌دلیل بحران اقتصادی و ضربهٔ اقتصادی شوروی‌ها به نهضت از طریق بلوکه کردن طلاهای ایران در اتحاد شوروی نیز از دلایل شکست نهضت ملی ذکر شده است.

ج. پیامدهای نهضت

با شکست نهضت ملی‌شدن صنعت نفت آخرین امیدها برای حفظ سلطنت در قالب نظام مشروطه به یأس مبدل شد و حذف سیستم فاسد سلطنتی در رأس اهداف مبارزات بعدی قرار گرفت. در جریان این نهضت، ملی‌گراهای لیبرال ناتوانی خود را در عرصه سیاست ایران نشان دادند و موقعیت خود را در جریانات بعدی متزلزل کردند.

هم‌چنین کودتا، شکست آخرین ائتلاف مقطعی روحانیان و روشنفکران ملی‌گرا را رقم‌زد. در جنبش، مشروطه و نهضت ملی‌شدن نفت، این‌دو قشر با هم ائتلاف کرده و نهضت را به پیروزی رساندند. در هر دو جنبش یاد شده توده‌های وسیع مردم تنها به‌خواست رهبران مذهبی وارد صحنه شدند و بدون ترغیب رهبران مذهبی، شرکت مردم و حمایت آن‌ها از این حرکت‌ها غیرممکن بود.(۱) اما در هردو مورد پس از پیروزی، روشنفکران لیبرال سعی کردند علما را به‌هر طریق از صحنه خارج کنند. در انقلاب مشروطه با اعدام شیخ فضل‌الله و ترور بهبهانی و سرانجام به‌قدرت رساندن رضاخان و اعمال سیاست‌های ضدمذهبی، روحانیان را منزوی ساختند و در نهضت ملی‌شدن نفت آیت‌الله کاشانی را که سهم عمده‌ای در پیروزی جنبش داشت کنار زده و با تهمت‌هایی که به او نسبت دادند در عمل نیروهای مذهبی را از خود دور ساختند.

این تجربیات تلخ برای نیروهای مذهبی کافی بود تا به نیروهای لیبرال و ملی‌گرا با دیده بدبینی نظر کنند و از آن به بعد خود به‌طور مستقل هدایت تحولات را به‌دست گیرند. در حقیقت شکست‌های متوالی جنبش‌های اصلاحی در ایران، راه را برای اندیشه ملی ـ مذهبی و حاکمیت نیروهای مذهبی هموار کرد.

---

۱. عبدالوهاب فراتی (گردآورنده)، *درآمدی بر ریشه‌های انقلاب اسلامی*، ص ۱۵۴.

ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد

زاهدی پس از کودتا به نخست‌وزیری انتخاب شد. وی ابتدا در صدد حل قضیه نفت برآمد، و سرانجام پس از یکسال گفت‌وگو قرارداد کنسرسیوم به تصویب رسید. بنابر قرارداد جدید، منافع حاصل از فروش نفت به صورت ۵۰ ـ ۵۰ تقسیم می‌شد. تمام تصمیمات مهم مانند تعیین سقف تولید یا قیمت فروش نیز در دست کنسرسیوم قرار گرفت که متشکل از هشت شرکت نفتی اروپایی و امریکایی بود.[۱] صدای اعتراضات در هیاهوی تبلیغاتی رژیم محو شد و دولت امضای قرارداد را به‌عنوان یک پیروزی جشن گرفت. به‌تدریج زمینه برای ایجاد دولتی مستبد با اتکا بر درآمد نفت فراهم می‌آمد. شاه در سال ۱۳۳۴ ه. ش با برکناری زاهدی به‌بهانه بیماری، تمایل خود را به تمرکز قدرت نشان داد و **اقبال** که خود را با افتخار «غلام خانه‌زاد اعلیحضرت» می‌نامید[۲] به نخست‌وزیری منصوب شد.

شاه ارتش را با پول نفت و کمک‌های امریکا بازسازی کرد و تعداد نفرات آن را به ۲۰۰ هزار نفر رساند.[۳] خریدهای کلان نظامی انجام گرفت و بدین ترتیب بخش عظیمی از بودجه برای جاه‌طلبی‌های شاه هزینه شد. هم‌چنین در سال ۱۳۳۶ ه.ش سازمان مخوف ساواک با کمک سیا و موساد ایجاد شد تا چندی بعد به مؤثرترین ابزار سرکوب تبدیل شود.

سرکوبی مخالفان که از فردای کودتا آغاز شده بود هم‌چنان ادامه یافت. مصدق و سران نهضت ملی دستگیر و به جز دکتر فاطمی که به اعدام محکوم شد، بقیه به حبس محکوم گردیدند. حزب‌توده سرکوب و تعداد زیادی از اعضای آن اعدام شدند و بقیه نیز به شوروی و اروپای شرقی فرار کردند. رهبران فدائیان اسلام پس از ترور نافرجام علا به اعدام محکوم شده و به شهادت رسیدند.

بدین‌ترتیب، شاه با تکیه بر ساواک، ارتش، درآمد نفت و درپیش‌گرفتن سیاست سرکوب، استبدادِ خشن پدرش را احیا کرد و تجربه ناموفق او را در پیش گرفت.

از لحاظ سیاست خارجی، بعد از کودتا، امریکا قدرت برتر خارجی در سیاست ایران بود. شاه که خود را مدیون سردمداران امریکا می‌دید خواسته‌های آنان را اجرا می‌کرد. برای جلب نظر آنان دستور داد تا دو تن از درباریان وفادارش بساط حزب‌بازی به راه اندازند. **اقبال** حزب ملّیّون و **عَلَم** ـ زمین‌دار پرنفوذ و دوست صمیمی شاه ـ حزب مردم را تأسیس کردند. در میان مردم، این‌دو حزب به احزاب بله قربان و چشم قربان معروف شده بودند.[۴]

---

۱. رک: فواد روحانی، *تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران*، ص ۴۳۸.

۲. غلامرضا نجاتی، *تاریخ سیاسی ۲۵ سالهٔ ایران*، ج ۱، ص ۹۳.

۳. آبراهامیان، **پیشین**، ص ۵۱۶.

۴. **همان**، ص ۵۱۶.

علی‌رغم کمک‌های خارجی و درآمد نفت در سال‌های پایانی دهه ۱۳۳۰ ه.ش وضعیت اقتصادی روبه وخامت گذاشت. سوءمدیریت، فساد حاکم بر سیستم سیاسی و روی‌آوردن به پروژه‌های نمایشی و تبلیغاتی، ایران را از رشد اقتصادی باز می‌داشت و این درحالی بود که درآمد ارزی دولت در طول سال‌های ۴۱ ـ ۳۴ بیش از پنج برابر کل دریافت‌های ارزی ایران در طول ۲۰ سال پیش از تاریخ یاد شده بوده است؛ اما میزان کمی از این درآمدها در راه توسعه اقتصادی کشور به کار گرفته می‌شد. به‌طوری که کل هزینه‌های واقعی برنامه دوم که از سال ۳۴ تا ۴۱ اجرا می‌شد از کمک‌های خارجی صرف نیز کم‌تر بود، گویی اصلاً درآمد نفتی در کار نبوده است.(۱)

در این وضعیت به‌جای آیزنهاور ـ حامی اصلی شاه ـ کندی در امریکا به‌قدرت رسید. کندی خط‌مشی جدیدی را در سیاست خارجی آمریکا مطرح کرد که مهم‌ترین هدف آن حمایت از اصلاحات در نظام‌های طرفدار غرب بود تا بدین طریق مانع از ظهور نهضت‌های آزادی‌بخش شود و از پیوستن این کشورها به بلوک شرق جلوگیری کند. شاه که مهارت زیادی در پیش‌بینی و تطبیق‌دادن خود با سیاست امریکا داشت به‌ناچار سیاست‌های جدیدی را در پیش گرفت.(۲) **امینی** شخصیت محبوب امریکایی‌ها به نخست‌وزیری انتخاب شد و اصلاحات ارضی در دستور کار قرار گرفت.

۱. کاتوزیان، پیشین، ص ۲۵۱.

۲. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ۲۵۷.

فصل سوم

چگونگی رخداد انقلاب اسلامی

مقدّمه

فصل گذشته به‌پیشینهٔ حرکت‌های انقلابی در تاریخ معاصر کشور اختصاص داشت. شناخت این سابقه می‌تواند ما را تا حدی در درک چگونگی وقوع انقلاب اسلامی یاری نماید؛ زیرا از یک‌سو این حرکت‌ها تأثیرات قابل توجهی بر محیط سیاسی ـ اجتماعی پس از خود باقی گذارده‌اند و از سوی دیگر، انقلابیان مذهبی به‌هنگام انقلاب از درس‌های تاریخی آن‌ها بهره گرفته‌اند. به‌علاوه تجربیات حاصل از این حرکت‌ها می‌تواند در تداوم حرکت انقلاب اسلامی به کار گرفته شود و از تکرار اشتباهاتی که نهضت‌ها را به‌شکست کشاند جلوگیری نماید.

این فصل به‌موضوع چگونگی وقوع انقلاب اسلامی می‌پردازد و دهه‌های ۴۰ و ۵۰ شمسی را در برمی‌گیرد. همان‌طورکه در فصل اول گفته شد، برای یافتن پاسخ چگونگی به‌وجودآمدن و نقش‌آفرینی چهار شرط بنیادی وقوع انقلاب یعنی نارضایتی عمیق از شرایط حاکم، ایجاد و گسترش اندیشه سیاسی جای‌گزین، روحیهٔ انقلابی و رهبری و ساختارها، باید به‌ویژگی‌ها و اقدامات دوطرف درگیر ـ رژیم سیاسی و انقلابیان ـ توجه کنیم. براین‌اساس، مطالب این فصل در پنج قسمت «روند حوادث و رخدادها»؛ «واکنش قدرت‌های بزرگ در قبال انقلاب اسلامی»؛ «ویژگی‌ها و اقدامات حکومت»؛ «ویژگی‌ها و اقدامات مخالفان رژیم» و «تغییر در روحیه عمومی و وقوع انقلاب»، سامان یافته‌است.

روند حوادث و رخدادها

با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ه.ش، بار دیگر محمدرضاشاه به‌قدرت رسید. سقوط دولت ملی صرفاً به‌معنای شکست سیاست ملی‌کردن صنعت نفت نبود، بلکه **«فاجعه‌ای تاریخی** برای سرنوشت ملت ایران بود. این شکست موجب شد تا مردم ایران **امیدشان را برای آزادی و استقلال از بیگانه، از دست بدهند** و راه برای ظهور مجدد استبداد **در مخرب‌ترین و مخوف‌ترین شکلی که ایران تجربه کرده است** باز شد».[1] با روی‌کارآمدن شاه و دولت کودتا، **همه دستاوردهای سیاسی در نهضت ملی یک شبه‌نابود**

۱. همایون کاتوزیان، ***اقتصاد سیاسی ایران***، ج ۲، ص ۳۸.

شد و تمام دست‌اندرکاران نهضت، محاکمه، تبعید و یا اعدام شدند. روابط سیاسی آیت‌الله بروجردی و دولت که در طول نهضت ملی حسنه بود، از سال ۱۳۳۴ هـ.ش به‌بعد رو به‌سردی و تیرگی نهاد. دلیل عمده آن بی‌تفاوتی رژیم شاه در برابر تظاهرات مخالفت‌آمیز مردمی بود که در تابستان همان سال علیه بهاییان به‌راه افتاد.

شاه که بعد از کودتا پایه‌های سلطنت خود را مستحکم می‌دید؛ دیگر نیازی به‌نزدیکی به‌آیت‌الله بروجردی و دلجویی از ایشان نداشت. با این همه آیت‌الله بروجردی که به‌مدت ۱۵ سال (۱۳۴۰ - ۱۳۲۴) مرجعیت مطلق شیعه را در اختیار داشت، یکی از بی‌علاقه‌گان به‌سلطنت پهلوی به‌حساب می‌آمد و در قبال پاره‌ای از اقدامات دولت از جمله اصلاحات ارضی[1] نیز مخالفت می‌ورزید.

با رحلت آیت‌الله بروجردی در فروردین ۱۳۴۰، مرجعیت مطلق از میان رفت و هیچ‌یک از مراجع شرایط احراز آن را به‌تنهایی نداشتند. شاه نیز که اصلاحات مورد نظر امریکا را تا زمان حیات آیت‌الله بروجردی به‌تعویق انداخته بود، بلافاصله پس از رحلت ایشان، با انتصاب **علی امینی** به‌نخست‌وزیری (اردیبهشت ماه ۱۳۴۰) درصدد اجرای آن‌ها برآمد. وی برای آسوده‌شدن از مخالفت‌های احتمالی علمای قم علیه اصلاحاتش، درصدد برآمد تا پایگاه مرجعیت را از قم به‌نجف اشرف منتقل کند. از این‌رو پیام تسلیت رحلت آیت‌الله بروجردی را به‌آیت‌الله سیدمحسن حکیم، مجتهد شیعی عراقی ارسال کرد.[2] روحانیان مبارز این اقدام شاه را بی‌اعتنایی به‌مراجع قم و قدم اول در راه تضعیف روحانیت

---

۱. آیت‌الله بروجردی در پاسخ به‌فرستاده شاه که گفته بود: ما مجبور به‌انجام اصلاحات ارضی هستیم و کشورهای همسایه نیز دست به‌چنین اصلاحاتی زده‌اند، گفته بود: کشورهای همسایه، اول جمهوری شده بعد چنین اصلاحاتی را انجام داده‌اند، این‌جا که هنوز سلطنتی است. (عبدالوهاب فراتی، از *مرجعیت تا تبعید امام‌خمینی*، ص ۲۶)

۲. در نجف‌اشرف علما و مراجع بسیاری وجود داشتند، لکن آیت‌الله سیدمحسن حکیم و آیت‌الله عبدالهادی شیرازی، از شهرت بیش‌تری برخوردار بودند. با این تفاوت که آقای حکیم هم عراقی بود و هم دروس خود را به‌زبان عربی تدریس می‌کرد و بیش‌تر در میان کشورهای عرب‌زبان نفوذ داشت. علت این‌که محمدرضاشاه، به‌جای آیت‌الله شیرازی به آیت‌الله حکیم تسلیت گفت، این بود که هم غیرایرانی و هم حوزهٔ نفوذش غیر از ایران بود. بنابراین هرچه مرجعیت در بیرون کشور متمرکز می‌شد به نفع تهران بود. (عبدالوهاب فراتی، *از مرجعیت تا تبعید امام خمینی*، ص ۳۰)

امام‌خمینی (ره) چندی پس از رحلت آیت‌الله بروجردی در یکی از سخنرانی‌ها خود به این موضوع اشاره کرد: «این‌ها از زمان مرحوم آقای بروجردی این نقشه را داشتند. منتها با بودن ایشان می‌دیدند که مفسده دارد اگر بخواهند کارهایی را انجام بدهند. بعد از این‌که ایشان تشریف بردند به‌جوار رحمت حق‌تعالی، از همان اول این‌ها شروع کردند به اسم احترام از مرکزی، کوبیدن این مرکز را... نه از باب این‌که به نجف علاقه داشتند. [بلکه] از باب این‌که قم را نمی‌خواستند. قم... نزدیک بود به این‌ها، مفاسد را زود ادراک می‌کرد و کارهای این‌ها زود در آن منتشر می‌شد. این‌ها قم را نمی‌خواستند منتها نمی‌توانستند به‌صراحت لهجه بگویند قم نه، می‌گفتند نجف آره، مشهد آره». (**صحیفهٔ نور**، ج ۱، ص ۶۶)

ایران تلقی کردند. هرچند شاه در چنین هدفی ناکام ماند اما علاقه‌مند بود تا این مقام در مراجع قم متمرکز نگردد و پراکندگی و تشتت مرجعیت از نگرانی‌های او بکاهد. در درجه بعد واکنش‌های متعددی نیز در حوزه علیمه قم در قبال مسأله مرجعیت به‌وقوع پیوست. نگرانی از آیندهٔ زعامت حوزه سبب شد تا مرحوم بهبهانی بزرگ از تمام عالمانی که در مظان مرجعیت بودند دعوت کند تا در نشست اضطراری درباره سرنوشت حوزه تصمیم مشترکی اتخاذ کنند. از این جلسه به‌بعد بود که به‌تدریج امام‌خمینی در کنار عالمانی هم‌چون آیات عظام **گلپایگانی** و **نجفی مرعشی** مرجعیت تقلید را برعهده گرفت.

علی امینی که جزو جناح اصلاح‌طلب رژیم به‌شمار می‌رفت، پس از احراز پست نخست‌وزیری، شعار اصلاحات اداری و اقتصادی به‌ویژه اصلاحات ارضی را سرلوحه کار خود قرار داد و تلاش کرد برای پیشبرد برنامه‌های مورد نظرش، به‌مراجع و روحانیت نزدیک شود و با آن‌ها به‌گفت‌وگو نشیند. به‌همین منظور پس از رحلت آیت‌الله بروجردی به‌قم رفت و با مراجع آن شهر دیدار و به‌طور خصوصی گفت‌وگو کرد. به‌هر ترتیبی که بود اصلاحات ارضی در بیستم دی‌ماه همان سال تصویب شد و به‌اجرا درآمد تا در صورت مخالفت احتمالی مراجع، آنان مخالف با اصلاحات ارضی و طرفدار زمین‌داران معرفی شوند. امام خمینی که نقشه دولت را دریافته بود و از طرفی هنوز هم ابعاد و نتایج عملی اصلاحات ارضی روشن نشده بود به‌انتظار تحولات بعدی نشست و مخالفتی با آن نکرد.

الف. مصوّبهٔ انجمن‌های ایالتی و ولایتی

همان‌طورکه در پایان فصل پیش گفتیم با روی کارآمدن کندی در دی‌ماه ۱۳۳۹ هـ. ش (ژانویه ۱۹۶۱ م.)، امریکایی‌ها رژیم‌های وابسته به‌خود مانند ایران، برزیل و آرژانتین را برای انجام پاره‌ای اصلاحات و تغییرات تحت‌فشار گذاردند. در ایران علی امینی که به‌هواداری از امریکا مشهور بود نخست‌وزیر شد و برای اجرای رفرم‌ها به‌تکاپو افتاد. شاه که از افزایش قدرت امینی به‌ویژه به‌دلیل اعتماد کامل امریکا به‌او نگران بود، در سفری به‌امریکا به دولت‌مردان آن کشور قول داد که حاضر است خودش اصلاحات را انجام دهد. بدین ترتیب امینی در ۲۷ تیرماه ۱۳۴۱ هـ. ش استعفا داد و اسدالله علم به جایش نشست.

عَلَم تحصیلات عالیه نداشت و در میان مردم و مخالفان سیاسی چهرهٔ بدنامی بود. بااین‌وجود، نفوذ بی‌نظیری در امور کشور داشت و از نزدیک‌ترین و مورد اعتمادترین دوستان شاه به‌شمار می‌رفت. او که مأمور اجرای رفرم‌ها شده بود در ۱۶ مهر ۱۳۴۱ هـ. ش، **لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی** را به‌تصویب رساند. به موجب این لایحه، واژه اسلام از شرایط انتخاب‌کنندگان و انتخاب‌شوندگان حذف شده بود، انتخاب‌شوندگان نیز به‌جای این‌که مراسم تحلیف را با قرآن به‌جای آورند، از این پس این‌کار را با «کتاب

آسمانی» انجام می‌دادند. افزون بر این در مصوبه به زنان نیز حق رأی داده شده بود.[۱]

امام خمینی که تصویب لایحه مذکور را مقدمه برنامه‌های ضدقانونی و ضداسلامی رژیم شاه می‌دانست، بلافاصله علمای طراز اول قم را دعوت کرد تا در منزل فرزند شیخ **عبدالکریم حائری**، بنیان‌گذار حوزهٔ علمیه قم، گردهم آیند و درباره این لایحه به‌مشورت و تصمیم‌گیری بپردازند. امام در این جلسه، اهداف دولت را برشمرد و نسبت به‌تصویب چنین لایحه‌ای اعلام خطر کرد. در پایان جلسه نیز تصمیمات زیر گرفته شد:

۱. طی تلگرافی به‌شاه، مخالفت مراجع و علما را با لایحه اعلام داشته و لغو فوری آن، درخواست شود.

۲. علمای تهران و شهرستان‌ها را از طریق نامه و پیغام درجریان امر قرارداده و از ایشان برای آگاه کردن مردم و مقابله با دولت دعوت شود.

۳. هفته‌ای یک‌بار و در صورت لزوم بیش‌تر، میان علمای حوزه، جلسه مشورت برقرار شود تا تصمیمات و مبارزه با وحدت‌نظر و عمل توأم گردد.

شاه در تلگرافی که متن آن روز بعد به‌امام و سه تن دیگر از مراجع قم مخابره شد، این تغییرات را غیرمهم دانست. شاه در این پیام مراجع را با عبارت «حجت‌الاسلام» مخاطب قرار داد تا این تصور را ایجاد کند که آن‌ها مرجع نیستند.[۲] پس از آن، مراجع قم تلگرافی به‌علم مخابره کردند. امام‌خمینی در تلگراف خود، بی‌آنکه علم را با عنوان نخست‌وزیر خطاب نماید، تصویب لایحه مذکور را مخالف «شرع مقدس» و «مباین صریح قانون اساسی» دانست و ضمن توصیه به‌رعایت قوانین اسلام، تأکید نمود که علمای ایران و اعقاب مقدسه و سایر مسلمین در امور مخالف با شرع، ساکت نخواهند ماند.[۳]

به‌دنبال بی‌اعتنایی علم به‌تلگراف‌های مراجع و علمای قم و سایر شهرستان‌ها، امام‌خمینی (ره) تلگراف اعتراض‌آمیزی به‌شاه فرستاد و در آن بی‌اعتنایی علم را خاطرنشان ساخت. سکوت و بی‌اعتنایی ۴۰ روزه علم نیز امام را واداشت تا اعلامیه کوبنده‌تری برای او صادر نماید. در آغاز تلگراف آمده بود:

> معلوم می‌شود شما بنا ندارید به‌نصیحت‌های علمای اسلام که ناصح ملت و مشفق امتند توجه کنید و گمان کردید [که] ممکن است در مقابل قرآن کریم و قانون اساسی و احساسات عمومی قیام کرد.[۴]

---

۱. تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی که به‌موجب اصل ۹۱ و ۹۲ متمم قانون‌اساسی مصوب ۱۲۸۵ هـ. ش اولین دوره مجلس مشروطیت پیش‌بینی شده بود هم‌چنان مسکوت مانده بود. طبق نظامنامه انجمن‌ها، تدین به دین اسلام و عدم فساد عقیده و سوگند به قرآن مجید از شرایط اصلی به‌حساب می‌آمد.

۲. حمید روحانی، *بررسی و تحلیلی از نهضت امام‌خمینی*، ص ۱۵۱.

۳. امام‌خمینی، **صحیفهٔ نور**، ج ۱، ص ۳۸ و ۳۹.

۴. *همان*، ص ۱۰.

در این مدت امام با سخنرانی‌ها، صدور اعلامیه‌های متعدد و ارسال نامه‌ها و پیک‌های بسیاری برای شخصیت‌های سیاسی و روحانی شهرها، تحرکی گسترده انجام داد.

در ۱۵ آبان ۱۳۴۱ هـ. ش علم نیز به‌جای عذرخواهی، در یکی از سخنرانی‌های خود هرگونه اخلال‌گری را محکوم کرد و اقدامات اخیر علما را تلویحاً حرکتی ارتجاعی دانست. به‌دنبال بی‌پروایی علم، اعتراضات متعددی از مردم شهرها به‌ویژه تهران برخاست و سیل تلگراف‌ها و استفتائات حوزویان و قشرهای مختلف مردم به‌سوی امام سرازیر شد.

سرانجام علم در ۲۲ آبان‌ماه ۴۱ تلگرافی به‌سه نفر از مراجع قم ـ به‌جز امام ـ مخابره کرد و در ظاهر موافقت خود را با خواسته‌های آنان اعلام کرد. هم‌زمان طی مصاحبه‌ای مطبوعاتی نیز همین مطالب را بیان کرد. برخی از علما، پاسخ علم را نشانه عذرخواهی وی دانستند و مسأله را مختومه تلقی کردند. ولی امام با هوشیاری اظهار داشت لایحه‌ای که به‌تصویب هیأت دولت رسیده با تلگراف خصوصی از قانونیت نمی‌افتد، بلکه باید لغو آن توسط رییس دولت و به‌طور رسمی در جراید اعلام شود. به‌هر ترتیب، با تلاش‌های پیگیر امام و مراجع قم و پشتیبانی مردم، لایحه‌ای که در مهرماه سال ۱۳۴۱ به‌تصویب دولت رسیده بود در آذرماه همان سال لغو شد.

رژیم شاه از تصویب لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی اهداف ذیل را دنبال می‌کرد:

۱. تضعیف روحانیت و تقویت عمال بیگانه

رژیم شاه با این مصوبه، اندیشهٔ تداوم و تشدید سیاستِ تضعیف روحانیت را در سر می‌پروراند؛ سیاستی که با رحلت آیت‌اللّه‌بروجردی از همیشه نمایان‌تر شده بود. همان‌طور که پیش از این گفته شد، شاه در سوگ این مرجع بزرگ تنها به‌علمای نجف، پیام تسلیت مخابره کرد تا این تصور را ایجاد کند که دیگر کانون مرجعیت در ایران نیست و عالمان قم پایگاه گذشتهٔ خود را از دست داده‌اند.

برداشتن قید اسلام از شرایط انتخاب‌کنندگان و انتخاب‌شوندگان و قراردادن سوگند به کتاب آسمانی به‌جای قرآن، اقدامی در جهت تقویت بیگانگان و غیرمسلمانان در کشور به‌شمار می‌آمد و به گروه‌های صاحب نفوذ غیرمسلمان که در عمل سیاست کشور را در اختیار داشتند، فرصت می‌داد تا موجودیت خود را اعلام دارند. امام خطر نفوذ صهیونیست‌ها و عمال بهایی آن‌ها را در ایران بارها تذکر داده بود. **حامد الگار** با اشاره به‌این مطلب می‌نویسد:

> علت مخالفت آیت‌اللّه‌خمینی با این قوانین آن بود که شرط سوگندخوردن به‌قرآن برای اعضای انجمن‌ها حذف شده بود و این نگرانی وجود داشت که اقدام فوق، راه را برای مشارکت بهاییان در حیات سیاسی کشور هموار سازد.(۱)

---

۱. *سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به‌روایت تاریخ کمبریج*، ص ۳۰۵.

امام‌خمینی(ره) در پاسخ به‌نامهٔ اصناف شهرستان قم، در همین زمان، چنین می‌فرماید:

> این‌جانب حسب وظیفهٔ شرعیه به‌ملت ایران و مسلمین جهان اعلام خطر می‌کنم. قرآن‌کریم و اسلام در معرض خطر است. استقلال مملکت و اقتصاد آن در معرض قبضه صهیونیست‌ها است که در ایران به‌حزب بهایی ظاهر شدند... تلویزیون ایران پایگاه جاسوس یهود است.(۱)

۲. گسترش بی‌بندوباری در پوشش اعطای حق رأی به‌زنان

اعطای حق رأی به‌زنان، یکی از بخش‌های تصویب نامه بود که از نظر طرفداران شاه اهمیت بسیار داشت و اشرف‌پهلوی ـ خواهر شاه ـ آن را مهم‌ترین تحول تاریخی برای زنان می‌خواند.(۲)

ورود بانوان به‌صحنه‌های اجتماعی، درحالی‌که زنان نیز همانند مردان از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی محروم بودند، ماهیتی جز فریب و به‌فساد کشاندن آن‌ها نداشت. در کشوری که انتخابات آزاد وجود نداشت و فهرست کاندیداها به‌وسیلهٔ دولت و ساواک تعیین می‌شد، رأی‌دادن یا راه یافتن زنان به‌مجلس چه اهمیتی داشت؟

مخالفت با تصویب نامه، نه مخالفت با آزادی زنان، بلکه مخالفت با توسعهٔ فساد بود. امام‌خمینی(ره) اعلام داشت:

> ما با ترقی زن‌ها مخالف نیستیم، ما با این فحشا مخالفیم، با این کارهای غلط مخالفیم. مگر مردها در این مملکت آزادی دارند که زن‌ها داشته باشند؟! مگر آزادی مرد و آزادی زن با لفظ درست می‌شود.(۳)

و در جای دیگر چنین می‌فرماید:

> ما می‌گوییم زن‌ها را به‌اسم آزادی و ترقی به‌فساد نکشید و منحرف نسازید. شما حساب کنید در این بیست و چندسالی که از این کشف‌حجاب مفتضح می‌گذرد چه‌چیزی عاید زن‌ها شده، چه‌چیزی عاید مردها شده و چه چیزی عاید این مملکت گردیده است.(۴)

ب. انقلاب سفید و پیامدهای آن

چنان‌چه بیان‌شد لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، با مخالفت و مقاومت پی‌گیر و قاطع امام‌خمینی(ره)

---

۱. روحانی، **پیشین**، ص ۱۷۸.

۲. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، ***انقلاب ایران به‌روایت رادیو بی‌بی‌سی***، ص ۱۱۵.

۳. **صحیفه نور**، ج ۱، ص ۸۰.

۴. ***همان***، ص ۱۹ و روحانی، **پیشین**، ص ۲۰۰.

و دیگر مراجع روبه‌رو و سرانجام از سوی هیأت وزیران رسماً ملغی گردید. سپس شاه تصور کرد که اگر خود مجری چنین رفرم‌هایی شود با مخالفت جدی مواجه نشده و اقداماتش با موفقیّت همراه خواهد بود. آن‌چه شاه را واداشت تا مسؤولیت این‌کار را برعهده گیرد، تعهّدی بود که در قبال تعویض و برکناری علی امینی به‌امریکا سپرده بود. در واقع رفرم‌های مذکور که پیش از این در قالب لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی با شکست مواجه شده بود، با حذف و اضافاتی مجدداً مورد توجه قرار گرفت. از این‌رو شاه در ۱۹ دی ماه ۱۳۴۱ ه‍.ش ـ سالروز اصلاحات ارضی ـ به‌طور رسمی اعلام کرد قصد دارد اصول شش‌گانه‌ای[1] را به‌رفراندوم بگذارد. این اصول که شاه به‌آن‌ها نام انقلاب سفید داده بود، در حقیقت همان رفرم‌هایی بود که امریکا به کشورهای توسعه نیافته اعلام کرده بود.[2] اصول فوق، با جملاتی زیبا و سنجیده معرفی شده بود که مخالفت با آن‌ها، مخالفت با منافع عمومی و مصالح ملی قلمداد می‌گردید.

امام‌خمینی(ره) بار دیگر مراجع قم را به‌تشکیل جلسه و اخذ تصمیم فراخواند. بدین‌ترتیب جلسه‌ای برگزار و در نهایت قرار شد نماینده‌ای از سوی رژیم دعوت شود تا انگیزه شاه را از طرح این لوایح توضیح دهد. به‌همین منظور آقای **بهبودی** روانه قم شد و بی‌درنگ با مقامات روحانی و علمای قم به‌گفت‌وگو نشست و چندبار نیز بین تهران و قم رفت‌وآمد کرد و نظرات و پیشنهادهای علمای قم را به‌رژیم و پاسخ‌های شاه را به‌آنان رساند.[3]

بی‌نتیجه‌ماندن گفت‌وگوی علما با نماینده شاه، سبب شد آن‌ها **آیت‌اللّه آقاروح‌اللّه کمالوند** ـ که از علمای بزرگ خرم‌آباد و دارای شمّ سیاسی بود ـ را به‌نزد شاه روانه کنند. شاه در پاسخ به‌پرسش‌های

---

۱. این اصول عبارت بود از: ۱. الغای رژیم ارباب و رعیتی؛ ۲. ملی کردن جنگل‌ها در سراسر کشور؛ ۳. فروش سهام کارخانه‌های دولتی به‌عنوان پشتوانه اصلاحات ارضی؛ ۴. سهیم کردن کارگران در منافع کارگاه‌های تولیدی و صنعتی؛ ۵. اصلاح قانون انتخابات؛ ۶. ایجاد سپاه دانش به‌منظور اجرای تعلیمات عمومی و اجباری.

۲. رجبی، **پیشین**، ص ۱۸۱.

۳. امام در پاسخ به‌استفتای جمعی از متدینان تهران ـ که از تصویب ملی سؤال کرده بودند ـ می‌نویسد: «به‌نظر این‌جانب رفراندوم که به‌لحاظ رفع بعضی از اشکالات به‌اسم تصویب ملی خوانده شده، مخالف رأی جامعه، روحانیت اسلام و اکثریت قاطع ملّت است». امام در ادامه ایرادات خود بر تصویب ملی یا رفراندوم نوشته بود: «به‌پاره‌ای از اشکالات اشاره می‌نمایم: ۱. در قوانین ایران رفراندوم پیش‌بینی نشده است. ۲. معلوم نیست چه مقامی صلاحیت دارد رفراندوم نماید و این امری است که باید قانون معین کند. ۳. لوایح ششگانه مبهم‌اند و فاصله اعلان آن‌ها تا زمان برگزاری رفراندوم اندک است و مردم مهلت اندیشیدن درباره آن‌ها را ندارند. ۴. اکثریت جامعه ایران قوه تشخیص فهم این اصول را ندارند. ۵. رأی‌دادن باید در محیط آزاد باشد و این در ایران عملی نیست». در آخر نیز تأکید فرمود که: «به‌نظر می‌رسد این رفراندوم اجباری مقدمه برای از بین بردن مواد مربوط به‌مذهب است، علمای اسلام از عمل سابق دولت راجع به‌انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی برای اسلام، قرآن و مملکت احساس خطر کرده‌اند و به‌نظر می‌رسد که همان معانی را دشمنان اسلام می‌خواهند به‌دست جمعی مردم ساده‌دل اغفال شده اجرا کنند». (مدنی، **پیشین**، ج ۲، ص ۱۳ و ۱۴)

مرحوم کمالوند، به‌جای این‌که توضیح روشنی به‌وی دهد، می‌گوید: «اگر آسمان به‌زمین بیاید و زمین به‌آسمان برود من باید این برنامه را اجرا کنم، زیرا اگر نکنم از بین می‌روم».[۱] در پایان نیز از علمای ایران گلایه می‌کند که چرا او را همانند علمای اهل‌سنت اولی‌الامر خطاب نمی‌کنند و برای او دعاگو نیستند.[۲]

پس از مراجعت آیت‌الله کمالوند، مراجع و علمای قم جلسه‌ای تشکیل دادند تا نتیجه ملاقات وی با شاه را جویا شوند. پس از شنیدن سخنان وی، روشن شد که اصول ادعایی شاه مورد حمایت کامل امریکاست تا جایی که ادامه سلطنتش به‌اجرای لوایح بستگی دارد.[۳]

امام‌خمینی (ره) در واکنش به‌اصرار شاه بر انجام رفراندوم، در روز ۲ بهمن ۱۳۴۱ هـ.ش طی اعلامیه‌ای آن را تحریم کرده و رفراندوم اجباری نامید که در مقابل حکم‌اسلام و قانون اساسی بی‌ارزش است. به‌دنبال انتشار این اعلامیه، بازار تهران تعطیل شد و کسبه با سردادن شعارهایی علیه رفراندوم به‌تظاهرات پرداختند. گروهی از مردم و دانشجویان مسلمان دانشگاه تهران نیز تظاهراتی برپا کردند که مورد هجوم پلیس قرار گرفته و تعدادی از آن‌ها مجروح و دستگیر شدند. در قم نیز تظاهرات مردمی با حملهٔ پلیس و مجروح شدن و دستگیری عده‌ای مواجه شد.

در این شرایط شاه برای این‌که پیش از رفراندوم، مراجع و علمای قم را متقاعد کند با اطلاعِ پیشین به‌قم سفر کرد. فرماندار قم تلاش نمود تا علما را به‌استقبال شاه ببرد، اما این حرکت با اقدام به‌موقع امام‌خمینی (ره) خنثا شد. ایشان بلافاصله اعلامیه‌ای منتشر کرد و خروج مردم را از خانه‌هایشان تحریم نمود. شاه در روز ۴ بهمن وارد این شهر شد اما بازارها و مغازه‌ها یک‌پارچه تعطیل بود و به‌جز افراد مزدوری که از قبل برای این‌کار آورده بودند، کسی در خیابان‌ها و معابر دیده نمی‌شد. شاه پس از سخنرانی تند و خشمگینانه علیه روحانیت بی‌هیچ دستاوردی به‌تهران بازگشت. با تمام مخالفت‌هایی که صورت گرفت سرانجام رفراندوم در ششم بهمن‌ماه ۱۳۴۱ برگزار گردید و بنا به‌اعلان رسانه‌های گروهی پنج میلیون و ششصد هزار نفر به‌لوایح مذکور رأی مثبت دادند!

پس از رفراندوم که با نیرنگ، تقلب و تهدیدِ گسترده همراه بود، روزنامه‌ها با تبلیغات گسترده این «پیروزی» را به‌شاه و مردم تبریک گفتند. حامیان خارجی دربار نیز پیام‌های تبریک برای شاه فرستادند و رئیس‌جمهور امریکا اعلام داشت:

> مسلم است که این پشتیبانی ملی اعتماد آن اعلیحضرت را به‌درستی راهی که برگزیده‌اند تقویت کرده.[۴]

---

۱. رجبی، **پیشین**، ص ۱۸۱.

۲. عبدالوهاب فراتی، ***از مرجعیت تا تبعید امام‌خمینی***، ص ۴۰.

۳. روحانی، **پیشین**، ج ۱، صص ۲۲۷ ـ ۲۲۵.

۴. **همان**، ص ۲۷۱.

ریچارد کاتم، کارشناس پیشین وزارت خارجه امریکا در ایران، از معدود مخالفان شرایط انجام رفراندوم بود. او در نامه‌ای به‌روزنامهٔ نیویورک تایمز که از اصول انقلاب سفید شاه و موفقیت وی در انجام رفراندوم به‌شدّت دفاع می‌کرد، چنین نوشت:

> رفراندوم شاه نه آزاد بود و نه یک پیروزی برای دموکراسی و حکومت مردم بر مردم به‌شمار می‌آید.[۱]

یک مورخ فرانسوی نیز چنین نوشت:

> پوچ‌بودن نتیجهٔ رفراندوم - ۹۹/۹٪ آری - وقتی آشکار شد که چندماه بعد، موج تظاهرات در خیابان‌ها به‌راه افتاد و این‌بار گروهی از روحانیان بر ضد رژیم موضع‌گیری کردند. آیت‌اللّه‌خمینی اعتراضات را رهبری می‌کند. او از اقامتگاه خود در شهر قم مستقیماً شاه را با لحن‌تندی مخاطب قرار می‌دهد.[۲]

با توجه به‌شرایط پیش‌آمده، روحانیان به‌پیشنهاد امام‌خمینی (ره) تصمیم گرفتند به‌عنوان اعتراض در ماه مبارک رمضان آن‌سال که از هشتم بهمن ماه آغاز می‌شد، از رفتن به‌مساجد خودداری کنند و برای جلب‌نظر عمومی در تمام ماه رمضان، مراسم سخنرانی‌ها و مساجد را تعطیل نمایند.[۳]

ج. اعلام عزای عمومی در فروردین ۱۳۴۲

شاه در ۲۳ اسفند ۱۳۴۱ هـ.ش طی سخنانی در پایگاه وحدتی دزفول، از مراجع و روحانیان به‌زشتی یاد کرد و نسبت به‌یک سرکوب قریب‌الوقوع هشدار داد.[۴] امام‌خمینی(ره) نیز در همان‌روز با صدور اعلامیه‌ای نوروز سال ۴۲ را عزای عمومی اعلام کرد.[۵] از آن‌جاکه هر سال گروه بی‌شماری از مردم در ایام نوروز برای زیارت حضرت معصومه‌علیهاالسلام و دیدن مراجع به‌قم می‌آمدند، آن سال این حضور، وسیله‌ای برای اعتراض مردم علیه رژیم گردید. در روز دوم فروردین ماه ۱۳۴۲ که مصادف با ۲۵ شوال ۱۳۸۲ هـ.ق سالگرد شهادت امام‌صادق‌علیه‌السلام بود، مجلس سوگواری از سوی آیت‌اللّه گلپایگانی، در مدرسه فیضیّه برگزار گردید. آن‌روز مأموران زیادی که به‌طور ناشناس با اتوبوس وارد قم شده بودند پس از ناکامی از برهم زدن مجلس سوگواری بیت امام، وارد مدرسه فیضیه شده و به‌ضرب و شتم طلاب

۱. باری روبین، ***جنگ قدرت‌ها در ایران***، مترجم محمود مشرقی، ص ۹۶.
۲. کریستین دلانوآ، ***ساواک***، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، ص ۹۱.
۳. البته این اعتصاب بنابه جهات مختلفی از جمله تهدید و اغوای دولت دوام نیافت. ابتدا در تهران و سپس در سایر شهرستان‌ها شکسته شد و از این اقدام‌جمعی، نتایجی حاصل نگردید.
۴. روحانی، ***پیشین***، ج ۱، ص ۳۰۹.
۵. ***صحیفهٔ نور***، ج ۱، ص ۳۳۶.

و مردم شرکت‌کننده در مجلس پرداختند. طلبه‌ها نیز با استفاده از سنگ و آجر و چوب به‌دفاع از خود برخاستند، اما نیروهای مسلحی که مدرسه را در محاصره خود داشتند به‌کمک کماندوها شتافته و با به‌گلوله‌بستن طلاب و مردم، تعدادی از آن‌ها را مجروح و شهید نمودند.[۱]

وقتی خبر فاجعه فیضیه را به‌امام‌خمینی (ره) رساندند ایشان بلافاصله تصمیم گرفت به‌طرف آن مدرسه حرکت کند. روحانیان و مردم حاضر در منزل که از احتمال گزند به‌ایشان نگران بودند، مانع خروج امام از منزل شدند. با این همه، امام در سخنان و اطلاعیه‌های متعددی که به‌مناسبت‌های مختلف درباره فاجعه مذکور ایراد و منتشر می‌ساخت به‌افشاگری علیه ماهیت دولت پهلوی می‌پرداخت و مردم را نسبت به‌عمق فاجعه مطلع می‌نمود:

> من مصمم هستم که از پا ننشینم تا دستگاه فاسد را به‌جای خود بنشانم و یا در پیشگاه مقدس حق‌تعالی با عذر وفود کنم. شما هم ای علمای اسلام مصمم شوید و بدانید پیروزی با شماست.[۲]

د. قیام پانزدهم خرداد ۱۳۴۲

در فاصله میان فاجعهٔ مدرسه فیضیه و ماه محرم ـ ۲ فروردین تا ۴ خرداد ۱۳۴۲ ـ مبارزه امام اغلب در قالب صدور اعلامیه‌های متعدد بود. فرا رسیدن ماه محرم وضعیت را به‌یک رویارویی گسترده کشانید.

ایام محرم بهترین موقع برای افشای جنایات رژیم و برنامه‌های ضداسلامی شاه بود. ساواک که از جایگاه ویژه این ماه اطلاع داشت، پیش از آغاز آن، بسیاری از وعاظ را احضار و آنان را ملزم کرد که در محافل و مجالس:

۱. علیه شاه سخن نگوئید؛

۲. علیه اسرائیل مطلبی گفته نشود؛

۳. مرتب به‌مردم نگوئید که اسلام در خطر است.

امام‌خمینی (ره) در نشستی با مراجع و علمای قم، پیشنهاد کرد در روز عاشورا هریک از آن‌ها برای مردم و عزاداران حسینی سخنرانی کرده و از مظالم و جنایات رژیم پرده بردارند. امام خود نیز علی‌رغم تهدید رژیم، در ساعت ۴ بعدازظهر عاشورای ۴۲ که مصادف با ۱۳ خرداد آن سال بود برای ایراد سخنرانی به‌طرف مدرسه فیضیه رهسپار شد. ایشان پس از بیان فجایع دل‌خراش کربلا، حمله

---

۱. اسدالله علم در تحریف واقعه گفته بود: «میان روحانیونی که با اصلاحات ارضی مخالفند و دهقانانی که به قصد زیارت به‌قم رفته بودند، نزاعی درگرفت و یک دهقان زائر به‌دست طلاب قم کشته شد.» (*روزنامه اطلاعات*، ۱۳۴۲/۱/۶)

۲. *صحیفهٔ نور*، ج ۱، صص ۸۴ـ۸۲.

دژخیمان شاه به‌فیضیه را به‌واقعه کربلا تشبیه نمود و آن فاجعه را به‌تحریک اسرائیل دانست و رژیم شاه را دست‌نشانده اسرائیل خواند:

> اسرائیل نمی‌خواهد در این مملکت علمای اسلام باشند، اسرائیل نمی‌خواهد در این مملکت احکام اسلام باشد... اسرائیل به‌دست عمال سیاه خود مدرسه فیضیه را کوبید، ما را می‌کوبد، شما ملت را می‌کوبد... برای این‌که اسرائیل به‌منافع خود برسد دولت ایران به‌تبعیت از اغراض و نقشه‌های اسرائیل به‌ما اهانت کرده و می‌کند.[۱]

سپس با اشاره به‌التزام گرفتن ساواک از وعاظ که به‌شاه و اسرائیل بدگویی نکرده و نگوئید که اسلام در خطر است اظهار داشت:

> تمام گرفتاری‌ها و اختلافات ما در همین سه موضوع نهفته است... اگر ما نگوئیم اسلام در خطر است آیا در معرض خطر نیست؟ اگر ما نگوئیم شاه چنین و چنان است آیا آن‌طور نیست؟ اگر ما نگوئیم اسرائیل برای اسلام و مسلمین خطرناک است آیا خطرناک نیست؟ و اصولاً چه ارتباطی و تناسبی بین شاه و اسرائیل است که سازمان امنیت می‌گوید از شاه صحبت نکنید، از اسرائیل صحبت نکنید؟ آیا به‌نظر سازمان امنیت شاه اسرائیلی است؟[۲]

سخنان کوبنده و افشاگرانه امام، شاه را بیش از پیش نزد مردم تحقیر و رسوا کرد. دو روز پس از این سخنرانی، در سحرگاه روز ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ امام به‌دستور شاه در منزل مسکونی خود در قم دستگیر و بلافاصله به‌تهران آورده شد. وی را نخست در سلول انفرادی، زندانی و سپس به‌یک پادگان نظامی که تحت مراقبت کامل بود منتقل نمودند.

به‌دنبال انتشار خبر بازداشت امام، از نخستین ساعات روز ۱۵ خرداد، اعتراضات گسترده‌ای در قم، تهران، ورامین، مشهد و شیراز برگزار شد که با شعارهایی بر ضد شاه و در طرفداری از امام همراه بود. مأموران نظامی که در نقاط مرکزی و حساس شهرهای قم و تهران مستقر بودند به‌روی تظاهرکنندگان آتش گشودند. مردم نیز با چوب و سنگ به‌دفاع از خود برخاستند. تظاهرات در آن روز و دو روز بعد نیز ادامه یافت و هزاران نفر از مردم کشته و مجروح شدند.[۳] فجیع‌ترین حادثه، قتل‌عام دهقانان کفن‌پوش ورامینی بود که در پشتیبانی از امام راهی تهران شده بودند. مأموران نظامی در سر پل باقرآباد با آن‌ها روبرو شده و با سلاح‌های سنگین آن‌ها را قتل‌عام کردند.

پس از فرونشستن قیام، **اسدالله علم**، نخست‌وزیر، در مصاحبه‌ای با روزنامه هرالدتریبون در روز

---

۱. *همان*، صص ۹۴ ـ ۹۱.

۲. *همان*.

۳. **حدیث انقلاب**، جستارهایی در انقلاب اسلامی، صص ۲۲۸ ـ ۲۲۷.

۱۷ خرداد ۴۲ تهدید کرد که امام و برخی دیگر از علما، محاکمه نظامی خواهند شد و ممکن است حکم اعدام آن‌ها صادر شود. شاه نیز دو روز بعد طی یک سخنرانی بیانات امام و تظاهرات مردم را به‌تحریک و پول بیگانگان ـ جمال عبدالناصر ـ دانست.[۱] در این راستا رسانه‌های رژیم ادعا کردند که شخصی به‌نام **عبدالقیس** از بیروت با هواپیما وارد فرودگاه مهرآباد شده و در گمرک مهرآباد حدود یک میلیون تومان پول از او به‌دست آمده و اعتراف کرده است که ناصر این پول‌ها را برای افراد معینی در ایران فرستاده است. این ادعا مورد انتقاد بسیاری در داخل و خارج از جمله خیلی از نشریات خارجی واقع شد و رژیم هیچ‌دلیل و سندی در این خصوص ارائه نکرد.

چند روز پس از دستگیری امام، دهها نفر از مراجع و علمای ایران، به‌عنوان اعتراض به دستگیری امام و اعلام پشتیبانی از وی، به تهران مهاجرت کردند. بر اثر اعتراض علما و فشار افکار عمومی، سرانجام امام پس از دو ماه بازداشت در پادگانی نظامی، به منزلی در شمال شهر تهران منتقل شد و تحت‌نظر قرار گرفت. از نخستین ساعات روز بعد مغازه‌داران تهران و شهرستان‌ها به مناسبت آزادی نسبی امام، بر سردر مغازه‌های خود پرچم نصب کرده و چراغانی نمودند و به مردم شیرینی و شکلات دادند.

یک روز پس از انتقال امام ـ ۱۲ مرداد ـ روزنامه‌های کثیرالانتشار کشور، خبری را به دستور ساواک منتشر کردند تا در نظر مردم چنین وانمود کنند که انتقال امام از زندان به محل جدید به‌دلیل تفاهمی بوده که میان ایشان و مقامات انتظامی به‌وجود آمده است. این خبر چنین بود:

> طبق اطلاع رسمی که از سازمان اطلاعات و امنیّت کشور واصل گردید چون بین مقامات انتظامی و حضرات آقایان خمینی، قمی و محلاتی تفاهمی حاصل شد که در امور سیاسی مداخله نخواهند کرد و از این تفاهم اطمینان کامل حاصل گردیده است که آقایان برخلاف مصالح و انتظامات کشور عملی انجام نخواهند داد، لهذا آقایان به‌منازل خصوصی منتقل شدند.[۲]

این خبر شایعه‌ای بیش نبود و امام بعداً پس از آزادی کامل و بازگشت به‌قم در اولین فرصت طی یک سخنرانی آن را به‌شدت تکذیب کرد.

شاه ـ که تصور می‌کرد با سرکوب قیام ۱۵ خرداد، دستگیری امام، کوتاه آمدن برخی از علما و از همه مهم‌تر شایعهٔ تفاهم، امام را منزوی ساخته است ـ به‌تدریج در جهت عادی نشان دادن اوضاع حرکت کرد. از این‌رو اسدالله علم را در ۱۷ اسفند ۴۲ برکنار ساخت تا وانمود کند او مسبب حوادث اخیر بوده و عزل وی به‌دنبال تفاهم با امام تحقق یافته است.

---

۱. جمال عبدالناصر در آن زمان به‌دلیل همکاری شاه و اسرائیل، روابط خصمانه‌ای با شاه داشت.

۲. رجبی، **پیشین**، ص ۲۰۱.

اسدالله علم را در ۱۷ اسفند ۴۲ عزل کرد تا وانمود کند که او مسبب حوادث اخیر بوده و عزل وی به‌دنبال تفاهم با امام صورت پذیرفته است.

پس از علم، حسنعلی منصور به‌نخست‌وزیری رسید. او طی نطقی با تمجید از اسلام، از آن به‌عنوان «یکی از مترقی‌ترین و برجسته‌ترین ادیان جهان» یاد کرد و بر «مراحم و عطوفت خاص شاه» به‌مقامات روحانی تأکید نمود. دو روز پس از سخنان منصور، امام بدون اطلاع قبلی در شب ۱۸ فروردین ۱۳۴۳ وارد قم شد و به‌تدریج مورد استقبال مردم و علما قرار گرفت. در همان روز، روزنامه اطلاعات در مقاله‌ای تحت عنوان «انقلاب سفید شاه و امریکا» نوشت: «چقدر جای خوش وقتی است که جامعه روحانیّت نیز اکنون با همه مردم، همگام در اجرای برنامه‌های انقلاب شاه و مردم شده است». امام‌خمینی در واکنش به‌این اتهام در ۲۱ فروردین، طی سخنانی مطالب روزنامه اطلاعات را به‌شدت تکذیب نمود و اظهار داشت:

> خمینی را اگر دار بزنند تفاهم نخواهد کرد... من از آن آخوندها نیستم که در این‌جا بنشینم و تسبیح به‌دست بگیرم. من پاپ نیستم که فقط روزهای یکشنبه مراسمی انجام دهم و بقیه اوقات برای خود سلطانی باشم و به‌امور دیگر کاری نداشته باشم. پایگاه استقلال اسلامی این‌جاست باید این مملکت را از این گرفتاری‌ها نجات داد.(۱)

به‌طورکلی قیام ۱۵ خرداد آثار عمده‌ای از خود برجای نهاد: نخست، رهبری حرکت‌های مخالف رژیم را به‌مذهبی‌ها منتقل کرد و ملی‌گرایان و چپی‌ها را به‌حاشیه راند. دوم این‌که کشتار مردم در قیام فوق، چهرهٔ مزورانه شاه را که تا آن زمان تقصیرها را به‌گردن نخست وزیران می‌انداخت افشا نمود و انقلابیان پس از آن به‌راههای اصلاح‌طلبانه پشت کرده، سرنگونی نظام سلطنتی را خواستار شدند. سوم این‌که از آن پس طرد همهٔ قدرت‌های بیگانه از ایران مورد توجه قرار گرفت و سرانجام، قیام ۱۵ خرداد نقطه آغاز نهضت بازگشت به‌خویشتن در کشور شد. از آن پس انجمن‌های اسلامی در نقاط مختلف پدید آمدند و جو غیراسلامی در دانشگاهها و دیگر مجامع به‌آرامی شکسته شد.(۲)

ه. کاپیتولاسیون و تبعید امام‌خمینی(ره)

در مهرماه ۱۳۴۳ قانونی از مجلس شورای ملی گذشت که براساس آن به‌نظامیان امریکایی مأمور در ایران و وابستگانشان مصونیت سیاسی اعطا می‌شد و کلیه مستشاران امریکایی در ارتش، از حیطه

---

۱. *صحیفه نور*، ج ۱، ص ۱۰۱ ـ ۹۸.

۲. مصطفی ملکوتیان، *بررسی مقایسه‌ای چرایی و چگونگی وقوع انقلاب‌های فرانسه، روسیه و ایران*، پایان‌نامه دکترای علوم سیاسی، ص ۱۸۳.

قانون ایران برکنار می‌شدند. به‌طوری که اگر آنان مرتکب جرم و جنایتی در ایران می‌گردیدند در دادگاه‌های ایران جواب‌گو نبودند.(۱) وزارت دفاع امریکا مدت‌ها بود که ایران را برای بستن چنین قراردادی تحت فشار گذاشته بود.

امام‌خمینی که از حضور مستشاران نظامی و امنیتی امریکایی در ایران آگاهی داشت و از تصویب کاپیتولاسیون(۲) نیز اطلاع یافته بود تصمیم گرفت تا این توطئه بزرگ و ننگین را افشا کند. از این رو درحالی‌که رژیم می‌کوشید تا با برگزاری تبلیغاتی پر زرق و برق جشن چهارم آبان ۱۳۴۳ هـ. ش ـ مصادف با چهل و پنجمین سالروز تولد شاه ـ این مسأله را به‌دست فراموشی سپارد، امام‌خمینی(ره) سخنرانی خود را در همان روز ایراد و در همه‌جا منتشر نمود.

امام در ۴ آبان ۱۳۴۳ هـ.ش در ساعت ۸/۳۰ صبح درحالی‌که ناراحت و برافروخته به‌نظر می‌رسید، سخنرانی تاریخی خود را در جمع هزاران نفر از مردم ایراد نمود. ایشان سخنان خود را پس از نام خدا با آیه استرجاع ـ **انا للّه و انّا الیه راجعون** ـ شروع کرده اظهار داشت:

> رژیم ایران، استقلال کشور را فروخت و در عمل دست‌نشاندگی خود را به‌امریکا اعلام داشت، چنین روزی عزای ملت ایران است و جا دارد مردم بر سردر منازل و مغازه‌های خود پرچم سیاه بیاویزند.

وی دولت و مجلسیان ایران را «نوکران» امریکا نامید و قدرت‌های شرق و غرب را به‌شدت محکوم کرد.

> اگر کسی سگ امریکایی را با اتومبیل زیر بگیرد بازخواستش می‌کنند، حتی اگر شاه ایران باشد. اما چنان‌چه یک آشپز امریکایی شاه ایران را زیر بگیرد، بزرگ‌ترین مقام را زیر بگیرد کسی حق اعتراض ندارد.(۳)

در متن همین سخنرانی جملهٔ مشهور «امریکا از انگلیس بدتر، انگلیس از امریکا بدتر، شوروی از هردو بدتر، همه از هم بدتر، همه از هم پلیدتر، لکن امروز سروکار ما با امریکاست» ادا شد.

---

۱. سابقهٔ کاپیتولاسیون در ایران به‌شکست ایران از روسیه و تحمیل پیمان ترکمان‌چای برمی‌گردد. پس از انقلاب ۱۹۱۷ م. روسیه و در پیمان دوستی ایران و شوروی (۱۹۲۱ م.) مفاد مربوط به کاپیتولاسیون لغو گردید.

۲. کاپیتولاسیون (Capitulation) از کلمه capitulate و به‌معنای «شرط گذاشتن» و در لغت به‌معنای سازش و تسلیم است و بر قراردادهایی اطلاق می‌شود که به‌موجب آن اتباع یک دولت در قلمرو دولت دیگر مشمول قوانین کشور خود می‌شوند و آن قوانین توسط کنسول آن دولت در محل اجرا می‌شود. به‌همین‌جهت آن‌را در فارسی «حق قضاوت کنسولی» نیز گفته‌اند. این قراردادها اغلب میان دولت‌های اروپایی با دولت‌های آسیایی و آفریقایی بسته می‌شد، زیرا اروپاییان دادگاه‌ها و مؤسسات قضایی این کشورها را قادر به‌حمایت کافی از اتباع خود نمی‌دانستند. (رک: داریوش آشوری، **فرهنگ سیاسی**، ج ۳، ص ۱۳۴) برای مطالعهٔ محتوا و چگونگی تصویب و اجرای مصوبهٔ کاپیتولاسیون در زمان محمدرضا شاه رک: مدنی، **پیشین**، ج ۲، صص ۱۰۸ ـ ۹۹.

۳. روحانی، **پیشین**، ج ۱، ص ۷۲۶ ـ ۷۱۶.

به‌دنبال این سخنرانی، امام‌خمینی اعلامیه‌ای نیز منتشر کرد و تصویب لایحه کاپیتولاسیون را افشا و محکوم نمود و آن را «سند بردگی ملت ایران» و «اقرار رژیم به‌مستعمره بودن ایران و ننگین‌ترین و موهن‌ترین تصویب‌نامه غلط دولت‌های بی‌حیثیت» نامید و نسبت به‌سوء استفاده‌های ناشی از آن هشدار داد.(۱)

نُه روز پس از این سخنرانی، در نیمه شب ۱۳ آبان، صدها کماندو منزل امام را در قم محاصره، ایشان را دستگیر و شبانه به‌تهران منتقل نمودند و با یک هواپیمای باری و به همراه‌دو مأمور امنیتی به‌ترکیه تبعید کردند. روز بعد رادیو و مطبوعات کشور خبر دستگیری و تبعید امام را چنین گزارش کردند:

> طبق اطلاع موثق و شواهد و دلایل کافی، چون رویه آقای‌خمینی و تحریکات مشارالیه برعلیه منافع ملت و امنیت و استقلال و تمامیّت ارضی کشور تشخیص داده شد، لذا در تاریخ ۱۳ آبان ماه ۱۳۴۳ از ایران تبعید گردید.(۲)

مدتی بعد **حاج‌آقا مصطفی** نیز به‌همان تبعیدگاه فرستاده شد. امام و فرزندش پس از گذشت یازده ماه، به‌دلیل اعتراض مجامع روحانی ایران و عراق، به‌عراق تبعید گردید. امام‌خمینی(ره) به‌مدت ۱۳ سال و تا ۵ ماه پیش از پیروزی انقلاب اسلامی در آن کشور به‌سربرد.

اندکی پس از اعطای مصونیت به‌امریکایی‌ها، این کشور مبلغ ۲۰۰ میلیون دلار وام برای خرید تسلیحات از امریکا در اختیار رژیم شاه گذارد. محافل سیاسی ایران این وام را پاداش امریکا به‌شاه در قبال تصویب کاپیتولاسیون به‌شمار آوردند.

و. از فرجام کاپیتولاسیون تا آغاز بحران

درباره حوادث و تحولاتی که در فاصله تبعید امام‌خمینی به‌ترکیه تا آغاز حرکت انقلاب در اواخر سال ۱۳۵۶ ه .ش وقوع یافت به‌موارد زیر می‌توان اشاره کرد:

۱. مردم با دریافت خبر تبعید غیرقانونی امام‌خمینی، دست به‌اعتصاب و تظاهرات زدند. در تهران، قم و بسیاری از شهرستان‌ها، بازارها تعطیل گردید. در قم، مشهد، تهران و برخی از شهرستان‌ها درس‌های حوزه‌های علمیه و نمازهای جماعت به‌عنوان اعتراض به‌مدت ۱۵ الی ۳۰ روز تعطیل شد. علمای ایران و نجف هم با صدور تلگراف و اعلامیه، ضمن تقبیح تبعید امام‌خمینی، پشتیبانی خود را از

---

۱. *صحیفهٔ نور*، ج ۱، صص ۱۵۳ ـ ۱۴۹، این اعلامیه در شب پنجم آبان ۱۳۴۳ در تهران و برخی از شهرهای کشور پخش شد و تعداد زیادی از آن در خانه‌های امریکاییان ساکن تهران انداخته شد.

حدیث انقلاب، پیشین، ص ۲۳۵.

۲. *روزنامه اطلاعات*، ۱۳۴۳/۸/۱۳، ص ۱.

اهداف ایشان اعلام داشته راه و شیوه او را ستودند. آیت‌الله **نجفی مرعشی**، **سیدهادی میلانی**، **سیدمحمدرضا گلپایگانی**، **سیدابوالقاسم خوئی**، **سیدحسن قمی**، **سیدعلی بهبهانی** و... از جمله عالمانی بودند که با مخابره تلگراف و ارسال نامه به‌این اقدام دولت اعتراض کردند. در قسمتی از اعلامیه اول و تند آیت‌الله **نجفی مرعشی** آمده بود:

> هیأت حاکمه بداند که جرم بسیار مرتکب شده و تاریخ‌جهان این جنایت را هرگز فراموش نخواهد کرد... آیا ننگ نیست که اجانب مصون باشند و آیت‌الله خمینی را به‌بیگانگان بسپارند؟[۱]

در سطوح پایین‌تر حوزه نیز، برخی از روحانیون ضمن محکوم کردن تبعید امام، دست به‌افشاگری علیه رژیم زدند، بسیاری از آنان دستگیر، محاکمه و به‌زندان‌های متفاوتی محکوم گشتند.[۲]

رژیم شاه محل دقیق تبعید امام در ترکیه را مخفی نگاه می‌داشت. اما براثر فشار افکارعمومی، دولت **حسنعلی منصور** ناگزیر شد به‌خواسته علماگردن نهد و با اعزام نمایندگان مراجع تقلید به‌ترکیه و استفسار از حال رهبر انقلاب موافقت نماید. به‌عنوان مثال، سیدفضل‌الله خوانساری ـ داماد آیت‌الله خوانساری، در ۳۰ آذر ۱۳۴۳ در استامبول با امام ملاقات کرد.

از سوی دیگر امام‌خمینی به‌وسیله نامه و پیغام‌های شفاهی به‌دوستان و منسوبان خود تأکید کرده بود که «راضی نیستم کسی برای آزادی من نزد دستگاه جبار وساطت کند».[۳]

۲. کم‌تر از سه ماه پس از تبعید حضرت امام، حسنعلی منصور به‌اتهام به‌تصویب‌رساندن لایحه کاپیتولاسیون، با فتوای **آیت‌الله میلانی** توسط **محمد بخارایی** ـ یکی از اعضای هیأت‌های مؤتلفه اسلامی ـ ترور شد و به‌قتل رسید. سه ماه بعد از آن نیز شاه توسط **رضا شمس‌آبادی** ـ یکی از محافظان کاخ مرمر که از هواداران امام بود ـ[۴] ترور شد؛ اما جان سالم به‌در برد. شش ماه بعد از این واقعه، حزب ملل اسلامی که جمعیتی مخفی و مسلح بود و قصد براندازی رژیم و ایجاد حکومت اسلامی را داشت در ارتفاعات شمال تهران توسط نیروهای امنیتی و انتظامی رژیم کشف و متلاشی شد.[۵]

---

۱. علی دوانی، *نهضت روحانیون ایران*، ج ۴، صص ۲۹ ـ ۲۷.

۲. ازجمله می‌توان به‌سیدهادی خسروشاهی، علی‌اکبر ناطق نوری، فضل‌الله محلاتی، طاهری اصفهانی و ربانی‌املشی اشاره کرد. (رک: **همان**، ج ۵، ص ۹۶)

۳. **همان**، ج ۵، صفحات ۷۸ و ۱۵۴.

۴. *حدیث انقلاب*، ص ۲۳۶.

۵. این حرکت‌های سیاسی ـ نظامی از آن‌جا ناشی می‌شد که همه سازمان‌های سیاسی اسلامی در تحلیل و تبیین واقعهٔ ۱۵ خرداد، دلایل ناکامی آن را عدم سازماندهی توده‌های انقلابی و غیرمسلح بودن آن‌ها می‌دانستند. ازاین‌رو گروه‌های اسلامی و حتی غیراسلامی که از آن زمان به‌بعد در کشور به‌وجود آمدند، وجود «تشکیلات»، «توسل به‌سلاح» و «پنهان‌کاری» را سه رکن مهم مبارزه تلقی کرده و بدان باور داشتند. (**همان**، ص ۲۳۷)

۳. پس از گذشت یازده ماه از اقامت امام‌خمینی در ترکیه، ساواک مجبور شد بر اثر فشار افکار عمومی، ایشان را به‌عراق منتقل نماید. رژیم شاه که درخصوص انتقال امام به‌نجف‌اشرف با دولت عراق به‌مذاکره نشسته بود، شرط کرده بود که آن دولت از امام استقبال رسمی نکند و تبلیغاتی نیز به انجام نرساند. در مقابل، دولت ایران نیز متعهد شده بود امام را به‌عنوان تبعیدی به عراق نفرستد و دخالتی در مدت اقامت ایشان نکند.(۱)

تحلیل ساواک از انتقال امام به نجف‌اشرف این بود که فضای غیرسیاسی و راکد حوزه علمیه نجف ازیک‌سو و وجود مراجع سرشناس در آن از سوی دیگر، موجب انزوا و افول تدریجی روحیه انقلابی و سیاسی ایشان شده، اسباب خاموشی اعتراضات داخلی مردم ایران را فراهم سازد.

البته شرایط غیرسیاسی نجف، دشواری‌هایی برای امام فراهم ساخت و تا مدتی او را در عمل از ادامه فعالیت‌های سیاسی بازداشت. مهم‌ترین دل‌مشغولی امام، آغاز دروس حوزه در مسجد شیخ مرتضی انصاری بود که علی‌رغم شایعات و جوسازی‌های عده‌ای، به‌تدریج به یکی از محافل علمی قوی در نجف مبدل شد و شاگردان زیادی به دور او گردآمدند.

در طول اقامت در عراق ارتباط امام با ایران از طریق محافل روحانی، حوزه‌های علمیه، مسافرین و افراد برجسته انقلابی ایران بود که به گونه‌های مختلف به‌عراق سفر می‌کردند. دانشجویان مسلمان ایرانی مقیم اروپا و امریکا نیز با امام ارتباط برقرار نموده و در برخی موارد به نجف مسافرت و از نزدیک با ایشان به‌گفت‌وگو می‌پرداختند. رژیم که نسبت به چنین ارتباط‌هایی حساس بود، شایع کرد که آیت‌الله خمینی اشتیاقی به‌پذیرفتن دانشجویان ندارد. امام‌خمینی بی‌درنگ ضمن نامه‌ای که در پاسخ به‌یکی از دانشجویان خارج از کشور نگاشت از این نقشه پرده برداشت و آن‌را تکذیب نمود. متن این‌نامه در یکی از روزنامه‌های مخالف به چاپ رسید.

امام در نخستین نطقی که به مناسبت آغاز درس ـ ۲۳ آبان ماه ۱۳۴۴ ـ ایراد کرد ضمن تحلیلی از صدر اسلام تأکید نمود که:

> اسلام برنامه زندگی دارد، اسلام برنامه حکومت دارد، اسلام تقریباً ۵۰۰ سال یا بیش‌تر حکومت کرده است. با این‌که احکام اسلام در آن‌وقت آن‌طور که باید اجرا نشده است، لکن همان‌قدر که اجرا شده است ممالک بزرگ و وسیعی را با عزت و شوکت... اداره کرده است. اسلام مثل...مسیحیت [نیست که] جز چند کلمه اخلاقی چیزی ندارد و راجع به تدبیر نظام، سیاست‌مدن و اداره‌کشورها برنامه ندارد... اسلام سیاست دارد، برنامه اداره‌امور مملکت‌دارد.

امام در این نطق، هم‌چنین استفاده از حربه نفت را به زمامداران کشورهای اسلامی یادآور شد و

---

۱. مدنی، پیشین ج ۲، ص ۱۲۴.

نیاز مبرم ابرقدرت‌ها و دولت‌های مقتدر به نفت و دیگر منابع دولت‌های اسلامی راگوشزد کرد و با تکیه بر این‌که «نماز و دعا فقط یک باب از احکام اسلام است... مسجد، محل فرمان‌دهی و اداره امور و بررسی و تجزیه و تحلیل مسائل و مشکلات روز بوده است» تفکری که اسلام را در عبادت، طهارت و نجاست خلاصه می‌کند نادرست خواند.(۱)

نطق تاریخی امام، بیش از هرچیز، حوزه علمیه نجف را تکان داد و نیز در بسیاری از محافل روشنفکری و دانشجویی با تحسین و استقبال روبه‌رو شد. ساواک نیز در واکنش به آن دستور داد: «از نقاط ضعف این سخنرانی استفاده و با گذاردن این نوار به‌وسیله مخالفان خمینی، این بیانات از طرف یک پیشوای دینی تقبیح شود».(۲) اما نه‌تنها هیچ نقطه ضعفی از سخنرانی به‌دست نیامد، بلکه متن آن به‌وسیله یاران امام در تیراژی وسیع انتشار یافت و دانشجویان مسلمان مقیم امریکا آن را به انگلیسی برگردانده در سطح وسیعی توزیع کردند.

علاوه بر این، امام‌خمینی به مناسبت‌های مختلف مانند جنگ شش‌روزه اعراب و اسرائیل ـ خرداد ماه ۱۳۴۶ ـ؛ برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ـ مهرماه ۱۳۵۰ ـ؛ رواج تفسیرهای التقاطی از اسلام و برگزاری جشن مبتذل هنر در شیراز در سال ۱۳۵۶ اطلاعیه‌های متعددی صادر می‌کردند که به‌وسیله برخی از انقلابیان به ایران منتقل و در سطح گسترده‌ای نشر و توزیع می‌شد.(۳)

مهم‌ترین سخنان امام‌خمینی در نجف‌اشرف، مجموعه سیزده سخنرانی است که ایشان در فاصله (۱۳۴۸/۱۱/۱ تا ۱۳۴۸/۱۱/۲۰) درباره ولایت فقیه ایراد کرده است. این سخنرانی‌ها در همان روزها به‌صورت‌های مختلف، گاه کامل و گاه به‌صورت یک یا چند درس تکثیر و منتشر شده است. سخنرانی‌ها نخست توسط یاران امام در بیروت به چاپ رسید و پنهانی به ایران فرستاده شد و هم‌زمان برای استفاده مسلمانان انقلابی به اروپا، امریکا و کشورهای پاکستان و افغانستان ارسال گردید. این مجموعه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۶ در ایران با نام «نامه‌ای از امام موسوی کاشف‌الغطاء به‌ضمیمهٔ جهاد اکبر» چاپ شده است.

امام‌خمینی در این اثر پس از بیان مستدل ضرورت تشکیل حکومت اسلامی، به سابقهٔ تاریخی انحراف از این اصل که به عصر بنی‌امیه و بنی‌عباس بازمی‌گردد و از آن پس شیوه‌های ضداسلامی

---

۱. کوثر، مجموعه سخنرانی‌های امام‌خمینی (ره) همراه با شرح وقایع انقلاب‌اسلامی، صص ۱۹۷ ـ ۱۸۵.

۲. روحانی، پیشین، ج ۲، ص ۷۹۹.

۳. امام در قسمتی از اطلاعیه خود ضمن نکوهش رابطه شاه و اسرائیل فرمود: «... کمک به اسرائیل، چه فروش اسلحه و مواد منفجره و چه فروش نفت، حرام و مخالفت با اسلام است. رابطه با اسرائیل و عمال آن، چه رابطه تجاری و چه رابطه سیاسی، حرام و مخالفت با اسلام است و باید مسلمین از استعمال امتعه و اجناس اسرائیل خودداری کنند». (کوثر، پیشین، ص ۲۱۹)

حکومت‌ها تا دورهٔ معاصر ادامه می‌یابد، اشاره نموده، تأکید می‌کند که عقل و شرع بر قیام برای تغییر این وضع و ضرورت یک انقلاب سیاسی حکم می‌کنند.

امام با توجه به‌ماهیت سیاسی، اجتماعی و قضایی احکام اسلامی که اجرای آن‌ها بدون تشکیل حکومت ناممکن است، از نظر عقلی لزوم حکومت اسلامی را اثبات می‌کند و معتقد است حاکم اسلامی باید از دو شرط اساسی علم به احکام خدا و عدالت و درستکاری برخوردار باشد.

هم‌چنین امام روایات ولایت‌فقیه را به‌طور گسترده مورد بررسی فقهی قرار می‌دهد؛ حدود اختیارات فقیه عادل حاکم را براساس این روایات تحقیق می‌کند و چنین نتیجه می‌گیرد:

> از آن‌چه گذشت، ـ دلایل عقلی و نقلی ولایت‌فقیه ـ[1] به‌این نتیجه می‌رسیم از سوی معصومان علیهم‌السلام برای فقیهان ولایت ثابت است در هر آن‌چه که برای خود آنان ولایت ثابت بوده است.[2]

در این نظریه، ولایت‌فقیه به‌معنای حاکمیت قانون الهی بر جامعه است؛ ولی این به‌معنای عدم مشروعیت قوانین وضع‌شده از سوی انسان‌ها نیست. قوانینی که انسان‌ها وضع می‌کنند، باید در جهت مصالح اسلام و مسلمانان بوده، با موازین استنباط شده از وحی‌الهی منطبق باشند.[3] در حکومت‌اسلامی، حاکمان تنها باید براساس اصول و مبانی اسلامی حکومت کنند. امام‌خمینی در این‌باره می‌فرماید:

> حکومت‌اسلامی نه استبدادی است نه حکومت مطلقه، بلکه مشروطه است؛ البته نه مشروطه به‌معنای متعارف فعلی آن که تصویب قوانین، تابع آرای اشخاص و اکثریت باشد؛ مشروطه از این جهت که حکومت‌کنندگان در اجرا و اداره مقیّد به‌یک مجموعه شرط هستند که در قرآن‌کریم و سنت‌رسول‌اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله معین گشته است.[4]

امام تأکید می‌کند که ولایت‌فقیه فی‌حدذاته شأن و مقامی نیست، بلکه وسیلهٔ اجرای احکام اسلامی می‌باشد.

ز. از آغاز بحران ۵۶ تا پیروزی انقلاب اسلامی

دربارهٔ زمان شروع بحرانی که سرانجام به انقلاب اسلامی منجر گردید توافقی به‌چشم نمی‌خورد. گروه‌های مخالف رژیم پهلوی با رهیافت خاصی که نسبت به انقلاب دارند، مقطع خاص یا جریان

---

۱. رک: امام‌خمینی، *کتاب بیع*، ج ۲، صص ۴۸۸ ـ ۴۶۴ و نیز **ولایت فقیه**، صص ۱۲۰ ـ ۱۱۰.
۲. امام‌خمینی، *کتاب بیع*، ص ۴۸۸ و **ولایت‌فقیه**، ص ۱۱۲.
۳. امام‌خمینی، *کتاب بیع*، ص ۴۶۸.
۴. امام‌خمینی، **ولایت فقیه**، ص ۳۳.

ویژه‌ای را به‌عنوان نقطه شروع انقلاب ترسیم کرده‌اند. جبهه ملی، نقطهٔ شروع را خرداد سال ۵۶ می‌داند زمانی که سه‌نفر از رهبران وقت جبهه ملی نامه‌ای سرگشاده خطاب به شاه انتشار دادند. حزب توده نیز فروردین ۵۶ را که در آن چند فقره اعتصاب کارگری صورت پذیرفت و زندانیان سیاسی دست به‌اعتصاب غذا زدند، نقطه شروع می‌داند. چریک‌های فدایی خلق بر روی مبارزات خارج از محدوده با شهرداری و عوامل انتظامی در تابستان همان سال به‌عنوان اولین جرقه انقلاب تأکید می‌کنند و بالأخره مخالفان مذهبی رژیم فوت مشکوک و ناگهانی سیدمصطفی خمینی فرزند امام در آبان ۵۶ یا درج مقاله توهین‌آمیز روزنامه اطلاعات درباره امام‌خمینی در دی‌ماه این‌سال را، به‌عنوان نقطه شروع انقلاب قلمداد می‌کنند.(۱)

ولی با توجه به ماهیت اسلامی انقلاب و نیز روند رویدادهای نهضت امام‌خمینی (ره) از ۱۵ خرداد ۴۲ به این سو، باید گفت عامل برافروزندهٔ مشعل انقلاب و شتاب‌دهندهٔ نهضت، مقالهٔ «ایران و استعمار سرخ و سیاه» بود که با امضای مستعار احمد رشیدی‌مطلق در ۱۷ دی‌ماه ۵۶ منتشر شد. این مقاله به تمجید از اصلاحات ارضی و انقلاب سفید شاه، مخالفت حزب توده و مالکان بزرگ با آن را بیان می‌کرد و در نهایت امام خمینی را، به‌عنوان همکار خوانین، مورد اهانت قرار می‌داد. افزون بر این، اکثر قریب به‌اتفاق مردمی که در انقلاب شرکت داشتند از حوادثی که گروه‌های غیرمذهبی نقطه شروع انقلاب می‌دانند، آگاه نبودند ولی همگی، ماجرای مقالهٔ توهین‌آمیز را می‌دانستند.

شاه برای گروه‌های چریکی که گاه دست به‌عملیات تروریستی می‌زدند یا گروه‌های روشن‌فکری که اغلب با لحن تمسخرآمیزی از آن‌ها سخن می‌گفت اهمیت، زیادی قایل نبود و از میان نیروهای مخالفش تنها از آیت‌اللّه خمینی واهمه داشت.(۲) بدین جهت مبارزه با ایشان را با دستور تهیه و انتشار مقالهٔ مذکور به‌منظور تحقیر و بی‌اعتبارکردن ایشان آغاز کرد. رژیم شاه با این اقدام وارد مهلکه‌ای آن‌چنان خطرناک شد که وسعت دامنه و عظمت ابعاد آن موجب در هم شکستن پایه‌های نظام شاهنشاهی در ایران گردید. عمومیتی که این حادثه به اعتراضات مردم ایران بخشید در رویدادهای آن سال‌ها همانندی نداشت.

اولین بازتاب انتشار مقاله مذکور، در مرکز انقلاب ـ قم ـ منعکس گردید. در روز انتشار مقاله، هنگامی که کامیون حامل روزنامه‌های اطلاعات برای قم و اصفهان از دروازه قم وارد این شهر می‌شد، مردم قم که از پیش، خبر انتشار مقاله را از تهران شنیده بودند به کامیون هجوم برده، روزنامه‌ها را به آتش کشیدند.(۳) فردای آن روز، طلاب کلاس‌های درس را تعطیل کرده و در مسجداعظم دست

---

۱. صادق زیباکلام، *مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی*، صص ۱۳۲ ـ ۱۳۱.

۲. جمیله کدیور، *رویارویی، انقلاب اسلامی ایران و امریکا*، ص ۶۸.

۳. مسعود بهنود، *از سیدضیاء تا بختیار*، ص ۷۴۱.

به‌تجمع زدند. طی این روز زدوخوردهای پراکنده‌ای رخ داد ولی حرکت اصلی مردم در روز ۱۹ دی شکل گرفت در این روز مردم درحالی‌که شعارهای تندی علیه دولت می‌دادند، نمایندگی روزنامه اطلاعات و دفترحزب‌رستاخیز را به‌آتش کشیدند. در جریان این حوادث، تعدادی از اهالی قم به‌شهادت رسیدند. رژیم در عکس‌العمل حوادث قم و مهار حرکت مردم، گروهی از شاگردان امام را به‌دیگر شهرها تبعید کرد ولی با این تبعیدها امواج نهضت از قم به‌دیگر نقاط کشور پراکنده شد.

در چهلم شهدای قم در ۲۹ بهمن ۵۶ مردم تبریز به‌پاخاستند و کنترل شهر را تا مدتی از دست مأموران رژیم خارج کردند. مردم با به‌آتش‌کشیدن سینماها، مشروب‌فروشی‌ها و مقر حزب رستاخیز، خشم خود را نسبت به‌رژیم بروز دادند و سرانجام ارتش با کامیون‌های سرباز و تانک‌های خود، صحنه‌ای خونین به‌وجود آورده ده‌ها نفر را به‌شهادت رساند.(۱) پس از این حادثه، امام‌خمینی با فرستادن پیامی به‌مردم تبریز و آذربایجان فرمود:

> سلام بر اهالی شجاع و متدین آذربایجان عزیز ... خاطرهٔ بسیار اسف‌انگیز قم هنوز ما را در رنج داشت که فاجعهٔ بسیار ناگوار تبریز پیش‌آمد... اهالی معظم و عزیز آذربایجان بدانند که در این‌راه حق و استقلال و آزادی‌طلبی و در حمایت از قرآن‌کریم تنها نیستند. شهرهای بزرگ چون شیراز، اصفهان، اهواز و دیگر شهرها و مقدم از همه (قم) مرکز روحانیت و پایگاه حضرت صادق ـ سلام‌اللّه‌علیه ـ و تهران بزرگ با آن‌ها هم‌صدا و هم‌مقصد و همه و همه در بیزاری از دودمان پلید پهلوی شریک‌اند.(۲)

در اربعین شهدای تبریز ـ روزهای نهم و دهم فروردین ۵۷ ـ حوادث تبریز در یزد نیز تکرار شد و پس از آن، اعتراض‌های عمومی در سراسر کشور گسترش یافت.

در ۲۷ مرداد ۵۷، شاه در سخنرانی تلویزیونی خود، با این ادعا که می‌خواهد ایران را به «تمدن بزرگ» هدایت کند، خشونت انقلابی مردم را محکوم کرد و خواستار همراهی آن‌ها با خود شد.

روز ۲۸ مرداد، رژیم برای مخدوش‌کردن چهرهٔ انقلابیان، طرح‌آتش‌زدن سینما رکس آبادان را اجرا کرد، حدود ۴۰۰ نفر را در آتش سوزاند و با تبلیغات گسترده کوشید مردم انقلابی را مسؤول این فاجعه معرفی کند. این تدبیر نتیجه‌ای پیش‌بینی نشده داشت و سبب ورود بیش از پیش مردم، به‌ویژه خوزستانی‌ها به‌میدان مبارزه گردید. قفل‌بودن درهای خروجی سینما هنگام وقوع فاجعه، تأخیر در خبردادن به آتش‌نشانی، نبودن آب در شیرهای آتش‌نشانی و توضیحات کارشناسان در مورد کیفیت موادآتش‌زا سبب شد تا مردم، به‌رغم گزارش خبرگزاری پارس دربارهٔ دستگیری گروهی از خرابکاران،

۱. مدنی، **پیشین**، ص ۴۱۰ و عمید زنجانی، **پیشین**، ص ۲۲۲.
۲. **صحیفه نور**، ج ۲، ص ۴۰.

ساواک را طراح و مجری فاجعه بشناسند. این جنایت و رسوایی ناشی از آن، به‌برکناری دولت جمشید آموزگار انجامید.

فاجعهٔ سینما رکس آبادان و تظاهرات میلیونی مردم در دوم شهریور ۵۷ - ۲۱ رمضان -، مردم را برای حضور در عرصهٔ مبارزه با رژیم آماده‌تر ساخت. عید سعیدفطر با نمازعید فراگیر و با شکوه و اعتراض گستردهٔ مردم انقلابی در بسیاری از شهرها همراه بود. در تهران، با تلاش **آیت‌الله دکتر مفتح**، اجتماع بسیار عظیمی در قیطریه برگزار شد. پس از نماز، راه‌پیمایان با شعارهای انقلابی، اعتراض خود را ادامه دادند. خبرگزاری فرانسه در گزارش خود از آن مراسم می‌نویسد:

> ایران وارد تحول برگشت‌ناپذیری شده است... اسلام قدرت خود را در شهرها، از جمله تهران، نشان داده است.[۱]

پس از عید فطر - ۱۳ شهریور ۵۷ - نیز راهپیمایی‌های اعتراض‌آمیز در کشور ادامه یافت. در این زمان، **دولت آشتی‌ملی شریف امامی** زمام امور را در دست داشت. این دولت، با اعلام حکومت نظامی در تهران و تعدادی از شهرها[۲] و به‌خاک و خون کشیدن مردم در ۱۷ شهریور که جمعهٔ سیاه خوانده شد، چهرهٔ واقعی خود را نشان داد. کارتر کشتار ۱۷ شهریور را تأیید کرد و بدین‌ترتیب، ادعای حقوق بشر وی نزد مردم، دروغی بزرگ جلوه کرد.[۳] امام‌خمینی در فردای فاجعه، با عبارت «ای کاش خمینی در میان شما بود و در کنار شما در جبهه دفاع برای خدای تعالی کشته می‌شد»[۴] با بازماندگان فاجعه اظهار همدردی کرد و فضای باز سیاسی شاه را یک بازی خواند.[۵] خبرگزاری آسوشیتدپرس در آن روز نوشت:

> تجربهٔ شاه ایران در مورد آزادی‌دادن به‌عموم مردم پس از ۱۳ روز با اعلام حکومت نظامی تمام شد.[۶]

---

۱. عمید زنجانی، **پیشین**، ص ۲۷۷.

۲. به دنبال تظاهرات فزاینده از ساعت ۶ بامداد ۱۷ شهریور ۵۷ به‌مدت ۶ ماه در شهرهای تهران، قم، تبریز، مشهد، اصفهان، شیراز، آبادان، اهواز، قزوین، کازرون، جهرم و کرج مقررات حکومت نظامی اعلام شد.

۳. در مورد سیاست حقوق بشر کارتر و ایران رک: کدی، **پیشین**، صص ۳۴۶ - ۳۴۱. به نظر این منبع، در زمینهٔ حقوق بشر در ایران فقط تذکرات پراکنده‌ای صورت می‌گرفت ولی هرگز امریکایی‌ها به‌طور جدی تهدید نکردند که به دلیل پایمال شدن حقوق بشر در ایران میزان کمک‌ها و حمایت خود از رژیم شاه را کاهش خواهند داد. به رغم این امر، شاه ترسیده بود و بعضی از مخالفان هم شهامت یافته بودند نامه‌ها و عریضه‌های سرگشاده انتشار دهند. اما کشتار ۱۷ شهریور و تأیید کارتر، ادعای حقوق بشر وی را به یک دروغ بزرگ در نزد مردم تبدیل کرد.

۴. **صحیفه نور**، ج ۲، ص ۱۰۰.

۵. **همان**، ص ۱۰۳.

۶. مدنی، **پیشین**، ج ۲، ص ۲۶۸.

پس از فاجعهٔ ۱۷ شهریور، درحالی‌که داردستهٔ **اویسی، آزمون** و **ثابتی** در صدد بودند نهضت را به مقابلهٔ مسلحانه بکشانند، رهبر انقلاب از این امر اجتناب کرد و به‌جای آن ستون فقرات و ارکان اقتصادی رژیم را هدف قرار داد. اولین موج اعتصاب دو روز پس از جمعهٔ سیاه، در پالایشگاه تهران آغاز شد و در کم‌تر از دو هفته به پالایشگاه عظیم آبادان رسید. موج دوم اعتصاب ـ ۲۸ شهریور تا ۹ مهر ـ، راه‌آهن، شبکه‌های آب و برق و بانک ملی را فرا گرفت. موج سوم در روز ۱۵ مهر با اعتصاب سراسری دانشگاهیان و فرهنگیان به‌اوج خود رسید. از آن پس، سایر دستگاه‌ها و تأسیسات دولتی، یکی پس از دیگری به‌اعتصاب پیوستند و دامنهٔ اعتصاب حتی به‌ارتش نیز کشیده شد.(۱)

در مهرماه، درحالی‌که سالگرد شهادت حاج آقا مصطفی خمینی و چهلم شهدای جمعهٔ‌سیاه،کشور را در عزای عمومی فرو برده بود، اجتماع مردم انقلابی کرمان در مسجدجامع با یورش چماقداران رژیم روبه‌رو شد. مهاجمان بخشی از مسجد و مغازه‌ها را به آتش کشیدند و با این کار اسباب اندوه مردم و بیزاری فزون‌تر آن‌ها از رژیم پهلوی را فراهم ساختند.

در این ماه، دولت عراق در هماهنگی با رژیم شاه از امام خواست آن کشور را ترک گوید. امام در نهایت پس از آنکه کویت به‌وی اجازهٔ اقامت نداد، به پاریس رفت. استقرار امام در پاریس سبب شد تا تحولات انقلاب با شتاب فزون‌تر به‌گوش جهانیان برسد و ارتباط مردم و رهبر انقلاب بهتر و سریع‌تر شود.

در سیزدهم آبان، اجتماع دانش‌آموزان و دانشجویان تهرانی در دانشگاه تهران به‌وسیلهٔ نیروهای سرکوب‌گر شاه به خاک و خون کشیده شد و ده‌ها تن شهید و مجروح گردیدند. خبر این حادثه در سراسرکشور موج‌آفرید و این‌روز نیز درشمار روزهای مهم تاریخ‌انقلاب جای‌گرفت.

در چنین موقعیتی، کارگزاران رژیم ناگزیر بارها برای دیدار امام‌خمینی به تکاپو افتادند؛ امام از ملاقات با افراد، تا زمانی که از پست خود استعفا نداده باشند امتناع می‌کرد.

رژیم که برای جلوگیری از اعتصاب‌ها و راهپیمایی‌های اعتراض‌آمیز، در پی راه‌حل بود، به‌یاری دولت نظامی ازهاری در کنترل اوضاع کوشید؛ ولی توفیق نیافت. در زمان ازهاری، راهپیمایی عظیم سراسری تاسوعا و عاشورا که باشکوه‌ترین رفراندوم تاریخ ایران خوانده شد، تحقق یافت.

هم‌زمان با عدم توفیق دولت ازهاری، امریکایی‌ها **ژنرال رابرت هایزر** را در ۱۳ دی ۱۳۵۷ به ایران فرستادند تا رژیم شاه را از فروپاشی نجات بخشد. پس از ورود او، **شاپور بختیار**، که چهره‌ای به‌ظاهر ملی داشت، به‌نخست‌وزیری منصوب شد. او نیز، همانند دولت‌های پیشین، به‌جنایت و خون‌ریزی پرداخت. در این زمان، شورای سلطنت تشکیل شد و شاه در بیست‌وششم دی‌ماه، به‌ظاهر برای معالجه، رهسپار خارج ازکشور شد. مردم با شادمانی فرار شاه را جشن گرفتند.

---

۱. سیروس پرهام، ***انقلاب ایران و مبانی رهبری امام‌خمینی***، صص ۵۲ ـ ۵۱ و ۸۱.

پس از فرار شاه، شورای انقلاب اسلامی شکل گرفت و مسألهٔ بازگشت امام به‌طور جدی مطرح شد. دولت بختیار به‌بهانه‌های مختلف از آمدن امام جلوگیری می‌کرد تا آنکه تحت فشار مردم، روحانیان و مدرسان حوزه که در مسجد دانشگاه تهران تحصن کرده بودند، ناگزیر فرودگاه مهرآباد راگشود و رهبر انقلاب در ۱۲ بهمن، با بی‌نظیرترین استقبال مردمی، وارد کشور شد.

امام‌خمینی، پس از چهار روز اقامت در تهران، دولت موقت را به‌سرپرستی **مهندس مهدی بازرگان** تشکیل داد. اعلام حکومت نظامی و راهپیمایی وابستگان رژیم در حمایت از بختیار، خللی در اراده امام و مردم وارد نساخت. در مقابل، فرماندهی ارتش روزبه‌روز ضعیف‌تر می‌شد. پیوستن نیروی هوایی به‌صف انقلابیان، ضربهٔ مهلکی بر پیکر فرسودهٔ رژیم بود. فرمان تاریخی امام در نادیده گرفتن حکومت نظامی در ۲۱ بهمن، سبب فروپاشی دولت بختیار در صبحگاه ۲۲ بهمن شد. بدین‌ترتیب، ادارهٔ کشور به‌دست فرزندان انقلاب افتاد.

واکنش قدرت‌های بزرگ در قبال انقلاب اسلامی

اینک پس از پی‌گیری سیر حوادث و رخدادهای داخلی، نگاهی به واکنش قدرت‌های بزرگ یعنی امریکا، روسیه و چین در قبال تحولات انقلابی ایران می‌اندازیم. شناخت جایگاه ایران در استراتژی خاورمیانه‌ای امریکا، ما را در بررسی مواضع و واکنش آن دولت در برابر انقلاب اسلامی یاری می‌دهد. پس از جنگ جهانی دوم، استراتژی امریکا در منطقه خاورمیانه بر پایه تحکیم سلطه، دسترسی به‌منابع نفتی خلیج‌فارس، جلوگیری از توسعه‌طلبی‌های شوروی، حمایت از امنیت اسرائیل و پشتیبانی از حکومت‌های محافظه‌کار استوار بود.

در سایه چنین اهدافی، ایران با داشتن موقعیت استراتژیک ویژه و برخورداری از منابع غنی نفت و گاز برای امریکایی‌ها اهمیت یافت و به‌یکی از نزدیک‌ترین هم‌پیمانان امریکا و غرب تبدیل شد. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ه.ش که حضور امریکایی‌ها در ایران رسمیت یافت، امریکا در چارچوب حفظ منافع خود همواره از شاه حمایت می‌کرد و محمدرضا نیز به‌منظور تداوم حیات سیاسی‌اش، به اهداف آن کشور جامهٔ عمل می‌پوشاند.

بررسی سیاست‌های امریکا در تحولات سال‌های ۵۶ و ۵۷، نشان‌دهندهٔ استمرار سیاست‌های کلی امریکا در جهان، به‌ویژه در خاورمیانه است؛ به‌عبارت دیگر، هدف امریکا حفظ وضع موجود و مقابله با هر نوع فعالیت انقلابی بود. از این‌رو، حفظ ایران در چارچوب زنجیرهٔ امنیتی غرب، جلوگیری از سقوط شاه و حمایت از شخص وی مهم‌ترین هدف امریکا در این دوران به‌شمار می‌آمد و تا وقتی که شاه قادر به‌حفظ ایران در چارچوب زنجیرهٔ اتحاد غرب و حفظ منافع امریکا در منطقه بود، امریکا برای

بقای او و رویارویی با حرکت‌های انقلابی تلاش می‌کرد. هنگامی که حکومت پهلوی به‌روزهای پایان عمرش نزدیک شد و پیروزی انقلاب اجتناب‌ناپذیر گردید، امریکا به‌حمایت از دولت بختیار پرداخت این کشور که به اقدامی‌عملی در قبال انقلاب دست نیازید،(۱) در نهایت دولت محافظه‌کار مهندس بازرگان را به‌رسمیت شناخت.

واشنگتن به‌سبب تحلیل‌های نادرست، اطلاعات غلط از اوضاع داخلی ایران و کشمکش میان شورای امنیت ملی و وزارت خارجه‌اش، نتوانست در برابر انقلاب اسلامی کنشی هماهنگ نشان دهد(۲) و درجهت حفظ منافع خود، بحران را مدیریت کند.

بی‌اطلاعی در برابر بحران ایران و تحلیل نادرستِ تحولات آن، از مهم‌ترین ویژگی‌های دولت کارتر بود. سازمان‌های اطلاعاتی امریکا ـ سازمان CIA و سازمان تحلیل اطلاعات دفاعی ـ نیز تا آخرین لحظه در بی‌خبری به‌سر بردند.(۳) **ترنر**، رئیس وقت سیا، در توجیه این ناآگاهی گفت: در آن زمان، حتی محققان دانشگاهی و خبرنگاران وارد به‌مسائل خاورمیانه نیز، دربارهٔ قضایای ایران، دیدگاهی واقع‌گرایانه‌تر از سیا نداشتند و آنچه در روزنامه‌ها و مجلات تحقیقاتی به‌چاپ می‌رسید، نکته‌ای افزون‌تر از دانسته‌های سیا در مورد شاه نداشت.(۴)

این ارزیابی‌ها در کنار تمرکز کارتر و مجریان سیاست خارجی امریکا در قضایای صلح کمپ دیوید و مذاکرات سالت دو، سبب شد تا محافل بالای واشنگتن به رویدادهای ایران توجه کافی نکنند. از اوایل آبان ۵۷، نشانه‌های نگرانی از اوضاع ایران در امریکا آشکار شد و **برژینسکی** برای اولین‌بار از خطر سرنگونی شاه درصورت مهارنشدن بحران سخن گفت. او در ۱۲ آبان پیامی برای شاه فرستاد و ضمن آن گفت: شاه هر تصمیمی بگیرد ولو این‌که تشکیل یک دولت نظامی باشد، مورد تأیید امریکاست.(۵)

چنان‌که اشاره شد، گذشته از اطلاعات غلط و تحلیل‌های نادرست، دو دستگی در سیستم اداری امریکا نیز سبب واکنش‌های ناهماهنگ آن دولت در برابر تحولات ایران شد. به‌این‌ترتیب، علامت‌های ضد و نقیضی از واشنگتن صادر می‌شد و شاه را سردرگم می‌ساخت. یک جناح به‌رهبری برژینسکی،

---

۱. کدیور، **پیشین**، ص ۷۴.

۲. ***همان***.

۳. سازمان CIA در شهریور ۵۷ در جمع‌بندی خود از اوضاع ایران گفته بود: «ایران نه‌تنها در یک موقعیت انقلابی قرار ندارد، بلکه حتی آثار و علایمی از نزدیک‌بودن شرایط انقلاب هم در آن به چشم نمی‌خورد». سازمان تحلیل اطلاعات دفاعی امریکا نیز در مهرماه همان سال در ارزیابی خود از موقعیت شاه گزارش داد: «انتظار می‌رود شاه در ده سال آینده نیز هم‌چنان به‌صورت فعال در قدرت باقی بماند».

۴. استانفلید ترنر، ***پنهان‌کاری و دموکراسی***، ترجمهٔ حسین ابوترابیان، ص ۱۸۳.

۵. مهدوی، **پیشین**، ص ۴۸۰.

مشاور امنیت ملی کارتر، معتقد به راه‌حل نظامی بود و جناح دیگر به رهبری سایروس ونس، وزیرخارجه، به تحدید قدرت‌شاه و مصالحه با جناح‌های مخالف در قالب یک دولت ائتلافی هوادار امریکاگرایش داشت. البته هر دو جناح تا آخرین ماه‌های بحران بر حفظ شاه تأکید داشتند، زیرا مبنای سیاست‌گذاری امریکایی‌ها حفظ منافع خود بود و حفظ شاه و سلسلهٔ پهلوی برای منافع امریکا ضرورتی انکار ناپذیر داشت.[۱]

به نظر می‌رسد، در میان هم‌پیمانان محمدرضا شاه، فرانسه اطلاعات بیش‌تری از بحران ایران داشت. **کنت آلکساندر دومرانش**، رییس سابق سرویس‌های اطلاعاتی فرانسه، در خاطراتش گفته است:

> مأموران اطلاعاتی فرانسه نخستین کسانی بودند که از سال ۱۹۷۳ به‌شور و هیجانی که روحانیت شیعه را علیه رژیم‌شاه به‌حرکت درآورده بود، پی بردند و اهمیت آن را درک کردند.[۲]

در ضمن گفته می‌شود، به‌دلیل فرانسوی‌بودن پزشکان شاه، فرانسویان پیش از دیگران از بیماری درمان‌ناپذیر وی آگاه بودند.[۳] در کنفرانس **گوادلوپ** که در ۱۵ دی ماه ۱۳۵۷ ه.ش با شرکت جیمی‌کارتر، ژیسکاردستن، جیمز کالاهان و هلموت اشمیت تشکیل شد، رهبران چهار کشور بزرگ صنعتی جهان، ضمن رسیدگی به مسائل بین‌المللی به‌بررسی اوضاع ایران پرداختند. در این نشست، ژیسکاردستن با قاطعیت بیش‌تری سخن گفت و تأکید کرد که اگر شاه در ایران بماند و بیش از این در برابر انقلاب مقاومت کند، ایران با جنگ داخلی روبه‌رو خواهد شد و ممکن است این وضع به بهره‌برداری کمونیست‌ها ومداخلهٔ شوروی بیانجامد.[۴]

شوروی‌ها نیز در حوادث سال‌های ۵۶ و ۵۷ بیش‌تر موافق شاه بودند. تنها در پاییز ۵۷، که قیام‌های گسترده در اغلب شهرهای بزرگ ایران به استقرار حکومت نظامی انجامید، نظر آن‌ها تغییر کرد. کارشناسان مسایل ایران، از «بحران رژیم» سخن گفتند و به حزب توده فشار آوردند که با روحانیان ارتباط برقرار کند. نخستین واکنش رسمی دولت شوروی در برابر رویدادهای ایران، سخنان دبیرکل

---

۱. به‌نظر ریچارد کاتم نویسندهٔ امریکایی و پژوهشگر مسائل ایران، نقش امریکا در دگرگونی و تضعیف رژیم پهلوی، به‌رغم ادعای شاه و سایر سلطنت‌طلب‌ها، جزئی به‌نظر می‌رسد و مسؤولیت در درجهٔ اول متوجهٔ شاه و واکنش‌های نامتعادل او است. دولت کارتر، از روی سهل‌انگاری و عدم توجه، به‌عنوان یک کاتالیزور در ایران عمل کرد و اثر گذاشت و این امر با سادگی تمام انجام شد. (ویلیام لاکر ریچارد کاتم، *ایالات متحده، ایران و جنگ سرد*، ترجمهٔ محمدعلی آتش‌برگ، صص ۱۳۶ ـ ۱۳۴)

۲. مهدوی، **پیشین**، ص ۴۹۳.

۳. **همان**، صص ۴۹۴ ـ ۴۹۳.

۴. **همان**، ص ۴۹۵.

حزب کمونیست، لئونیدبرژنف بود. او در ۲۷ آبان ۵۷ گفت: دخالت‌های امریکا، علت بحران در ایران است، شوروی به استقلال ایران احترام می‌گذارد و هرگز دخالت خارجی را تحمل‌نمی‌کند.

سرانجام هشت روز پس از فرار شاه، یعنی در ۲۴ ژانویه ۱۹۷۹ م.، روزنامهٔ پراودا نوشت: ایران از رژیم خودکامه‌ای که شکنجه‌اش می‌داد، نجات یافت و آن‌چه در تهران روی داد، یک انقلاب رهایی بخش ملی است؛ یعنی رویدادی که همهٔ کشورهای ترقی‌خواه جهان باید از آن پشتیبانی کنند.

در این هنگام شوروی‌ها، به‌طور مستقیم شاه را به خودکامگی و بلندپروازی‌های شخصی متهم کردند و حزب‌توده را واداشتند تا کمیتهٔ مرکزی خود را سامان دهد. آن‌ها هم‌چنین **نورالدین کیانوری**، را به‌جای **ایرج اسکندری** دبیرکل حزب ساختند تا در سایه سابقهٔ خانوادگی‌اش بتواند با روحانیان ارتباط برقرار کند.

چین نیز تا آخرین لحظه از رژیم شاه حمایت کرد. هوآ کوفنگ رهبر چین در ۷ شهریور ۱۳۵۷ به تهران آمد تا با مقام‌های ایرانی دربارهٔ همکاری نزدیک علیه نفوذ شوروی مذاکره کند.[۱] در پایان این سفر، اعلامیه مشترکی منتشر شد که وحدت نظر دو طرف را دربارهٔ مسائل منطقه نشان می‌داد. پکن هم‌چنان به‌طرفداری از رژیم پهلوی ادامه داد و تا پیروزی انقلاب اسلامی، مقامات رسمی و رسانه‌های گروهی چین مطلبی دربارهٔ انقلاب اسلامی نگفتند.[۲]

ویژگی‌ها و اقدامات حکومت

هم‌چنانکه قبلاً اشاره شد انقلاب زمانی به‌وجود می‌آیدکه در جامعه، بین حکومت و نیروهای اجتماعی به‌صورت محسوسی‌تقابل آشتی‌ناپذیر به‌وجود آید. در این گفتار چگونگی پیدایش این دوگانگی در دوره پهلوی که به انقلاب اسلامی منتهی شد، بررسی می‌شود.

سرشت و اقدامات حکومت پهلوی، مؤثرین عامل بروز دوگانگی بین حکومت و نیروهای اجتماعی بود. ماهیت استبدادی حکومت، وابستگی به خارجیان، سیاست توسعهٔ بدون برنامه و شتاب‌زده و مهم‌تر از همه اقدامات فرهنگی آن رژیم در مجموع موجبات نارضایتی عمومی را فراهم آورد.

الف. سرشت و اقدامات سیاسی حکومت پهلوی

۱. پایه‌های اقتدار سلطنت پهلوی

حکومت پهلوی در بعد داخلی بر پنج ستون عمده قرار گرفته بود: نیروهای مسلح، ساواک، دربار،

---

۱. به‌دلیل جنگ سرد شدید بین مسکو ـ پکن، چین بر این تصور بود که انقلاب اسلامی کار شوروی‌هاست. تنها پس از پیروزی انقلاب اسلامی و اجرای سیاست نه شرقی نه غربی و مخالفت ایران با اشغال افغانستان توسط شوروی، چینی‌ها به اشتباه خود پی‌بردند.

۲. **همان**، ص ۲۴۴.

دیوان‌سالاری و حزب‌رستاخیز. از این‌رو به‌منظور شناخت سرشت حکومت، می‌باید به بررسی آن‌ها پرداخت.

نیروهای مسلح؛ حکومت ایران نمونه‌ای از یک دیکتاتوری نظامی بود. دولت از سویی اجازه هیچ‌گونه فعالیت سیاسی مستقل را نمی‌داد و بسیاری از مخالفان را زندانی یا شکنجه می‌کرد و یا به‌قتل می‌رساند و از سوی دیگر نیروهای مسلح و واحدهای امنیتی عمده‌ترین نهاد حافظ نظام در داخل کشور بودند. از آن‌جا که رژیم به لحاظ تاریخی، موجودیت خود را مدیون کودتای نظامی سال ۱۳۳۲ می‌دانست، نیروهای مسلح به‌ویژه ارتش، نقش عمده‌ای در زندگی اقتصادی و اجتماعی داشتند. شاه در این میان فرمانده کل قوا و کنترل کنندهٔ ارتش بود.

در ایران برخلاف کشورهای نظامی جهان سوم، ارتش رؤسای حکومت و شاه را نمی‌توانست کنترل کند زیرا ارتش جدید ایران در قرن بیستم پایه گذاری شد. از این‌رو نقش تاریخی و موقعیت اجتماعی چندانی نداشت و بسیاری از افسران پایین‌تر ارتش از میان طبقات متوسط و پایین جذب می‌شدند.

مکانیسم کنترل شاه بر ارتش ساده و درعین‌حال نافذ و همه گیر بود. هیچ فرماندهٔ عالی‌رتبه‌ای بدون اجازهٔ اکید شاه نمی‌توانست به‌تهران بیاید یا با همتای خود ملاقات کند. مسؤولیت ترفیع افسران از درجه سرگردی به‌بالا با شخص‌شاه بود. صلاحیت تمامی داوطلبان ورود به دانشکدهٔ افسری به‌وسیله شاه بررسی می‌شد. فرماندهان عالی‌رتبه به‌طور مرتب جابه‌جا می‌شدند تا از ایجاد پایگاه قدرت یا ائتلاف آن‌ها جلوگیری شود. پلیس سرّی شخص‌شاه با نام «سازمان شاهنشاهی» و واحد اطلاعات نظامی «رکن ۲» در این زمینه فعال بودند.

مهم‌ترین وظیفه ارتش، کنترل سیاسی جامعه و حفظ سلطنت بود. در میان سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ در این نقش ارتش، تغییری پیش آمد. در این فاصله وظیفه ایجاد کنترل و سرکوب میان چندین بخش یعنی دژبانی، شهربانی، گارد شاهنشاهی، ژاندارمری شاهنشاهی، ساواک، رکن ۲، بازرسی شاهنشاهی و دفتر ویژه تقسیم شد و ارتش پشت سر آن‌ها به‌عنوان نیروی احتیاط قرار گرفت. در این‌مدت نیروهای نظامی در سربازخانه‌های نزدیک شهرها مستقر بودند و عملیات مهمشان اشغال دانشگاهها و چند مورد عملیات کوچک در نواحی عشیره نشین بود. هم‌چنین محاکمات سیاسی نیز در دادگاه‌های نظامی صورت می‌گرفت.

تلاش‌های اقتصادی ارتش و فشار اقتصادی آن به پنج صورت آشکار می‌شد:

۱. تخصیص بخش عمده‌ای از درآمدهای دولت ایران به بخش نظامی به گونه‌ای‌که مخارج نظامی در سال ۱۳۵۳، ۳۲٪ بودجه کل کشور را تشکیل می‌داد.

۲. از هنگام تشکیل ارتش جدید ایران، نیروهای نظامی به یک منبع مهم استخدام و اشتغال

تبدیل شدند. براساس آمار، در سال ۱۳۴۹، ۳.۳٪ کلیه افراد شاغل در کشور و ۵ کل افراد شاغل در بخش‌های غیرکشاورزی، جذب نیروهای نظامی می‌شدند. این امر با رونق‌گرفتن صنعت نفت، به ضرر نیروهای نظامی به‌هم خورد و این نیروها را با بخش خصوصی به‌منظور جذب متخصصان و تکنیسین‌ها به رقابت واداشت.

۳. نیروهای نظامی، در تولید نقش عمده‌ای بازی می‌کردند. در زمان پهلوی اول این امر با تولید مهمات و لباس‌های نظامی آغاز شد و در دوره پهلوی دوم به مونتاژ وسایط نقلیه، تولید پوشش‌های زرهی، مهمات و دیگر تدارکات ارتش گسترش یافت.

۴. نیروهای نظامی، واحدهای خدماتی و تسهیلات ویژه خود را داشتند. بانک سپه و سازمان تعاونی نیروهای نظامی از این نمونه‌اند. واردات مایحتاج نظامیان از پرداخت عوارض گمرکی معاف بود، راه آهن کالاهای آنان را به‌طور مجانی حمل می‌کرد و از زمان اصلاحات ارضی محصولات برخی از روستاها تحت کنترل مستقیم ارتش بود.

۵. نیروهای نظامی در تغییرات اقتصادی هم نقش داشتند. گسترش و توسعه تسهیلات پایگاهی در مناطقی که پایگاه‌ها تأسیس می‌شد، تأثیر اقتصادی وسیعی می‌گذاشت. توسعه راه آهن و راه‌سازی نیز بخشی از طرح گسترش نظامی بود.

به‌طورکلی اولویت بودجه نظامی، دیگر طرح‌های رژیم را با کمبود منابع روبرو می‌کرد. مخارج نظامی و جذب متخصصان در برنامه‌های نظامی، قسمت عمده‌ای از درآمدهای نفتی را که برای توسعه اقتصادی به کار گرفته‌می‌شد، می‌بلعید.

نیروهای نظامی هم‌چنین به‌چهار صورت در جامعه ایران دوره پهلوی، نقش اجتماعی ایفا می‌کردند:

۱. نیروهای نظامی وسیله حرکت اجتماعی بودند. بسیاری از افسران از خانواده‌های غیرممتاز جامعه بودند ـ لایه‌های پایین کارمندان دولت، کشاورزان و... ـ به‌همین‌ترتیب، در سطوح پایین‌تر ارتش، مسأله نظام‌وظیفه نیز به‌یک عامل تحرک اجتماعی تبدیل شد. روستاییانی که به ارتش ملحق می‌شدند ارتش راه فراری از فقر روستاها پس از پایان خدمت نظام وظیفه به‌حساب می‌آمد.

۲. در عصر رضاشاه از قدرت ارتش برای درهم‌شکستن مقاومت‌های عشایری استفاده می‌شد، ولی در دورهٔ محمدرضا برای این منظور از ارتش به‌طریق متفاوت استفاده گردید. پسران رؤسای عشایر و افرادی از اقلیت‌ها به‌سوی ارتش کشانیده می‌شدند.

۳. نیروهای نظامی وسیله پخش ایدئولوژی رژیم و وفاداری به شاه بودند. بخش بزرگی از آموزش‌نظامی را تاریخ‌شاهنشاهی، سرودهای شووینیستی و ارزش‌های سلطنتی دربرمی‌گرفت.

۴. نیروهای نظامی برای اداره دیگر فعالیت‌های دولتی، پرسنل فراهم می‌کردند. فرماندهان زیادی

مأمور اجرای برنامه اصلاحات ارضی و اداره کارخانه‌ها شدند. به‌این‌ترتیب از آن‌ها برای اداره بخش‌های بزرگ‌تری از اقتصاد کشور استفاده می‌شد.[۱]

سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک)؛ ساواک از اواخر سال ۱۳۵۵ هـ.ش کار خود را آغاز کرد. قانون تشکیل ساواک در برگیرنده سه ماده اصلی بود:

۱. ساواک بخشی از نخست‌وزیری بوده و رییس آن را شاه منصوب می‌کرد. رییس این سازمان، عنوان معاون نخست وزیر را داشت.

۲. وظایف ساواک جمع‌آوری و کسب اطلاعات لازم برای حفظ امنیت ملی، کشف جاسوسی و کسب اطلاعات دربارهٔ افرادی که قوانین مربوط به اقدامات ضدسلطنت، مخالفت مسلحانه، جنایات نظامی و سوءقصد به‌جان شاه و ولیعهد را نقض کرده باشند.

۳. مأموران ساواک برای داوری در مورد جنایاتی که در حوزهٔ قضایی آنان قرار می‌گیرد و بر طبق سیستم دادگاه‌های نظامی که برای محاکمه متهمان به جنایات سیاسی برپا شده، در حکم قضات نظامی هستند.[۲] وظیفه اصلی ساواک شناسایی و نابود کردن کلیه کسانی بود که به‌نحوی با دیکتاتوری شاه به‌مخالفت برمی‌خاستند.

در شکل‌گیری ساواک، امریکا و اسرائیل نقشی عمده داشتند.[۳] این سازمان، به‌ویژه در دورهٔ حاکمیت **نصیری** ـ دورهٔ نخست‌وزیری هویدا ـ به‌یاری هزاران مأمور رسمی و انبوه خبرچینان و شیوه‌های متنوع شکنجه و سرکوب، کار کنترل تمامی محافل، سازمان‌ها، نهادها، مراکز و افراد مظنون را به‌عهده داشت.

بدین‌ترتیب، ساواک در تمام روزنامه‌ها حضور داشت و برای آن‌ها سرمقاله می‌نوشت یا مطالب را دیکته می‌کرد. در ادارات همه زیرنظر بودند؛ در ضیافت‌ها هرکس به‌فرد مجاور خود بدگمان بود؛ در اتاق‌های هتل‌ها، میکروفون کار گذاشته شده بود؛ کتاب‌ها و حتی نامه‌هایی که از خارج می‌رسید، کنترل می‌شد. نامه‌ها با بی‌دقتی بسیار باز و بعد با سنجاق دوخته می‌شد.

ساواک گاه برای دستگیری یک گروه کوچک، برای آنکه فرد یا افراد مورد نظر نگریزند، ده‌ها نفر را دستگیر می‌کرد. علاوه بر این، ساواک در جهت حضور دائمی در افکار مردم و القای ترس می‌کوشید. ایجاد **کمیتهٔ مشترک ضدخرابکاری**، به کمک شهربانی در سال ۱۳۵۰ به ساواک حضور آشکار بیشتری

---

۱. در مورد نیروهای نظامی رک: فرد هالیدی، ***دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران***، ترجمهٔ فضل‌الله نیک‌آئین، صص ۱۱۱ ـ ۷۲ و آبراهامیان، پیشین، صص ۵۳۷ ـ ۵۳۵ و منوچهر محمدی، ***انقلاب اسلامی در مقایسه با انقلاب‌های فرانسه و روسیه***، صص ۷۹ ـ ۷۵.

۲. **همان**، ص ۸۶.

۳. رک: فردوست، پیشین، ج ۱، صص ۴۷۶ ـ ۳۸۱.

بخشید. بدین‌ترتیب، ساواک توانسته بود، جز تعدادی از رهبران مذهبی و برخی از روشنفکران و تبعیدشدگان به‌خارج، همه را بترساند.

ساواک، در راستای کنترل مخالفان در خارج از کشور، پول‌های هنگفتی برای رؤسای ساواک در خارج ارسال می‌کرد و به اشخاص داخلی یا سیاستمداران و نشریه‌های خارجی مبالغ بسیاری حق السکوت می‌داد.(۱)

تیمور بختیار، پاکروان، نصیری و **مقدم** به‌ترتیب ریاست ساواک را برعهده داشتند. بختیار در سال ۱۳۴۰، به‌دلیل احساس‌خطر شاه از وی، برکنار شد و سپس به‌دست یکی از مأموران ساواک در عراق به‌قتل رسید. پس از وی، پاکروان بدین مقام دست یافت؛ او به‌زودی در پی ترور ناموفق شاه در ۲۱ فروردین ۱۳۴۴ در کاخ مرمر، از کار برکنار شد و نصیری، که پیش‌تر مأمور برکناری مصدق و فرماندار نظامی تهران در جریان قیام ۱۵ خرداد بود و از مهره‌های مطمئن شاه به‌شمار می‌آمد، به‌ریاست ساواک رسید. نصیری در جریان انقلاب، که شاه به قربانی نیاز داشت، قربانی شد و مقدم به‌جای او نشست. این سه تن، با پیروزی انقلاب دستگیر و در دادگاه‌های انقلاب اسلامی محاکمه و به‌اعدام محکوم گردیدند.(۲)

به‌طورکلی، القای ترس مفرط به‌تنفر عمومی انجامید. هنگامی که با تحولات انقلابی در سال ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ در این ترس تزلزل ایجاد شد و روحیهٔ انقلابی پدید آمد، مأموران ساواک آماج حملات انقلابیان قرار گرفتند و افشای گستردهٔ اعمال و شکنجه‌های روحی و جسمی ساواک بر طغیان‌های عمومی افزود.

دربار؛ سومین ستون تقویت‌کننده حکومت را دربار تشکیل می‌داد. دربار دربرگیرندهٔ فرزندان رضاشاه، همسران و فرزندان آن‌ها، ملکه و مادرش می‌شد. دربار در درجه اول یک منبع تقویت روانی شاهِ فاقد اعتماد به نفس بود. خواهر دوقلوی او اشرف و علم که همیشه در کنار شاه و مدت زیادی وزیر دربار بود در ایجاد حس اعتماد به‌نفس در او نقش داشتند.

از سوی دیگر بخش اعظم درباریان در بخش خصوصی فعالیت می‌کردند. حمایت مالی دربار، شاه را قادر می‌ساخت تا از راه پرداخت حقوق و مزایای هنگفت و فراهم‌ساختن مشاغل بی‌درد سر و پر درآمد، تلاش‌ها و خدمات پیروان و پشتیبانان خود را تلافی کند.

دارایی‌های دربار از چهار منبع عمده به‌دست می‌آمد: منبع اصلی آن، زمین‌های کشاورزی تصرف شده در زمان رضا شاه بود. قسمت عمده این زمین‌ها با توسل به‌کشت مکانیزه پس از اصلاحات ارضی هم‌چنان در دست دربار باقی ماند.

---

۱. حسین ارژنگی، *غارتگری در ایران*، صص ۲۶ ـ ۱۸ و ۴۲ ـ ۴۰.

۲. حاتم قادری، *تحلیلی از انقلاب اسلامی ایران*، ص ۵۳ و ۵۴.

دومین منبع ثروت دربار، نفت بود. بنابه‌نوشته یک اقتصاددان غربی در سال‌های پایانی عمر رژیم، پول‌های هنگفتی به‌طورمستقیم از محل درآمدهای نفتی به حساب‌های مخفی اعضای خاندان سلطنتی در بانک‌های خارجی منتقل شده است.

تجارت، سومین منبع درآمد دربار بود. اعضای خاندان سلطنتی مبالغ هنگفتی را با شرایط مناسب از بانک‌های دولتی وام گرفتند و در حوزه‌های گسترده تجاری و صنعتی سرمایه‌گذاری کردند.

آخرین منبع ثروت دربار، بنیاد پهلوی بود. بنا به گفته بانک داران غربی این بنیاد سالانه بیش از ۴۰ میلیون دلار کمک مالی دریافت می‌کرد و به منزله خزانهٔ مالیاتی مطمئن بخشی از املاک و دارایی‌های خانواده پهلوی بود. به نوشته نیویورک تایمز این بنیاد خیریه در سه راه مورد استفاده قرار می‌گرفت، منبع مالی برای خانواده سلطنتی، وسیله‌ای برای نفوذ در بخش‌های کلیدی اقتصادی و راهی برای پاداش دادن به پشتیبانان رژیم.(۱)

دیوان سالاری؛ چهارمین ستون نگه‌دارندهٔ رژیم، دیوان‌سالاری بود. ظرف ۱۴ سال، دیوان‌سالاری دولتی از ۱۲ وزیر و ۱۵۰ هزار کارمند به ۱۹ وزیر و بیش از ۳۴۰ هزار کارمند رسید. در تقسیمات کشوری نیز بازنگری شد و شمار استان‌ها از ۱۰ استان به ۳۲ استان رسید. با رشد دیوان‌سالاری، دولت توانست در زندگی روزمره شهروندان عادی کاملاً نفوذ کند. تا اواسط دهه ۱۳۵۰ به‌دلیل افزایش بهای نفت، رژیم می‌توانست به هزاران شهروند خود حقوق و دستمزد و مزایای دیگری چون بیمه‌درمانی، بیمه‌بیکاری، وام‌های‌تحصیلی، حقوق بازنشستگی و... بدهد و در صورت لزوم از آنان دریغ ورزد.

حزب رستاخیز؛ ایجاد نظام حزبی پنجمین ستون اصلی نگه‌دارندهٔ رژیم شاه بود. شاه پس از پشت‌سر گذاشتن بحران ۳۲ـ۱۳۲۹ بر نظام دو حزبی تأکید ورزید. وی در سال ۱۳۴۲ حزب ایران نوین را جای‌گزین حزب ملّیون ساخت؛ ولی در سال ۱۳۵۳، کاملاً تغییر عقیده داد. او، پس از انحلال دو حزب ایران نوین و مردم، حزب رستاخیز را بنیان نهاد و اعلام کرد در آینده یک دولت تک‌حزبی خواهد داشت. هدف حزب جدید تبدیل دیکتاتوری نظامی به یک دولت فراگیر تک‌حزبی بود. حزب رستاخیز در بیش‌تر روزهای سال ۱۳۵۴ به پدیدآوردن سازمانی گسترده اشتغال داشت.

رشد و گسترش حزب رستاخیز دو پی‌آمد عمده داشت: تشدید تسلط دولت بر طبقهٔ متوسط حقوق بگیر، طبقهٔ کارگر شهری و روستاییان و نفوذ دولت در میان طبقه متوسط مرفه به‌ویژه بازار. حزب به کمک ساواک وزارت‌خانه‌ها و سازمان‌هایی را که منبع معاش هزاران نفر بود، به‌دست گرفت و

---

۱. آبراهامیان، *پیشین*، صص ۵۳۷ و ۵۳۸ و *مجموعه اسناد لانه جاسوسی؛ از ظهور تا سقوط*، ج ۱، صص ۱۴۰ـ۱۵.

نظارت دولتی بر رسانه‌های گروهی، ارتباطات و چاپ را افزایش داد. حزب همچنین با گشودن شعبه‌هایی در بازار، گرفتن هدایای اجباری از تاجران خرده‌پا، تعیین حداقل دستمزد برای کارگران کارخانه‌های کوچک و ملزم ساختن مغازه‌داران و صاحب‌کارگاه‌ها به دادن فهرست کارگران، به گسترش نفوذ خویش پرداخت.

۲. روش‌های سوء استفاده شاه از قدرت

در زمان محمدرضا شاه، قانون اساسی به‌طورکامل مورد سوءاستفادهٔ وی قرار می‌گرفت و در عمل از استقلال قوا خبری نبود. هرچند سلطهٔ شاه بر سیاست‌های نظامی و خارجی آشکارتر بود؛ ولی همهٔ تصمیمات مهم، مانند انتصاب و برکناری نخست‌وزیر، وزرا، صاحبان پست‌های بالا و استانداران، به‌وسیلهٔ او گرفته می‌شد.

در این دوران، شاه با تفرقه‌انداختن میان افراد و سازمان‌های دارای وظایف متداخل و ایجاد و تحریک دشمنی و حسادت میان آن‌ها حکومت می‌کرد.(۱)

سازمان‌هایی مانند بازرسی شاهنشاهی، ساواک، نیروهای مسلح شاهنشاهی، دادگاه‌های نظامی، افراد ذی‌نفوذ خاص و قدرت اقتصادی و سیاسی خانواده سلطنتی در راستای هدایت نهادهایی چون دفتر نخست‌وزیری، وزرای مجلس و مطبوعات در جهت منافع و خواستهٔ شاه عمل می‌کردند. گاه خود، وظایف این‌ها را انجام می‌دادند. کابینه هیچ تصمیم مهمی نمی‌گرفت. حداکثر این‌که وزرا برای اجرای تصمیمات شاه مشورت می‌کردند. شاه یک نخست‌وزیر تشریفاتی می‌خواست و هویدا، که از سال ۱۳۵۵ ـ ۱۳۴۴ این سمت را در اختیار داشت، به‌خوبی این نقش را ایفا می‌کرد.

یکی از نتایج استبداد شاه این بود که وزرا برای باقی‌ماندن بر سر کار، همیشه می‌کوشیدند وزارتخانهٔ آن‌ها نظر موافق شاه را جلب کند. بنابراین، هرگونه که می‌خواستند در آمار و حقایق دست می‌بردند و آن را تغییر می‌دادند.

با وجود این، هر وقت شاه به‌قربانی نیاز داشت، گناه سیاست‌هایش را به گردن نخست‌وزیر یا وزرا می‌انداخت و آن‌ها را برکنار می‌کرد؛ برای مثال هویدا مسؤول شکست‌های متوالی برنامهٔ عمرانی پنجم، مانند خاموشی‌های برق در بهار و تابستان سال ۱۳۵۶، معرفی شد.

از سوی دیگر، نخست‌وزیر و وزیران، بیش‌تر از میان افراد وابسته به سازمان‌های جاسوسی شاه، امریکا و فراماسونری برگزیده می‌شدند. براساس یکی از نوشته‌ها:

---

۱. مثلاً هویدا به‌نفوذ هوشنگ انصاری، وزیر دارایی و جمشید آموزگار، وزیرکشور که قرار بود رهبران جناح حزب رستاخیز باشند، حسادت می‌ورزید. خود او دبیرکل موقت حزب شده بود.

آماری که از وابستگی‌های افراد شناخته‌شده هیأت وزیران، هویدا، آموزگار، شریف امامی، و ازهاری به‌دست آمده،... حکایت از آن دارد که ۳۸٪ فراماسون، ۲۴٪ عضو سیا و ۲۱٪ عضو ساواک بوده‌اند.(۱)

۳. استخدام و کنترل نخبگان

در زمان محمدرضا شاه، حدود ۴۰ خانوادهٔ ویژه، که از نظر سیاسی و ثروت اقتصادی بسیار نیرومند بودند، وجود داشت و بیش‌ترین تعداد الیت (Elite)* یا نخبگان سیاسی از این خانواده‌ها برگزیده می‌شدند. یک بررسی نشان می‌دهد که ۷۵٪ نخبگان سیاسی، دست‌کم یک خویشاوند ذی‌نفوذ داشته‌اند.

البته استخدام سیاسی (Political recruitment) نخبگان به اعضای خانواده‌های فوق محدود نبود، بلکه گروه کوچکی از تکنوکرات‌های طبقهٔ متوسط نیز به همکاری پذیرفته شدند. نخبگان سیاسی مهم‌تر، به‌دلیل احساس عدم امنیت شاه و بی‌اعتمادی او، بدون توجه به کیفیت دست‌چین می‌شدند و تعداد آن‌ها به کسانی که می‌شد کنترل شوند و تهدیدی برای رژیم نباشند، کاهش می‌یافت. به‌همین دلیل برای مثال، ملکه فرح، رییس ۲۶ سازمان و آژانس حکومتی بود و هزاران تصمیم معمولی حکومتی، به‌جای رسته‌های پایین‌تر، به‌وسیلهٔ شاه گرفته می‌شد.

از سوی دیگر، روش‌های کنترل نخبگان با انواع مختلفی از مجازات برای نخبگان «خطاکار»، تغییر متناوب افراد برای جلوگیری از بروز حمایت مردمی از آن‌ها و ایجاد تفرقه بین آنان، مانند گماردن افراد رقیب به‌ریاست سازمان‌های حکومتی و به‌عهده گرفتن نقش موازنه بین آن‌ها به‌وسیلهٔ شاه، تکمیل می‌شد. عدم امنیت شغلی نخبگان، آن‌ها را به سمت فساد و جمع‌آوری پول برای روز مبادا می‌کشاند.

به‌دلیل تحولات اقتصادی ناشی از گران‌شدن قیمت نفت، که به‌یک بوروکراسی متخصص و ماهر نیاز داشت، درها به‌روی روشنفکران، که به‌دلیل افزایش تعدادشان یک بوروکراسی حکومتی غول‌پیکر پدیدآوردند، گشوده شد. هم‌زمان با آغاز و پیشرفت انقلاب، توقف خدمات کشوری پشت رژیم را شکست.

❊ ❊ ❊

شاه در سخنان خود به‌طور مکرر روی موضوعات خاصی نظیر رسیدن به دروازه‌های تمدن بزرگ، انقلاب سفید، اصلاحات ارضی و صنعتی‌شدن کشور مانور می‌داد. در سال‌ها و ماه‌های پایانی، شنیدن

---

۱. پرهام، **پیشین**، ص ۲۶.

*. این واژه به‌فارسی «نخبه» ترجمه شده است. الیت هم به‌معنی کسانی است که در رده‌های بالاتر سیاسی، اقتصادی، اداری، فکری و فرهنگی اداره امور را در دست دارند.

این سخنان برای مردم که نتایج برنامه‌هایش را می‌دیدند، خسته کننده و تنفرانگیز به نظر می‌رسید. به‌قول یکی از نویسندگان:

> وعدهٔ رسیدن به دروازه‌های تمدن بزرگ به‌قدری ابلهانه و بلندپروازانه بود که نه‌فقط امیدی برنمی‌انگیخت، بلکه هر شنونده‌ای را خشمگین و از آینده نومید می‌کرد.(۱)

این تنفر و خستگی هنگام بازگوشدن القابی مانند آریامهر و بزرگ ارتش‌داران، که فراوان از دستگاه‌های تبلیغاتی شنیده می‌شد نیز به‌چشم می‌خورد.

شاه با دادن وعده‌های بسیار می‌کوشید بر استحکام قدرتش بیفزاید؛ اما، برخلاف این اندیشهٔ ماکیاولی که «وعده‌ها ـ بدقولی ـ سبب ثبات تاج و تخت هستند»، این سخنان در نهایت آثار معکوس بخشید.

مجموعه ویژگی‌ها و اقدامات سیاسی دولت که پیش از این آمد در ایجاد و تقویت نارضایتی‌های عمومی مؤثر افتاد ولی نبایستی مانند برخی از منابع که به پدیدهٔ انقلاب عمیق نمی‌نگرند.(۲) نقش عامل سیاسی را مطلق یا مسلط نمود. در این رابطه باید به اقدامات و عوامل اقتصادی، اجتماعی و به‌ویژه به اقدامات و عوامل فرهنگی نیز توجه نمود.

۴. روابط خارجی

مهم‌ترین ویژگی حکومت پهلوی در بعد خارجی وابستگی آن به بیگانگان بود. رژیم شاه عمیقاً در جنبه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، نظامی و... به امریکا و سایر کشورهای اردوگاه غرب پیوند خورده بود. این پیوند یک رابطهٔ سالم دو جانبه نبود؛ بلکه وابستگی فراگیر و فزاینده به بیگانگان بود که پیوسته از سوی مخالفان مورد انتقاد قرار می‌گرفت.

مبارزه با نفوذ بیگانه در ایران به پایان سدهٔ نوزدهم و رویارویی عالمان مذهبی با امتیاز رویتر باز می‌گردد. این بدبینی و مخالفت سابقه‌دار با نفوذ خارجی در ایران، پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و جای‌گزینی امریکا به‌جای انگلیس ادامه یافت و در انقلاب ۱۳۵۷ به‌اوج خود رسید.

پس از جنگ دوم جهانی و هم‌زمان با تشدید جنگ سرد بین شرق و غرب، امریکا در راستای حفظ منافع خود، نخست به کمک‌های سیاسی روی‌آورد و سپس در کنار یاری سیاسی، کمک‌های اقتصادی و نظامی‌اش را به‌سمت رژیم شاه سرازیر ساخت.

---

۱. مهدی پرهام، **فرهنگ سکوت**، مجموعه سی‌مقاله، صص ۱۲ ـ ۱۱.

2. See Mohsen Nodjomi, ***Dictatorship and Rise of Political Movement: The case of Iran,*** pp 178 - 179.

پیمان مرکزی سنتو

بدین ترتیب براساس پیمان نظامی دو جانبهٔ سال ۱۹۴۷ م. یک مأموریت نظامی امریکایی، با عنوان رشد کارآیی ارتش ایران شکل گرفت که تا پایان سلطنت محمدرضا شاه ادامه یافت. امریکا، که در کودتای ۲۸ مرداد مداخله داشت پس از آن تا سال ۱۹۶۷ م. حدود یک میلیارد دلار به رژیم شاه کمک اقتصادی کرد تا به گفتهٔ آن‌ها ضعف اقتصادی سبب نفوذ کمونیسم و شوروی‌ها در ایران نشود. امریکا هم‌چنین در راستای سیاست سدبندی در اطراف اتحاد شوروی، ایران را وارد پیمان بغداد کرد. این پیمان بعدها، با وقوع کودتا در عراق و خروج این کشور به «پیمان مرکزی یا سنتو»* شهرت یافت.

علاوه بر این، منابع موجود به امضای یک قرارداد سری نظامی میان امریکا و ایران در سال ۱۹۵۹ م. اشاره دارند که براساس آن، امریکا در صورت وقوع تجاوز به‌ایران، به‌یاری ایران می‌شتافت.[۱]

هرچند تلاش‌های امریکاییان کمک به ایران نامیده می‌شد؛ ولی در عمل ایران را به امریکا وابسته ساخت و همراهی و خودباختگی شاه و دولت‌مردان ایرانی نیز این روند را تشدید کرد.

امریکا از این وابستگی در زمینه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، نظامی و استراتژیک بهره می‌برد. براساس دکترین نیکسون، ایران به ژاندارم امریکا در منطقه تبدیل شد. هدف این دکترین بهره‌گیری از قدرت‌های منطقه‌ای برای حمایت از منافع بین‌المللی امریکا و سایر کشورهای غربی در مقابل شوروی‌ها بود.[۲] در نتیجه، نیکسون با فروش هر نوع تسلیحات مرسوم به ایران موافقت کرد و در اواسط دههٔ ۱۳۵۰ ه.ش، ایران به بزرگ‌ترین خریدار تسلیحات امریکایی تبدیل شد. از سال ۱۹۵۰ تا زمان سقوط شاه، ارزش قراردادهای خرید تجهیزات و خدمات نظامی ایران از امریکا حدود ۲۰ میلیارد دلار رسید.

از سوی دیگر، امریکا ۴۰٪ سهام کنسرسیوم نفتی را به‌دست آورد و به‌سرمایه گذاری‌های گسترده در ایران پرداخت.

البته روابط اقتصادی ایران و امریکا در ماهیت امپریالیستی بود؛ برای مثال ایران در برابر هر دلاری که از تجارت با امریکا به‌دست می‌آورد، دو دلار برای کالاهای امریکایی می‌پرداخت. علاوه بر این‌ها، امریکا و دیگر کشورهای غربی، دست شاه را در سرکوبی مخالفان بازگذارده، در این زمینه نیز رژیم را یاری می‌دادند.

---

*. CENTO. (Central Treaty Organization)

۱. مدنی، پیشین، ص ۱۷۶.

۲. این دکترین پس از شکست امریکا در جنگ ویتنام اتخاذ شد. افکار عمومی امریکا به‌دلیل شکست در ویتنام و خسارات مالی و جانی فراوان امریکایی‌ها در آن، دیگر به‌سادگی اجازهٔ مداخله مستقیم نظامی را نمی‌داد. بنابراین، دولت‌مردان امریکایی تصمیم گرفتند با بهره گیری از امکانات و نیروهای منطقه‌ای به حفظ منافع ادعایی خود در نقاط مختلف بپردازند.

تصویب و اجرای طرح مصونیت قضایی اتباع امریکایی در ایران، ورود هزاران متخصص نظامی امریکایی و سلطهٔ آن‌ها بر ارتش، مداخلهٔ شاه در عمان ـ ظفار ـ، ارسال تجهیزات نظامی از سوی ایران به مراکش، اردن و زئیر، درگیری نظامی ایران در سومالی، عملیات نظامی ایران علیه ناراضیان بلوچ در پاکستان و ارسال جت‌های فانتوم از سوی ایران برای حفظ رئیس‌جمهور وان تیو(Thieu) در ویتنام جنوبی بخشی از برنامه‌هایی بود که به‌دستور امریکا و در راستای منافع بین‌المللی این کشور تحقق یافت و ایرانیان را بیش از پیش، به وابستگی شاه به امریکا معتقد ساخت.

از سوی دیگر روابط شاه و اسرائیل یکی از علل مخالفت عمومی با رژیم شاه بود. رژیم شاه، برخلاف نظر مردم ایران و افکار عمومی مسلمانان جهان، روابطی گسترده با اسرائیل داشت.

شاه ۶۵٪ نفت مورد نیاز اسرائیل را تأمین می‌کرد. کالاهای اسرائیلی به‌سوی ایران سرازیر بود؛ ساواک و موساد همکاری گسترده‌ای داشتند و آژانس یهود که فعالیت عمده‌اش مهاجرت‌دادن یهودیان به فلسطین اشغالی است، در تهران دفتر نمایندگی باز کرده بود.

افزون بر این، چنان مشهور است که در جنگ ۱۹۶۷ م. هواپیماهای امریکایی در ایران فرود می‌آمدند و پس از تغییر رنگ و آرم به‌اسرائیل می‌رفتند.

شاه، به‌رغم مخالفت‌های داخلی و جهانی، با رژیم نژادپرست ـ آپارتاید ـ آفریقای جنوبی نیز روابط حسنه داشت و ۹۵٪ نفت مورد نیاز این رژیم را تأمین می‌کرد.(۱)

در چنین موقعیتی، متهورانه‌ترین حملات علیه امریکا و اسرائیل از سوی امام‌خمینی تحقق می‌یافت. ایشان، در سخنرانی‌ها و اعلامیه‌های پیش از انقلاب، پیوسته رژیم شاه را به‌دلیل وابستگی به امریکا و رابطه با اسرائیل مورد نکوهش قرار می‌داد.(۲)

ب. سیاست‌ها و اقدامات فرهنگی حکومت

با روی‌کارآمدن رضاشاه و پس از این‌که وی پایه‌های قدرت خود را محکم نمود مبارزه با مذهب و شعائر آن جزو اصول رسمی حکومتی شد. مسألهٔ کشف‌حجاب و ممنوع کردن پوشیدن لباس بومی و حتی ممانعت از برگزاری مراسم مذهبی در این دوره، باعث بروز اولین درگیری‌ها میان مردم و رژیم پهلوی گردید و این رژیم را در اذهان به‌عنوان رژیمی که نه تنها غیرمذهبی بلکه ضد مذهب است ترسیم نمود.

اقدامات ضدمذهبی حکومت در دورهٔ محمدرضاشاه نیز ادامه یافت. وی نیز مانند پدرش با

---

۱. گ.ل. بوندارفسکی، *تاریخ توسعه طلبی امریکا در ایران*، ص ۱۱۲.

۲. برای مثال رک: *فلسطین و صهیونیزم*، (کلام امام)، دفتر نوزدهم، صص ۶۳ـ۴۱ و روحانی، *پیشین*، ج ۱، صص ۴۱۳، ۴۵۷، ۶۹۲، ۷۱۶، ۷۲۶.

سیاست‌های مختلف درپی تغییر فرهنگ دینی مردم ایران بود و آداب و بدعت هایی ناسازگار با اعتقادات اسلامی را به‌جامعه تحمیل کرد. این سیاست‌ها هماره با مخالفت عالمان مذهبی روبه‌رو می‌شد و گاه به درگیری‌های گسترده می‌انجامید.

در این دوره بخش عمده‌ای از فعالیت‌های حزب رستاخیز به‌مسایل ایدئولوژیک و فرهنگی مربوط می‌شد. در این رابطه، حزب شاه را چونان رهبری معنوی و سیاسی معرفی می‌کرد، علما را مورد حمله تبلیغاتی قرار می‌داد و در کنار این ادعا که ایران به‌سوی «تمدن بزرگ» پیش می‌رود، تاریخ شاهنشاهی جدید ۲۵۳۵ ساله را به‌جای تقویم اسلامی به کار برد. حزب هم‌چنین، زنان را به نپوشیدن چادر در دانشگاه‌ها تشویق می‌کرد، بازرسان ویژه‌ای برای بررسی موقوفه‌های مذهبی می‌فرستاد، اداره اوقاف را تنها مرجع مجاز انتشار کتاب‌های مذهبی اعلام کرد و دانشکده الهیات دانشگاه تهران را تشویق به گسترش سپاه دین کرد تا برای آموزش «اسلام راستین» به دهقانان، افراد بیش‌تری به روستا فرستاده شود.

سیاست مذهبی دولت، در خارج از حزب رستاخیز به این قرار بود که‌مجلس بدون توجه به شریعت اسلامی سن ازدواج دختران را از ۱۵ به ۱۸ و پسران را از ۱۸ به ۲۰ سال افزایش داد.

علاوه بر این، جشن‌های پنجاهمین سال سلطنت پهلوی ـ که با هدف ایجاد یک ایدئولوژی افسانه‌ای شاهنشاهی انجام می‌گرفت ـ مسألهٔ کاپیتولاسیون، برتر شمردن عناصر وابسته به بیگانگان و ایرانیان غیرمسلمان بر ایرانیان مسلمان، گسترش قمارخانه‌ها، مراکز فحشا، مشروب فروشی‌ها و نمایش فیلم‌های مبتذل در سینما و تلویزیون بخشی از تلاش‌های رژیم در رویارویی با فرهنگ اسلامی کشور و تغییر آن به‌شمار می‌آید.

ج . سیاست‌ها و اقدامات اقتصادی حکومت

اقدامات و سیاست‌های اقتصادی پهلوی دوم را در دو بخش کشاورزی و صنعت مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱. بخش کشاورزی

از کل سرزمین ایران حدود ۵۵٪ خشک و بی‌حاصل و غیرقابل استفاده، ۳۰٪ جنگل و مرتع و تنها ۱۲٪ قابل زراعت بود. از این مقدار هم ۶٪ به دلیل تداوم روش‌های زراعت سنتی به زیر کشت نمی‌رفت و به این ترتیب ۶٪ اراضی به‌طور دائمی کشت می‌شد.(1) به لحاظ سنتی، مالکان زمین‌ها را، جامعه درباریان، مالکان قدیمی، رؤسای عشایر و تجّاری که زمین‌هایی را خریداری کرده بودند، تشکیل می‌دادند.

---

۱. هالیدی، پیشین، ص ۱۱۴.

به‌طور عمده برای تولید و برداشت محصول از دو شیوه استفاده می‌شد. شیوه اول کار مجّانی برای ارباب بود که از آن به‌بیگاری تعبیر می‌شد. اما روش معمول شیوه تقسیم محصول، براساس پنج عامل زمین، نیروی کار، آب، حیوان و بذر بود که براساس آن به هر یک از صاحبان عناصر پنجگانه بالا ۲۰٪ محصول تولید شده می‌رسید. در عمل به‌طور عمده جز نیروی کار، چهار عامل دیگر در دست ارباب بود و به این ترتیب ۸۰٪ محصول را به‌خود تخصیص می‌داد.

در کنار این شیوه معمول، تقسیم‌بندی فرعی دیگری نیز وجود داشت که براساس آن دهقانان به دو قسمت صاحب نسق یعنی دهقانانی که حقی بر محصول پیدا می‌کردند و دهقانان خوش‌نشین یعنی کارگران فصلی تقسیم می‌شدند که سهم گروه اخیر از میزان ۲۰٪ نیروی کار اولیه هم کم‌تر بود.

از آن‌جا که به طور معمول اربابان خود ساکنان شهر بودند، میان آن‌ها و دهقانان گروهی به نام گاودار قرار می‌گرفت که کنترل بذر، آب و حیوان ـ معمولاً گاو ـ را به‌عهده داشت و به این ترتیب سهمی نیز به خود اختصاص می‌داد.

با توجه به جمعیت بسیار کوچ‌نشین ایران که ضمن تأمین ۷۰٪ گوشت مورد نیاز کشور، منبع عظیم تولید پنیر، ماست و پشم شمرده می‌شد، ایران تا سال‌های آغازین دههٔ ۱۳۴۰ در مواد غذایی تقریباً خودکفا بود و کمبودهایش را از صدور پنبه، میوه و خشکبار تأمین می‌کرد. تغییر شیوهٔ زندگی قبایل کوچ‌نشین و کاهش شدید تعداد آن‌ها، بالارفتن مصرف مواد غذایی در سایهٔ افزایش بهای نفت و مهاجرت گستردهٔ روستاییان به شهرها به‌سبب اصلاحات ارضی نامناسب، موجب وابستگی کشور به واردات شد.

مهم‌ترین تحولی که در این دوره در بخش کشاورزی صورت گرفت اصلاحات ارضی بود. اصلاحات مذکور در سه مرحله انجام گرفت: در مرحله اول که در سال ۱۳۴۱ ه.ش صورت گرفت، هدف از اصلاحات موارد چهارگانه ذیل بود:

۱. مالکیت باید به یک ده یا شش دانگ در دهات پراکنده محدود شود. باغات میوه، مناطق چایکاری، مراتع و زمین‌های مکانیزه که در آن‌ها کارگر روزمزد کار می‌کرد، از این قانون مستثنی بودند.

۲. غرامت مالکان را دولت در عرض ده سال براساس مالیاتی که پرداخته‌اند، خواهد پرداخت، دهقانانی که زمین دریافت می‌کنند، باید بهای آن را به اضافه ۱۰٪ در عرض ۱۵ سال بپردازند و از کسانی که سه سال متوالی اقساط خود را نپردازند، سلب مالکیت خواهد شد.

۳. زمین میان کسانی که به زراعت آن اشتغال داشته‌اند، داده می‌شود و حق تقدم با کسانی است که چیزی بیش از نیروی کار عرضه کرده‌اند یعنی گاوداران حق تقدم دارند و بعد از آنان صاحبان نسق و بالأخره دهقانان کارگر قرار می‌گیرند. تمام کسانی که مالک زمین شده‌اند، باید به عضویت شرکت‌های تعاونی درآیند.

۴. در جاهایی که مشمولِ تقسیم نشده‌اند، یعنی روستاهایی که در دست مالکان است، دهقانان را نباید به‌دلخواه اخراج کرد. نسبت‌های تقسیم محصول نیز ۵٪ در مورد زمین‌های آبی و ۱۰٪ در مورد زمین‌های دیمی افزایش یافت.[۱]

با توجه به این‌که حدود ۴۰٪ کشاورزان به‌صورت روزمزد کار می‌کردند زمینی به آن‌ها تعلق نمی‌گرفت. به‌علاوه مالک می‌توانست زمین‌هایش را به باغ‌های میوه، زمین‌های مکانیزه و... که مشمول اصلاحات ارضی نبودند تبدیل کند. در این مرحله که گمان می‌رفت ۵۰٪ زمین‌ها در اختیار کشاورزان قرار می‌گیرد، تنها ۹٪ آنان صاحب زمین شدند.

مرحله دوم اصلاحات ارضی که یک سال بعد به اجرا گذاشته شد از این هم محافظه کار تر بود. به مالکان پنج حق انتخاب داده شد: ۱. اجاره‌دادن ۳۰ ساله زمین به دهقانان ۲. فروش زمین به دهقانان به قیمت‌های مرضی‌الطرفین ۳. تقسیم زمین به نسبت بهره مالکانه ۴. ایجاد واحدهای سهامی زراعی که در آن‌ها مالکان و دهقانان سهام‌دار تلقی می‌شوند ۵. خرید حق ریشه دهقانان.[۲]

در این مرحله بیش‌تر مالکان اجاره‌دهی را برگزیدند و این امر بدین معناست که موضوع خلع ید مالکان نادیده گرفته شد. بخش قابل توجهی از این زمین‌ها بعداً دوباره در اختیار مالکان اصلی قرار گرفت.

در مرحلهٔ سوم اصلاحات ارضی که در سال ۱۳۴۸ ه.ش اجرا شد، زمین از طریق فروش اقساطی در اختیار کشاورزان قرار گرفت. میزان این زمین با سهم قبلی کشاورز از محصول برابر بود بیش‌تر آن‌ها باید در کنار کشاورزی، کار دیگری نیز انجام می‌دادند تا بتوانند زندگی‌شان را تأمین کنند.[۳]

به‌طورکلی، هدف از اصلاحات ارضی به انجام رساندن مانوری سیاسی برای جلب‌نظر روستاییان و کاستن از قدرت و نفوذ مالکان بزرگ بود؛ هرچند دولت موفقیتی در کاستن قدرت و نفوذ مالکان کسب کرد، ولی نتایج اصلاحات ارضی سبب گسترش نارضایتی‌ها در جامعه گردید.

باقی‌ماندن زمین‌هایی با موقعیت زیربنایی برتر ـ جاده، آب و برق ـ در دست مالکان، عدم‌کفایت بودجه‌های مربوط به وام کشاورزی، فقدان خدمات توسعهٔ کشاورزی، حفر چاه‌های عمیق و آسیب‌دیدن سیستم قنوات، کنترل قیمت فرآورده‌های کشاورزی به‌یاری واردات، پایین‌آمدن شانس استخدام کشاورزان بدون‌زمین به‌وسیلهٔ مالکان جدید، کافی‌نبودن زمین‌های کوچک ارائه شده به

---

۱. *همان*، صص ۱۱۸ و ۱۱۹.

۲. *همان*، ص ۱۲۰.

۳. برای مطالعهٔ مراحل اصلاحات ارضی علاوه بر منبع ارجاعی ذکر شده رک: کدی، *پیشین*، صص ۲۵۵ ـ ۲۴۳؛ قادری، *پیشین*، صص ۴۷ ـ ۴۵؛ رابرت گراهام، *ایران، سراب قدرت*، ترجمه فیروز فیروزنیا، صص ۴۵ ـ ۴۴.

کشاورزان برای باقی‌ماندن در روستا، ملی‌کردن مراتع و جنگل‌ها و در نتیجه کوتاه‌کردن دست چوپانان و قبایل کوچ نشین از مراتع و... به عمیق‌ترشدن شکاف طبقاتی انجامید و سیل روستاییان مهاجر را به‌سمت شهرها جاری ساخت.

در اوایل دههٔ ۱۳۵۰، نرخ مهاجرت به ۸٪ رسید که از رقم متوسط‌های ۱۳۵۵ - ۱۳۳۵ بسیار بیش‌تر بود. این مهاجرت وسیع، تولید موادغذایی کشور را به‌شدت کاهش داد وباواردات‌گستردهٔ موادغذایی روستاها را ازنظر این مواد به‌شهرها که خود به‌خارج وابسته‌بودند، نیازمندساخت.(۱)

مهاجران در شهرها با فقدان کار کافی، مسکن و امکانات زیست مناسب رو به رو شدند ودر حاشیهٔ شهرها و محله‌های فقیرنشین و کثیف استقرار یافتند.(۲)

۲. بخش صنعت

مهم‌ترین صنعت ایران صنعت نفت می‌باشد. هرچند در نظر اول چنین به نظر می‌رسید که این ماده خام اولیه می‌تواند زمینه‌ساز و موتور توسعه صنعتی کشور باشد. ولی حتی الحاق ایران به سازمان کشورهای صادر کننده نفت - اُپک - در سال ۱۳۴۹ و افزایش شدید قیمت آن در اوایل دهه ۱۳۵۰ که عواید نفتی دولت را به‌شدت افزایش داد، نشان داد که تأثیر نفت در روند توسعه صنعتی، خود معلول

---

۱. از دلایل دیگر کاهش تولید مواد غذایی و وابستگی به واردات، این بود که دولت پس از کوچک‌شدن قطعات زمین که تولید را پایین آورد، علاوه بر تعاونی‌های روستایی، به ایجاد شرکت‌های کشت و صنعت، شرکت‌های سهامی زراعی و تعاونی‌های تولید، روی‌آورد. در شرکت‌های کشت و صنعت دولت زمین‌های کوچک را برای ایجاد یک زمین حدوداً ۵۰۰ هکتاری می‌خرید و آن را به شرکت‌های خصوصی یا دولتی اجاره می‌داد. در شرکت‌های سهامی زراعی، زارعان مالکیتشان را با سهام شرکت عوض می‌کردند و هیئت مدیرهٔ آن‌ها را دولت استخدام می‌کرد؛ ولی در تعاونی‌های تولید، زارع مالکیتش را حفظ می‌کرد. هم واحدهای بزرگ تجاری - کشاورزی کشت و صنعت، هم شرکت‌های زراعی مورد حمایت سازندگان ماشین‌آلات کشاورزی خارجی و صاحبان منافع خاص در ایران بودند و تأکید عمدهٔ آن‌ها روی محصولاتی بود که به درد صادرات می‌خورد. در نتیجه، سطح تولید مواد غذایی پایین آمد و وابستگی به واردات این مواد افزایش یافت. (گراهام، پیشین، ص ۴۶)

رشد مصرف موادغذایی نیز باعث وابستگی به واردات گردید. درحالی‌که مصرف مواد غذایی در کشور سالانه ۱۲٪ رشد داشت، رشد تولید تنها ۲٪ بود.

۲. در زمینهٔ نتایج برنامهٔ اصلاحات ارضی از منابع زیر بهره‌گیری شده است: کدی، پیشین، صص ۲۵۵ - ۲۴۳؛ گراهام، پیشین، صص ۴۷ - ۴۱؛ فاروقی و لوروریه، پیشین، صص ۷۶ - ۴۳ و قادری، پیشین، صص ۴۷ - ۴۵.

Foroozandeh Faghihi, ***Land Reform and It's Effects on Rural - Urban Imigration in Iran Since 1962,*** pp. 79 - 82.

به نوشتهٔ این منبع، اصلاحات ارضی تنها ۸۰۰ هزار کشاورز را به خرده مالک تبدیل کرد. از این تعداد ۱۰۰ هزار نفر قبلاً زمین داشتند و بدهی نیز نداشتند. بقیه باید ظرف ۱۲ تا ۱۵ سال اقساط مربوط را بپردازند. شرایط زندگی آن‌ها تغییری نکرد. سپس اکثر زمین‌ها تحت عنوان تشکیل تعاونی‌های روستایی و اغلب در پیوند با تعدادی کمپانی تجاری - کشاورزی امریکایی از مالکیت آن‌ها درآمد.

عوامل دیگری است. درس‌هایی که در این زمینه می‌توان گرفت به‌طور خلاصه عبارتند از:

۱. نفت به‌خودی خود هیچ نوع رابطه‌ای با بقیه بخش‌های اقتصاد برقرار نمی‌کند. نفت تنها یک تأثیر مهم و عمده دارد و آن این است که درآمدی در اختیار دولت قرار می‌دهد که می‌تواند از آن برای هر هدف و منظور ممکن استفاده کند.

۲. تأثیر درآمد نفت به اولویت‌های سیاسی‌واجتماعی درمصرف آن نیز بستگی خواهدداشت.

۳. تزریق مبالغ هنگفت سرمایه، خود با دو عامل دیگر ارتباط می‌یابد: اول آنکه تغییر شکل در عرصه اقتصاد مستلزم غلبه بر موانعی چون بی‌سوادی و فقدان ارتباطات است و دوم این‌که چنین تغییری مستلزم غلبه بر موانع جدید ناشی از جریان‌یافتن پول نفت می‌باشد. نمونه‌هایی از چنین موانع عبارتنداز: تورم، صنایع فاقد قدرت رقابت، انفجار فعالیت‌های اقتصادی غیرتولیدی و درآمدهای نامساوی.(۱)

* * *

در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ سرمایه‌گذاری‌های بسیاری در بخش صنعت، صورت پذیرفت. سیاست دولتی‌کردن صنعت به‌طرق مختلفی به‌اجرا گذاشته می‌شد: ۱. دولت به‌طور مستقیم در صنایع سرمایه‌گذاری می‌کرد. براساس آمارهای موجود ۵۳/۱٪ کل سرمایه‌گذاری صنعتی در برنامه سوم توسعه، ۳۸/۸٪ در برنامه چهارم و ۴۰٪ در برنامه پنجم به‌وسیله دولت انجام شده بود.

۲. دولت به‌منظور توسعه بخش خصوصی سرمایه فراهم می‌کرد. زیرا بانک‌داری بخش خصوصی نیرومند نبود.

۳. دولت از طریق اقدامات مالیاتی نیز در برنامه‌های صنعتی نقش داشت. نمونه‌های چنین اقداماتی، بستن عوارض سنگین بر واردات به‌منظور حمایت از تولید داخلی، بخشودگی مالیاتی کالاهای سرمایه‌ای برای شرکت‌ها تا بتوانند نیازمندی‌های خود را برای ایجاد کارخانه از خارج وارد کنند، می‌باشد.

۴. دولت هم‌چنین مسؤولیت اولیه ساختمان زیربنایی جهت گسترش صنعتی را به‌عهده گرفت. ایجاد راه‌ها، بنادر، سیستم‌های نیرو و رفع تنگناهای ارتباطاتی در این راستا بودند. گرچه در این زمینه‌ها نیز کمبودهای اساسی وجود داشت.

هرچند دولت به‌عنوان اصلی‌ترین عامل صنعتی‌کردن کشور ایفای نقش می‌کرد ولی تنها عامل در

۱. در مورد اثرات اجتماعی و سیاسی نفت در ایران رک: هالیدی، **پیشین**، صص ۱۵۶ـ۱۴۷؛ کدی، **پیشین**، صص ۲۴۶ ـ ۲۴۵؛ کاتوزیان، **پیشین**، صص ۳۲۱ ـ ۲۷۹ و آبراهامیان، **پیشین**، صص ۲۵۶ و ۵۲۵.

این امر نبود. دومین عنصر دخیل در این موضوع بورژوازی داخلی بود. براساس آمارهای موجود، بورژوازی در سال ۱۳۵۳، ۸۵٪ شرکت‌هایی راکه سود ناخالص بیش از ۱۰۰ میلیون ریال داشتند، کنترل می‌کرد. این گروه از بورژوازی سه خاستگاه عمده داشت: ۱. مالکان سابق که غرامت املاکی راکه تماماً یا جزئاً در دهه ۱۳۴۰ از دست دادند، دریافت کردند. ۲. آن گروه از کارمندان دولتی که از طریق پس‌انداز یا فساد اداری توانستند پول‌های هنگفتی راگردآورند. ۳. بازرگانان سابق بازار.

سومین و آخرین عامل، جریان صنعتی‌کردن سرمایه خارجی بود که قبل از دهۀ ۱۳۳۰ فقط در بخش صنعت نفت، سرمایه گذاری می‌شد ولی از سال ۱۳۳۴ به بعد یک «مرکز جذب و حمایت سرمایه گذاری خارجی» ایجاد شد. به این ترتیب تا اواسط دهه ۱۳۵۰ بیش از دویست کمپانی خارجی در ایران سرمایه گذاری می‌کردند. نکته جالب در مورد سرمایه گذاری خارجی آن بود که هدف اصلی از آن، با توجه به سرمایه‌های عظیم خود ایران در دهه ۱۳۵۰ نه جذب پول خارجی‌ها بلکه اجرای برنامه‌های صنعتی‌کردن بود.(۱)

همان‌طورکه گفته شد در دو دهۀ پایانی رژیم شاه، سرمایه گذاری‌های بسیاری در بخش صنعت صورت پذیرفت. درعین‌حال، اگر به‌جای صنعت در درجۀ اول بخش کشاورزی مورد توجه قرار می‌گرفت، وضعیت کشاورزان بهبود می‌یافت؛ مهاجرت روستاییان به شهرها متوقف و مشکلات توسعۀ صنعتی نیز کم‌تر می‌شد.

توسعۀ صنعتی تا سال ۱۳۵۲ با مشکلاتی مانند فقدان تأسیسات زیربنایی - راه، آب، برق و تلفن - نبودن نیروی کار ماهر و سازمان و مدیریت نادرست، درگیر بود و در نتیجه طرح‌ها دیرتر از موعد مقرر به‌پایان می‌رسید. ازسوی‌دیگر، به‌سبب افزایش پیوستۀ تقاضا و ناکافی بودن عرضه، برنامه‌ریزی‌صنعتی کوتاه‌مدت بود و با هدف برآوردن تقاضاهای روز انجام می‌گرفت.

در سال ۱۳۵۲ ه.ش، قیمت نفت افزایش یافت و درآمدهای نفتی پیش‌بینی شده در برنامۀ عمرانی پنجم از ۲۲ میلیارد دلار به ۹۸ میلیارد رسید. دولت، به‌جای این‌که با پول‌های جدید، نخست دردهای زیربنایی مانند بنادر، راه‌ها، برق، کمبود مصالح ساختمانی، کمبود نیروی انسانی و نرخ پایین رشد کشاورزی را درمان کند، به‌هدف‌های مغرورانۀ فوری مانند رشد بالا و قدرت نظامی عظیم گرایش یافت.

ازسوی‌دیگر، شاه و دولت‌مردان به‌مردم وعده می‌دادند که برای تعلیم و تربیت، مسکن ارزان،

---

۱. رک: هالیدی، پیشین، صص ۱۸۲ ـ ۱۵۶؛ کدی، پیشین، صص ۲۶۲ ـ ۲۵۵؛ کاتوزیان، پیشین، صص ۳۴۳ ـ ۳۲۲؛ آبراهامیان، پیشین، صص ۵۳۴ ـ ۵۲۴؛ محمدی، پیشین، صص ۶۷ ـ ۶۰ و معاونت امور اساتید، ***انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن***، ج ۲، صص ۲۱۳ ـ ۹۵.

تعدیل بهای ارزاق، بهداشت، ایجادکار و بهبود وضع کارمندان، پول بیش‌تری خرج خواهد شد و از این طریق توقعات عمومی را بالا می‌بردند.

آزادکردن پول‌های ناشی از گران‌شدن بهای نفت،(۱) بالارفتن هزینهٔ سرمایه گذاری به‌سبب کمبود امکانات بنادر و انبارها،(۲) افزایش بهای زمین و مسکن،(۳) استخدام بیگانگان به‌دلیل کمبود نیروی انسانی ماهر،(۴) افزایش پرشتاب دستمزدها و...، جامعه را در تورّمی شدید فرو برد و زمینه نارضایتی عمومی را فراهم ساخت.(۵)

علاوه بر این‌ها، هزینه‌های سرسام آور نظامی بر مشکلات بخش صنعت افزود. طبق گزارش کمیتهٔ خارجی سنای امریکا، بودجهٔ دفاعی ایران از ۸۸۰ میلیون دلار در سال ۱۳۴۹ به ۳۶۸۰ میلیون دلار در سال ۱۳۵۳ و ۹۴۰۰ میلیون دلار در سال ۱۳۵۶ جهش کرد. در سال ۱۳۵۳، بودجه دفاعی ایران با خرید سیستم‌های تسلیحاتی پیشرفتهٔ امریکایی، در مقایسه با سال قبل، ۱۴۱٪ افزایش یافت. حجم گسترده‌ای از بودجه نیز سمت صنایع وابسته به ارتش سرازیر شد که در ارقام دفاعی رسمی انعکاس

---

۱. از فروردین ۱۳۵۳ تا فروردین سال بعد، میزان پول درگردش، با ادامهٔ رشد هزینه‌ها و دادن‌اجازه به بانک‌ها برای ادامه یک خط‌مشی بازتر در اعطای اعتبارات، ۶۱٪ افزایش یافت. تا اواخر سال ۱۳۵۳ اقتصاد ایران تقریباً از کنترل خارج شده بود. در طول فصل اول سال مالی، دولت ۲۰۸٪ بیش‌تر از میزان مشابه همین فصل در سال قبل خرج کرده بود. برخی از بانک‌ها تمامی اعتبار تخصیص‌یافته برای همهٔ سال را در عرض همین فصل‌اول مصرف کرده و در بازار بین‌المللی به‌دنبال سرمایه‌های کوتاه‌مدت می‌گشتند. (گراهام، **پیشین**، صص ۱۰۳ ـ ۱۰۱)

۲. افزایش سرمایه گذاری‌ها بر حجم واردات ـ که ۸۰٪ آن از طریق دریا حمل می‌شد ـ افزود؛ اما کمبود امکانات بنادر، انبارها، کامیون، تریلی و وجود یک بوروکراسی غول‌آسا که برای اجازهٔ تخلیه، گاهی تا ۲۸ امضا نیاز داشت، از مشکلات این راه بودند. تا اواسط تابستان ۱۳۵۴ بیش از ۲۰۰ کشتی در بندرخرمشهر منتظر تخلیه بودند و کشتی‌ها برای ورود به بارانداز باید حدود ۱۶۰ روز در نوبت باقی می‌ماندند. در سال مالی ۵۴ ـ ۵۳ معطلی کشتی‌ها در بنادر بیش از ۱ میلیارد دلار ـ یعنی روزانه حدود ۳ میلیون دلار ـ برای ایران خرج دربرداشت. گرمای زیاد و رطوبت هم کالاهای انباشته شده را فاسد می‌کرد. (**همان**، ص ۱۰۵ ـ ۱۰۳) برای آگاهی بیش‌تر به کتاب زیر مراجعه کنید:

Shahin Mossavar Rahmani, ***The Iranian Revolution and it's Theoretical Implications,*** PP. 108-112.

۳. یکی از عوامل کلیدی که هزینهٔ توسعه را بالا برد، افزایش هفته‌به‌هفتهٔ بهای زمین و مسکن بود. در نتیجه تقاضای افزایش دست‌مزد بالا رفت. شاه برای ایجاد وفاداری در کارگران به‌جای فشار، از پول بهره می‌گرفت و به این تقاضاها پاسخ مساعد می‌داد. البته درآمد کارگران عادی به کندی بالا می‌رفت. افزایش دست‌مزد و حقوق متخصصین در سال مالی ۵۴ ـ ۵۳، ۴۰٪ یا بیش‌تر بود. (گراهام، **پیشین**، صص ۱۰۷ ـ ۱۰۵)

۴. تا اواسط سال ۱۳۵۴ حدود ۳۵ هزار خارجی تنها در تهران زندگی می‌کردند که اغلب آنان اروپایی و تکنسین، مدیر، مشاور یا نمایندگان شرکت‌های خارجی و از این جمع، عدهٔ زیادی مربوط به ارتش بودند. این‌ها حاضر بودند هر بهایی را برای مسکن بپردازند و این امر اثرات تورمی داشت. تکنسین‌های نظامی امریکایی تا ۱۲/۵ هزار دلار در ماه می‌گرفتند. در سال ۱۳۵۴ حدود ۲۰ هزار مستشار نظامی امریکایی در ایران بودند. (**همان**، صص ۱۰۸ ـ ۱۰۷)

5. Rahmani, ***op.cit.*** PP. 110 - 111.

نمی‌یافت. در این‌سال تورم شدید، که نرخ سالانهٔ آن ۴۰ تا ۵۰٪ - ۲۵٪ وارداتی و ۷۵٪ داخلی - بود، با مسائلی چون اتلاف، فساد[1] و دزدی بلندپایگان و نابرابری در توزیع درآمدها درآمیخت و جامعه را سمت دشواری‌ها و ناکامی‌ها به حرکت درآورد. یک رسالهٔ دانشگاهی در مورد تشدید نابرابری در توزیع درآمدها چنین نوشته است:

> نابرابری‌های اقتصادی بین مناطق مختلف و هم‌چنین بین طبقات اجتماعی مختلف تشدید گردید. شکاف بین درآمد شهری و روستایی از ۱/۹۱ در ۱۳۴۴ (۱۹۶۵ م.) به ۳/۱۶ در ۱۳۵۲ (۱۹۷۳ م.) رسید و پیش‌بینی می‌شد تا رقم ۱۲ افزایش یابد. این نابرابری، میلیون‌ها دهقان را به‌ترک روستاها برای کسب درآمد بیش‌تر تشویق نمود. در درون شهرها نیز نابرابری‌های اقتصادی تشدید شد.[2]

شاه، برای جلوگیری از طغیان گروه‌های فقیرتر جامعه، فروش ۴۹٪ سهام کارخانه‌ها و شرکت‌های کشاورزی - صنعتی و مبارزه با گران‌فروشی را که هردو با شکست روبه‌رو شدند، اصول سیزدهم و چهاردهم «انقلاب سفید» اعلام کرد.[3]

در این موقعیت، درآمدهای بالای نفتی، به‌دلیل رکود اقتصادی غرب و هوای ملایم زمستانی اروپا، کاهش یافت و بر مسائل و مشکلات افزود. شاه اعتراف کرد که، برخلاف وعده‌های رفاه گذشته‌اش، اکنون همه باید سخت‌تر کار کنند و آمادهٔ فداکاری باشند. بدین‌ترتیب، مسائل و مشکلات بخش صنعت نیز بر تقویت نارضایتی‌های عمومی مؤثر افتاد.

هرچند نقش مسائل اقتصادی در افزایش نارضایتی‌های زمان محمدرضا انکارناپذیر می‌نماید؛ ولی نمی‌توان، مانند تعدادی از نویسندگان،[4] اقتصاد را عامل اصلی سقوط شاه دانست یا هم‌چون

---

۱. مثلاً داستان‌های قابل‌اعتمادی در باره گرفتن ۱۰٪ سهام کارخانه‌ها توسط اشرف پهلوی و پسرش شهرام در مقابل صدور پروانه وجود دارد. از سال ۱۳۵۰ به‌بعد، علاوه‌بر سرمایهٔ عظیم روبه رشد شاه، فساد مالی در دربار، خاندان سلطنتی و طبقهٔ ممتاز جامعه به‌حدی زیاد بود که سهم عمده‌ای در افزایش مخالفت توده‌ها داشت. خیلی از شرکت‌های خارجی هم در رشوه‌دادن به بعضی ایرانیان دست داشتند. (کدی، پیشین، صص ۲۵۹ و ۲۶۰)

2. Hassan Tajalli Tehrani, ***The causes of Revolution: A Case Study of Iranian Revolution of 1978 - 1992***, PP. 105 - 106.

۳. اصل ۱۳ نیز مانند برنامه اصلاحات ارضی که کارگران کشاورزی بدون زمین را شامل نمی‌شد، ۷۱٪ از کارگران را که کارگران صنایع کوچک بودند دربرنمی‌گرفت. تا مرداد ۱۳۵۶ کم‌تر از ۸٪ رقم پیش‌بینی شدهٔ کارگران و کم‌تر از ۴٪ رقم پیش‌بینی شدهٔ زارعان از این طرح بهره‌مند شده بودند. ترس صاحبان صنایع نیز سرمایه گذاری‌ها را کاهش داده، پول‌ها را به‌خارج از کشور هدایت می‌کرد. از سوی دیگر، مبارزه با گران‌فروشی که اولین آزمایش سیاسی حزب جدیدالتأسیس رستاخیز بود، به‌دلیل این‌که تورم ناشی از عدم تطبیق عرضه با تقاضا بود، به شکست انجامید. (گراهام، پیشین، ص ۱۱۸ - ۱۱۳)

۴. در بین غربی‌ها، افرادی نظیر بخاش، کدی، فیشر، هالیدی و کاتم تحلیل اقتصادی داده‌اند. اساس نظرات آن‌ها بر این

گروه‌های چپ ایرانی عامل اقتصاد را مطلق دانست. در این مسأله باید واقعیات متعدد دیگر را نیز مورد توجه قرار داد.

* * *

در دو دهۀ پایانی پیشرفت‌هایی در امر آموزش به‌دست آمد. میزان با سوادی از ۲۶ به ۴۲٪ رسید، شمار دانشگاهها پنج برابر و شمار دانش‌آموزان متوسطه سه برابر شد.[۱] به این‌ترتیب در سال ۱۳۵۷، شمار دانش‌آموزان به ۲/۳ میلیون نفر و تعداد دانشجویان دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی به ۱۵۴ هزار نفر رسید.

تعمیم آموزش متوسطه در داخل کشور در دهه ۱۳۴۰ تقاضای آموزش عالی را بالا برد و با توجه به محدودیت ظرفیت دانشگاههای داخل کشور، راه خارج برای دانشجویان متقاضی باز شد. ازسوی‌دیگر علاوه بر دانشگاهها و مراکز آموزش عالی مغرب زمین، مراکز آموزش عالی برخی از کشورهای جهان‌سوم چون هند، فیلیپین و ترکیه پذیرای دانشجویان ایرانی شدند. در کشورهای غربی نیز رونق اقتصادی دهه‌های پس از جنگ‌جهانی‌دوم و کمبود نسبی نیروی کار، امکان کار ضمن تحصیل را فراهم می‌آورد.

اما چنان‌که اغلب منتقدان هم اشاره می‌کردند، چهارده سال پس از «انقلاب سفید» هنوز در ایران ۶۸٪ از بزرگ‌سالان بی‌سواد بودند، شمار بی‌سوادان در واقع در این مدت از ۱۳ میلیون به حدود ۱۵ میلیون نفر افزایش یافته بود، و کمتر از ۴۰٪ کودکان کشور دوره دبستان را به‌پایان می‌رساندند. هم‌چنین نسبت معلم به شاگرد در مدارس دولتی رو به کاهش بود و ایران از لحاظ درصد افراد دارای تحصیلات عالی کشور یکی از ضعیف‌ترین کشورهای خاورمیانه بود.[۲]

ویژگی‌ها و اقدامات مخالفان رژیم

در این قسمت نیروهای فکری ـ سیاسی مخالف رژیم، در سه محور، نیروهای فکری ـ سیاسی متقدم، نیروهای فکری ـ سیاسی متأخر و رهبری امام‌خمینی مورد بحث قرار می‌گیرد.

است که افزایش بهای نفت باعث اجرای یک‌رشته برنامه‌های اقتصادی شتابزده و بعضاً نسنجیده شد و در نتیجه آثاری منفی، مانند تورم، تنگناهای اقتصادی، ریخت و پاش‌های سرسام‌آور دستگاه‌های اجرایی، کمبود کالا، نارسایی در ارائه خدمات اساسی، فساد و ... به‌دنبال آورد. عدم موفقیت اقتصادی به‌بحران سیاسی انجامید و باعث ناآرامی‌های اجتماعی و انقلاب گردید. (صادق زیباکلام، *مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی*، صص ۴۰ ـ ۳۷)

۱. احمد اشرف، *شاخص‌های اجتماعی ایران*، صص ۲۹۳ ـ ۲۵۰.

۲. رک: آبراهامیان، **پیشین**، ص ۵۴۹ و *انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن*، **پیشین**، ج ۲، صص ۳۹۷ ـ ۳۳.

الف. نیروهای فکری ـ سیاسی متقدم[1]

با پایان‌یافتن حکومت رضاشاه در شهریور ۲۰، انگلیسی‌ها مدت کوتاهی دربارهٔ امکان بازگرداندن سلسلهٔ قاجار به‌قدرت، تأمل کردند و سپس به پسرش محمدرضا اجازه دادند به‌جای پدر بنشیند. موقعیت جدید و از هم‌گسیختگی‌های ناشی از جنگ و مداخلهٔ قدرت‌های رقیب ـ انگلیس، آمریکا و شوروی ـ موجب آزادی‌نسبی و ازسرگیری فعالیت‌های سیاسی در کشور شد. بدین‌ترتیب، تشکل‌ها، احزاب و انجمن‌های بسیاری پدید آمدند. حزب توده، جبهه ملی و تشکل‌های مذهبی درشمار این گروه‌ها جای داشتند.

۱. **حزب توده**؛ دراوایل دههٔ ۲۰ از اجتماع تشکل‌هایی مانند حزب سوسیال دمکرات و حزب کمونیست ایران پدید آمد. حزب سوسیال دمکرات، همان حزب اجتماعیون عامیون بود که در دوران مجالس سوم و چهارم با پذیرش اقتصاد سوسیالیستی و ادعای طرفداری از عقاید اسلامی، نام سوسیال دمکرات برخود نهاد. حزب کمونیست ایران، در دورهٔ مجلس چهارم در سایهٔ ارتش سرخ، اولین کنگرهٔ حزبی خود را در بندرانزلی برپا کرد. این حزب در انزلی به کشف حجاب، تبدیل مساجد به انبار و آتش‌زدن قرآن‌ها پرداخت. دستهٔ سوم از تشکیل‌دهندگان حزب توده، گروه ۵۳ نفری به رهبری محمدتقی ارانی بود. اعضای این گروه، پیش از دستگیری، به مطالعه دربارهٔ مارکسیسم مشغول بودند و چون در شهریور ۲۰ تنها ۵۳ تن از آن‌ها جان سالم به در برده و آزاد شدند، به ۵۳ نفر شهرت یافتند.

حزب توده، در آغاز فعالیت سیاسی‌اش، دین رسمی اعضای خود را اسلام و مذهب مورد قبول آن‌ها را مذهب شیعهٔ جعفری معرفی کرد. بنابراین، با استقبال مردم روبه‌رو شد و مؤثرترین حزب سیاسی آن زمان گردید. این گروه از سال ۱۳۲۳ با اعلام ایدئولوژی واقعی‌اش ـ کمونیسم ـ و پیروی بی‌چون و چرا از سیاست خارجی اتحاد شوروی، بخش عمده‌ای از نفوذ سیاسی خود را از دست داد، به ویژه پس از کودتای ۲۸ مرداد، دیگر نتوانست نقشی فعال در صحنهٔ سیاسی ایران ایفا کند.[2]

۲. **جبههٔ ملی**؛ ائتلافی از احزاب و جریان‌های سیاسی مختلف، از چپ تا راست و از مذهبی تا غیرمذهبی، به‌شمار می‌آمد. چپ‌ترین این احزاب، حزب زحمت‌کشان به‌رهبری مظفر بقایی بود که خود ائتلافی از روشنفکران مارکسیست ضداستالین و تشکیل‌دهندگان کارگری سوسیالیستی شمرده می‌شد. گروه روشنفکران مارکسیست، که به‌وسیلهٔ خلیل ملکی رهبری می‌شد، بعدها از حزب زحمت‌کشان جدا شد و یک حزب تیتوئیست به‌نام نیروی سوم به‌وجود آورد. ملکی ابتدا از

۱. هرچند این فصل دهه‌های ۴۰ و ۵۰ شمسی را در برمی‌گیرد، اما اشاره‌ای به نیروهای فکری ـ سیاسی دههٔ ۲۰ نیز می‌تواند در درک پیشینه و علل عدم موفقیت احزاب غیرمذهبی در جلب توده‌های مردم در زمان وقوع انقلاب اسلامی مؤثر افتد.

۲. الهه کولائی، *حزب توده از آغاز تا فروپاشی*، صص ۵۵ـ۴۵.

صاحب‌نظران حزب توده بود ولی در پی طرفداری توده‌ای‌ها از تلاش شوروی‌ها برای ایجاد یک دولت دست‌نشانده در آذربایجان، از آن حزب سرخوردگی پیدا کرد.

گروه دیگر در جناح چپ جبهه، حزب ایران به رهبری اللهیار صالح بود که از نوعی سوسیالیسم فابینی[۱] توأم با ناسیونالیسم شدید حمایت می‌کرد و اعضای آن بیش‌تر از پزشکان، حقوق‌دانان، مهندسان، روزنامه‌نگاران، استادان دانشگاه، معلمان و کادرهای اداری بودند. در سال ۱۳۲۹ گروهی به‌نام حزب مردم ایران به‌حزب ایران پیوست و هستهٔ اصلی مخالفت‌های داخلی با رهبری حزب ایران را شکل داد. اینان از تفکری که خود آن را سوسیالیسم‌خداپرست همراه با ناسیونالیسم شدید می‌نامیدند، طرفداری می‌کردند. برای این گروه اختلافات ایدئولوژیک به‌اندازهٔ مبارزه برای رهبری حزب اهمیت نداشت. اختلافات حزب در بهمن ۱۳۳۰ با اخراج محمدنخشب، که ۵۰٪ اعضای حزب مردم ایران را با خود برد، به اوج رسید.

در سایر جناح‌های جبهه ملی گروهی که از نظر تشکیلاتی با احزاب فوق قابل قیاس باشد، وجود نداشت. بیش‌تر همکاران دکتر مصدق در جناح مرکزی بودند که تفکر آن به‌دلیل حضور مصدق بر دیگر جناح‌ها غلبه داشت، و هریک بی‌آنکه در اندیشهٔ امور تشکیلاتی باشند، پیروانی برای خود داشتند. تعدادی از بازرگانان متوسط، تجار مرفه و روشنفکران، هستهٔ اصلی این جناح را تشکیل می‌دادند. تجار بزرگ، زمین‌داران و امرای ارتش، که تعدادشان در آغاز بسیار بود و برخی از آن‌ها اولین انشعاب از جبهه ملی را سامان دادند، در جناح محافظه کار این گروه جای داشتند. در خارج از این طبقه‌بندی چپ ـ راست، ملّیّون افراطی و تشکیلات مذهبی قرار داشتند. حزب پان‌ایرانیست، یک گروه ملی‌گرای افراطی و نژادپرست بود. این حزب بارها با انشعاب رو به رو شد و هر گروه تنها خود را پان ایرانیست واقعی می‌دانست. شمار اعضای این گروه‌ها، که هواداران خود را بیشتر از طبقهٔ متوسط، پایین و دانش‌آموزان دبیرستان جذب می‌کردند، قابل توجه نبود.

از میان تشکل‌ها و گروه‌های مذهبی می‌توان به مجمع مسلمانان مجاهد به‌رهبری آیت‌الله کاشانی، فدائیان اسلام و انجمن‌های اسلامی اشاره کرد. مجمع مسلمانان مجاهد، که با جبههٔ‌ملی در اتحاد بود، درظاهر به‌وسیلهٔ شمس‌قنات‌آبادی و درواقع به‌وسیلهٔ آیت‌الله کاشانی رهبری می‌شد. کاشانی به‌پیوند مذهب و سیاست و ستیز با استعمار و استبداد معتقد بود و غرب را از نظر عقیدتی کاملاً رد می‌کرد.[۲]

فدائیان اسلام، در اندیشهٔ تشکیل دولت‌اسلامی بودند و سرسخت‌ترین گرایش مذهبی این دوره

---

۱. فابیانیست‌ها (Fabianists) کسانی بودند که هدفشان استقرار سوسیالیسم ازطریق تحولات تدریجی بود نه تغییرات انقلابی.

۲. کاتم، پیشین صص ۳۷۸ ـ ۲۸۲.

شمرده می‌شدند. آن‌ها مدت کوتاهی به‌وسیلهٔ آیت‌الله کاشانی با جبههٔ‌ملی اتحاد یافتند. فدائیان اسلام با تبلیغات و ترورهای پیاپی، موقعیتی مناسب برای به‌قدرت‌رسیدن دولت‌ملی فراهم آوردند.

مهم‌ترین برنامه‌های سیاسی و اجتماعی سازمان فدائیان اسلام، پیروی شاه از قانون اسلام و لزوم برکناری او در صورت زیر پا نهادن شرع، احقاق حقوق مشروع محرومان براساس معیارهای اسلامی، احداث خانه‌های ارزان قیمت، توزیع رایگان زمین‌های کشاورزی، بهداشت رایگان بود.(۱)

انجمن‌های اسلامی، هرچند ظاهراً در سیاست مداخله نداشتند؛ اما در واقع نقشی سیاسی ایفا کردند. هدف عمدهٔ آن‌ها آشتی‌دادن اندیشمندان و متخصصان غیرمذهبی با اسلام، از طریق فعالیت فرهنگی و ارائهٔ اسلام به‌عنوان دینی سازگار با دانش بود. انجمن‌های اسلامی از آغاز و سپس در طول دههٔ ۲۰ در نقاط مختلف کشور گسترش یافتند و راه را برای فعالیت فزون‌تر افرادی چون دکتر شریعتی بازکردند. که برخورد همه جانبه‌تر و ریشه‌ای‌تر با این مسأله را وجهه همت خود قرار داد. از میان این انجمن‌ها می‌توان به انجمن‌های اسلامی دانشجویان، پزشکان، مهندسان و آموزگاران اشاره کرد.

ب. نیروهای فکری ـ سیاسی متأخر

پس از کودتای ۲۸ مرداد، جبهه‌ملی و حزب‌توده به احزابی ضعیف تبدیل‌شده به‌خاموشی گراییدند. آن‌ها در اوایل دههٔ ۴۰ مجدداً حضوری هرچند ضعیف از خود به نمایش گذاشته و سپس صحنه را ترک گفتند و به احزابی در تبعید تبدیل شدند.

پس از سال ۴۲ بقایای جبههٔ‌ملی در داخل کشور، مخفی شد و بعداً در سال ۵۶ بود که بار دیگر پدیدار گشت و اعلام نمود که تشکیلات جبهه را تجدید سازمان خواهد کرد. جبهه ملی نه یک تشکیلات حزبی قوی داشت و نه یک برنامه منسجم برای رفرم یا انقلاب، به‌علاوه سکوت طولانی‌مدت بر وجههٔ آن ضربه زد و بیگانگی آن با ایدئولوژی انقلابی ـ اسلامی در زمان وقوع انقلاب، آن‌را به حاشیه راند. حزب‌توده نیز که از تشکیلاتی قوی برخوردار بود به‌دلایلی هم‌چون رخنهٔ ساواک در تشکیلات آن، بهبودیافتن روابط دولت ایران با بلوک شرق، انشعابات حزب به‌دلیل اختلافات چین و شوروی ـ مانند انشعاب گروه توفان ـ و به‌ویژه بیگانگی با فرهنگ و اندیشهٔ مذهبی مردم ایران و وابستگی به اتحاد شوروی که از رفتارهای مختلف حزب مانند طرفداری از تقاضای شوروی در مورد نفت شمال در سال ۱۳۲۳، چشم‌پوشی از فروش اسلحه شوروی به شاه در سال ۱۳۴۶، همکاری نکردن با دولت ملی در سال ۱۳۳۱ و مانند آن آشکار بود، از صحنه کنار رفت.

در این قسمت پس از معرفی مختصر تعدادی از گروه‌ها و شخصیت‌های فکری ـ سیاسی دهه‌های

---

۱. جمعی از نویسندگان، ***سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به‌روایت تاریخ کمبریج***، ترجمه عباس مخبر، صص ۲۹۷ ـ ۲۹۵.

۴۰ و ۵۰ به شرح زندگی، اندیشهٔ سیاسی و برخی از روش‌های مبارزاتی امام‌خمینی(ره) می‌پردازیم.

۱. گرایش به مبارزهٔ مسلحانه در میان مخالفان رژیم پهلوی

در سال‌های فوق - که مخالفین سنتی شاه ناگزیر تن به خاموشی دادند - شیوهٔ دیگری از مبارزه، رژیم شاه را به خود مشغول داشت. در حالی که، به نظر می‌رسید با پیروزی قاطع کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و سرکوب قیام ۱۵ خرداد ۴۲، مبارزهٔ ضد استعماری در ایران به بن‌بست رسیده، در مناطق دیگری از جهان، نهضت‌های ضد امپریالیستی به پیروزی‌هایی دست یافتند. از دید نسل جوان و رادیکال بعد از ۱۳۳۲، مبارزات رهایی‌بخش در چین، کوبا، ویتنام، الجزایر و مصر توانسته بود ضرباتی سهمگین بر امپریالیسم وارد سازد. در نظر این نسل، رمز این پیروزی‌ها در رهبری صحیح، به‌کارگیری استراتژی و تاکتیک‌های اصولی و پذیرش ایدئولوژی انقلابی بود.[1] ویژگی‌هایی که در برخی از مخالفان شاه وجود نداشت و در منظر انقلابیان مذهبی، در شخصیت امام خمینی (ره) تبلور می‌یافت. کشتار بی‌رحمانهٔ مردم در قیام ۱۵ خرداد و قلع و قمع گستردهٔ مخالفان در ماه‌های پس از قیام، عده‌ای از مخالفان رادیکال را به این جمع‌بندی رساند که شیوهٔ مبارزه باید از سیاسی به نظامی تغییر یابد.

الف. سازمان چریک‌های فدایی خلق

در پی عملکرد حزب توده در برابر کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، گروهی از اعضای سازمان جوانان حزب توده به آن حزب بی‌اعتماد و از آن جدا شدند. هستهٔ آغازین این تشکل به وسیلهٔ **بیژن جزنی** - دانشجوی فلسفهٔ دانشگاه تهران - و یک گروه تقریبا بیست نفری پدید آمد که در پرتو مارکسیسم لنینیسم به مطالعهٔ اوضاع اقتصادی - اجتماعی وسیاسی ایران می‌پرداختند. این گروه، در سال ۱۳۴۶ هنگامی که در صدد انجام دادن نخستین اقدام عملیاتی‌اش (دستبرد به بانکی در شمال تهران) بود، به وسیلهٔ ساواک شناسایی و متلاشی شد. **علی‌اکبر صفایی فراهانی و حمید اشرف** از صحنهٔ درگیری گریختند و توانستند طی سه سال، زندگی پنهانی بقایای گروه جزنی را گرد هم آورده، در اوایل سال ۱۳۴۹ هستهٔ جدیدی پدید آورند. تاکتیک نوین این گروه، کشاندن مبارزهٔ مسلحانه از شهر به جنگل‌های شمال ایران بود و حمله به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل در ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ مهم‌ترین عملیات چریکی آن‌ها به شمار می‌آمد. در این یورش تیم جنگل به رهبری صفایی، با همکاری مردم و نیروهای نظامی، محاصره شد، دو تن از آن‌ها در درگیری به قتل رسیدند و ۷ نفر دیگر اعدام شدند.

همزمان با پیدایش گروه جزنی، جریانی دیگر به‌وسیلهٔ سه دانشجوی مشهدی (امیر پرویز پویان و

---

۱. صادق زیباکلام، *مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی*، ص ۲۲۴.

مجید و مسعود احمد زاده) در تهران به راه افتاد. اینان، برخلاف گروه جزنی، ریشه‌های مذهبی داشتند و در اواسط دهۀ ۴۰ به مارکسیسم روی آورده بودند. این گروه در نهایت با بقایای گروه جزنی به رهبری حمید اشرف ـ که به هنگام عملیات سیاهکل درمحل حضور نداشت ـ متحد شد و در فروردین ماه ۱۳۵۰ سازمان چریک‌های فدائی خلق را به وجود آورد. این سازمان، در دهۀ ۵۰، با انجام دادن عملیات‌هایی مانند حمله به کلانتری قلهک و ترور تیمسار فرسیو، رئیس دادرسی ارتش، ضرباتی بر رژیم وارد کرد؛ ولی در کنار آن ضرباتی سهمگین متحمل شد.(۱)

ب. سازمان مجاهدین خلق

بنیان‌گذاران این سازمان (محمد حنیف‌نژاد، سعید محسن و اصغر بدیع‌زادگان) نخستین تجربیات سیاسی خود را در بستر نهضت آزادی، در دوران دانشجویی در دانشگاه تهران (۱۳۴۳ ـ ۱۳۳۹) به‌دست آوردند. افزون بر این، اندیشه‌های مذهبی رهبران نهضت آزادی، به‌ویژه **آیت‌الله طالقانی** و **مهندس بازرگان**، افق‌های تازه‌ای در نگرش اسلامی آنان پدید آورد. تأکید بر علمی بودن آموزه‌های دینی ازسوی بازرگان، آن‌ها را قانع کرده بود که در اسلام تضادی بین باورهای دینی و قوانین علمی وجود ندارد. نگرش جدیدی که در اندیشه مجاهدین پدید آمده بود، به‌تدریج از افکار و جهان‌بینی معلمان اولیه آنان فراتر رفت. مجاهدین با الهام و تأثیرپذیرفتن از اندیشه‌های مارکسیستی، به‌تدریج در جهت تلفیق برخی از آرای مارکسیسم با باورهای اسلامی گام برداشتند؛ برای مثال نظریۀ «ارزش اضافی» مارکس دراثر معروفش «سرمایه» را مبنای «اقتصاد اسلامی» خود قرار دادند و با تفسیر خود از قرآن و روایات اسلامی همراه ساختند. باگسترش روز افزون فرهنگ مارکسیستی در میان مخالفان شاه، آن بخش از تعالیم و باورهای اسلامی که با اندیشه‌های مارکسیسم هم‌جهت به نظر می‌رسید، از سوی مجاهدین بیش‌تر مورد تأکید و آموزش قرارگرفت. و بخش دیگر ـ که از چنین هم‌خوانی برخودار نبود ـ به‌حال خود رها شده، در ایدئولوژی آنان نگنجید. در واقع اصول مارکسیسم به‌عنوان علم مبارزه یا «علم تکامل اجتماع» به رسمیت شناخته شد و مرز میان این جهان‌بینی مارکسیستی و اسلام محو گردید.

با از میان رفتن رهبران و کادر اولیۀ سازمان در سال ۱۳۵۰، گرایش به مارکسیسم گسترده‌تر شد و دوگانگی فکری سابق بین اسلام و مارکسیسم سرانجام، با رانده شدن اسلام از سازمان، به نقطۀ پایانی خود رسید. در تیرماه سال ۱۳۵۴، سران دستگیر شدۀ سازمان در مصاحبۀ تلویزیونی به‌طور رسمی و صریح اعلام کردند هم خود مارکسیست بوده‌اند و هم سازمان را عملاً به ایدئولوژی و عقاید

---

۱. **همان**، صص ۲۳۷ ـ ۲۲۵.

مارکسیستی مسلح کرده‌اند.[۱] اعتراف به مارکسیست‌شدن سازمان، علاوه بر این‌که تقدس مجاهدین را شکست، اسباب جدایی عناصر مذهبی‌تر سازمان را فراهم ساخت. برخی از افراد مستقل مجاهدین از آن جدا شدند و گروهی دیگر، انشعاب کرده، پیرامون لطف‌الله میثمی و یا تحت عناوینی چون صلواتیون و اعتراضیون گرد آمدند.[۲]

ج. هیأت‌های موتلفهٔ اسلامی

پس از سال ۱۳۴۲ گرایش به مبارزهٔ مسلحانه به مخالفان چپ یا تازه مارکسیست شده محدود نبود. در دههٔ چهل جریان‌های مذهبی نیز به‌عملیات مسلحانه روی آوردند. اولین گروه «هیأت‌های موتلفهٔ اسلامی» بود. سوابق مبارزاتی برخی از اعضای موتلفه به فدائیان اسلام می‌رسید. برخی دیگر نیز از آغاز نهضت امام‌خمینی (ره) در اوائل دههٔ چهل به جرگهٔ مبارزان پیوسته بودند. این تشکل، برآیند هیأت‌های متعددی بود که به راهنمائی امام خمینی متحد شده، اندیشهٔ سرنگونی سلطنت پهلوی و برقراری حکومت اسلامی در سر می‌پروراند. این تشکل پس از جلسات متعدد مخفی، فعالیت خود را با سه رکن کمیتهٔ مرکزی، شورای روحانی و کمیتهٔ نظامی آغاز کرد. اعضای این گروه افرادی

---

۱. (ابراهیم افراسیابی، *تاریخ ایران*، ص ۱۷۷) بنیان‌های انحرافی مجاهدین‌خلق را می‌توان در کتاب‌های ***اقتصاد به زبان ساده***، به قلم محمود عسکری‌زاده، ***شناخت (متدلوژی)، تکامل و نهضت حسینی*** مشاهده کرد. در تیرماه سال ۵۴ سران دستگیر شدهٔ مجاهدین، طی یک مصاحبه تلویزیونی، رسماً و صراحتاً اعلام کردند که هم خود مارکسیست بوده‌اند و هم سازمان را عملاً به ایدئولوژی و عقاید مارکسیستی مسلح کرده‌اند. رهبران سازمان در مصاحبهٔ خود اعتراف کردند که آن دسته از اعضا سازمان را که به اسلام وفادار مانده و در مقابل مارکسیست‌شدن رهبری اعتراض کرده بودند، به‌قتل رسانده‌اند. مجید شریف واقفی ـ که یک مسؤولیت امنیتی در سازمان داشت ـ بعد از انحراف سازمان با انتشار جزوه‌ای به‌نام «جزوهٔ سبز» جریان جدید را محکوم کرد. این‌امر به‌قتل وی در اردیبهشت ۵۴ و آتش‌زدن جسدش منجر شد. در همین راستا، مرتضی صمدیه لباف هم ترور شد؛ ولی زنده ماند و جریان را فاش کرد.

آقای هاشمی رفسنجانی دربارهٔ این گروه می‌گوید: «ما در اوایل خوشحال بودیم که سازمانی با مشی‌مسلحانه اسلامی داریم. ما در مدرسه رفاه کار می‌کردیم و از طریق همسر حنیف‌نژاد ـ که در آن مدرسه فعالیت می‌کرد ـ در جریان کار آن‌ها قرار گرفتیم. در زندان با افکار آن‌ها روبه‌رو شدم و در آن‌جا متوجه تفاوت فاحش عقیدتی آن‌ها با خود گردیدم و حتی زمانی که فردی به‌نام حسین روحانی از طرف سازمان با امام‌خمینی در نجف ملاقات کرد و کتاب ***راه انبیا*** و کتاب ***امام‌حسین***علیه‌السلام را به امام ارائه داد، امام فرمودند: این چیزها برخلاف اعتقاد اسلام است. امام مبارزات مسلحانه آن‌ها را نه تأئید کردند و نه صددرصد تخطئه نمودند... به‌دنبال ضربه‌ای که در سال ۵۴ آن‌ها خوردند و نیز اعترافات رهبران دستگیر شده مجاهدین در تابستان ۵۴ مبنی بر مارکسیست‌شدن سازمان، تقدیس مجاهدین شکسته شد». (جهت مطالعه در مورد سازمان مجاهدین خلق رک: حقجو، ***پیشین***، صص ۵۰ـ ۴۰؛ مسعود رضوی، ***هاشمی و انقلاب***، صص ۱۰۵ـ ۱۰۰؛ مدنی، ***پیشین***، صص ۱۵۰ـ ۱۴۴؛ زیباکلام، ***مقدمه‌ای بر انقلاب‌اسلامی***، صص ۲۵۳ـ ۲۴۰ و محمد شفیعی‌فر، ***درآمدی بر مبانی فکری انقلاب اسلامی***، صص ۲۲۲ـ ۲۰۶)

۲. رک: محمد شفیعی‌فر، ***درآمدی بر مبانی فکری انقلاب اسلامی***، صص ۲۲۲ـ ۲۰۶ و صادق زیباکلام، ***مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی***، صص ۲۵۳ـ ۲۴۰.

مانند عسگراولادی بودند که از نظر اجتماعی در شمار اصناف بازار تهران جای داشتند. اینان با روحانیانی چون محمدحسین بهشتی، مرتضی مطهری، محمدجواد باهنر، هاشمی رفسنجانی و به‌ویژه محی‌الدین انواری در ارتباط بودند. شهید مطهری ـ که از مؤسسان جمعیت بود ـ[1] نمایندهٔ امام و نظریه‌پرداز گروه نیز به شمار می‌آمد. کتاب **انسان و سرنوشت** ره آورد درس‌های وی در این جمعیت است که در شناساندن صراط مستقیم اسلام و دفع شبهات در زمینه قضا و قدر تأثیر بسیار داشت.

دیدگاه مؤتلفه دربارهٔ مشی مسلحانه با نظر گروه‌های چریکی تفاوت داشت. آن‌ها مبارزهٔ مسلحانه ابزاری برای حذف فیزیکی دشمن به شمار می‌آوردند نه یک استراتژی برای به‌وجود آوردن قیام مسلحانهٔ مردمی. اولین اقدام نظامی مؤتلفه ـ که آخرین اقدام آن نیز شناخته شد ـ ترور حسنعلی منصور دربهمن ماه ۱۳۴۳ بود.

پس از این ترور، همهٔ اعضای آن به دام ساواک افتادند. چهار تن به‌نام‌های **محمد بخارایی، رضا صفارهرندی، مرتضی نیک‌نژاد** و **صادق امانی** اعدام و تنی چند مانند **حاج مهدی عراقی، عسکر اولادی** و **هاشم امانی** به حبس ابد محکوم شدند. محی‌الدین انواری به ۱۵ سال زندان محکوم گردید. و جمعی نیز از حبس‌های سبک‌تر یا آزادی بهره بردند.[2] درسال‌های پس از تبعید امام‌خمینی، هیأت‌های مؤتلفه در تداوم مبارزه و گسترش پیام‌های امام نقشی مهم داشتند و پیوند دهندهٔ قم، تهران و شهرستان‌ها، شمرده می‌شدند.[3]

د. حزب ملل اسلامی

این حزب با تکیه بر چهار اصل (تأکید بر اسلام، استناد به قرآن و عقل، تأکید بر همبستگی ملل و سرزمین‌های اسلامی و اعتقاد به انقلاب) به موازات هیأت‌های مؤتلفه اسلامی اما مستقل از آن، در اوایل سال چهل، پای به عرصهٔ وجود گذاشت. حزب ملل اسلامی بر آن بود با راه اندازی تشکیلات مخفی و کشاندن جنگ مسلحانه به میان مردم، علیه رژیم پهلوی قیام کند. ساواک در همان اوایل کار گروه در سال ۱۳۴۴، همهٔ اعضای آن را شناسایی و دستگیر کرد. **سیدکاظم بجنوردی**، رهبر گروه، به حبس ابد محکوم شد و دیگر اعضای اصلی، مانند **ابوالقاسم سرحدی‌زاده** و **محمدجواد حجتی‌کرمانی**،

---

۱. مهدی عراقی، *خاطرات شهید حاج مهدی عراقی*، به کوشش محمود مقدسی، صص ۱۷۰ ـ ۱۶۵ و *روزنامه کیهان*، شمارهٔ ۱۳ و ۵۸، ص ۵.

۲. *روزنامه جمهوری اسلامی*، ش ۱۲۹، ۱۴ آبان ۱۳۵۸ و بیژن جزنی، *تاریخ سی ساله ایران*، ص ۱۰۳.

۳. شفیعی‌فر، پیشین، ص ۲۴۹ و زیبا کلام، پیشین، صص ۲۳۹ ـ ۲۳۷ و *اسنادی از جمعیت‌های مؤتلفه اسلامی*، (حزب ملل اسلامی)، صص ۶۴ ـ ۵۲.

به حبس‌هایی سنگین محکوم گردیدند. اعضا و وابستگان حزب ملل اسلامی، همانند مؤتلفه، از نیروهای مذهبی بودند؛ اما از نظر ترکیب اجتماعی با آن‌ها تفاوت داشتند.
در واقع اعضای حزب ملل را محصّلان، دیپلمه‌های شاغل و فاقد تجربهٔ سیاسی شکل می‌دادند.

۲. گروه‌ها و نیروهای فکری ـ سیاسی مخالف

الف. نهضت آزادی

در کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و بازگشت مجدد شاه به سلطنت، همهٔ مخالفان قلع و قمع شدند، ولی تحرکات و فعالیت‌های سیاسی پس از آن کم و بیش ادامه یافت، «جبههٔ ملی» ـ که در دورهٔ مصدق مرکز ثقل مقاومت علیه رژیم به‌شمار می‌آمد ـ در دههٔ سی مقاومتی نشان نداد و اهم فعالیت‌هایش به صدور چند اعلامیه و انتشار ناموفق روزنامه «راه مصدق» محدود گردید. تغییر در شرایط سیاسی کشور و ملایم‌تر شدن فشار رژیم برمخالفان از اواسط سال ۱۳۳۹ سبب شد بازماندگان جبههٔ ملی دورهٔ مصدق، جبهه ملی دوم را سازمان دهند. تشکیلات جدید ـ که **یدالله سحابی** و **مهندس مهدی بازرگان** در شورای عالی آن حضور داشتند ـ به‌دلیل فقدان استراتژی منسجم و نیز اختلافات داخلی، نتوانست در تجدید حیات سیاسی جبههٔ ملی گامی مؤثر بردارد. در نتیجه **مهندس بازرگان** با همکاری **آیت‌اللّه طالقانی** (جناح مذهبی‌تر جبههٔ ملی) تشکیلات جدیدی با عنوان «نهضت آزادی ایران» تأسیس کرد که در تاریخ ۱۳۴۰/۲/۲۷ به‌طور رسمی افتتاح شد. حوزه نفوذ نهضت آزادی که به تحصیل‌کردگان و دانشگاهیان محدود بود؛ نتوانست در میان گروه‌های مذهبی مانند بازاریان و روحانیان طرفدارانی پیدا کند و چون جبهه ملی، حوزه نفوذش از محدودهٔ تهران فراتر نرفت. رهبران این نهضت سرانجام، پس از موضع‌گیری تند علیه رژیم، به‌ویژه در برابر رفراندوم بهمن ماه ۱۳۴۱ (انقلاب سفید)، دستگیر و روانهٔ زندان شدند. بدین ترتیب، پروندهٔ فعالیت‌های سیاسی آن تا ماه‌های منتهی به پیروزی انقلاب بسته ماند. از اوایل سال ۱۳۵۷، به‌تدریج فعالیت دوباره نهضت آزادی آغاز گردید و در همان قالب‌های اصلاحی و رفرمیستی، مانند صدور اعلامیه و نگارش نامه به‌سران دولت، ادامه یافت.[۱]

ب. روحانیت انقلابی

هرچند سابقهٔ مخالفت روحانیت با رژیم پهلوی به دورهٔ رضاخان باز می‌گردد؛ اما ظهور امام‌خمینی (ره) در صحنهٔ سیاسی ایران، از اوایل دههٔ چهل، نقطهٔ عطف و فصلی جدید در مبارزه با محمدرضا پهلوی پدید آورد. در واقع قیام ۱۵ خرداد ۴۲ به‌رهبری امام خمینی، سبب پیدایش نسلی از روحانیان انقلابی

---

۱. جهت مطالعه رک: زیبا کلام، **پیشین**، صص ۲۲۴ ـ ۲۲۱؛ حمید عنایت، ***اندیشه سیاسی در اسلام معاصر***، ص ۲۲۰؛ ***صفحاتی از تاریخ معاصر ایران*** (اسناد مربوط به نهضت آزادی) ج ۱، ص ۴۰، ابراهیم افراسیابی، ***تاریخ ایران***، ص ۱۷۷.

شد که در سال‌های پس از تبعید امام‌خمینی، هدایت‌گر نهضت وی به‌شمار می‌آمدند و از پدیدآمدن فضایی که قبل از ظهور امام خمینی بین قم و تهران حاکم بود، جلوگیری کردند. حوزه‌های علمیه، از سال ۱۳۴۳ به بعد در لیست سیاه رژیم قرار داشت و هیچ مرجع طراز اولی حداقل در ظاهر نمی‌توانست با رژیم ارتباط داشته باشد.

این نسل از روحانیت فاقد یک حزب و تشکیلات منسجم بود؛ اما با بهره گیری از شبکهٔ گستردهٔ مسجدها،تکیه‌ها، مراسم و شعائر دینی، توانست گروه‌های متعددی از طرفداران امام را سازماندهی کند و گردونه انقلاب را به حرکت در آورد. در این مدت بسیاری از روحانیان مبارز، تبعید، زندانی و یا اعدام شدند. **آیت‌الله خامنه‌ای** به ایرانشهر، **آیت‌الله مشکینی** به کاشمر و **آیت‌الله مکارم‌شیرازی** به چابهار تبعید و آقایان **هاشمی رفسنجانی، موسوی خوئینی‌ها** و **طالقانی** به زندان گسیل شدند. از اواسط سال ۱۳۵۶، روحانیان طرفدار امام در تهران ـ که آقایان **بهشتی، مطهری، مفتح، باهنر، مهدوی کنی، ناطق نوری، کروبی، هاشمی رفسنجانی** و **هادی غفاری** در شمار فعالان آن[1] جای داشتند ـ تشکلی به‌نام «روحانیت مبارز» پدید آوردند. برنامه‌ریزی راهپیمایی‌ها، سخنرانی‌ها در مساجد و تهیهٔ شعارها به‌طور عمده توسط روحانیت مبارز صورت می‌گرفت.

ج. دکتر علی شریعتی

در میان جریان‌های مذهبی مقارن شروع انقلاب، از نقش دکتر علی شریعتی، بسیار گفته شده است. واقعیت آن است که نقش او بیش‌تر در قالب موج فکری بود که با شروع فعالیت وی در حسینیهٔ ارشاد، در نیمه دوم دههٔ چهل به وجود آورد. باید اذعان کرد که آمیزهٔ نیرومند وی از آرمان‌ها و عدالت اجتماعی، موفق شد اسلام را به عنوان تنها ایدئولوژی مبارزه، برای جوانان تحصیل‌کرده، مطرح کند. شریعتی در هیچ‌یک از سخنرانی‌ها و آثارش، مستقیماً رژیم را مورد خطاب قرار نداد و تشکل،گروه یا دسته‌ای به‌وجود نیاورد. شاید به‌دلیل همین شیوهٔ کارش بود که رژیم در آغاز چندان به او اهمیت نمی‌داد. ساواک زمانی دریافت شریعتی چه آتشی برافروخته که دیگر خاموش کردنش ممکن نبود. افزون براین، ساواک تصور می‌کرد، مخالفان وی سرانجام به حسینیهٔ ارشاد حمله‌ور شده، آن را خواهند بست؛ در حالی که چنین حادثه‌ای رخ نداد و کسی به‌طور مستقیم به رویارویی با او نپرداخت. سرانجام ساواک خود وارد عمل شد؛ شریعتی را دستگیر، آثارش را ممنوع و حسینیهٔ ارشاد را تعطیل کرد. وی پس از گذراندن دو سال زندان، در سال ۱۳۵۴ با استفاده از پسوند فامیلی‌اش (مزنیانی)، از ایران

---

۱. صادق زیباکلام، **پیشین**، ص ۲۲۶ و ۲۲۷.

گریخت و پس از مدت‌ها همکاری با جنبش دانشجویان مسلمان خارج از کشور در خرداد سال ۱۳۵۶، به‌طور مشکوک، دیده از جهان فروبست.

شریعتی اندیشه‌های خود را در متن حرکت‌های آزادی‌بخش جهان‌سوم و در راستای مسایل استعمار و استعمار نو عرضه داشت. او به‌خصوص استعمار فرهنگی را مایه از خود بیگانگی مردم ایران می‌دانست. این حرکت در واقع ادامه حرکت جلال آل احمد[1] شمرده می‌شد که از ۱۵ سال پیش آغاز شده بود.

به عقیدهٔ او نه لیبرالیسم سرمایه‌داری و نه مرام‌های سوسیالیستی ـ مارکسیستی نمی‌توانند مشکلات مردم ایران را حل کنند. اسلام با برنامه کاری خود تنها راه امید این ملت می‌تواند باشد. البته اسلام نیز باید از شکل تنزل‌یافته‌اش ـ که در جوامع اسلامی معاصر یافت می‌شود ـ به‌صورت یک آیین ایده‌آل مورد نظر پیامبر دگرگون شود.

از نظر شریعتی، برای رهایی از این وضعیت اسفبار باید به‌دو اصل محرک مذهب تشیع تمسک جست:

۱. امامت که تنظیم‌کننده سیستم «رهبری» است. امامت به‌معنای تسلط معنوی و سیاسی یک رهبر بر مردمی است که داوطلبانه او را به‌رهبری قبول کرده‌اند. از این رو جامعهٔ اسلامی برخلاف مسیحیت، به‌دلیل حرکتش پیرامون رهبر، متحد است.

۲. عدالت که در تشیع به سطح یکی از اصول دین ارتقا یافته است. خداوند عادل است، جامعهٔ انسانی نیز نمی‌تواند زیربار یک قانون ستمگرانه برود؛ زیرا سبب زوال اسلام می‌شود.

از سوی دیگر، شریعتی میان اسلام به‌عنوان یک فرهنگ و اسلام به‌عنوان یک ایدئولوژی فرق می‌گذاشت. او اسلام نوع اول را فاقد ارزش اجتماعی، تعهد اخلاقی و ظرفیت انقلابی می‌دانست؛ درحالی‌که اسلام نوع دوم را واقعی، انقلابی و ایثارگرایانه تلقی می‌کرد. اسلام به‌عنوان ایدئولوژی، به‌معنای تأکید بر نقش اجتماعی مذهب است.

به‌طورکلی، شریعتی برای پاسخ‌گویی به ایدئولوژی‌های دیگر، مجهز بود و به زبانی که برای مخاطبانش قابل فهم بود،[2] سخن می‌گفت.

---

۱. آل‌احمد در کتاب‌های ***غربزدگی*** و ***در خدمت و خیانت روشنفکران*** به بررسی ویژگی‌های روشنفکران ایرانی عصر خود و بیماری غرب‌زدگی می‌پردازد. آل‌احمد از اسلام در مقابل غرب‌گرایی رژیم حمایت می‌کرد و خواهان آن بود که اسلام نقش ناجی را برعهده گیرد. (رک: جلال آل‌احمد، ***غربزدگی*** و ***در خدمت و خیانت روشنفکران***)

۲. برای مطالعه آثار و تفکر شریعتی رک: علی شریعتی، ***مجموعهٔ آثار***؛ حامد الگار، ***انقلاب اسلامی در ایران***، ترجمه مرتضی اسعدی و حسن چیذری، صص ۱۲۶ ـ ۹۷؛ کدی، ***پیشین***، صص ۳۰۷ ـ ۳۰۳ و ۳۳۳ ـ ۳۱۸؛ ***سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج***، صص ۳۱۵ ـ ۳۱۱ و مجید محمدی، ***دین‌شناسی معاصر*** و

- Abbas Manoochehri, ***Ali Shariati and the Islamic Renaissance***, PP 141-156.

د. آیت الله مرتضی مطهری

نقد و ردّ جریان‌ها و اندیشه‌های مادی و التقاطی و نیز پالایش و طرح گستردهٔ معارف اسلامی، مهم‌ترین رسالتی بود که **آیت‌الله مطهری** در دهه چهل و پنجاه برعهده گرفت. در واقع، ایدئولوژی اسلامی در این دوره بنیادها و مبانی فکری خود را از آرا و اندیشه‌های کلامی و فلسفی او به‌دست می‌آورد و وام‌دار وی به‌شمار می‌آمد. استاد مطهری در سال ۱۳۳۱ از قم به تهران مهاجرت کرد؛ در عرض دو سال مقدمه، شرح و پاورقی، **اصول فلسفه و روش رئالیسم** را به پایان رساند و سال بعد عضو هیئت علمی دانشکدهٔ الهیات دانشگاه تهران گردید. وی افزون بر تدریس و تحقیق، با مجامع اسلامی و روشنفکری مبارز مانند انجمن‌های اسلامی مهندسان، پزشکان و دانشگاهیان در ارتباط بود و حلقهٔ پیوند مجامع اسلامی و روشنفکری مخالف رژیم پهلوی در تهران و قم به‌شمار می‌آمد.

در دههٔ ۵۰ ـ که تبلیغات ایدئولوژیک مسلمانان مارکسیست شده، به‌ویژه سازمان مجاهدین خلق، بخشی از جوانان را به خود جذب کرده بود ـ مطهری با تألیف کتاب و ایراد سخنرانی، ماهیت مارکسیستی سازمان مذکور را آشکار کرد. امام خمینی، در سال ۱۳۵۱ با رایزنی وی، از تأیید آن‌ها خودداری ورزید.[۱] و در نهایت نیز، در سال ۱۳۵۶، طی نامه‌ای خطاب به امام خمینی آنان را «منافقین خلق» خواند.[۲]

مطهری دین اسلام را پاسخ‌گوی تمام نیازهای آدمی می‌دانست. به‌نظر وی، در بعد سیاسی نیازهای انسانی در سه مسأله تبلیغ دین، قضاوت و ریاست عامه قابل جمع است. در زمان پیامبر، هر سه مسأله با خود پیامبر بود؛ ولی در زمان غیبت پیامبر و معصوم علیهم‌السلام این امور براساس معیارهایی خاص به‌علمای دارای شرایط واگذار می‌شود. از نظر او، چنین حقی برای فقیه از حق شرعی فقیه برخاسته است که از وابستگی مردم به اسلام، به‌عنوان یک ایدئولوژی، ناشی می‌شود. از نظر او، این حق شرعی همان حاکمیت ملی مردم است.

از نظر شهید مطهری، حکومت سه کار ویژه به عهده دارد:

۱. برقراری عدالت اجتماعی؛ تا ضمن جلوگیری از استثمار انسان از انسان، شخصیت، اراده و آزادی افراد نیز لگدکوب نشود.

۲. ایجاد فضای اخلاقی و معنوی؛ میان کار و عدالت و معنویت ارتباطی نزدیک وجود دارد و ایجاد هر کدام از آن‌ها بدون وجود دیگری ناممکن است.

۳. پاسداری از استقلال و آزادی؛ استقلال فرهنگی و فکری به‌خصوص دارای اهمیتی ویژه است.

---

۱. سیدحمید جاوید موسوی، *سیمای استاد در آینه نگاه یاران*، ص ۳۵ و ۶۶.

۲. *سیری در زندگانی استاد مطهری*، ص ۵۸.

اگر دولت دارای استقلال فرهنگی نباشد، حتی با فرض استقلال سیاسی و اقتصادی شکست خواهد خورد. طرفداری ایشان از استقلال فرهنگی او را به‌سمت آزادی اندیشه و فکر سوق می‌دهد. از منظر شهید، این سه کار ویژه اسباب تداوم و حفظ انقلاب اسلامی نیز شمرده می‌شود.[۱]

ج. زندگی و اندیشهٔ سیاسی امام‌خمینی(ره)

۱. زندگی امام‌خمینی (ره)

امام‌خمینی در ۳۰ شهریور ۱۲۸۱ هـ. ش (۲۴ سپتامبر ۱۹۰۲ م.) در شهرستان خمین به‌دنیا آمد. پدرش آیت‌اللّه سیدمصطفی موسوی، از معاصران آیت‌اللّه میرزای شیرازی، پس از آن‌که سالیانی چند در نجف‌اشرف علوم اسلامی را فراگرفت و به درجه اجتهاد نایل آمد، به ایران بازگشت و پیشوایی اهالی خمین را به عهده گرفت. درحالی‌که بیش از پنج‌ماه از ولادت «روح‌اللّه» نمی‌گذشت، سیدمصطفی، به‌دلیل مقاومت در برابر اشرار منطقه و مبارزه با ستم‌های آنان، به قتل رسید.

امام‌خمینی در نوجوانی، بخشی از معارف متداول روز و علوم مقدماتی و سطح حوزه‌های دینی را نزد علمای آن دیار فراگرفت و در سال ۱۲۹۸ هـ. ش به حوزهٔ علمیه اراک راه یافت. هنوز چند ماه از ورود وی به اراک نگذشته بود که آیت‌الله حائری، به درخواست علمای قم در نوروز ۱۳۰۰ شمسی، به آن شهر هجرت کرد و حوزهٔ علمیه قم را بنیان نهاد. امام خمینی ـ که به **آیت‌اللّه حائری** بسیار علاقه داشت ـ به قم شتافت. او پس از گذراندن دروس سطح، در درس خارج مؤسس حوزه شرکت جست و بخش عمدهٔ تحصیلات عالی خود را سپری کرد. امام خمینی گذشته از دروس معمول حوزه، فلسفه را نزد **حاج سیدابوالحسن قزوینی**، عروض، قافیه و فلسفهٔ غرب و فلسفه تکاملی داروین را از **حاج شیخ محمدرضا اصفهانی**، ریاضیات را نزد وی و **آقامیرزا اکبر یزدی** و عرفان را از **آقامیرزا محمدعلی شاه‌آبادی** فراگرفت. پس از درگذشت **آیت‌اللّه حائری** در سال ۱۳۱۵ شمسی تا سال ۱۳۲۴ ـ که **آیت‌اللّه بروجردی** به قم آمد ـ **آقا روح‌اللّه** با دوستان و هم‌درسان خود به مطالعه و تدریس معقول و عرفان و سطوح عالی اصول و فقه مشغول بود. در همین زمان، به تقاضای فضلای جوانی مانند شهید مرتضی مطهری به تدریس خارج فقه روی آورد.

اشتغال وی به فقه و اصول از آن زمان تا هنگام تبعید به ترکیه در سال ۴۳ و بار دیگر از سال ۴۴ تا مهرماه ۵۷ ـ که به پاریس مهاجرت کرد ـ در ایران و عراق ادامه داشت.[۲]

---

۱. درمورد مرتضی مطهری رک: مرتضی مطهری، ***مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی***، صص ۴۸۸ ـ ۴۸۶؛ ***اسلام و مقتضیات زمان***، ج ۱، صص ۱۹۶ ـ ۱۸۰؛ ***پیرامون انقلاب اسلامی***، صص ۱۱، ۱۷، ۱۹، ۸۵، ۸۶، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۶۸ و ۱۷۳ و مجید محمدی، ***دین‌شناسی معاصر***، صص ۱۹۱ ـ ۱۵۰.

۲. محمدحسن رجبی، ***زندگینامه سیاسی امام خمینی***، ص ۸۰.

در شرح زندگی امام خمینی باید به حوادث مهم سیاسی که در تحول و تکوین اندیشه و عمل سیاسی وی تأثیر بسزا داشت، اشاره کرد. بی‌تردید مهم‌ترین حادثهٔ سیاسی «جنبش مشروطه» است که به درگیری و انزوای روحانیت انجامید. البته وقتی امام به حوزهٔ قم گام نهاد، شانزده سال از جنبش مشروطه گذشته بود؛ اما چه بسا بازار نقل و قول و تحلیل مشروطیت در حوزه‌ها همچنان رونق داشت؛ به‌ویژه آن‌که تعدادی از استادان امام از شاگردان برجستهٔ رهبران مشروطه، مانند آخوند خراسانی، بودند. افزون بر این، امام یک ماه پس از کودتای رضاخان به قم رسید. تلاش رضاخان برای تحکیم پایه‌های قدرت، کسب پایگاه مردمی و ایجاد زمینهٔ مناسب برای برکناری احمد شاه، او را به نزدیکی با علما و ابراز تبعیت از آن‌ها ناگزیر ساخت. بدین سبب، اظهار مسلمانی پیشه کرد و سه بار به قم شتافت. احمد شاه نیز ـ که خطر رضاخان را درک می‌کرد ـ به قم رفت و با علمای آن شهر دیدار کرد. رفت و آمد شخصیت‌های اول سیاسی به قم ـ که بر اثر تنازع قدرت صورت می‌گرفت ـ به‌طور طبیعی در قم کوچک آن دوره انعکاس گسترده داشت و طلاب را در جریان اوضاع قرار می‌داد.[1] بدین سبب، امام فرموده است: «من از همان آغاز، از کودتای رضاخان تا امروز، شاهد همهٔ مسایل بوده‌ام».[2]

در دوران اقتدار رضاشاه، امام‌خمینی از نزدیک با حاج‌آقانورالله اصفهانی،[3] مجتهد بافقی[4] و سیدحسن مدرس ـ که مخالفان روحانی رضاخان شمرده می‌شدند ـ آشنا بود[5] و دربارهٔ مسایل سیاسی، با آنان گفت‌وگو می‌کرد.

در سال‌های پایانی حکومت رضا شاه، امام در مدرسهٔ فیضیه درس فلسفه، عرفان و اخلاق می‌گفت و در کنار آن، مسائل سیاسی را نیز مورد توجه قرار می‌داد. سرانجام شرایط اختناق‌آمیز آن سال‌ها سبب شد وی درس همگانی را ترک گوید و ناگزیر به تدریس پنهانی روی آورد. ره آورد این تلاش‌ها، پرورش افرادی چون شهید مرتضی مطهری بود.

امام خمینی در اولین مکتوب سیاسی خود که در ۱۵ اردیبهشت ۱۳۲۳ نگارش کرده بود به بررسی

---

۱. *همان*، ص ۸۱.

۲. *امام و روحانیت*، گردآوری دفتر سیاسی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ص ۲۸۳.

۳. در سال ۱۳۰۶ علمای اصفهان به رهبری آیت‌الله حاج‌آقا نورالله اصفهانی در اعتراض به اقدامات رضاشاه، به قم هجرت کردند و در آن‌جا متحصن شدند. هجرت و تحصن ۱۰۵ روزهٔ علما در قم، سرانجام با عقب‌نشینی ظاهری رضاشاه و شهادت مشکوک آقانورالله اصفهانی پایان یافت.

۴. وی در اعتراض به ورود غیرمحجّبه خانواده رضاشاه به حرم حضرت معصومه علیها السلام توسط رضاشاه به‌شدت مورد ضرب و شتم قرار گرفت و زندانی شد. مجتهد بافقی با وساطت آیت‌الله حائری از زندان آزاد و به شهر ری تبعید گردید.

۵. امام‌خمینی در سنین جوانی به تهران می‌رفت و با شرکت در مجلس شورای ملّی، مذاکرات مجلس و سخنان مرحوم مدرس را پی‌گیری می‌کرد.

و تحلیل اوضاع آن دوره پرداخت و ضمن آن‌که «قیام برای خدا» را «تنها راه اصلاح جهان» و فلسفهٔ بعثت همهٔ انبیای الهی از آدم تا خاتم شمرد دربارهٔ دلایل تیره‌روزی مردم ایران چنین نگاشت:

> خودخواهی و ترک قیام برای خدا ما را به این روزگار سیاه رسانده و همهٔ جهانیان را بر ما چیره کرده است... قیام برای شخص است که یک نفر بی‌سواد را بر یک گروه چندین میلیونی چیره می‌کند که حرث و نسل آن‌ها را دستخوش شهوات خود کند.

آن بزرگوار در بخشی دیگر، علما و روحانیان را مورد خطاب و عتاب قرار داده، مسئولیت سنگین آن‌ها را یادآور شد و فرجام ناگوار غفلت سیاسی‌شان را چنین بازگو کرد:

> شماها که به حق مشروع خود قیام نکردید، خیره‌سران بی‌دین از جای برخاستند و در هر گوشه زمزمه بی‌دینی را آغاز کردند[و] به همین زودی بر شما تفرقه‌زده‌ها چنان چیره شوند که از زمان رضاخان روزگارتان سخت‌تر شود.

در سال ۱۳۲۲، کتابی به نام «اسرار هزار ساله» منتشر شد. **علی‌اکبر حکمی‌زاده** ـ نویسندهٔ اسرار هزار ساله ـ با الهام از مبانی مسلک وهابیت و اندیشه‌های انتقادی کسروی تشکیلات روحانیت وبخشی از باورهای شیعیان را به باد انتقاد گرفته بود. انتشار این کتاب در حوزه‌های علمیه سروصدای بسیار به راه انداخت. امام ـ که در آن ایام درس اخلاق می‌گفت ـ درس خود را تعطیل کرد؛ در مدت یک ماه و نیم تا دو ماه، «کشف اسرار» را در رد این کتاب نوشت و برای پرهیز از شهرت طلبی، آن را بدون نام مولف منتشر ساخت. این اثر، از یک سو با ادلهٔ کلامی، فقهی، تاریخی و سیاسی به انتقاد و رد حکومت استبدادی رضاخان وساختار حکومتی به جای مانده از وی می‌پردازد و از سوی دیگر، از برپایی حکومت اسلامی جانب‌داری می‌کند.

در سال ۱۳۲۴، هنگامی که آیت الله بروجردی در تهران بستری بود، امام خمینی به ملاقاتش رفت و از وی خواست در قم اقامت گزینند. به اعتراف بسیاری از علما، امام بیش از هرکس دیگر در متقاعد ساختن **آیت‌الله بروجردی** برای اقامت در قم و تثبیت مرجعیت وی نقش آفرید. امام برای انتخاب آیت‌الله بروجردی دلایل متعدد داشت: اولاً در نظر وی مرجعیت باید در ایران مستقر می‌شد نه عراق؛ ثانیاً حضور آیت‌الله بروجردی در قم می‌توانست به تشکیلات حوزه علمیه سر و سامان بخشد و تعدد مرجعیت را به وحدت مرجعیت تبدیل کند؛ و ثالثاً تمرکز مرجعیت تقلید در قم می‌توانست مقام مرجعیت را از نزدیک در جریان رویدادهای سیاسی تهران قرار دهد. بر این اساس، امام با آن‌که خود یکی از استادان حوزه به‌شمار می‌رفت، در درس آن فقیه پاکدل شرکت می‌جست و آن را آموزنده و پربار می‌خواند.(۱)

آیت‌الله بروجردی نیز ـ که امام را به‌طور کامل می‌شناخت ـ او را در شمار مشاوران نزدیک خود قرار

---

۱. محمدحسن رجبی، **پیشین**، ص ۱۵۷.

داد و در سامان دادن به امور حوزه، ماموریت‌هایی مهم به وی سپرد.

هنگامی که زمزمهٔ تشکیل مجلس مؤسسان (۱۳۲۸ هـ. ش) برای تغییر موادی از قانون اساسی، مانند اعطای حق انحلال مجالس به شاه، مطرح شد، شاه برای کسب اطمینان از عدم مخالفت آیت‌الله‌بروجردی، وزیر کشورش **دکتر اقبال** را به قم فرستاد. امام از سوی آیت‌الله‌بروجردی به‌طور رسمی با دکتر اقبال به مذاکره پرداخت و درنهایت با لحنی تند و قاطع به وزیرکشور گفت:

> ما به شما هرگز اجازهٔ چنین تغییر و تبدیلی در قانون‌اساسی را نمی‌دهیم؛ زیرا این‌گونه تغییر، افتتاحیه‌ای جهت دستبرد اساسی به قوانین موضوعه این کشور خواهد شد و به دولت فرصت خواهد داد که هروقت و هرطورکه سیاست و منافع او اقتضا می‌کند، در قانون‌اساسی دست ببرد و طبق اغراض و امیال خود، قانونی را ملغی و قانون دیگری را جعل نماید.[۱]

سیّداحمد خمینی فرزند امام در این باره می‌گوید:

> بر اثر قضایای سیاسی که در زمان آقای بروجردی اتفاق افتاده بود، امام ازطرف مرحوم آقای بروجردی و علما مأمور شد با شاه صحبت کند. نظر مراجع و علما این بود، نماینده‌ای برود و حرف ما را صریح و پوست‌کنده به‌شاه منتقل کند و این‌کار از کسی غیر از حاج‌آقا روح‌اللّه (خمینی) برنمی‌آید؛ و ایشان طی دو ملاقاتی که با شاه انجام‌دادند، حسابی بر نقطه‌نظرات مراجع و علما تأکید کردند و به‌شاه دربارهٔ عاقبت سیاست‌هایش هشدار دادند.[۲]

در سال ۱۳۴۰ دو حادثه ناگوار اتفاق افتاد. آیت‌اللّه‌بروجردی در دهم فروردین و آیت‌اللّه کاشانی در اسفند همان‌سال سرای خاکی را وداع گفتند. با فقدان آن‌ها، رژیم شاه به تحرکاتی تازه دست یازید. تلاش برای تجزیهٔ مرجعیت و انتقال کانون آن به خارج از ایران، بخشی از تحرکات دربار بود که در کنار شتاب گرفتن روزافزون اجرای رفرم‌ها و تغییرات موردنظر امریکا تحقق یافت.

۲. اندیشهٔ سیاسی امام خمینی (ره)

چنان‌چه پیش‌تر اشاره شد، امام در اولین کتاب خود ـ **کشف اسرار** ـ ضمن حملهٔ شدید به سیاست‌های رضاشاه، به‌طرح اجمالی ولایت فقیه پرداخت. امام در این کتاب نهاد سلطنت را مشروط بر آن‌که شاه به‌وسیلهٔ مجمعی از مجتهدان واجد شرایط و پیروان فقه اسلامی انتخاب شود، فقط تا زمانی که امکان جای‌گزین‌کردن نظامی بهتر پدید آید، مجاز شناخته است.[۳] ۳۵ سال بعد، خود او اعلام کرد که چنین امکانی فراهم آمده است.

---

۱. روحانی، **پیشین**، ج ۱، ص ۱۰۲.

۲. **مجله حضور**، ش ۱، ص ۹.

۳. امام‌خمینی، ***کشف اسرار***، ص ۱۷۶.

دیگر عناصر اساسی اندیشهٔ سیاسی حضرت امام را در کتاب ولایت‌فقیه یا حکومت اسلامی وی می‌توان یافت که در سال ۱۳۴۸ در قالب سلسله درس‌هایی در نجف ارائه شده‌است. هدف این کتاب، آن است که روشن سازد علما وارثان اقتدارسیاسی دوازده‌امام علیهم‌السلام هستند.

به طور کلی، این کتاب را می‌توان در سه سطح زیر معرفی کرد:

۱. سلطنت به‌طور اساسی و بنیادی محکوم است و حضرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و امام‌حسین علیه‌السلام هردو خواهان برچیده شدن نظام‌های سلطنتی روم و ساسانی و اموی بودند.

۲. قوانین اسلام شامل همهٔ دستورها و احکامی است که بشر برای سعادت و کمال خود نیاز دارد. این قوانین عادلانه است و از منافع مستضعفان در برابر قوانین ستمگران حمایت می‌کند. قوهٔ مقننه و اختیار تشریع در اسلام تنها به خداوند متعال اختصاص دارد. ازاین‌جهت، حکومت‌اسلامی باید، به جای قانون‌گذاری، مجلسی برای اجرای احکام اسلامی داشته باشد. جامعهٔ اسلامی، برای اجرای این قوانین و جلوگیری از انحراف‌ها، به وجود رسول‌اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه‌گرامی علیهم‌السلام نیازمند است و پس از آن‌ها، این وظیفهٔ فقیهان است که جانشین آن‌ها باشند.

۳. اسلام به سبب مرام‌های انحرافی ـ که به وسیلهٔ قدرت‌های امپریالیستی در ایران تشویق می‌شود ـ در معرض خطر جدی است. علما وظیفه دارند اسلام را از انحراف‌ها پاک سازند و جنبه‌های سیاسی و اقتصادی پیام الهی قرآن را برمردم عرضه کنند. اسلام باید، به‌خصوص به تحصیل‌کردگان و دانشگاهیان معرفی شود.(۱)

۳. تحلیلی بر رفتار سیاسی امام پیش از آغاز نهضت

پرسش مهمی که در این‌جا مطرح می‌شود آن است که چرا امام(ره) پیش از سال ۴۱ و در زمان مرحوم **آیت‌الله‌بروجردی** علیه رژیم پهلوی موضع نگرفت و مخالفت‌های سیاسی خود را آشکار نساخت. برای پاسخ بدین پرسش، آگاهی از سه موضوع اهمیت خاص دارد. این موضوعات عبارت است از:

اعتقاد به حرکت از طریق مرجعیت عامه؛ با توجه به نقش و جایگاه نهاد مرجعیت در بسیج سیاسی مردم و نیز اقتدار سنتی مراجع دینی در برابر اقتدار سیاسی دولت، هرگونه مخالفت و اعتراض همگانی، منوط بر آن بود که یا مراجع دینی رهبری نهضت را به‌عهده گیرند و یا به حمایت از آن پردازند.

بی‌تردید در زمان حیات آیت‌الله بروجردی، مرجعیت عامه به ایشان تعلق داشت و خارج از حوزهٔ اقتدار دینی وی، عملاً کاری انجام نمی‌گرفت. امام‌خمینی ـ که در آن دوران مجتهدی فاضل(نه مرجع)

---

۱. امام خمینی، *حکومت اسلامی*، ص ۳۳، ۵۳، ۶۰ و ۱۷۷.

و استادی برجسته به‌شمار می‌آمد ـ همواره به حمایت از آیت‌الله بروجردی می‌پرداخت؛ از نظر سیاسی، خارج از چارچوب مرجعیت وی، موضعی بر نمی‌گزید و تقویت پایه‌های اقتدار آن بزرگوار را به معنای تحکیم حوزه‌های علمیه و سنگر رویارویی با تعرضات احتمالی دولت می‌دانست. با رحلت **آیت‌الله بروجردی** مقام مرجعیت به امام خمینی نیز روی آورد و زمینه‌های اقتدار سنتی و اجتماعی ایشان فراهم آمد. در واقع از این دوره به بعد امام خمینی از جایگاه یک مرجع دینی، نهضتی را آغاز کرد که بدون احراز چنین اقتداری پیروزی آن ناممکن به‌نظر می‌رسید.

بیگانگی حوزه‌های علمیه با سیاست؛ فضای آن‌روز حوزه،فضایی بیگانه با مسائل سیاسی بود و برچسب خطرناک آخوندسیاسی ابزاری برای منزوی کردن روحانیان آگاه به‌شمار می‌آمد.

رژیم و وابستگان آن، که حضور قدرتمند مراجع را مانع اقدامات سیاسی خود می‌دیدند، شعار جدایی دین از سیاست را تبلیغ می‌کردند. این اقدام در حوزه و روحانیت مؤثر افتاده بود. چنان‌که امام می‌فرماید:

> مهم‌ترین حرکت، القای شعار جدایی دین از سیاست است که متأسفانه این حربه در حوزه و روحانیت تا اندازه‌ای کارگر شده است تا جایی که دخالت در سیاست دون شأن فقیه و ورود در معرکهٔ سیاسیون، تهمت وابستگی به‌اجانب را به‌همراه می‌آورد... عده‌ای مقدس‌نمای واپسگرا همه‌چیز را حرام می‌دانستند... خون‌دلی که پدر پیرتان از این دستهٔ متحجرخورده است، هرگز از فشارها و سختی‌های دیگران نخورده است.(۱)

بر این اساس، امام شکستن این جو در درون حوزه راگام نخست مبارزه تشخیص داد؛ زیرا اگر سد افرادی که به آمیختگی دین و سیاست اعتقاد نداشتند، شکسته نمی‌شد؛ مبارزه با خودکامگان دربار معنایی جز نبرد هم‌زمان در دو جبههٔ دشوار نداشت. امام‌خمینی، در کتاب **حکومت اسلامی**، از آن دوران چنین یاد می‌کند:

> روزی مرحوم آقای‌بروجردی، مرحوم آقای‌حجت، مرحوم آقای‌صدر و مرحوم آقای خوانساری ـ رضوان‌الله‌علیهم ـ برای مذاکره در یک امر سیاسی در منزل ما جمع شده‌بودند. به آنان عرض‌کردم که شما قبل از هرکار تکلیف این مقدس‌نماها را روشن کنید. با وجود آن‌ها مثل این‌استکه دشمن به‌شما حمله کرده و یک‌نفر هم محکم دست‌های شما را گرفته باشد. این‌هایی که اسمشان «مقدسین» است ـ نه مقدسین واقعی ـ و متوجه مفاسد و مصالح نیستند، دست‌های شما را بسته‌اند و اگر بخواهید کاری انجام بدهید، حکومتی را بگیرید، مجلسی را قبضه کنید که نگذارید این مفاسد واقع‌شود، آن‌ها شما را در جامعه ضایع می‌کنند.(۲)

---

۱. کوثر، ص ۳۸.

۲. امام خمینی، *حکومت اسلامی*، ص ۱۷۲.

ضرورت تربیت نیروهای متفکر و انقلابی؛ امام‌خمینی با درک این ضرورت که هرگونه تحول و انقلاب، نخست باید از حوزهٔ روحانیت آغاز شود، برای ایجاد تحول و اصلاح در درون حوزه و ایجاد بستری مناسب برای شکل‌گیری مبارزه‌ای عمیق و فراگیر، به تربیت نیروهای آگاه، متفکر و انقلابی پرداخت. یکی از پژوهشگرانِ تاریخ انقلاب اسلامی در این باره می‌گوید:

> ایشان در کلاس‌های درس فقه خود که معمولاً مهم‌ترین موضوع در برنامه‌ی درسی حوزه‌ها محسوب می‌شد، الهام‌بخش و تعلیم‌دهندهٔ نسل کاملی از علما بود که بعداً به سازمان‌دهندگان انقلاب تبدیل شدند. مشخصه بارز درس‌های او، توانایی عجیب او در ارتباط‌دادن فقه با عرفان و ملاحظات عقلانی و سیاسی بود.(۱)

نتیجهٔ تربیت نیروهای متفکر، انقلابی و کارآمد در سال‌های ۵۶ و ۵۷ آشکار شد. در این سال‌ها که اوج درگیری نیروهای انقلابی و رژیم سلطنتی بود، امام توانست، با بهره‌برداری از نیروهای تربیت‌یافته، پیش از پیروزی انقلاب، نهضت را از انحرافات احتمالی حفظ کند و پس از پیروزی، راه نفوذ بیگانگان درساختار شکل‌گرفتهٔ جدید را ببندند.

۴. روش‌های مبارزاتی امام‌خمینی(ره)

امام‌خمینی در جریان مبارزه، روش‌های مبارزاتی ویژه‌ای را به نمایش گذارد که به بخشی از آن‌ها اشاره می‌شود:

اعتقاد به حرکت و بسیج مردمی؛ امام با اعتقاد راسخ به نقش کلیدی مردم در سرنگونی نظام شاهنشاهی، به‌طور مستقیم با آن‌ها سخن می‌گفت و آنان را به مبارزه تا پیروزی فرا می‌خواند. وی باتوجه به‌رابطهٔ معنوی شیعیان و مرجعیت، آحاد ملت را علیه وضع موجود بسیج کرد.

برخورد قاطع و اعتماد به نفس کامل؛ امام درجریان انقلاب، با قاطعیتی منحصر به‌فرد، بر نابودی رژیم و پدیدآوردن نظامی مبتنی بر شعارهای انقلاب تأکید می‌ورزید؛ به گونه‌ای‌که همگان باور داشتند وی به هیچ‌وجه و با هیچ فشاری کوتاه نمی‌آید.(۲) این رفتار الگوی مردم قرار گرفت و در تشکیل و تشدید روحیهٔ انقلابی در آن‌ها سودمند افتاد. امام در جریان انقلاب پیوسته وعدهٔ پیروزی می‌داد، در

---

۱. *سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج*، **پیشین**، ص ۳۰۴.

۲. در این‌جا ذکر نمونه‌ای از قاطعیت امام سودمند می‌نماید: «امام از ملاقات با هرشخصی که مسؤولیت سیاسی داشت، قبل از آنکه از آن پست استعفا دهد، خودداری می‌کرد. تقاضای بختیار برای ملاقات به‌همین‌دلیل ردشد؛ اما سیدجلال تهرانی، رییس شورای سلطنت که برای دیدار با امام به‌پاریس رفته‌بود، پس از این‌که به او گفته شد باید استعفا دهد و شورای سلطنت را غیرقانونی بخواند و چنین کرد، توانست با امام ملاقات کند. استعفای سیدجلال تهرانی از شورای سلطنت، پیروزی بزرگی برای ملت ایران بود».

برابر نغمه‌های ناسازگار با مواضع اعلام شده می‌ایستاد و هشدار می‌داد.[۱]

جذب ارتش؛ امام چنان باور داشت که بدنهٔ ارتش، افسران و درجه‌داران آن، به مردم مسلمان کشور تعلق دارند. بنابراین از درگیری ملت و ارتش جلوگیری می‌کرد و ارتشیان را به سرپیچی از فرمان سران و پیوستن به‌ملت فرامی‌خواند. بدین‌ترتیب، مردم به‌پای ارتش گل می‌ریختند و شعار ارتش برادر ماست سر می‌دادند و ارتشیان نیز گروه گروه ارتش را ترک می‌گفتند. سرانجام با پیوستن همافران نیروی هوایی به انقلاب، نهضت به پیروزی نزدیک شد.

عدم همگرایی با جریان‌های انحرافی؛ امام باتوجه به‌عملکرد گذشتهٔ نیروهای چپ، می‌گفت:

> ما با مارکسیست‌ها کار نمی‌کنیم. ما به‌آن‌ها اعتماد نداریم. آن‌ها از پشت به‌ما خنجر می‌زنند. ما اسلام را می‌خواهیم، آن‌ها دشمن اسلامند.[۲]

خیانت‌های حزب توده، وابستگی این حزب به اتحاد شوروی، وابستگی گروه‌های دیگر چپ به بیگانگان و بیگانگی ایدئولوژی و اندیشهٔ آنان با فرهنگ مردم ایران همواره سبب سوءظن عمومی و طرد آنان از سوی مردم شده است. البته انقلاب، آن‌ها را تحمل کرد و تا زمانی که علیه مردم دست به اسلحه نبرده بودند یا جاسوسی‌شان برای بیگانگان، فاش نشده بود به آن‌ها فرصت فعالیت سیاسی و فرهنگی داد.

شناخت و خنثاسازی توطئه‌ها؛ امام‌خمینی در شناخت و خنثاسازی توطئه‌ها بسیار توانا بود. پیام سرنوشت‌ساز وی در برابر نقشهٔ شوم دشمن در ۲۱ بهمن ۵۷ بر درستی این سخن گواهی می‌دهد. برابر اسناد موجود، در آن روز دولت ساعت منع عبور و مرور را ۴/۵ بعدازظهر اعلام کرد تا درخلال آن، ارتش در نقاط حساس شهر مستقر شود و با دستگیری و اعدام سران انقلاب، نهضت را سرکوب کند.[۳] این توطئه با فرمان تاریخی امام که به‌سرعت به‌اطّلاع مردم تهران رسید، خنثا شد. پیام چنین بود:

> اعلامیهٔ امروز حکومت‌نظامی خدعه و خلاف‌شرع است و مردم به‌هیچ‌وجه به‌آن اعتنا نکنند.[۴]

---

۱. برای مثال «بازرگان که از خطر درگیری و کودتای نظامی بیمناک بود در آذر ۵۷ شخصاً راهی پاریس شد تا آیت‌اللّه‌خمینی را به مصالحه راضی کند. او می‌گوید: من تصویر وحشتناکی از آن‌چه در نظر خود مجسم می‌کردم، خطر جنگ داخلی و کشتار بی‌حد و حساب را برای آیت‌اللّه‌خمینی تشریح کردم. ولی آیت‌اللّه در پاسخ من گفت: حرکت انقلاب به نقطه اوج خود رسیده و آتش انقلاب روشن شده... وقتی که من از آیت‌اللّه سؤال کردم آیا شما به پیروزی مردم بی‌سلاح در برابر ارتشی که تا دندان مسلح است، اطمینان دارید؟ آیت‌اللّه با اطمینان‌خاطر سری به‌علامت تصدیق تکان داد و گفت: بهتر است شما به‌جای این حرف‌ها صورتی از اسامی کسانی که می‌توانیم برای تصدی امور به آن‌ها اعتماد کنیم، تهیه کنید». (محمود طلوعی، *داستان انقلاب*، ص ۵۴۸)

۲. *آئین انقلاب اسلامی*، (آراء برگزیده امام‌خمینی)، ص ۳۸۶.

۳. مدنی، **پیشین**، ص ۴۶۷.

۴. احمد خمینی، *آن روزهای خدایی* (یادمان هجدهمین سالگرد پیروزی انقلاب)، ص ۱۲.

تغییر در روحیه عمومی و وقوع انقلاب

منظور از روحیهٔ انقلابی یک روحیهٔ پرخاشگری و پابرجاست که تا پیروزی انقلاب و حتی گاهی تا بعد از آن ادامه می‌یابد و از کشته‌شدن، دستگیرشدن و سرکوب‌شدن نمی‌هراسد و به اقدامات دستوری - رفرم و اصلاحات - رژیم سیاسی بی‌توجه است. تا این روحیه در جامعه‌ای پدید نیاید هرچند سایر شرایط موجود باشد، انقلابی اتفاق نمی‌افتد.

این روحیه هرچند تا قبل از قیام ۱۹ دی ۱۳۵۶ قم در میان بخشی از روحانیان و تعدادی از روشنفکران وجود داشت اما عامهٔ مردم تا آن هنگام و به‌ویژه تا زمان برگزاری مراسم چهلم شهدای قم که در تبریز - ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ - در سطح گسترده‌ای به‌وقوع پیوست، از آن برخوردار نبودند. از آن زمان به‌بعد، که اقشار مختلف اجتماعی به‌تدریج به انقلاب می‌پیوستند، چنین روحیه‌ای به‌روشنی قابل رؤیت بود. همه منتظر سقوط شاه بودند و از انقلابیان کسی تصور نمی‌کرد که شاه این‌بار نیز پیروز خواهد شد و فقط مسأله زمان سقوط باقی‌مانده‌بود. افراد پس از شرکت در مراسم مذهبی و تظاهرات‌های گوناگون، زمان و محل برگزاری تظاهرات بعد را به‌یکدیگر می‌گفتند. آن‌ها هرشب با گفتن اللّه‌اکبر بر پشت‌بام‌ها تنور نهضت را داغ نگه می‌داشتند. حتی برقراری حکومت نظامی در شهرهای مختلف و کشتار ۱۷ شهریور[(۱)] نیز نتوانست این روحیه را از مردم بگیرد بلکه آن‌را تشدید کرد. اعتصاب‌های گسترده در سراسر مملکت به‌وقوع پیوست[(۲)] صنایع نفتی، دانشگاهها، ادارات، مدارس، بازارها، هواپیمایی و... به اعتصاب پیوستند و سرانجام با فرمان رهبر انقلاب سربازان و گروه‌هایی از درجه‌داران و افسران از ارتش فرار کرده به مردم پیوستند.[(۳)] روحیهٔ شدید انقلابی تمام

---

۱. به‌دنبال تظاهرات‌های گسترش‌یابنده، از ساعت ۶ بامداد روز ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ به‌مدت ۶ ماه در شهرهای تهران، قم، تبریز، مشهد، اصفهان، شیراز، آبادان، اهواز، قزوین، کازرون، جهرم و کرج مقررات حکومت نظامی اعلام شد. صبح روز ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ تظاهرات مردم در میدان ژاله تهران به گلوله بسته شد و جمع بسیاری از مردم شهید و مجروح شدند. البته فرمانداری نظامی تهران برای ممانعت از گسترش اعتراضات تعداد کشته را ۵۸ و مجروحین را ۲۰۵ نفر اعلام کرد.

۲. پس از فاجعهٔ ۱۷ شهریور، انتظار عمومی ورود به نبرد مسلحانه بود. دار و دستهٔ اویسی، آزمون و ثابتی نیز درصدد بودند نهضت را به این میدان بکشانند. اما رهبر انقلاب با نیروهای مسلح وارد جنگ نشد، بلکه ستون فقرات و ارکان اقتصادی رژیم را آماج حمله قرار داد. اعتصاب، سراسر کشور را در تعطیلی فروبرد. (رک: سیروس پرهام، **پیشین**، صص ۵۲-۵۱ و ۸۱)

۳. در مذاکرات شورای فرماندهان ارتش که در ماه‌های دی و بهمن ۱۳۵۷ صورت پذیرفت به‌نداشتن نیروی کافی برای مقابله با تظاهرات به‌ویژه در تهران و این‌که افسران در جیبشان عکس امام‌خمینی دارند و عدم توان ارتش در جذب سربازان جدید اشاره شده است. هم‌چنین گفته‌شده که خیلی از نظامیان به‌دلیل ترسی که برآنان حاکم شده به خارج از کشور گریخته‌اند. در یکی از آخرین مذاکرات پس از این‌که بر قاطعیت امام‌خمینی در پیشبرد اهداف انقلاب اشاره شد، در مورد ارتش و پلیس چنین شده است: مثل برف آب خواهیم شد. (رک: ***مثل برف آب خواهیم شد***، **مذاکرات شورای فرماندهان ارتش - دی و بهمن ۱۳۵۷**، صص ۱۷۰ و ۲۴۳ - ۲۴۰)

مملکت را در اعتصاب و اغتشاش فروبرد و نظام شاهنشاهی فروپاشید. یکی از نکات قابل‌توجه در اثبات این‌روحیه در انقلاب‌اسلامی ایران سخنرانی شاه مبنی بر این‌که صدای انقلاب ایران را شنیده و به خواست انقلابیان احترام می‌گذارد، بوده است. کسی به این درخواست عاجزانه شاه برای برقراری آرامش توجهی نکرد. تغییر پیاپی نخست وزیران توسط وی نیز نتوانست او را نجات بخشد. روحیهٔ انقلابی پدید آمده با قدرت و سرعت بسیار به‌سوی هدف ـ که نابودی رژیم شاهنشاهی بود ـ پیش می‌رفت و سرانجام آن را سرنگون نمود.

این روحیهٔ انقلابی همگانی چگونه پدید آمد؟ گرچه بیان تمامی علل وقوع این روحیه ـ روحیه‌ای که تصور می‌کرد بسیار پرقدرت است و سرانجام به پیروزی خواهد رسید، مشکل است ـ ولی به‌جز تأثیر انتشار نامه علیه امام‌خمینی(ره) در روزنامه اطلاعات که تظاهرات و سرکوبی ۱۹ دی ۱۳۵۶ قم را درپی‌داشت، می‌توان درمورد زمینه‌ها و دلایل پیدایش، فراگیری، تداوم و شدت این روحیه از موارد زیر نام برد:

۱. نارضایتی از وضع موجود که ناشی از ویژگی‌ها و اقدامات مختلف رژیم شاه بود.

۲. گسترش آرمان وضع مطلوب و بازگشت به خویشتن ناشی از تلاش‌های گروه‌های مذهبی که به‌ویژه از ۱۵ خرداد ۴۲ آشکار شد بود.

۳. تکیه نهضت برآرمان اسلامی مردم ایدئولوژی تشیع که یک حس پرخاشگری علیه ظلم و مبارزه در راه خدا و در نهایت شهادت‌طلبی را در پیروان خویش زنده نگاه می‌دارد.

۴. قاطعیت، ارادهٔ پولادین، دلیری، جرأت و اعتمادبه‌نفس رهبری انقلاب.

۵. وجود رابطهٔ مقلد و مجتهد میان مردم و رهبری انقلاب که یک جنبهٔ عمومی و همگانی داشت.

۶. شرکت عمومی و همه‌ساله در مراسم ماه محرم و دسته‌های عزاداری تاسوعا و عاشورا و اربعین. شاه نمی‌توانست از این مراسم و دسته‌های عزاداری ممانعت کند و تجمع انبوه مردم در شرایط جدید پیش‌آمده به مردم روحیه می‌بخشید. بدین‌ترتیب، دولت نظامی ازهاری ـ که با فرار و غیبت سربازان مواجه شده بود و آن‌ها نیز که در ارتش مانده بودند، تحت تأثیر تبلیغات مذهبی واقع شده بودند ـ تظاهرات تاسوعا و عاشورای سال ۱۳۵۷ را آزاد اعلام کرد و مخالفان، راهپیمایی‌های تاسوعا و عاشورا را باشکوه‌ترین رفراندم تاریخ معاصر ایران خواندند.

۷. مراسم پیاپی بزرگداشت شهیدان ـ شب هفتم، چهلم و... ـ و این‌که رژیم نمی‌توانست از برگزاری آن‌ها ممانعت کند.

۸. تأثیر سیاست حقوق بشر کارتر در ایران؛ هرچند در زمینه نقص حقوق بشر در ایران تذکرات پراکنده‌ای صورت می‌گرفت، اما هرگز امریکایی‌ها به‌طور جدی تهدید نکردند که میزان کمک‌ها و

حمایت خود از رژیم شاه را به‌دلیل پایمال‌شدن حقوق بشر در ایران کاهش خواهند داد. علی‌رغم این امر شاه ترسیده بود و بعضی از مخالفان هم شهامت یافته بودند نامه‌ها و عریضه‌های سرگشاده‌ای انتشار دهند. کشتار ۱۷ شهریور ۵۷ و تأیید کارتر از این اقدام شاه موجب شد مردم به دروغ بودن ادعای حقوق بشر وی پی ببرند.[۱] فروش هواپیماهای آواکس و اف ۱۶ به شاه در سال ۵۶ نیز دورویی امریکا را نشان داده بود.

۹. روش‌های مبارزاتی انقلابیان ـ مانند گفتن اللّه‌اکبر برپشت‌بام‌ها ـ تهدید امام‌خمینی(ره) به‌احتمال به کارگیری نبرد مسلحانه عمومی درصورتی‌که تظاهرات و اعتصاب‌ها کارساز نباشد،[۲] و موفقیت انقلابیان در جذب ارتش؛ امام‌خمینی از درگیری مردم با ارتشیان جلوگیری کرده، از ارتشیان خواستند با فرار از پادگان‌ها به مردم بپیوندند. مردم وقتی که از کنار تانک‌ها عبور می‌کردند، در حمایت از ارتش و برادری آن‌ها با مردم شعار می‌دادند و آنان را تشویق به فرار و ترک ارتش می‌کردند.

انقلابیان حتی به داخل مطئمن‌ترین نیروهای رژیم شاه ـ گارد شاهنشاهی ـ نیز نفوذ کرده بودند. در روز عاشورای سال ۱۳۵۷ گروهی از درجه‌داران و سربازان به درجه‌داران و سربازان گارد در لویزان حمله کردند و دهها نفر از آنان را به‌قتل رساندند. بعداً چنین شایع شد که این افراد به‌منظور آغاز حمله‌ای بزرگ ـ از طریق هلیکوپتر ـ به تظاهرات روز عاشورا گرد آمده بودند، که بدین‌وسیله طرح آن‌ها خنثا گردید.[۳]

۱۰. عقب‌نشینی‌های پیاپی شاه و دولت‌مردان رژیم و برخورد انفعالی با جریان نهضت.

تغییر پیاپی نخست‌وزیران،[۴] مباحثات نمایشی مجلسیان که تلاش می‌کردند خود را نمایندگان مجلسی آزاد و دمکراتیک جلوه دهند،[۵] بازداشت تعدادی از مقامات به‌اتهام فساد و ایجاد نارضایتی،[۶] سخنرانی عذرخواهانه شاه نیز همگی ناتوانی رژیم را اثبات و بر روحیهٔ عمومی انقلابی افزود.

---

۱. رک: کدی، **پیشین**، صص ۳۴۳ ـ ۳۴۱ و ۳۴۶ ـ ۳۴۵.

2. See *Newsweek*, pp 31 - 32.

۳. ارتشبد قره‌باغی آخرین رییس ستادارتش شاه حملهٔ فوق را تأیید کرده است. به نظر وی علل تأثیربخشی تبلیغات مذهبیون بر نیروهای مسلح عبارت بودند از: سوءاستفاده‌های مالی در ارتش، تبعیض‌های فراوان و تفاوت فاحش حقوق افسران و درجه‌داران با حقوق مستشاران امریکایی، حقوق بسیار کم پاسبان‌ها، فتاوی علما و تبلیغات مذهبی مبنی براین‌که ادامهٔ خدمت مخالف اسلام است و ورود نوارها و اعلامیه‌ها توسط سربازان و افسران وظیفه به پادگان‌ها و.... (رک: عباس قره‌باغی، ***اعترافات ژنرال***، صص ۷۴ ـ ۶۹ و ۱۱۳ ـ ۸۹)

۴. پس از آغاز انقلاب و اوج‌گیری آن، شاه سه‌بار در چندماه باقی‌ماندهٔ عمر رژیم خود در سال ۱۳۵۷ نخست‌وزیر را عوض کرد. ابتدا شریف‌امامی از تاریخ پنجم شهریور به‌جای جمشید آموزگار نشست و سپس به‌ترتیب سرلشکر ازهاری و شاپوربختیار متصدی این پست شدند.

۵. در زمینهٔ مخالفت پزشک‌پور و گروه پان‌ایرانیست با دولت شریف امامی رک: ***اطلاعات*** ۲۱ و ۲۳ شهریور ۵۷.

۶. رک: ***روزنامه اطلاعات*** ۲۰، ۲۲ و ۲۳ شهریور ۵۷.

به‌طورکلی، شاه روحیه‌اش را باخته و شدیداً ترسیده بود. ملاقات‌کنندگان با شاه در آبان‌ماه ۱۳۵۷ گفته‌اند که وی ناامید و افسرده به‌نظر می‌رسیده است.(۱) مایک بلومنتال وزیرخزانه‌داری امریکا که قبل از این ملاقات‌ها او را دیده بود، وقتی به امریکا بازگشت به دولت‌مردان امریکایی گفت شما یک مرده متحرک در ایران دارید. شاه که یک‌سال قبل در دیدار با وی مغرور و خوش‌قیافه به‌نظر می‌رسید، دراین ملاقات گیج و بیمار بود.(۲)

در لیست بالا برخی از موارد نیز دیده می‌شود که از سال‌ها پیش از انقلاب وجود داشتند، اما باعث پیدایی روحیهٔ عمومی انقلابی نشدند. ذکر این زمینه‌ها در این‌جا به‌این‌خاطر صورت گرفته است که اگر چنین مواردی وجود نمی‌داشتند چنین روحیه‌ای با ویژگی‌های خاص خود نیز امکان وجود نمی‌یافت.

* * *

در این فصل باتوجه به این‌که در بررسی چگونگی وقوع انقلاب باید به ویژگی‌ها و اقدامات طرفین درگیر - رژیم سیاسی و انقلابیان - پرداخت، در سه بخش به بحث پرداختیم. همان‌طورکه ملاحظه شد، پس از کودتای ۲۸مرداد، اولین برخوردهای شدید بین گروه‌های مذهبی به‌ویژه امام‌خمینی با رژیم شاه به‌دلیل اقدامات ضداسلامی وی - مانند حذف شرط مسلمان بودن و تبدیل سوگند به قرآن به «کتاب آسمانی» در لایحهٔ انجمن‌های ایالتی و ولایتی - وجهه ضدفرهنگی رژیم در تمام مدت زمامداری شاه به‌گونه‌ای ادامه یافت و شاه از این جهت همواره مورد انتقاد مخالفان مذهبی بود.

از موارد دیگر که بر نارضایتی‌های عمومی دامن می‌زد ویژگی‌های سیاسی و نتایج اقدامات اجتماعی - اقتصادی این رژیم بود. استبداد و اختناق رژیم و وابستگی‌اش به بیگانگان و به‌علاوه رابطهٔ گرم رژیم با اسرائیل، پیوسته موضوع مخالفت عمومی با این رژیم بود. از سوی دیگر، برنامه‌های اقتصادی شاه در دو بخش کشاورزی و صنعت نیز هم‌چنان‌که پیش از این آمد باعث افزایش نارضایتی‌ها گردید. این برنامه‌ها موجب وابستگی کشور به واردات مواد اصلی کشاورزی، ایجاد و توسعهٔ صنایع مونتاژ و وابسته، تبدیل ایران به بازار مصرف کالاهای امریکایی و غربی و عمیق‌ترشدن خطوط طبقاتی شد.

در یک جمع‌بندی باید گفت آن‌چه باعث نارضایتی‌های انقلابی می‌گردد تقابل بین محتوای ذهنی افراد با واقعیات بیرونی است. زمانی که شرایط به‌حدّ ناامیدی از بهبودی وضع می‌رسد چنین نارضایتی پدید می‌آید.

---

1. See Newsweek, *op.cit.* pp 30 - 32.

۲. رک: ویلیام شوکراس، *آخرین سفر شاه*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، صص ۱۷ - ۱۶.

محتوای ذهنی مردم ایران همان فرهنگ، اصول، الگوها و اسطوره‌های اسلامی است. این محتوای ذهنی درمدت حاکمیت رژیم شاه معیار سنجش مشروعیت و عدم‌مشروعیت اقدامات رژیم بود. سرانجام ملت، رژیم شاه و نتایج اقداماتش را با خود و آرمان‌هایش در تعارض واقعی یافت و برای از میان برداشتن آن به‌تکاپو افتاد.

اما همان‌طور که گفتیم انقلاب به‌جز نارضایتی انقلابی از شرایط موجود، به اندیشهٔ جای‌گزین، روحیهٔ انقلابی و رهبری نیز نیاز دارد.

اندیشهٔ جای‌گزین از طریق تلاش‌های گروه‌های مذهبی و امام‌خمینی(ره) در زمینهٔ بازگشت به اسلام و ارزش‌های اسلامی در جامعه پای گرفت و بر اذهان عمومی مسلط شد.

پیدایش نیروهای مخالف به‌خصوص در سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۵ بیان‌گر پیدایش نگاه جدیدی در میان نیروهای اجتماعی است. در این دوره امکان اصلاح حکومت که نیروهای سیاسی قدیمی امید آن را داشتند از بین می‌رود و تنها راه فراروی مبارزان سیاسی، از بین بردن حکومت می‌باشد. به‌لحاظ ایدئولوژیک، این دوره شاهد پیدایش ایدئولوژی‌های رقیب در مبارزه با حکومت بود. ایدئولوژی‌های مارکسیستی، مارکسیستی ـ اسلامی و اسلامی سه ایدئولوژی در سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۵ بودند که مدعی جانشینی ایدئولوژی حاکم بودند. هرچند ایدئولوژی‌های مارکسیستی و مارکسیستی ـ اسلامی در شهرهای بزرگ و مراکز دانشگاهی توانستند تا حدی نفوذ کنند، اما در سطح عموم جامعه به‌دلیل مغایرت با فرهنگ مذهبی مردم نتوانستند گسترش یابند. آنها در دانشگاهها نیز با ایدئولوژی اسلامی به‌عنوان یک رقیب جدی مواجه شدند. ایدئولوژی اسلامی با توجه به نفوذ عمیقی که در سطح جامعه داشت، به‌وسیله شبکهٔ بسیار وسیع روحانیت در شهرها و روستاها گسترش یافت و توانست با بسیج عمومی مردم، جای‌گزین ایدئولوژی حاکم گردد.

ازسوی دیگر، روحیهٔ انقلابی عمومی نیز چنان‌چه شرح آن گذشت، پدید آمد. آن‌چه در هرسه مورد فوق دارای نقش بود، وجود رهبری و ساختارها بود. رهبری امام و شبکهٔ مساجد و روحانیت، هم در تحریک نارضایتی‌ها، هم در گسترش اندیشهٔ جای‌گزین و هم در ایجاد و برانگیختن روحیهٔ عمومی انقلابی دارای نقش بودند. از سوی دیگر، بسیج همگانی و آوردن مردم به صحنه و تداوم آن تا پیروزی انقلاب توسط همین ساختارها صورت می‌گرفت. از ویژگی‌های این ساختارها ارتباط معنوی و دائمی مردم با آن‌ها بود.

فصل چهارم

بررسی‌های نظری دربارهٔ انقلاب اسلامی

مقدّمه

در تبیین علل وقوع انقلاب اسلامی ایران، برخی از نویسندگان براساس نظریه‌های انقلاب و پاره‌ای دیگر براساس برداشت‌های علمی خویش به بررسی پرداخته‌اند اما این بررسی‌ها را می‌توان براساس رهیافت‌های علمی آنها دسته‌بندی کرد. در این فصل، نخست در یک جمع‌بندی کلی این برداشت‌ها و رهیافت‌های علمی معرفی و سپس معدودی از برداشت‌های شخصی نویسندگان، مطرح می‌شود و در پایان سه مورد از نظریه‌های مشهور انقلاب، بیان شده، و با انقلاب‌اسلامی‌ایران مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

رهیافت‌های گوناگون علمی در بررسی انقلاب اسلامی

دقت در آثاری که دربارهٔ انقلاب اسلامی ایران نگاشته شده، نشان می‌دهد که هر اثر به یک، تعدادی یا همهٔ عوامل فرهنگی، جامعه‌شناختی، اقتصادی، روان‌شناختی و سیاسی توجه یا تأکید کرده است.(۱)

البته شیوهٔ استدلال و برداشت‌های افرادی که در ظاهر بر عامل یا عواملی تأکید ورزیده‌اند، ممکن است متنوع و متفاوت باشد.

تاکنون دسته‌بندی‌های گوناگونی از نوشته‌های مربوط به انقلاب اسلامی ارائه شده است. حاصل

---

۱. البته تعدادی دیگر از نوشته‌ها در مورد انقلاب اسلامی نیز وجود دارد که فاقد پشتوانهٔ نظری‌اند و به آن‌ها، روی‌کردهای غیرعلمی یا روزنامه‌نگارانه می‌گویند. از جمله خاطرات اشخاص کلیدی رژیم پهلوی و مأموران سیاسی خارجی مقیم تهران که بر چارچوب نظری خاص متکی نیستند، و بیش‌تر به جمع‌آوری وقایع و حوادث انقلاب مبادرت کرده‌اند. فریدون هویدا برادر نخست‌وزیر شاه در کتاب ***سقوط شاه***، عباس قره‌باغی در کتاب ***اعترافات ژنرال***، پرویز راجی در کتاب ***خدمتگزار تخت طاووس***، ویلیام سولیوان آخرین سفیر امریکا در تهران در کتاب ***مأموریت در ایران*** در دسته تحلیل‌های روزنامه‌نگارانه قرار می‌گیرند. در گروه تحلیل‌های غیرعلمی، فرضیهٔ توطئه نیز وجود دارد که از سوی وابستگان رژیم و برخی مارکسیست‌ها مطرح شده و انقلاب را توطئه قدرت‌های خارجی مانند امریکا و انگلیس می‌دانند. این‌گونه تحلیل‌ها متکی بر اسناد معتبر نیست و با اسناد و مدارک موجود نیز مغایر می‌نماید. اصولاً نمی‌توان یک انقلاب بزرگ را که ریشه در اعماق تاریخ کشور دارد و از همراهی اکثریت قریب به‌اتفاق ملت برخوردار بوده، سبب تحولات عمده‌ای در سطوح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی گردیده است و بیش از همه منافع قدرت‌های بزرگ را تهدید کرده، با فرضیه‌های غیرعلمی تحلیل کرد. (برای مطالعهٔ این فرضیه‌ها ر.ک: محمدتقی سبزه‌ای، ***نقد آسیب‌شناسانهٔ تئوری‌های انقلاب***، صص ۲۱ ـ ۱۴)

یکی از این دسته‌بندی‌ها در جدول زیر آمده است:(۱)

تأکید بر عوامل اقتصادی‌واجتماعی	**تأکید بر عوامل روان‌شناختی (فردی‌واجتماعی)**	**رهیافت سیاسی به انقلاب**	**تأکید بر اهمیت عوامل فرهنگی**	**رهیافت چند علتی به انقلاب**
مثال‌ها: ۱. رابرت لونی در کتاب ***ریشه‌های اقتصادی انقلاب ایران.*** ۲. تدا اسکاچپل در مقالهٔ «***دولت تحصیلدار و اسلام شیعی درانقلاب‌ایران***». ۳. همایون کاتوزیان در کتاب ***اقتصاد سیاسی ایران.*** ۴. افرادی که بر اساس نظریه نظام جهانی والرستین مطلب می‌نویسند.	**مثال‌ها:** ۱. ماروین زونیس در کتاب **شکست شاهانه.** ۲. افرادی که بر اساس روش روان‌شناسی اجتماعی جیمز دیویس مطلب می‌نویسند. ۳. نویسندگانی که بر مبنای نظریهٔ محرومیت نسبی تدرابرت‌گر نوشته‌اند؛ مانند فرخ مشیری در کتاب ***دولت و انقلاب اجتماعی در ایران.***	**مثال‌ها:** ۱. ایرواند آبراهامیان در مقالهٔ «***علل ساختاری انقلاب ایران***» که بر مبنای نظریه انقلاب هانتینگتون نوشته شده است. ۲. کسانی که براساس نظریه بسیج منابع چارلز تیلی مطلب نوشته‌اند؛ مانند میثاق پارسا در کتاب ***ریشه‌های اجتماعی انقلاب ایران*** و جرالد گرین در مقالهٔ «***ضدبسیج به‌عنوان یک روش انقلابی***».	**مثال‌ها:** ۱. علی دوانی در کتاب ***نهضت روحانیون ایران.*** ۲. حامد الگار در کتاب ***ریشه‌های انقلاب اسلامی.*** ۳. آصف حسین در کتاب ***ایران اسلامی؛ انقلاب و ضد آن.*** ۴. گیلز کپل در کتاب ***انتقام خداوند.*** ۵. یان ریشار در مقالهٔ «***تفکر معاصر شیعی***».	**مثال‌ها:** ۱. مایکل فیشر در کتاب ***ایران از اختلاف مذهبی تا انقلاب.*** ۲. نیکی کدی در کتاب ***ریشه‌های انقلاب ایران.*** ۳. فرد هالیدی در مقالهٔ «***انقلاب ایران: توسعه ناموزون و مردم‌گرایی مذهبی***». ۴. جان فوران در کتاب ***مقاومت شکننده.***

براساس این دسته‌بندی، در آثاری که بر اهمیت عوامل اجتماعی ـ اقتصادی تأکید می‌کنند، نقش اقتصاد سیاسی یا ساختار اجتماعی؛ مانند نهادها و قشربندی اجتماعی، مورد تأکید بیش‌تر قرار می‌گیرد. در تحلیل‌های روان‌شناختی، نقش فرآیندهای ذهنی و روانی، توضیح رفتار انقلابیان و رژیم‌ها مورد توجه واقع می‌شود. تحلیل‌های سیاسی، بیش‌تر بر مواردی مانند عدم مشارکت سیاسی تأکید می‌ورزد. آثار مربوط به رهیافت فرهنگی بر عوامل فرهنگی ـ ارزشی و رهبری انقلاب پای می‌فشارد؛ و سرانجام در رهیافت چند علتی به عوامل مختلف اقتصادی، سیاسی و فرهنگی اشاره شده و بر یک علت خاص، به‌عنوان عامل تبیین انقلاب، کم‌تر تأکید می‌شود.(۲)

---

۱. ر.ک: حمیرا مشیرزاده، «دیدگاه‌های مختلف در تبیین انقلاب اسلامی ایران»، ***حدیث انقلاب***، صص ۲۱۱ ـ ۱۴۹.

۲. دسته‌بندی ذکر شده در راستای تلاش برای اشراف کلی بر نوشته‌هایی که درباره انقلاب اسلامی به رشته تحریر درآمده مفید به نظر می‌رسد. در عین حال برای تکمیل آن، دقت بیش‌تری در ذکر مثال و بازکردن جایی برای

اینک پس از اشاره‌ای مختصر به مطالب سه تن از نظریه‌پردازان انقلاب اسلامی، معدودی از نظریه‌های مشهور انقلاب، معرفی و با انقلاب اسلامی بررسی می‌شود.

الف. تدا اسکاچپل

کتاب تدا اسکاچپل (Theda Skocpol) تحت عنوان **دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی** در سال ۱۹۷۹ م. به‌طبع رسید. وی در این کتاب با ردّ ارادی‌بودن وقوع انقلاب، تفسیر انقلاب را تنها مبتنی بر عوامل ساختاری و از پیش‌تعیین‌شده می‌دانست و نقش انقلابیان در گسترش ایدئولوژی خود و موفقیت آن‌ها در این زمینه را انکار می‌کرد. وی بر این اعتقاد بود که انقلاب‌ها ساخته نمی‌شوند بلکه به‌وجود می‌آیند.[۱]

اما اسکاچپل در مقاله‌ای که در سال ۱۹۸۲ م. تحت عنوان «دولت تحصیلدار* و اسلام شیعی در انقلاب ایران»[۲] ارائه کرد، با توجه به آشکاربودن نقش اراده، آگاهی، رهبر و اندیشه در انقلاب اسلامی، نظریهٔ مذکور را در تحلیل انقلاب اسلامی نارسا دانست و نوشت اگر در دنیا تنها یک انقلاب موجود باشد که آگاهانه ساخته شده است آن انقلاب، انقلاب ایران است.

البته به نظر وی موقعی که در اثر نوسازی شدید ـ اصلاحات ارضی، روند صنعتی‌کردن، مهاجرت گسترده به شهرها، توسعهٔ نظام آموزش و پرورش جدید، حمله شاه علیه بازار مانند مداخله در تجارت و کنترل بر بازار، کنارنهادن روحانیان از فعالیت‌های مربوط به تعلیم، تربیت و قضاوت و مانند آن ـ یأس و از خود بیگانگی اجتماعی پدیدآمد و حکومت آسیب‌پذیر شد، انقلاب اسلامی توسط مجموعه‌ای از شکل‌های فرهنگی و سازمانی ریشه‌دار و تاریخی اسلامی شیعه و اسطورهٔ بنیادین تشیع، حضرت امام‌حسین علیه‌السلام و مراسم اسلامی، شبکهٔ مساجد، روحانیت و... به گونه‌ای هشیارانه ساخته شد.

ولی او در این‌جا نیز به اقدامات ضدفرهنگی و ضدمذهبی رژیم پهلوی و وابستگی‌اش به‌بلوک غرب

رهیافت‌های دو و سه عاملی لازم است. به‌عنوان مثال، تدااسکاچ‌پل در مقالهٔ فوق بر عوامل اقتصادی (نوسازیِ پرشتاب) و عوامل فرهنگی تکیه کرده است. روش جیمز دیویس نیز در درجهٔ اول توجه به‌عوامل اقتصادی ـ اجتماعی است و سپس به روان‌شناسی جمعی توجه کرده‌است. آبراهامیان نیز به‌عوامل مختلف اجتماعی، اقتصادی و سیاسی توجه کرده است و در نهایت نیکی‌کدی در کتاب مذکور اساساً بر عوامل اجتماعی ـ اقتصادی توجه کرده است.

۱. برای مطالعهٔ نظریهٔ اسکاچ‌پل ر.ک:

Theda Skocpol , *op.cit*

*. دولت تحصیلدار (Rentier State) به معنی دولتی است که درآمد مستمری مانند درآمد ناشی از نفت و غیره دارد و به جای اینکه عمدتاً متکی به اخذ مالیات از مردم و در نتیجه پاسخگو باشد خود تأمین‌کننده معیشت مردم است.

۲. ر.ک: عبدالوهاب فراتی (گردآورنده)، ***رهیافتهای نظری بر انقلاب اسلامی***، صص ۲۱۶ ـ ۱۸۵.

به‌ویژه امریکا و رابطهٔ دوستانه آن با اسرائیل ـ موضوعاتی که همواره مورد حمله گروه‌های مذهبی قرار می‌گرفت ـ اشاره نکرده است.

از سوی دیگر، در این مقاله نیز هنوز نوعی جبرگرایی دیده می‌شود و اصالتی برای اندیشه، تفکر، اراده و رهبری در نظر گرفته نشده است. واضح است که علت نارضایتی‌های عمومی از اقدامات رژیم شاه این بود که اساساً آن‌ها این اقدامات یا روند و نتایجشان را با اندیشه‌های بنیادین موجود در ذهن خود یعنی اصول و اعتقادات اسلامی بیگانه می‌یافتند، نه این‌که وقتی رژیم شاه در اثر نوسازی شدید تضعیف شد این بیگانگی را حس نموده باشند.

ب. ماروین زونیس

ماروین زونیس (Marvin Zonis) در کتاب **شکست شاهانه**[1] با توجه به محوربودن شخص شاه در حکومت و نقش تعیین‌کنندهٔ تصمیمات فردی او، به بررسی روان‌شناسی شخصیت شاه پرداخته است. به نظر وی محمدرضا به‌دلیل نحوهٔ تربیت دوران کودکی و نوجوانی ناشی از تربیت او در یک محیط زنانه و سپس قرارداشتن در کنار پدری مستبد، فردی مردد و فاقد اعتماد به نفس بار آمده بود، به‌همین‌دلیل نتوانست در جریان انقلاب ایستادگی کرده و انقلاب را سرکوب نماید. البته به‌نظر زونیس تا زمانی که تعدادی از عوامل وجود داشتند که به‌وی قدرت روانی لازم را برای کسب اعتماد به نفس ارائه می‌دادند، مشکلی پدید نیامد، اما در زمان وقوع انقلاب اسلامی همهٔ آن عوامل از دست رفته بودند. این عوامل عبارت بودند از:

۱. ارنست پرون؛ وی دوست دوران کودکی شاه و فرزند باغبان دبیرستان روزه در سویس بود که همراه شاه به‌ایران آمده بود. او همواره یکی از مشاوران نزدیک شاه بود و شاه مأموریت‌های خصوصی و یا حساس را به‌او واگذار می‌کرد. آن‌دو پیوندی بسیار صمیمی داشتند. برخی پرون را جاسوس انگلیس می‌پنداشتند. وی بیش از ۲۰ سال در تهران با محمدرضا شاه بود و سرانجام شایعات دربارهٔ فساد اخلاقی آن‌دو باعث شد از ایران برود. وی قبل از وقوع انقلاب اسلامی درگذشت.

۲. اسداله علم؛ وی دوست مادام‌العمر شاه بود و محمدرضا به هیچ‌کس به‌اندازهٔ او اعتماد نداشت. او مردی سرسخت و مصمم بود و در جریان سرکوبی قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ مهم‌ترین خدمت خود را به شاه کرد. وی فرمانده‌هان نظامی را فراخوانده و گفته بود من می‌خواهم خیابان‌ها پاک شود. او به شاه جرأت می‌داد. سرانجام علم نیز مبتلا به بیماری سرطان شد و دو ماه قبل از آغاز انقلاب درگذشت.

---

۱. برای مطالعهٔ نظر ماروین زونیس ر.ک: ماروین زونیس، ***شکست شاهانه***، ترجمهٔ عباس مخبر.

۳. اشرف؛ خواهر دوقلوی شاه عامل دیگر برای تعادل روانی او بود. رضاشاه به اشرف می‌گفت از تو می‌خواهم که در کنار محمدرضا باشی. وی به یکی از بازی‌گران اصلی صحنه سیاسی ایران تبدیل شده بود و حامیان خود را در مقام‌های کلیدی قرار می‌داد. به او لقب پلنگ سیاه داده بودند. زمانی که انقلاب آغاز شد به دلیل بیزاری شدید مردم از اشرف، شاه او را وادار کرد به سازمان ملل برود. بنابراین از این منبع نیز محروم گشت.

۴. اعتماد شاه به حمایت الهی؛[1] این اعتماد برای حفظ قاطعیت وی لازم بود. این امر با مشخص‌شدن بیماری سرطان وی از دست رفت. از سال ۱۳۵۳ پزشکان او را از بیماری آگاه کرده بودند، ولی به وی می‌گفتند که بیماری والدنستروم دارد که نوعی سرطان خفیف شبکهٔ لنفاوی است. بعدها او همه‌چیز را فهمیده بود. وی بیماری خود را یک راز شخصی می‌دانست، حتی همسر او فرح تا سال ۱۳۵۶ از آن آگاه نبود. بیماری شاه در سال ۱۳۵۷ تشدید شد و پزشکان قرص‌های قوی‌تری تجویز کردند که از قدرت تصمیم‌گیری او می‌کاست.

۵. تصور شاه از پشتیبانی جدی امریکا؛ این عامل که در دورهٔ رؤسای جمهور پیشین باعث اعتماد به نفس او می‌شد باروی‌کارآمدن جیمی کارتر و سیاست حقوق بشر وی دستخوش تزلزل شد. هرچند کارتر در آغاز سال ۱۹۸۷ و ۹ روز پیش از تظاهرات ۱۹ دی ۱۳۵۶ در شهر قم، در کنار شاه، ایران را جزیرهٔ ثبات و وی را دوست نزدیک خود خوانده و رضایت خود را از او ابراز داشت و گفت در جهان هیچ کشوری وجود ندارد که در برنامه‌ریزی امنیت نظامی متقابل و مسائل منطقه‌ای مشترک به‌اندازهٔ شما به ما نزدیک باشد و ما تا این حد با هم مشاوره داشته باشیم.

شاه خود را عامل امریکا می‌پنداشت و رؤسای جمهور امریکا برای وی چهره‌های پدر مانندی بودند که به‌لحاظ روانی جای‌گزین پدر او شده بودند.

بنابراین به نظر زونیس منابعی که شاه از آن‌ها نیروی روانی می‌گرفت از میان رفتند و بدین ترتیب ویژگی‌های اصلی شخصیتی او برجسته شده، انفعال بر او غالب گردید و نتوانست دست به‌عمل قاطع بزند.

همان‌طورکه ملاحظه شد زونیس روان‌شناسی شخص شاه را محور تحلیل خود از وقوع انقلاب قرار داده است، در حالی که در تحلیل جامع انقلاب، هم باید به خصوصیات و ویژگی و اقدامات انقلابیان توجه نمود هم به ویژگی‌ها و اقدامات مختلف رژیم سیاسی. در تاریخ بسیاری از جوامع، افراد دارای خصوصیات شخصیتی مانند شاه وجود داشته‌اند اما آن‌ها با انقلاب مواجه نشده‌اند.

---

۱. ماروین زونیس ادعاهای شاه مبنی بر حمایت الهی از او را واقعیت پنداشته است. اگر او به اقدامات ضدمذهبی شاه نیز توجه می‌کرد چنین قضاوتی نداشت.

ج. میشل فوکو[۱]

میشل فوکو (Michel Foucault)، فیلسوف مشهور فرانسوی و نظریه‌پرداز فرامدرنیسم (Post - modernism)[۲] در جریان انقلاب اسلامی ایران به تهران و قم مسافرت کرده و از نزدیک شاهد وقوع انقلاب بوده است. وی مقالات متعددی در این رابطه منتشر کرده است.

تحلیل فوکو از انقلاب اسلامی ایران با دیدگاهش در دو مقولهٔ «قدرت» و «تاریخ» مرتبط است. وی در تاریخ، نوعی عدم پیوستگی را مطرح می‌سازد و قدرت را به مسائلی مانند آمادگی‌ها، تدابیر، تاکتیک‌ها و چگونگی انجام وظایف مربوط می‌داند و آن‌را در اختیار انحصاری صاحبان آن نمی‌داند.[۳]

به‌نظر فوکو در ریشه‌یابی دلیل انقلاب اسلامی ایران، این نکتهٔ روشن است که این انقلاب نمی‌تواند با انگیزه‌های اقتصادی و مادی صورت گرفته باشد، زیرا جهان شاهد شورش و قیام همهٔ ملت بر علیه قدرتی بود که مشکلات اقتصادی آن به آن اندازه مهم و بزرگ نبود که در نتیجهٔ آن میلیون‌ها ایرانی به‌خیابان‌ها ریخته و با سینه‌های عریان به مقابله با مسلسل‌ها بپردازند. پس دلیل انقلاب ایران را باید در جایی دیگر جست‌وجو نمود.

از دیدگاه فوکو زبان، شکل و محتوای مذهبی انقلاب اسلامی ایران، امری عارضی، اتفاقی و تصادفی نیست، بلکه تشیع بود که با تکیه بر موضع مقاومت و انتقادیِ سابقه‌دار خود در برابر قدرت‌های سیاسی حاکم و نیز نفوذ عمیق و تعیین‌کننده در دل انسان‌ها، توانست نقش‌آفرینی نموده و مردم را این‌گونه علیه رژیمی که بدون شک یکی از مجهزترین ارتش‌های دنیا را در اختیار داشت و از حمایت مستقیم امریکا و سایرین برخوردار بود به خیابان‌ها بیاورد. او در خصوص نقش برجسته رهبری انقلاب می‌گوید: «شخصیت آیت‌الله خمینی پهلو به افسانه می‌زند. هیچ رییس دولتی و هیچ رهبر سیاسی، حتی به پشتیبانی همه رسانه‌های کشورش نمی‌تواند ادعا کند که مردمش با او پیوندی چنین شخصی و چنین نیرومند دارند».[۴]

به نظر فوکو، روح انقلاب اسلامی در این حقیقت یافت می‌شود که ایرانی‌ها از خلال انقلاب خود در

---

۱. ***پژوهشنامهٔ متین***، ش ۱، صص ۲۲۴ ـ ۲۰۹، هم‌چنین دربارهٔ فوکو و انقلاب اسلامی ر.ک: ***جرعه جاری***، پیشین، صص ۱۰۲ ـ ۸۷.

۲. مهم‌ترین محورهای فکری پست مدرن‌ها عبارت‌است از: نفی خردمداری مدرنیستی، نفی واقع‌نمایی علوم، نسبیت اخلاقی و اجتماعی، زندگی در شهرهای کوچک، ردّ رژیم خودکامه حقوق بشر، معیارهای زیبایی‌شناسانه، توجه به حواشی و جهان‌سوم، مخالفت با حل‌شدن خرده‌فرهنگ‌ها در فرهنگ مسلط، و تأکید بر نهضت سبزها.

۳. به نظر فوکو قدرت اساساً پدیده‌ای است که در همهٔ عوامل اجتماعی پخش و مستتر است و به موقع، خود را نشان می‌دهد. از نظر او شاه تمامی قدرت‌های معارض داخلی را حذف کرده بود. اما در مدتی کوتاه قدرت مردم انباشته و بسیج گردید. (***رهیافت‌های نظری بر انقلاب اسلامی***، پیشین، ص ۳۲۱)

۴. میشل فوکو، ***ایرانی‌ها چه رؤیایی در سر دارند؟***، ترجمه حسین معصومی‌همدانی، ص ۶۴.

جست‌وجوی ایجاد تحول و تغییر در خویش بودند. هدف اصلی آن‌ها ایجاد یک تحول بنیادین در وجود فردی و اجتماعی، حیات اجتماعی و سیاسی و در نحوهٔ تفکر و شیوهٔ نگرش بود. ایرانیان در صدد ایجاد تحول در تجربه و نحوهٔ زیستن خود بودند و قبل از هر چیز خود را هدف قرار داده بودند. آنان راه اصلاح را در اسلام یافتند. اسلام برای آنان هم دوای درد فردی و هم درمان بیماری‌ها و نواقص جمعی بود.

فوکو برای درک انقلاب اسلامی مستقیماً به‌سراغ مردم انقلابی در خیابان‌ها رفته است. به نظر وی از دید مردم حاضر در خیابان‌ها و تظاهرات و درگیری‌ها، حکومت اسلامی از یک طرف حرکتی برای ارائه نقشی دائمی و تعریف‌شده به ساختارهای سنتی جامعهٔ اسلامی و از جانب دیگر راهی برای وارد کردن ابعاد معنوی در زندگی سیاسی بود. مفهوم «معنویت‌گرایی سیاسی» قلب تحلیل فوکو از انقلاب اسلامی ایران را تشکیل می‌دهد. بدین ترتیب، فوکو انقلاب اسلامی ایران را یک انقلاب فرامدرن خوانده است.

نظریه‌های انقلاب و انقلاب اسلامی

الف. نظریه مارکسی (۱)

این نظریه که پایهٔ تحلیل‌های مارکسیستی دربارهٔ انقلاب اسلامی قرار گرفته، بر تحلیل طبقاتی انقلاب و تأکید بر نقش مسلط عامل اقتصاد مبتنی است.

مارکس امور اجتماعی را به «زیربنای» اقتصادی و «روبنای» حقوقی، سیاسی، اخلاقی و ... تقسیم می‌کند و پس از بیان این‌که: تاریخ را واقعیت‌های مادی پدید می‌آورد نه اندیشه‌ها، وارد بحث انقلاب می‌شود.

کسانی که بر اساس نظریهٔ مارکسی به تحلیل انقلاب اسلامی ایران پرداخته‌اند، دو گروه‌اند:

۱. گروهی انقلاب اسلامی را انقلاب ندانسته، قیام، حرکت و رخداد می‌خوانند؛ زیرا اگر آن را انقلاب بنامند، مجبورند در مورد آن تحلیل اقتصادی و طبقاتی ـ که به روشنی با آن ناسازگار است ـ ارائه دهند.

۲. گروه دیگر انقلاب اسلامی ایران را انقلاب می‌دانند، و می‌کوشند کلیشه‌های خود را برآن تطبیق دهند. اینان به پیروی از مارکس چنان باور دارند که هر کشور پس از دورهٔ فئودالی ابتدا یک «انقلاب بورژوا ـ دمکراتیک» را تجربه می‌کند و سپس با تکامل ابزار تولید، پس از مدتی نسبتاً طولانی شاهد انقلاب سوسیالیستی خواهد بود. بنابراین، بورژوازی را سردمدار انقلاب اسلامی می‌خوانند.

این گروه به ماهیت مذهبی انقلاب اسلامی، عقیده و ویژگی‌های رهبری آن ـ که آشکارا با سخن فوق در تعارض است ـ توجه نمی‌کند. نگاهی به حوادث دوران انقلاب از جمله بی‌توجهی مردم به‌شعارهای گروه‌های غیرمذهبی گویای ماهیت این انقلاب است.

---

۱. در این زمینه رک: ملکوتیان، «نظریه‌های انقلاب و انقلاب اسلامی» در **حدیث انقلاب**، صص ۴۶۳ ـ ۴۱۵.

از سوی دیگر، هیچ محقق منصفی نمی‌تواند این حقیقت را انکار کند که امام خمینی(ره) ـ رهبر انقلاب اسلامی ـ آنچه را وظیفهٔ دینی خود می‌دانست عمل می‌کرد و اقداماتش در اختیار این یا آن گروه نبود. بنابراین، رهبری انقلاب با بحث بورژوازی ارتباط نداشته است.

در پایان، اشاره به دو نکتهٔ انتقادی دیگر ضروری می‌نماید:

۱. این سخن مارکس که تاریخ را واقعیت‌های مادی پدید می‌آورد نه اندیشه‌ها، در عدم درک صحیح وی از عامل انسان و بی‌توجهی‌اش به عناصر اصلی حیات فردی و اجتماعی بشر مانند اندیشه، اراده، اختیار و حافظه ریشه دارد؛ به‌عبارت دیگر، چگونه می‌توان برای عواملی چنین پراهمیت نقشی قائل نبود؟! در واقع، تاریخ را اندیشه‌ها می‌سازند و حتی شرایط مادی وقتی در تحولات انقلابی نقش مهم ایفا می‌کنند که گروه‌های اجتماعی شرایط موجود را بی‌عدالتی دانسته، آن را با اندیشه‌ها و آرمان‌های خود متعارض بیابند.

۲. مارکس، براساس نظریهٔ خود، انتظار داشت «انقلاب سوسیالیسی» در کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری رخ دهد، اما چنین نشد. سپس لنین، در آغاز قرن ۲۰، برای نجات مارکسیسم دست به کارشد و تجدید نظرهایی در اندیشهٔ مارکس پدید آورد؛ ولی آرای وی نیز به همان سرنوشت دچار شد و در پایان قرن فوق، مارکسیسم در اندیشه و عمل شکست را پذیرفت.

ب. نظریه جیمز دیویس و منحنی جی (J)

جیمز دیویس[1] پس از اشاره به نظرهای متفاوت آلکسی دوتوکویل (نقش بهبودی شرایط در وقوع انقلاب) و مارکس (نقش تنزل شرایط در وقوع انقلاب) این پرسش را پیش‌رو می‌گذارد که آیا انقلاب‌ها زمانی که رشد اقتصادی ـ اجتماعی باشد اتفاق می‌افتند، یا زمانی که تنزل و عقب‌گرد باشد؟

او سپس چنین پاسخ می‌دهد: احتمال وقوع انقلاب‌ها، زمانی است که مدتی طولانی از توسعهٔ عینی اقتصادی و اجتماعی، توسط یک دورهٔ کوتاه‌مدت عقب‌گرد سریع دنبال شود. توسعهٔ طولانی باعث افزایش انتظارات می‌گردد و رکود کوتاه مدت سبب ایجاد فاصلهٔ غیرقابل تحمل بین انتظارات و دریافت‌ها و در نتیجه وقوع انقلاب می‌شود.

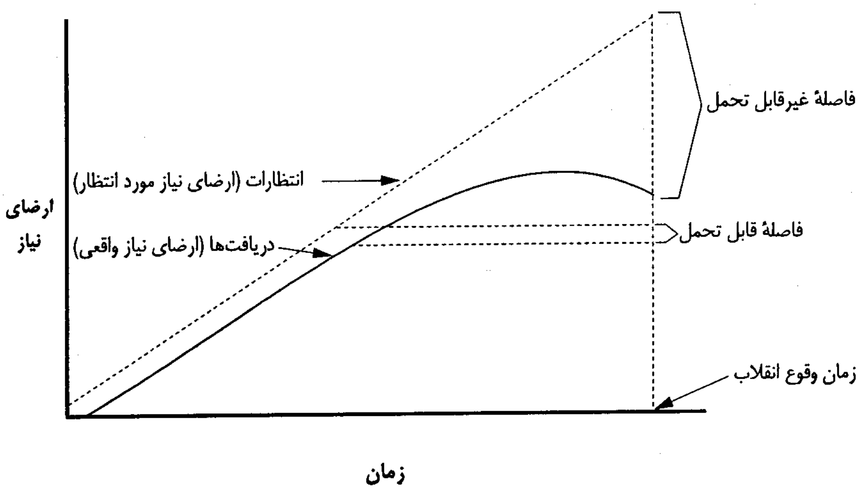
وی در ادامه می‌گوید: ثبات و بی‌ثباتی سیاسی در نهایت به وضعیت فکری در جامعه وابسته است. وجود نارضایتی، انقلاب را می‌سازد نه شرایط قابل لمس، عرضهٔ کافی یا ناکافی غذا، برابری و آزادی. مردم راضی یا بی‌تفاوت ـ که از نظر کالاها، موقعیت و قدرت فقیرند ـ می‌توانند از نظر سیاسی ساکت

---

۱. این نظریه به‌دلیل ترسیم نموداری به‌شکل J در وقوع انقلاب، به‌منحنی J مشهور شده است. در این زمینه رک:
James C. Davies, "Toward a Theory of Revolution" in: Kelly & Brown, *op.cit*.

باقی بمانند و مخالفان ایشان سر به‌شورش بردارند. به‌همین صورت و با احتمال قوی‌تر، فقیران ناراضی می‌توانند دست به اغتشاش بزنند و ثروتمندانِ راضی با انقلاب، مخالفت نمایند. در واقع باید بینِ مردمِ ناراضیِ محروم[۱] که از نظر میزان رفاه و موقعیت عینی متفاوت‌اند اتحادی برقرار شود.

دوران طولانی رشد و شکوفایی + دورانی کوتاه از رکود سریع ⟵ انقلاب.



جیمز دیویس سپس سعی کرده انقلاب‌های امریکا، فرانسه، روسیه و مصر را با منحنی J تطبیق دهد.

طبق نظریه دیویس، اگر جامعه‌ای برای مدتی نسبتاً طولانی دست‌آوردهایی اجتماعی ـ اقتصادی داشته باشد و سپس کسب آن‌ها با رکود سریع مواجه شود، آن جامعه دست به اغتشاش خواهد زد. در این رابطه باید گفت هرچند چنین امری نیز ممکن است گاه باعث شورش یا انقلاب شود ـ البته در این صورت نیز نمی‌توان نقش سایر عوامل را نادیده گرفت ـ اما جوامع از نظر روحیهٔ عمومی، ویژگی‌های فرهنگی، سابقه تاریخی و... با یکدیگر متفاوت‌اند، بنابراین ممکن است مسیرهای متفاوتی در جریان وقوع انقلاب‌ها یافته شود.

از سوی دیگر، مفاهیم موجود در نظریه جیمز دیویس مبهم و تعریف‌نشده هستند. به‌عنوان‌مثال، وی نمی‌تواند فاصلهٔ غیرقابل تحمل بین دریافت‌ها و انتظارات، دورهٔ طولانی‌مدت افزایش انتظارات و

---

۱. واژه محروم در این‌جا به‌معنای فقیر نیست، بلکه کسی است که قبلاً در دورهٔ رشد اجتماعی ـ اقتصادی دست‌آوردهایی داشته و در دوره رکود سریع در این زمینه با مشکل مواجه شده است.

دورهٔ کوتاه‌مدت محرومیت را تعریف کرده، حیطه و ویژگی‌های آن‌ها را مشخص نماید. عدم وجود تعریف دقیق از مفاهیم فوق، باعث شده است؛ دیویس آخرین فاصله بین انتظارات و دست‌آوردها را فاصلهٔ غیرقابل تحمل که به انقلاب می‌انجامد بداند. این امر از یک سو، به توان پیش‌بینی نظریه لطمه می‌زند و از دیگر سو، راه را برای توجیه مواردی که دچار فاصلهٔ زیادی بین انتظارات، دست‌آوردها شده و به انقلاب نینجامیده‌اند، باز می‌گذارد.

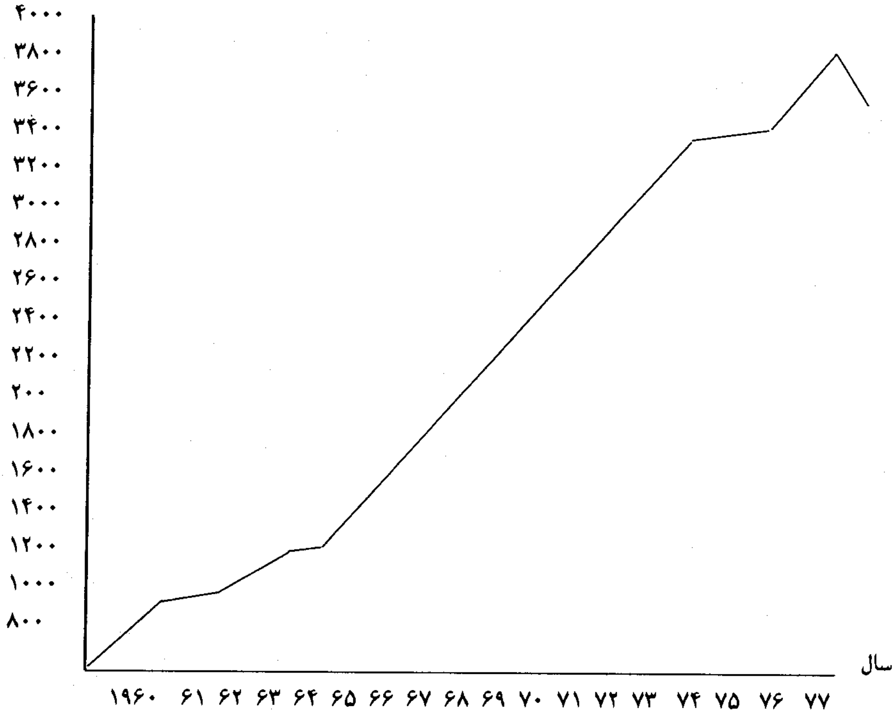
کسانی که با تطبیق انقلاب ایران با منحنی J موافق‌اند، می‌گویند روند نوسازی در ایران که از سال‌ها قبل از انقلاب آغاز شده بود، نقطه شروع افزایش انتظارات در ایران است که بعدها با افزایش بهای نفت بر میزان برخورداری‌های عمومی از این روند افزوده می‌شود. اما در سال‌های آخر به ناگاه به دلایلی مانند زمستانِ معتدل در اروپا و در نتیجه کاهش بهای نفت، رکود گریبان جامعه را می‌گیرد، فاصلهٔ غیرقابل تحمل رخ داده، انقلاب می‌شود. این تفسیر می‌تواند در روشنگری برخی زمینه‌های وقوع انقلاب اسلامی مورد استفاده قرار گیرد در عین‌حال ماهیت مذهبی انقلاب ایران با روند ذکر شدهٔ فوق در تعارض است.

مبارزهٔ طولانی ضد فرهنگی رژیم شاه نیز این فرضیه را مخدوش می‌سازد. اگر این مبارزه صورت نگرفته و برعکس آن، همراهی‌های طولانی‌مدتی صورت پذیرفته و سپس در سال‌های انقلاب به سرکوبی کسانی که دارای این ایدئولوژی بودند پرداخته شده بود، می‌توانستیم جایی برای تطبیق انقلاب اسلامی با منحنی J بیابیم. از سوی دیگر، سرکوبی سیاسی شدید در زمان رضاشاه و پسرش که توسط نیروهای پلیس، ساواک (در زمان دومی) و غیره صورت گرفت و مدتی نسبتاً طولانی ادامه یافت، با قسمت اول فرضیهٔ دیویس مغایر است.

هم‌چنین هرچند جدول تولید ناخالص ملی که بیانگر رشد درآمد ملی کشور در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ شمسی است، مورد استناد معتقدین به تطبیق انقلاب اسلامی با منحنی j قرار می‌گیرد، اما مشکل این جدول این است که چگونگی توزیع این درآمد را نشان نمی‌دهد. یک ارزیابی نشان می‌دهد که براساس میزان هزینه‌های مصرفی، درآمد طبقهٔ بالای اجتماع (۲۰٪ بالا) از ۵۱/۷۹٪ در سال ۱۹۶۰ به ۵۶/۰۵٪ در سال ۱۹۷۵ رسیده است درحالی‌که طی همین‌مدت سهم طبقهٔ پایین جامعه (۴۰٪ پایین) از ۱۳/۹۰٪ به ۱۰/۹۱٪ کاهش یافته است.[1] به علاوه، هزینهٔ مصرفی سرانهٔ شهری‌ها از ۱۴۹۲۳ ریال در سال ۱۹۵۹ به ۴۰۷۸۹ ریال در سال ۱۹۷۶ فزونی یافته است درحالی‌که در همین‌مدت این امر در مورد روستائیان ـ که اکثریت جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند ـ از ۷۰۱۲ ریال به ۱۰۷۰۶ ریال رسیده است.[2]

---

1. Abbas Manafy, ***Critical Reflections on Theories of Revolution: A Lesson From Iran.*** P.51.
2. ***Ibid,*** P.55.



نمودار نرخ رشد تولید ناخالص ملی [1](GNP)*

به این مطالب باید نرخ تورم سالانه به‌ویژه در سال‌هایی که قیمت نفت افزایش یافته بود و گاه به ۴۰ تا ۵۰٪ می‌رسید، را نیز اضافه کنیم.

حال اگر با توجه به‌جدول رشد تولید ناخالص ملی بگوییم که یک بهبودی طولانی‌مدت در شرایط زندگی مردم در کشور رخ داده بود، با دقت در اطلاعات همین جدول درمی‌یابیم که فاصله و شکاف ایجادشده قوی نیست و نمی‌تواند غیرقابل تحمل خوانده شود.

ج. نظریهٔ چالمرز جانسون

جانسون با بهره‌گیری از نوشته‌های تالکوت پارسنز و سایر جامعه‌شناسان کارکردگرا واضافات و تغییراتی در کتاب‌هایش: انقلاب و سیستم اجتماعی (Revolution and the Social System) و

---

1. Tajalli Tehrani, *op.cit*. P. 119.

*. GNP (Gross National Product).

تحول انقلابی (Revolutionary Change)، دیدگاه ویژه‌ای در بحث انقلاب گشوده است.[۱]

این دیدگاه، در نقطه مقابل نظریه مارکسی انقلاب که تضاد را چهرهٔ اساسی جامعه می‌دانست و تغییر و تحولات تاریخی را دارای جنبه‌ای خشونت‌آمیز قلمداد می‌نمود، قرار دارد. این نظریه، جامعه را ماهیتاً مبتنی بر رضایت ـ نه تضاد ـ می‌داند و بر این باور است که تغییر و تحول یک امر طبیعی است و لزوماً انقلابی و خشونت‌آمیز نیست و انقلاب تنها یکی از شکل‌های تغییر اجتماعی است.

طبق این دیدگاه، یکی از ویژگی‌های اساسی نظام یا سیستم اجتماعی، وجود ساخت ارزشی خاصی است که اعضای جامعه بر آن توافق دارند. ساختار ارزشی جامعه، نوع خاصی از عمل متقابل بین افراد مختلف و نیز موجودیت گروه‌ها و طبقات اجتماعی را از نظر اخلاقی قابل پذیرش می‌سازد. ارزش‌ها، الگوهای پیدایش انتظارات مشترک و معیار هدایت و تنظیم رفتارند. هم‌چنین ارزش‌ها تعیین‌کنندهٔ وقایع اجتماعی و معیاری برای تعیین عکس‌العمل مناسب در برابر آن‌ها به‌شمار می‌آیند. ارزش‌ها، برای سازمان‌دادن به نظام تقسیم‌کار اجتماعی ضرورت دارند، زیرا با بهره‌برداری از آن‌ها نیاز به استفاده از زور برای انتصاب هر فرد به وظیفه‌ای تعیین‌شده منتفی می‌گردد. مهم‌ترین کارکرد نظام ارزشی، مشروعیت‌بخشی به بهره‌برداری از قدرت ـ مقننه، مجریه، قضاییه و نیروی قهریه ـ است.

براساس این دیدگاه، انقلاب در اثر سه عامل متوالی به‌وقوع می‌پیوندد:

الف. از دست‌رفتن تعادل (رکود قدرت): انقلاب در صحنهٔ نظام اجتماعی نامتعادل رخ می‌دهد و تا زمانی که ارزش‌های یک جامعه و واقعیت‌های محیطی آن با هم سازگار باشند، نظام حالت تعادلی خود را حفظ می‌کند. منابعی که تعادل را بر هم می‌زنند یا ارزش و تغییر خارجی‌اند، مثل بروز انقلاب در کشور همسایه و رسانه‌های خارجی و یا داخلی‌اند مانند عقاید جدید. وقتی این منابع بر یک نظام اجتماعی تأثیر نهادند، برحسب مورد یکی از دو اتفاق زیر اجتناب‌ناپذیر است: یا علی‌رغم فشارهای جدید، هماهنگی و تطابق عناصر مختلف برای حفظ تعادل ادامه می‌یابد و یا آنکه تعادل نظام از دست می‌رود.

ب. انعطاف‌ناپذیری نخبگان: وقتی نظام اجتماعی از تعادل خارج شد، نحوهٔ رفتار رهبران سیاسی اهمیت می‌یابد. این رفتار طیفی از انعطاف‌پذیری و اصلاحات تدریجی تا انعطاف‌ناپذیری کامل نخبگان حکومتی را دربر می‌گیرد. اما انعطاف‌ناپذیری به‌معنای تحقق شرط دوم برای وقوع انقلاب است.

ج. عوامل شتاب‌زا: این عوامل با گسستن استحکام نیروهای نظامی و تأثیر بر انظباط، فرماندهی و وفاداری نظامیان در ارتش، ایجاد تزلزل می‌کنند و این تصور را در مخالفان پدید می‌آورند که شانس پیروزی بر نیروهای مسلح را به‌دست آورده‌اند.

عدم تعادل (رکود قدرت) + انعطاف‌ناپذیری نخبگان حکومتی + عوامل شتاب‌زا ← انقلاب

---

1. See Chalmers Johnson, ***Revolution and the Social System***, different Pages.

در ایران، عدم تعادلی که می‌تواند به‌عنوان یک عامل انقلاب در نظر گرفته شود، از اواخر سال ۱۳۵۶ در اقشار مختلف اجتماعی قابل مشاهده بود. شعارهای مردم، اعتصابات عمومی، تظاهرات‌ها و غیره همگی حاکی از این عدم تعادل بود.

دربارهٔ انعطاف‌پذیری نخبگان حکومتی باید گفت که برخلاف نظر جانسون، این امر بسته به شرایط موجود، گاه ثبات و گاه تشدید بی‌ثباتی و پیشرفت روند انقلاب را در پی دارد. این‌که اصلاحات بتواند موجب ثبات گردد یا خیر، به عوامل مختلفی مانند نوع عقاید عمومی و فرهنگ عامه، جایگاه حکومت در بین مردم و سابقهٔ تاریخی آن و تجربیات مردم در رابطه با رژیم سیاسی بستگی دارد. به‌طورکلی اگر در کشوری روحیهٔ انقلابی در مردم پدیدار گردد که به‌یک ایدئولوژی انقلابی و اصیل پیوند خورده باشد پدیدار گردد، بسیار محتمل است که انجام اصلاحات در برقراری ثبات با شکست مواجه شود. جانسون با ذکر این نکته که انعطاف‌پذیری تعادل را باز می‌گرداند، مطلب را بسی ساده انگاشته است. وی حتی نگفته که انعطاف‌پذیری باید به‌موقع باشد.

در ایران، طی سال ۱۳۵۷ رژیم شاه انعطاف‌هایی از خود نشان داد. تغییر نخست‌وزیران، آزادیِ بخشی از زندانیان سیاسی، آزادی‌های کنترل‌شدهٔ مطبوعات، بحث‌های مجلس شورا، بازگرداندن تاریخ به هجری‌شمسی، بازداشت تعدادی از مقامات مانند هویدا و نصیری، سخنرانی شاه مبنی بر این‌که صدای انقلاب ملت ایران را شنیده است، فرار شاه به خارج از کشور و... اما هیچ‌یک از این‌ها نه‌تنها اثر نبخشید، بلکه همگی بر شدت انقلاب افزودند.

دربارهٔ نقش عوامل شتاب‌زا نیز باید گفت رژیم شاه به‌ویژه پس از فرمان امام خمینی (ره) مبنی بر فرار نظامیان و پیوستن آن‌ها به مردم دچار گسیختگی نیروهای نظامی و فرار رده‌های مختلف آن گردید.

براساس نظریهٔ جانسون در ایران سال‌های ۵۶ و ۱۳۵۷ هرچند شرط سوم وجود داشت، اما به این دلیل که شرط دوم وقوع انقلاب یعنی انعطاف‌ناپذیری نخبگان حکومتی وجود نداشت، باید تعادل به جامعه بازمی‌گشت. هر چند شرط سوم وجود داشت اما چنین نشد و هر روز بر شدت انقلاب افزوده گشت.

نظریهٔ جانسون از جنبه‌های دیگری نیز قابل نقد است، از جمله باید به انتقادهای وارد بر نظریه عمومیِ جامعه‌شناختی کارکردگرایی [1] و این‌که وی دربارهٔ انقلاب از اصطلاحات مربوط به پدیده‌های فیزیکی ـ مانند سیستم، ساخت، سوء کارکرد بهره گرفته و به‌دنیای واقعی توجه نداشته است، توجه کرد. هم‌چنین جانسون برای خصوصیات فردی، مانند روش تبلیغیِ ماهرانه و زیرکی و هوشیاری رهبری انقلاب که می‌تواند در موقعیت‌های خاص مؤثر افتد، نقش چندانی قائل نشده است.

---

۱. برای ملاحظهٔ تعدادی از ارزیابی‌هایی که نویسندگان دربارهٔ نظریه عمومی جامعه‌شناختی‌کارکردگرایی به عمل آورده‌اند؛ رک: جی. اچ. آبراهام، ***خاستگاه‌های جامعه‌شناسی***، ترجمه احمد کریمی، ص ۱۲۸؛ تی. بی. باتومور، ***جامعه‌شناسی***، ترجمه حسن منصور و حسن حسینی کلجاهی، صص ۵۳ ـ ۵۲.

فصل پنجم

آرمان‌ها، دستاوردها و آسیب‌شناسی

انقلاب اسلامی

مقدّمه

آرمان‌ها، دستاوردها و آسیب‌شناسی انقلاب اسلامی، سه مسألهٔ به‌هم پیوسته و مهم‌اند که در این فصل مورد مطالعه قرار می‌گیرند. آرمان‌ها، همان اهداف سلبی و ایجابی انقلابند که مردم به‌منظور دستیابی به آن‌ها علیه رژیم پهلوی شوریده و تا سرنگونی آن از پای ننشستند. دستاوردهای انقلاب نیز آرمان‌هایی هستند که تحقق یافته‌اند.

در درجهٔ بعد، انقلاب ممکن است پس از پیروزی با انواع آفات، موانع و آسیب‌ها روبرو شود و روند آن‌را با مشکلات متعددی مواجه سازد. آسیب‌شناسی انقلاب به‌ما کمک می‌نماید تا انحرافات احتمالی و تدریجی پدیده انقلاب را بشناسیم و با پیش‌گیری از وقوع آن‌ها، انقلاب را در جهت رسیدن به آرمان‌هایش یاری کنیم.

آرمان‌های انقلاب اسلامی

آرمان‌های انقلاب اسلامی را از خلال شعارهای مردم در دوران پیروزی و پیام‌های رهبران سیاسی و فکری به‌خصوص رهبری منحصر به‌فرد امام‌خمینی (ره) با استفاده از روش تحلیل محتوا می‌توان شناخت.

نکته مهم آن‌است که این هدف‌ها در روند نهضت اسلامی به‌صورت‌کلی و غیرشفاف بیان می‌گردیدند که پس از پیروزی انقلاب در کشاکش حوادث و رویدادها و نیز در قانون اساسی ۱۳۵۸ به‌مقدار زیادی شفاف‌تر و جزئی‌تر شده‌اند.

مهم‌ترین آرمان‌های انقلاب در حوزه‌های سیاست، اجتماع، فرهنگ و اقتصاد عبارتند از:

الف. آرمان‌های فرهنگی و اجتماعی

مهم‌ترین آرمان‌های فرهنگی و اجتماعی انقلاب اسلامی عبارتند از:

۱. ایجاد محیط مساعد برای رشد فضایل اخلاقی براساس ایمان و تقوا؛

۲. مبارزه با مظاهر فساد و تباهی؛

۳. بالابردن سطح آگاهی‌های عمومی با استفاده صحیح از مطبوعات و رسانه‌های گروهی؛

۴. آموزش و پرورش و تربیت بدنی رایگان برای همه در تمام سطوح و تسهیل و تعمیم آموزش عالی تا سر حدّ خودکفایی کشور؛

۵. تقویت روح بررسی و تتبع و ابتکار از طریق تأسیس مراکز تحقیق و تشویق محققان؛

۶. رفع تبعیضات ناروا و ایجاد امکانات عادلانه برای عموم در زمینه‌های مادی و معنوی؛

۷. ایجاد نظام اداری صحیح و حذف تشکیلات غیرضرور؛

۸. تأمین حقوق همه‌جانبه افراد و ایجاد امنیت قضایی عادلانه برای عموم و تساوی همه در برابر قانون؛

۹. توسعه و تحکیم برادری اسلامی و تعاون عمومی بین مردم؛

۱۰. تدوین قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی و سیاسی براساس موازین اسلامی؛

۱۱. برقراری حقوق مساوی برای مردم بدون توجه به قوم، قبیله، رنگ، نژاد و زبان؛

۱۲. برخورداری تأمین اجتماعی از نظر بازنشستگی، ازکارافتادگی، بی‌سرپرستی، حوادث و سوانح و خدمات بهداشتی و درمانی و مراقبت‌های پزشکی به‌صورت بیمه و غیره؛

۱۳. آزادی‌های اجتماعی از جمله آزادی کار و حق دادخواهی برای هر فرد.[۱]

به موارد فوق می‌توان ازبین‌بردن مراکز و مظاهر فساد در جامعه، برچیدن سفره ارتشا و تملق، احیای مفاهیم دینی هم‌چون جهاد و شهادت را نیز اضافه کرد.

ب. آرمان‌های سیاسی

مهم‌ترین آرمان‌های سیاسی انقلاب اسلامی عبارتند از:

۱. براندازی نظام سلطنتی و ایجاد حکومتی دینی و مستقل؛

۲. ادارهٔ امور کشور بر اساس شورا، دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر؛

۳. نفی هرگونه ستم‌گری، ستم‌کشی، سلطه‌گری و سلطه‌پذیری؛[۲]

۴. امنیت داخلی و نفی تفتیش عقاید، سانسور و تجسس مگر به‌حکم قانون؛

۵. آزادی نشریات، مطبوعات، اجتماعات و راهپیمایی‌ها و تأمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی در حدود قانون؛

---

۱. موارد فوق، برگرفته از اصل ۳، ۴، ۱۹، ۲۸، ۲۹، ۳۰ و ۳۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، است.

۲. به قول باری روبین دو خصلت شیعه در طول تاریخ عبارت بوده‌است از: بر حق شمردن قیام ضد حکومت‌های ظالم و وجود مراکز مذهبی غیر دولتی. (باری روبین، **پیشین**، صص ۱۲ ـ ۱۱)

۶. اتکا به آرای عمومی در اداره کشور و مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت خویش؛

۷. طرد کامل استعمار و جلوگیری از نفوذ اجانب؛

۸. محو هرگونه استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی؛

۹. تقویت کامل بنیه دفاع ملی برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی نظام اسلامی؛

۱۰. تنظیم سیاست خارجی کشور بر اساس معیارهای اسلام و تعهد برادرانه نسبت به همه مسلمانان و حمایت بی‌دریغ از مستضعفان جهان؛

۱۱. ایجاد روابط صلح‌آمیز متقابل با دول غیرمحارب؛

۱۲. حمایت از مبارزه حق‌طلبانه مستضعفان در برابر مستکبران در هر نقطه از جهان، در عین خودداری کامل از هرگونه دخالت در امور داخلی ملت‌های دیگر.(۱)

در واقع آرمان‌های برون مرزی و مسؤولیت‌های فراملی انقلاب اسلامی، میل به صدور پیام انقلاب و حمایت همه جانبه از ملل مستضعف و مسلمانان جهان و درانداختن طرحی نو در نظام بین‌الملل داشت. در این رابطه بنیان‌گذار جمهوری اسلامی در نخستین سال پیروزی انقلاب در تعیین راهبرد سیاست خارجی اعلام داشت:

> ملت آزاده ایران اکنون از ملت‌های مستضعف جهان در مقابل آن‌هایی که منطقشان توپ و تانک و شعارشان سرنیزه است، کاملاً پشتیبانی می‌نماید. ما از تمام نهضت‌های آزادی‌بخش در سرتاسر جهان که در راه خدا و حق و حقیقت و آزادی مبارزه می‌کنند، پشتیبانی می‌کنیم.(۲)

البته ایشان در وصیت‌نامه سیاسی ـ الهی خود نظریه یک دولت اسلامی با جمهوری‌های آزاد و مستقل را طرح کردند.

> و شماای‌مستضعفان جهان! و ای کشورهای اسلامی و مسلمانان جهان!... به‌سوی یک دولت اسلامی با جمهوری‌های آزاد و مستقل به‌پیش بروید.

ج. آرمان‌های اقتصادی

هرچند انقلاب اسلامی، انقلابی صرفاً اقتصادی نبوده و به‌هیچ‌وجه با الگوهای مارکسیستی قابل تفسیر نمی‌باشد، درعین‌حال آرمان‌های آن شامل ابعاد اقتصادی نیز می‌شود:

۱. جلوگیری از غارت بیت‌المال توسط خاندان شاهنشاهی و وابستگان آن؛

۲. حفظ ذخایر زیرزمینی؛

---

۱. مواردفوق برگرفته از اصل ۳، ۶، ۷، ۸، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۱۵۲ و ۱۵۴ قانون‌اساسی جمهوری‌اسلامی‌ایران است.

۲. **صحیفهٔ نور**، ج ۱۱، ص ۲۵۹.

۳. تلاش در راه پیشرفت صنعتی و تکنولوژیک کشور از طریق برنامه‌ریزی اقتصادی، استفاده از علوم و فنون، تربیت افراد ماهر و...؛

۴. استقلال و خودکفایی اقتصادی؛

۵. تأمین خودکفایی در علوم و فنون، صنعت و کشاورزی؛

۶. پی‌ریزی اقتصاد صحیح و عادلانه بر طبق ضوابط اسلامی جهت ایجاد رفاه و رفع فقر و برطرف ساختن هرنوع محرومیت در زمینه‌های تغذیه، مسکن، کار، بهداشت و تعمیم بیمه؛

۷. ریشه کن کردن فقر و محرومیت؛

۸. تأمین نیازهای اساسی، شامل مسکن، خوراک، پوشاک، بهداشت، درمان، آموزش و پرورش و امکانات لازم برای تشکیل خانواده؛

۹. تأمین شرایط برای اشتغال کامل؛

۱۰. تنظیم برنامه اقتصادی کشور به صورتی که شکل و محتوا و ساعات کار چنان باشد که هر فرد علاوه بر تلاش شغلی، فرصت و توان کافی برای خودسازی معنوی، سیاسی و اجتماعی و شرکت فعال در ادارهٔ کشور و افزایش مهارت و ابتکار داشته باشد؛

۱۱. عدم اجبار افراد به کار معین و جلوگیری از بهره کشی از کار دیگری؛

۱۲. منع اضرار به غیر، انحصار، احتکار و ربا؛

۱۳. منع اسراف و تبذیر؛

۱۴. جلوگیری از سلطه اقتصادی بیگانه بر اقتصاد کشور؛

۱۵. تأکید بر افزایش تولیدات کشاورزی، دامی و صنعتی؛

۱۶. عدالت اقتصادی و کم کردن فاصله طبقاتی؛

۱۷. رسیدگی به روستاهای کشور و محرومیت زدایی از آن‌ها.[1]

دستاوردهای انقلاب اسلامی

هم‌چنان‌که پیش‌تر اشاره شد دستاوردهای انقلاب اسلامی، همان آرمان و هدف‌هایی هستند که به‌صورت‌کلی یا جزئی تحقق یافته‌اند. در ارزیابی دستاوردهای انقلاب اسلامی باید به آرمان‌های انقلاب اسلامی، وضعیت پیش از انقلاب امکانات و توانایی‌های کشور و فشارها و توطئه‌های دشمنان داخلی و خارجی انقلاب توجه کرد.

دستاوردهای انقلاب اسلامی را می‌توان در دو برهه زمانی مختلف به دوگونه متفاوت مورد بررسی

---

۱. بعضی از موارد برگرفته از اصل ۳، ۳۱ و ۴۳ قانون اساسی است.

قرار داد. به‌عنوان‌مثال سرنگونی رژیم سلطنتی و جای‌گزینی جمهوری اسلامی و نیز کسب استقلال سیاسی از جمله دستاوردهای انقلاب در زمان پیروزی است، درحالی‌که پاره‌ای از آرمان‌های انقلاب اسلامی، هم‌چون استقلال اقتصادی که تا حدودی تبدیل به دستاورد شده‌اند به زمان و تلاش بیش‌تری نیاز دارد.

به‌هرحال می‌توان به اهم دستاوردهای انقلاب اسلامی در حوزه‌های فرهنگ، سیاست و اقتصاد به‌شکل زیر اشاره کرد.

الف. دستاوردهای فرهنگی و اجتماعی

۱. به وجود آمدن محیطی مناسب جهت رشد کمالات اخلاقی و انسانی و بازگشت به خویشتن؛

۲. زدودن مظاهر فساد ـ مانند عشرتکده‌ها و مشروب فروشی‌ها ـ از عرصه جامعه؛

۳. ارتقای نسبی سطح آگاهی‌های عمومی و روحیهٔ تحقیق؛

۴. مبارزه با بی‌سوادی که تا حد زیادی با موفقیت همراه بوده است.

۵. امنیت اجتماعی و قضایی و برقراری حقوق مساوی برای مردم؛

۶. ایجاد روحیه وحدت و برادری؛

۷. رواج ادبیات انقلابی دینی؛

۸. افزایش و رشد مطبوعات و نشریات؛

۹. اسلامی کردن مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، نظامی و سیاسی؛

۱۰. احیای تفکر دینی، تحول در ارزش‌های اجتماعی[1] و احیای مفاهیمی مانند جهاد، هجرت، شهادت، ایثار، اخلاص و حج سیاسی؛

۱۱. هماهنگی بین تعهد و تخصص و دیانت و روشنفکری؛

۱۲. همکاری حوزه و دانشگاه؛

۱۳. افزایش ظرفیت دانشگاهها، مراکز تحقیقاتی و حوزه‌های علمیه؛

۱۴. مردمی‌شدن قوای مسلح و ایجاد و سازماندهی نیروی بسیج مردمی؛

۱۵. معرفی الگوی زن مسلمان؛ انقلاب اسلامی با فراهم‌ساختن زمینه‌های تشکیل جشنواره‌های مختلف بانوان، مطبوعات ویژه زنان، تأسیس جمعیت‌ها و تشکل‌های مربوطه، فدراسیون ورزشی بانوان و شرکت آنان در صحنه‌های سیاسی و اجتماعی از جمله کاندیداتوری آن‌ها برای مجلس شورای اسلامی و شوراهای شهر و روستا، الگویی نوین از زن مسلمان در عصر حاضر ترسیم و تبلیغات منفی

---

۱. این تحول با تحقیقات میدانی تأیید شده است. رک: علی ذوعلم (گردآورنده)، **جرعه جاری**، صص ۴۱۹ ـ ۴۰۲.

علیه اسلام مانند محرومیت زنان از شرکت در فعالیت‌های اجتماعی و ورزشی را خنثا کرد.

۱۶. خود باوری فرهنگی در کشورهای اسلامی و جهان‌سوم؛ انقلاب اسلامی ایران بر اساس اصل نه شرقی نه غربی، الگوی فرهنگی جدیدی برای مسلمانان و مستضعفان جهان به‌ارمغان آورد. اندیشمندانی که بالندگی تفکرات اسلامی خود را با کمونیسم و سوسیالیسم یا لیبرالیسم غربی سازگار می‌دیدند، اینک به تفکر اسلامی رهنمون شده‌اند.گرایش عمومی به مذهب در جهان با انقلاب اسلامی ارتباط و پیوند واقعی دارد.

۱۷. تأثیر بر نظریات علوم اجتماعی و تئوری پردازان انقلاب؛ انقلاب اسلامی ایران تأثیر «ایدئولوژی» بر تحولات سیاسی و اجتماعی را به‌خوبی به‌تصویر کشید و تئوری‌پردازان انقلاب، مانند اسکاچپل را تحت‌تأثیر خود قرار داد. از دیدگاه وی هر انقلابی بر مبنای سه عامل قابل تحلیل است: ساخت نظام بین‌المللی، ساخت اقتدار و ساخت دهقانی. همان‌گونه که در فصل پیشین دیدیم او به مؤلفه‌هایی مانند رهبری، ایدئولوژی، کارگزاران تاریخی و احزاب سیاسی چندان اهمیت نمی‌داد، ولی با مشاهده انقلاب اسلامی ایران نظر خود را تعدیل کرد.[۱] از دیگر نظریه‌پردازانی که از پیروزی انقلاب اسلامی تأثیر پذیرفتند، می‌توان نظریه‌پردازان سیستم اقتصاد جهانی (World Economic System) مانند احمد اعجاز، حمزه علوی و جان فورن را نام برد. در دیدگاه آن‌ها عناصری مانند فرهنگ و رهبری دین، برجستگی و اهمیت بیش‌تری پیدا کرد. همان‌گونه که در فصل پیشین آمد میشل فوکو نیز در مورد انقلاب اسلامی معتقد است ایرانیان به‌دنبال وارد نمودن معنویت در حوزه‌های فردی و اجتماعی بودند و به‌همین دلیل، انقلاب اسلامی، اولین انقلاب دوران فرامدرن تلقی می‌شود.[۲]

ب. دستاوردهای سیاسی

مهم‌ترین این دستاوردها عبارتند از:

۱. براندازی حکومت شاهنشاهی و رفع ستم از ملت ایران؛ شاه می‌کوشید با تکیه بر پول نفت، ارتش ۷۰۰ هزار نفری، دستگاه‌های امنیتی ـ همانند ساواک ـ و بهره‌مندی از حمایت بی‌دریغ بیگانگان بالأخص امریکا، حاکمیت رژیم را مقتدر نشان دهد و تصور تزلزل و سقوط آن را از اذهان بزداید. درعین‌حال اراده الهی بر آن قرار گرفت که مردم کوچه و بازار بدون آنکه به سلاح‌های مدرن مسلح باشند، به سلطهٔ رژیم شاهنشاهی بر کشور پایان دهند.

---

۱. رک: عبدالوهاب فراتی (گردآورنده)، *رهیافت‌های نظری بر انقلاب اسلامی*، صص ۳۲۲ـ۳۱۳؛ پژوهشکده امام‌خمینی و انقلاب‌اسلامی‌ایران **پژوهشنامه متین**، ش ۱، ص ۴۸۲ و مجله **راهبرد**، ش ۹ و
- Theda skocpol, ***State and Social Rovolution***.

۲. حجاریان، **پیشین**، ص ۳۲۰.

۲. استقرار نظام جمهوری اسلامی؛ پیروزی انقلاب اسلامی خواسته عـمومی در زمـینهٔ تشکـیل جمهوری اسلامی را محقق نمود. لفظ جمهوری به قالب حکومت و لفظ اسلامی به محتوای آن اشاره دارد. از دیدگاه امام‌خمینی(ره) چون حکومت جمهوری ناظر به نظام معرفتی خاصی نیست، با نظام اسلامی و نظریه ولایت‌فقیه قابل جمع به‌نظر می‌رسد. دو مورد از مهم‌ترین تغییرات کلی در اصـول و جهت‌گیری‌های این نظام عبارت است از شکل‌گیری نظام مبتنی بر ولایت‌فقیه و نقش‌تعیین کـننده مردم در سرنوشت خویش از طریق استقرار آزادی‌های سیاسی و انتخابات عمومی در جامعه؛

۳. شکل‌گیری تشکل‌های سیاسی مختلف و شفاف‌شدن مواضع؛

۴. استقلال سیاسی و کوتاه‌شدن دست ابرقدرت‌ها و سایرین از مقدّرات کشور؛

۵. پیوند دین و سیاست و به ارمغان‌آوردن الگویی نو برای «حکومت دینی»؛ تبلیغات مارکسیسم مبتنی بر افیون‌بودن مذهب و تبلیغات نظام‌های سکولار مـبتنی بـر لزوم جـداکـردن حـوزه دیـن از سیاست بود. پیروزی «انقلاب به نام‌خدا»[۱] و «حکومت خدا»[۲] نه‌تنها ثابت کرد که دین، افیون جامعه و ضد حرکت‌های انقلابی نیست، بلکه توانایی دین در اداره سیاسی جامعه را آشکار کرد. هوبر روزنامه‌نگار سوئیسی در خصوص تأثیرپذیرفتن الهیات رهایی‌بخش از انقلاب اسلامی می‌نویسد:

> به‌دنبال انقلاب اسلامی و شعار جمهوری اسلامی در مورد دفاع از مستضعفین، امریکای لاتین شاهد ده‌ها کشیش بود که با انتقاد از پاپ خواستار تجدیدنظر در آیین کلیسای واتیکان بودند. اوج چنین روندی در احیای مسیحیت در نیکاراگوا خود را نشان داد. چند سال پس از انقلاب اسلامی ایران، صدها کتاب در مورد نقش مذهب در صحنه سیاسی و اجتماعی به بازارهای جهان آمد و بسیاری از دانشگاه‌ها به تحقیق دربارهٔ مذهب پرداختند.[۳]

۶. رشد سیاسی و آگاهی‌های عمومی مردم و حضور آن‌ها در صحنه‌های مختلف و حرکت به‌سوی قانون‌گرایی و جامعهٔ مدنی دینی؛

۷. شکست ابهت غرب و شرق؛ ابهت امریکا و سایر قدرت‌های خارجی سلطه‌گر در جریان پیروزی مردم بی‌سلاح ایران در انقلاب، مقاومت در مقابل توطئه‌های بیگانگان و هم‌چنین در جریان جـنگ تحمیلی شکست. این تحول شگرف در خصوص انقلاب ایران، معلول تحول فرهنگی، تسلیم‌ناپذیری و روحیه شهادت‌طلبی مردم قلمداد می‌شود.[۴]

---

۱. اشاره به اثر ذیل است هاینز نامی بومارا، خمینی، *انقلاب به‌نام‌خدا*.

۲. اشاره به کتاب زیر است: شریل بنارد، *حکومت خدا: جمهوری اسلامی ایران*.

۳. *روزنامه جمهوری اسلامی*، ۱۷ خرداد ۱۳۶۹. هم‌چنین رک: کامیلو تورس، *کلیسای شورشی*، ترجمه جواد یوسفیان و فری بتو *فیدل کاسترو و مذهب*، ترجمه سرویس خارجی روزنامه اطلاعات.

۴. رک: *جرعه جاری*، پیشین، ص ۳۰۳.

۸. تجدید حیات سیاسی اسلام در عالم و کسب عزت برای ملل مستضعف و جهان سوم؛ برنارد لوییس در سخنرانی ۱۹۸۵ م. خود درباره‌اصول‌گرایی اسلامی اظهار داشت که تا همین اواخر گفتن این مطلب که اسلام و مذهب در سیاست کشورهای مسلمان از اهمیت برخوردار است، به مذاق کارشناسان غربی خوش نمی‌آمد، ولی اینک با ظهور [امام] خمینی موضع آن‌ها تغییر کرده است. انقلاب ایران حتی برای غیرمسلمانان نیز پیام آزادی از سلطه و ستم را به‌همراه داشت.

۹. مبتنی‌کردن سیاست خارجی و ارتباط با دیگر دولت‌ها براساس اصول اسلامی و سیاست «نه شرقی، نه‌غربی»؛ ایران در دوران معاصر همواره تحت نفوذ قدرت‌های استعماری و بیگانه بوده است. سیاست خارجی جمهوری اسلامی بر اساس نفی هرگونه سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری، حفظ استقلال همه‌جانبه کشور و روابط صلح‌آمیز با دول غیرمحارب استوار می‌باشد.[۱] از نمودهای عینی تحول در سیاست خارجی جمهوری اسلامی، قطع رابطه سریع با رژیم اشغال‌گر قدس و رژیم آپارتاید در آفریقای جنوبی بود. شاه با این‌دو رژیم، روابط سیاسی و اقتصادی گسترده‌ای داشت و بخش قابل ملاحظه‌ای از نفت مورد نیاز آن‌ها را نیز تأمین کرد. نلسون ماندلا، رهبر کنگره ملی آفریقا و اولین رییس‌جمهور آفریقای‌جنوبی پس از رهایی از آپارتاید، در جریان سفر به ایران اظهار داشت:

> انقلاب اسلامی ایران تحت رهبری امام‌خمینی امیدهای فراوانی را برای قیام مردم آفریقای‌جنوبی در مبارزه با بی‌عدالتی به‌همراه داشته است و بدون‌تردید تاریخ هرگز نقش ایران اسلامی را فراموش نخواهدکرد.[۲]

۱۰. صدور پیام انقلاب و حمایت از نهضت‌های آزادی‌بخش؛ اکثریت قریب به اتفاق محققان مسایل اسلام، خاورمیانه و جهان عرب متفق‌القولند که انقلاب اسلامی در ایران، بزرگ‌ترین محرک جنبش‌های سیاسی اسلامی بوده است. در این میان کشورهایی مانند لبنان، عراق، کشورهای حوزه خلیج فارس، افغانستان، پاکستان، تونس، فلسطین و شمال آفریقا به‌شکل مستقیم و سوریه، نیکاراگوا و آفریقای جنوبی به‌شکل غیرمستقیم از انقلاب ایران متأثر بوده‌اند.[۳]

هفته‌نامه اشپیگل در آستانه پانزدهمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی نوشت:

> انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام‌خمینی حیات تازه‌ای به مسلمانان سراسر جهان بخشیده است... اسلام مبارزترین مذهب دنیا با انرژی انقلاب خود ۱/۲ میلیارد مسلمان را

---

۱. اشاره به اصل ۱۵۲ قانون اساسی است.

۲. *روزنامه جمهوری اسلامی*، ۱۴ مرداد ۱۳۷۱.

۳. رک: به‌کوشش حاتم قادری، *مجموعه مقالات پیرامون جهان سوم*، صص ۱۵۵ ـ ۱۱۷. هم‌چنین در مورد تأثیرپذیری انتفاضه فلسطین از انقلاب اسلامی ایران رک: صالح عوض، *الانتفاضة الثورة*، ص ۸۹.

برانگیخته و آنان را برای تشکیل حکومت‌الله در کرهٔ زمین به‌حرکت درآورده است.[۱]

۱۱. ترسیم چهره صلح‌طلبانه‌ای از اسلام با اثبات مظلومیت ملت ایران در جریان جنگ تحمیلی و با طرح نظریه گفت‌وگوی تمدن‌ها و سعی در ایجاد ارتباط بین ملت‌ها و تشنج‌زادیی در سطح دولت‌ها؛ این طرح به‌زودی توسط مجمع عمومی ملل متحد و پارلمان اروپا مقبول افتاد و سال ۲۰۰۱ **سال گفت‌وگوی تمدن‌ها** نام گرفت.

ج. دستاوردهای اقتصادی

پیروزی انقلاب اسلامی دستاوردهای اقتصادی مانند حفظ ذخایر زیر زمینی و جلوگیری از غارت آن‌ها توسط بیگانگان و استثمارگران، جلوگیری از اسراف و تبذیر و سوءاستفاده از بیت‌المال توسط خاندان شاهنشاهی، توجه به روستاها و برخوردار نمودن آن‌ها از امکانات مختلف، نوسازی و تقویت امکانات زیست شهری مانند گازرسانی و...، تقویت زیربناهای توسعه مانند تربیت نیروی انسانی ماهر، انرژی، سدسازی، توسعهٔ ارتباطات و راه‌ها و بنادر، تقویت و گسترش مراکز آموزشی در تمام سطوح و سعی در راستای خوداتکایی اقتصادی و صنایع نظامی را به‌همراه داشته است. درعین‌حال برخی موارد مانند، بروز جنگ تحمیلی و تحریم و محاصرهٔ اقتصادی مهم‌ترین موانع در این راستا به‌شمار می‌آیند. جنگ هشت ساله عراق علیه ایران خسارتی بالغ بر ۱۰۰۰ میلیارد دلار ـ معادل هزینه ۷۰ سال کشور ـ به‌همراه داشته است. قیمت نفت که با پیروزی انقلاب اسلامی از ۱۳ دلار به مرز بشکه‌ای ۴۰ دلار رسیده بود،[۲] پس از گذشت چند سال به بشکه‌ای ۸ دلار سقوط کرد و تقریباً دیگر از بشکه‌ای ۱۸ دلار فراتر نرفت و اقتصاد متکی به نفت ایران را دچار نوسان نمود. این‌درحالی است که برای استخراج هر بشکه نفت ۶ دلار هزینه می‌شود.

گرایش به جای‌گزینی صادرات غیرنفتی به‌جای نفت باعث شده است که این نوع صادرات که پیش از انقلاب حدود نیم میلیارد دلار بود به مرز ۵ میلیارد دلار در سال برسد.

در مجموع می‌توان گفت دستاوردهای انقلاب اسلامی ایران بی‌شمار می‌باشد. درعین‌حال چالش‌های داخلی و خارجی انقلاب اسلامی نیز همواره آرمان‌ها و دستاوردهای انقلاب را با مشکل روبه‌رو ساخته است.

بحث دستاوردهای انقلاب اسلامی را با کلامی از **امام خمینی** (ره) به پایان می‌بریم:

به ملت عزیز ایران توصیه می‌کنم که نعمتی که با جهاد عظیم خودتان و خون جوانان

---

۱. *روزنامه جمهوری اسلامی*، ۴ بهمن ۱۳۷۱.

۲. *گزارش اقتصادی و ترازنامه سال ۱۳۷۵*، بانک مرکزی، ص ۳۲.

برومندتان به‌دست آورده‌اید هم‌چون عزیزترین امور قدرش را بدانید و از آن حفاظت و پاسداری نمایید و در راه آن که نعمتی عظیم و الهی و امانت بزرگ خداوندی است کوشش کنید و از مشکلاتی که در این صراط مستقیم پیش می‌آید نهراسید که: **ان تنصراللّه ینصرکم و یثبّت اقدامکم.**[۱]

آسیب‌شناسی انقلاب اسلامی

واژه آسیب‌شناسی (Pathology) از علوم پزشکی به علوم اجتماعی وارد شده، و به‌معنای «مبحث مطالعه علل بیماری و عوارض و علایم غیرعادی» می‌باشد.[۲] در این‌جا منظور از آسیب‌شناسی انقلاب، بررسی موانع داخلی و خارجی رویاروی انقلاب اسلامی در ابعاد فرهنگی و اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است.

کشتی انقلاب در راه رسیدن به سرمنزل مقصود ممکن است در دریای پرتلاطم حوادث با موانعی روبه‌رو شود. شرط رسیدن به ساحل نجات در درجه اول تقویت نیروی محرکه کشتی انقلاب و در درجه دوم شناخت و رفع موانع احتمالی است. تحقق آرمان‌های انقلاب، حفظ دست‌آوردهای آن، تنظیم سیاست‌های کلی نظام و حفظ مشروعیت حکومت، مشروط به شناخت دقیق آفات، موانع و دشمنان داخلی و خارجی انقلاب است. معمولاً به مشکلات درونی انقلاب، آفت؛ و به مشکلات بیرونی آن، مانع گفته می‌شود. بنابراین آفات پدیده‌های درونی و موانع پدیده‌های بیرونی‌اند که رویاروی انقلاب قرار می‌گیرند. علاوه بر آن حوزه‌های سیاست، اقتصاد و اجتماع بر هم تأثیر می‌گذارند و اگر به‌طورمثال استقلال اقتصادی یا فرهنگی زیر سؤال برود، در درازمدت ممکن است استقلال سیاسی نیز خدشه‌دار شود.

آیات قرآن کریم ما را به درس‌گرفتن از سرگذشت پیشینیان ترغیب می‌کند.[۳] هم‌چنین امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام مکرراً ما را به سرنوشت ملت‌های پیشین و مطالعه تاریخ و عبرت گرفتن از آن دعوت می‌نماید.[۴] آن حضرت مهم‌ترین موانع انقلاب و اسباب شکست نهضت‌ها را کینه‌توزی، تفرقه و پشت‌کردن به یکدیگر معرفی می‌کند.[۵] امام‌خمینی در وصیت‌نامه سیاسی ـ الهی خود با هشدار به

---

۱. **صحیفهٔ نور**، ج ۲۱، ص ۱۸۱.

۲. عباس و منوچهر آریانپور، ***فرهنگ دوجلدی دانشگاهی انگلیسی ـ فارسی***، ج ۲، ص ۱۵۶۹.

۳. **و قذف فی قلوبهم‌الرعب یخربون بیوتهم بایدیهم و ایدی‌المؤمنین فاعتبروا یا اولی‌الابصار.** (سوره حشر، آیهٔ ۲) **واللّه یؤید بنصره من یشاء ان فی ذلک لعبرة لاولی الابصار.** (سورهٔ آل‌عمران، آیهٔ ۱۳) **و لقدکان فی قصصهم عبرة لاولی‌الالباب.** (سورهٔ یوسف، آیهٔ ۱۱۱)

۴. **واحذروا ما نزل بالامم قبلکم من المثلات بسوء الافعال و ذمیم الافعال.** (*نهج‌البلاغه*، خطبهٔ ۱۹۲)

۵. **... ما نظروا الی ما صاروا الیه فی آخر امورهم حین وقعت الفرقة و تشتت الالفة.** (*همان*)

این‌که انقلاب نباید به دست نااهلان افتد، رمز تداوم انقلاب را چنین معرفی می‌کند:

> بی‌تردید رمز بقای انقلاب اسلامی، همان رمز پیروزی است و رمز پیروزی را ملت می‌داند، و نسل‌های آینده در تاریخ خواهند خواند که دو رکن آن انگیزه الهی و مقصدعالی حکومت‌اسلامی و اجتماع ملت در سراسر کشور با وحدت کلمه برای همان انگیزه و مقصد می‌باشد.

آیت‌الله مطهری پس از پیروزی انقلاب، به موانع و آفات انقلاب عطف‌نظر نمود و اذعان داشت که اگر با واقع‌بینی و دقت کامل با مسایل انقلاب مواجه نشویم و در آن تعصبات و خودخواهی را دخالت دهیم، شکست انقلاب همانند نهضت صدر اسلام، حتمی خواهدبود.(۱) در این راستا بود که وی بحث «آفات انقلاب» را طرح نمود.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای نیز همواره اقشار مختلف مردم را از آفات و موانع احتمالی انقلاب برحذر داشته‌اند. ایشان در ارتباط با ضرورت و اهمیت آسیب‌شناسی انقلاب می‌گوید:

> میکروب رجعت یا ارتجاع، دشمن بزرگ هر انقلاب است که به درون جوامع انقلابی نفوذ کرده و در آن رشد می‌یابد. نفوذ فساد و ایجاد تردید در اذهان جوانان نسبت به آرمان‌ها، دنیاطلبی، اشتغال به زینت‌های دنیوی و زندگی‌راحت در جامعه و بروز علایم زندگی تجملاتی در میان عناصر انقلابی، نشانه‌هایی از تأثیر میکروب ارتجاع و عقب‌گرد است. پرداختن به مال و مال‌اندوزی، دچارشدن به فسادهای اخلاقی ـ مالی و فساد اداری، درگیرشدن در اختلافات داخلی که خود یک فساد بسیار خطرناک است، و جاه‌طلبی، کاخ آرمانی انقلاب اسلامی و هر حقیقت دیگری را ویران می‌کند.(۲)

الف. آسیب شناسی فرهنگی و اجتماعی

پس از روشن‌شدن ضرورت شناخت آفات و موانع انقلاب با عنایت به رهنمودهای امام‌راحل (ره)، مقام معظم رهبری و استاد شهید مطهری، اجمالاً به مهم‌ترین آسیب‌های فرهنگی ـ اجتماعی انقلاب اسلامی اشاره می‌شود:

۱. نفوذ اندیشه‌های بیگانه؛ اندیشه‌های بیگانه ممکن است از طریق دشمنان یا دوستانی که مجذوب آرای دیگران شده‌اند، نفوذ کنند. نمونه این گرایش‌ها در جریانات قرون اولیه اسلامی دیده می‌شود. مثلاً مجذوب‌شدگان به فلسفه یونانی و آداب و رسوم ایرانی و تصوف هندی، نظریات و

---

۱. مطهری، *پیرامون انقلاب اسلامی*، صص ۲۸ ـ ۲۷.

۲. *روزنامه کیهان*، ۱۷ دی ۱۳۷۳.

اندیشه‌هایی را به‌عنوان خدمت و نه به‌قصد خیانت وارد اندیشه‌های اسلامی کردند.[۱]

بنابراین در مسألهٔ ورود و نفوذ اندیشه‌های بیگانه باید به زمینه‌های داخلی آن نیز توجه کرد. یکی از علل رواج مانوی‌گری و مزدک‌گرایی، عدم اجرای عدالت از جانب حکومت‌ها بود.

۲. تغییر جهت دادن اندیشه‌ها؛ نهضت خدایی باید برای خدا آغاز شود و برای او ادامه یابد و هیچ خاطره و اندیشه‌ای غیرخدایی در آن راه نیابد تا عنایت و نصرت الهی شامل حالش گردد.[۲] حضرت امام(ره) در وصیت‌نامه خود، فراموش‌کردن اهداف فرهنگ قیام ملت و مکتب الهی اسلام، به انزوا کشاندن روحانیت، غرب‌زدگی و شرق‌زدگی و سلطه بیگانگان بر مقدرات مراکز تعلیم و تربیت را از آفات فرهنگی انقلاب معرفی می‌نماید.

۳. تجددگرایی‌افراطی؛ در مقابل تمسک به‌اسلام‌ناب، تجددگرایی افراطی ـ یاالتقاط ـ و زهدگرایی منفی قرار دارد. تجددگرایی‌افراطی تلفیق اسلام با اندیشه‌های غیراسلامی برای زیبا جلوه‌دادن آن می‌باشد.[۳]

۴. جدایی حوزه و دانشگاه؛ در واقع یکی از کلیدی‌ترین مسایل اجتماعی و فرهنگی در جامعه اسلامی ما حفظ و تقویت وحدت این‌دو نهاد است که جدایی آن‌ها آفتی بزرگ به‌شمار می‌آید.

۵. بوروکراسی مفرط و فساد اداری و اجتماعی؛ حضرت علی علیه‌السلام می‌فرماید: همانا فلسفه نابودی رژیم‌های پیشین این بود که حق مردم را ندادند تا آن را به رشوت خریدند، و راه باطلشان بردند و آنان پیرو آن گشتند.[۴]

۶. دنیاطلبی و اشتغال به زینت‌های دنیوی بالأخص بین اقشار انقلابی؛ اگر زندگی‌تجملی و روحیه تکاثرطلبی در میان عناصر انقلابی فزونی گیرد و نیروهای انقلابی روحیه خود را از دست دهند، داعیه دفاع از انقلاب و ارزش‌ها تضعیف می‌شود. امام صادق علیه‌السلام ضرر دو گرگ درنده که به گله چوپانی حمله می‌کنند را به مراتب کمتر از زیان حبّ مال و جاه‌طلبی که متوجه دین مسلمانان می‌شود، می‌داند.[۵]

ابن‌خلدون نیز در بحث فراز و فرود تمدن‌ها به دوران‌های زیر اشاره می‌کند: دوران ظفر، دوران قدرت، دوره تجمل و فراغت، دوره خرسندی و بالأخره دوره اسراف و تبذیر و انحطاط. در دوران آخر، عصبیت ـ همبستگی اجتماعی ـ از بین می‌رود و تن‌آسایی، تجمل و حاکمیت روابط فزونی

---

۱. رک: مرتضی مطهری، *بررسی اجمالی نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر*، صص ۸۷ـ۷۸.
۲. *همان*، صص ۹۹ـ۹۸.
۳. *همان*، صص ۹۳ـ۹۰.
۴. **اما بعد فانما هلک من کان قبلکم انهم منعوا الناس الحق فاشتروه و اخذوهم بالباطل فاقتدوه.** (*نهج‌البلاغه*، نامه ۷۹)
۵. *اصول کافی*، ج ۲، کتاب الایمان و الکفر، باب حبّ الدنیا و الحرص علیها، ح ۲.

می‌گیرد.[۱]

۷. حاکم شدن روحیه ریا و تملق به‌جای اخلاص و ایثار و دگرگونی مجدد ارزش‌های جامعه و فرآیند تبدیل ثروت به ارزش و نابرابری اجتماعی؛

۸. اشاعه فحشا و فساد و ارتشا؛

۹. تأثیرپذیری از جنگ روانی و تهاجم فرهنگی و تبلیغاتی دشمن و رجعت تدریجی به ارزش‌های فرهنگی رژیم پیشین؛

۱۰. بحران هویت اجتماعی بالأخص بین نوجوانان و جوانان نسل دوم و سوم انقلاب و گرایش به الگوهای غربی؛

۱۱. فرار مغزها؛ نداشتن برنامه‌ای همه‌جانبه برای جلوگیری از مهاجرت تحصیل‌کردگان و متخصصان و مشخص نبودن مرزهای «تعهد» و «تخصص» باعث ظهور پدیده فرار مغزها به کشورهای دیگر جهان می‌شود.

ب. آسیب‌شناسی سیاسی

امام علی علیه‌السلام علل افول دولت‌ها را چهارعامل می‌داند: تباه نمودن اصول اساسی، فریب‌کاری، مقدم داشتن فرومایگان و مؤخرداشتن فرزانگان.[۲] عوامل فوق از ضعف یا سوءمدیریت مسئولان حکومتی ناشی می‌شود و به تضعیف مشروعیت دولت می‌انجامد.

در ارتباط با آسیب‌شناسی‌سیاسی انقلاب اسلامی ایران با عنایت به رهنمودهای رهبران فکری و سیاسی انقلاب می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

۱. ناتمام گذاشتن آرمان‌های نهضت؛ به تعبیر استاد مطهری متأسفانه تاریخ نهضت‌های اسلامی صدساله اخیر، یک نقیصه در رهبری روحانیت شیعه را نشان می‌دهد و آن این‌که روحانیت نهضت‌هایی راکه رهبری کرده تا مرحلهٔ پیروزی بر خصم ادامه نداده است.[۳]

در مورد انقلاب اسلامی ایران هرچند وضعیت متفاوت است، ولی هنوز تمامی آرمان‌های داخلی و خارجی انقلاب جامهٔ عمل به‌خود نپوشیده است. تلاش در جهت تقویت و اجرای این آرمان‌ها از طریق

---

۱. رک: *مقدمه ابن‌خلدون*، ترجمهٔ محمدپروین گنابادی، صص ۳۲۰ ـ ۳۱۷. البته نباید فراموش کرد که این حرکت دورانی از دیدگاه ابن‌خلدون، شکل جبری دارد و ۱۲۰ سال به طول می‌انجامد. ذکر نظر ابن‌خلدون به‌منظور روشن‌شدن تأکید نویسندگان بر نقش سوءتجمل و دنیاطلبی است.

۲. یستدل علی ادبار الدول باربع: تضییع الاصول و التمسک بالغرور و تقدیم الارذال و تأخیر الافاضل. (*غررالحکم و دررالکلم*، ش ۷۸۳۵، ص ۳۴۲)

۳. مطهری، *بررسی اجمالی نهضت‌های اسلامی در صد سالهٔ اخیر*، ص ۹۲.

افزایش آگاهی‌های عمومی و بسیج امکانات، به افزایش اقتدار و استحکام داخلی و نفوذ بین‌المللی انقلاب می‌انجامد.

۲. ابهام طرح‌های آینده؛ انقلاب باید طرح‌های روشن و خالی از ابهام و مورد قبول وتأیید رهبران ارائه دهد تا جلوی ضایعات گرفته شود.(۱) تجربه نشان داده است که کلی‌گویی و روشن نبودن طرح‌های آینده به تناقض در عمل منجر می‌شود و ضایعات اساسی به‌بار می‌آورد.

۳. رخنه فرصت‌طلبان؛ فرصت‌طلب کسی است که نسبت به آرمان‌های انقلاب بی‌اعتقاد یا بی‌تفاوت و در تلاش برای تأمین منافع‌شخصی خویش است. استادمطهری در این‌رابطه می‌گوید:

> هر نهضت مادام که مراحل دشوار اولیه را طی می‌کند سنگینی‌اش بر دوش افراد مؤمن، مخلص و فداکار است. اما همین‌که به‌بار نشست و یا لااقل نشانه‌های باردادن آشکار گشت و شکوفه‌های درخت هویدا شد، افراد فرصت‌طلب نفوذ می‌کنند... تا آن‌جا که انقلابیون مؤمن و فداکاران اولیه را از میدان به در می‌کنند... انقلاب فرزند خور نیست، غفلت از نفوذ و رخنه فرصت‌طلبان است که فاجعه به‌بار می‌آورد... مبارزه با رخنه و نفوذ فرصت‌طلبان علی‌رغم تظاهرات فریبنده‌شان یکی از شرایط اصلی ـ حفظ ـ یک نهضت در مسیر اصلی است.(۲)

۴. تفرقه و درگیرشدن در گرداب اختلافات داخلی و استفاده‌نکردن از نیروهای بالقوه مردم؛ همان‌گونه که اشاره شد امام علی علیه‌السلام راز تداوم انقلاب را دوری از تفرقه و تحکیم ارکان مودت و محبت و ترغیب و توصیه نسبت به آن معرفی می‌نماید. مهم‌ترین عامل تهدیدکننده بالندگی یک ملت از دیدگاه آن حضرت عبارت است از: کاشتن بذر نفاق و کینه در سینه، پشت کردن به یکدیگر، ترک یاری هم‌نوعان و تبدیل الفت و محبت به پراکندگی و تفرقه.(۳)

بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران نیز پیوسته بر دوری از تفرقه و لزوم وحدت برای تداوم انقلاب تأکید داشتند.

از دیدگاه ابن‌خلدون نیز عصبیت مهم‌ترین عامل اعتلای یک ملت و تمدن محسوب می‌شود. عصبیت به مثابه رشته مشترکی، خانوادهٔ ملت را به‌هم پیوند می‌دهد.

۵. شفاف نبودن مواضع گروهها، افراد و جناحها در سطح جامعه.

۶. بی‌تفاوتی مردم نسبت به سرنوشت کشور و اصالت‌یافتن منافع شخصی و غیرسیاسی‌شدن

---

۱. همان، صص ۹۷ـ۹۶.

۲. همان، صص ۹۴ـ۹۳.

۳. *نهج‌البلاغه*، خطبه ۱۹۲.

دانشگاهها؛ انقلاب به مثابه موجودی زنده است که برای دوام خود نیاز به تغذیه دارد. ساختن نیروهای انقلابی و مؤمن از نسل‌های جدید، از مهم‌ترین عوامل تداوم انقلاب محسوب می‌شود.

۷. ایجاد تردید در آرمان‌های انقلاب و به فراموشی‌سپردن یا تضعیف شعار استقلال و آزادی؛

۸. در خطر قرارگرفتن امنیت مظلومین؛ عدم امنیت حقوقی، سیاسی، جانی، مالی و حیثیتی مردم زمینه را برای رخنه و تقویت مخالفان انقلاب باز می‌کند؛

۹. جدی نگرفتن تخصص در امر حکومت و سیاست؛

۱۰. بروز ابهامات و چالش‌هایی در سیاست خارجی؛ از طریق ابهام در مفهوم و مرز منافع ملی، نداشتن استراتژی مشخص و عقلانی، گرفتارآمدن در ساختاری غیر پویا و ناکارآمد و روزمرگی و مشخص‌نبودن کامل روند تصمیم‌گیری.

۱۱. بازگشت استعمار به‌طرق آشکار و نهان و وابستگی نظامی و سیاسی به‌قدرت‌های بیگانه.

ج. آسیب‌شناسی اقتصادی

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام یکی از علل سقوط و زوال حکومت‌ها را تبذیر و هزینه‌های زیان‌بار اقتصادی معرفی می‌نماید.[۱] روش اقتصادی وی براساس عدالت و حقیقت بود و جز به‌حق عمل نمی‌کرد. وی هیچ‌گونه تبعیض و امتیازی حتی برای خود و نزدیکان قائل نبود تا جایی‌که چون عقیل برادر وی تقاضای سه صاع - یک کیلو - گندم از بیت‌المال کرد، حضرت امتناع ورزید و آهنی گداخته به‌دست او نزدیک کرد و فرمود:

> ای برادر در این مال چیزی جز آن‌چه به تو دادم حقی نداری، ولی صبر کن تا مالی از خودم برسد، آنگاه هرچه خواسته‌باشی به تو خواهم داد.

امام علی علیه‌السلام در پاسخ ایراد کسانی که رعایت مساوات در عطایای بیت‌المال را خلاف «سیاست» می‌دانستند، فرمود:

> اگر این دارایی از خودم بود به‌طور یکسان در میان شما تقسیم می‌کردم تا چه رسد به این‌که این اموال از آن خداست. آگاه باشید که بخشیدن مال در غیر موردش تبذیر و اسراف است.[۲]

وقتی شریح قاضی خانه‌ای گران به مبلغ ۸۰ دینار خرید، حضرت او را احضار کرده و فرمود:

---

۱. یستدل الادبار باربع: سوء التدبیر و قبح التبذیر و قلة الاعتبار و کثرة الاعتذار. (*غررالحکم و دررالکلم*، ص ۳۵۴)

۲. لوکان المال لی لسویت بینهم فکیف و انّما المال مال اللّهِ و ان اعطاء المال فی غیر حقه تبذیر و اسراف. (*نهج‌البلاغه*، خطبه ۱۲۶)

ای شریح، به‌زودی کسی به‌سراغت خواهد آمد که نه قباله‌ات را نگاه می‌کند و نه از شهودت می‌پرسد. تو را از آن خانه بیرون می‌کند و به قبر تحویل می‌دهد.(۱)

مهم‌ترین اصولی که امیرمؤمنان در سیاست‌های اقتصادی دولت خود رعایت می‌نمود عبارت بود از: رعایت حال خراج دهندگان، همیاری اقتصادی دولت و مردم، استفاده از مالیات جهت عمران و آبادی، عدم تبعیض در اخذ مالیات، برخورد شدید با محتکران و گران‌فروشان، محترم شمردن بیت‌المال، رفاه و آسایش مردم و رسیدگی به طبقات پایین جامعه. ایشان همواره در مورد مستضعفانی که هیچ چاره‌ای برای معاش خود ندارند توصیه می‌کردند.(۲)

با توجه به سیره علی علیه‌السلام و با عنایت به رهنمودهای رهبران فکری ـ سیاسی انقلاب به‌اجمال مهم‌ترین آسیب‌های اقتصادی انقلاب اسلامی ایران را می‌توان چنین معرفی کرد:

۱. وابستگی اقتصادی به قدرت‌های بیگانه؛

۲. نداشتن برنامه‌های بلندمدت و کوتاه‌مدت برای نیل به استقلال و توسعه اقتصادی با توجه به رشد بی‌رویه و نامناسب جمعیت؛ این امر باعث می‌شود امکانات و توانمندی‌های کشور بی‌آنکه راه‌گشای یک اقتصاد مستقل و توسعه یافته شود در امور روزمره و زودگذر به‌کار افتد و از میان برود.

۳. عدم‌توجه به‌بحران‌های اقتصادی ناشی از روند توسعه یا عدم توجه به‌رعایت اقشار کم درآمد در اجرای برنامه‌های سازندگی و توسعه اقتصادی؛

۴. عدم وجود فرهنگ کار و انضباط اجتماعی و گرایش به احتکار، دلالی، گران‌فروشی، قاچاق و سایر شغل‌های کاذب؛(۳)

۵. رانت گرایی.(۴)

۶. جداشدن مردم از برنامه‌های دولت در طرح‌های سازندگی؛

۷. افزایش فاصلهٔ طبقاتی، پیدایش ثروت‌های بادآورده و بی‌توجهی به مستضعفان و عنایت به ثرومندان؛ فاصله فاحش فقیر و غنی و فقدان عدالت اجتماعی ـ اقتصادی، راه را بر کم‌رنگ شدن آرمان‌های انقلابی می‌گشاید. فقرا در بند تأمین کم‌ترین میزان وسایل زندگی‌اند و ثروتمندان در پی

---

۱. **یا شریح! اما انه سیأتیک من لاینظر فی کتابک و لایسألک عن بیتک حتی یخرجک عنها شاخصا و یسلک الی قبرک خالصا.** (*همان*، نامه ۳)

۲. **ثم الله الله فی الطبقة السفلی من الذین لاحیلة لهم.** (*همان*، نامه ۵۳)

۳. اشاره به سخنان مقام معظم رهبری.

۴. رانت یعنی بهره مالکانه و صاحب رانت کسی است که درآمدهای او از طریق انجام کار به‌دست نمی‌آید. رانت‌گرایان معمولاً از متن جامعه برمی‌خیزند، به مرکز قدرت نزدیک می‌شوند و با قانونی کردن عمل خود از امکانات متعلق به جامعه منتفع می‌شوند.

اسراف و تبذیر و تجمل. بنابراین، هردو گروه خود را از مسیر انقلاب کنار می‌کشند و دشمنان انقلاب فرصت رخنه می‌یابند. قرآن کریم، به‌عنوان یک ضابطهٔ کلی، اعلام می‌دارد که به هیچ‌وجه ثروت نباید میان توانگران دست به دست گردد.[۱]

استاد مطهری پس از تبیین عدالت اجتماعی، استقلال، آزادی و معنویت اسلامی به‌عنوان سه رکن انقلاب می‌گوید: سرمایه‌داری از آن جهت محکوم است که در بطن خود استثمار را پرورش می‌دهد.[۲]

امام‌خمینی(ره) دربارهٔ توجه به مستضعفان می‌فرماید:

> جنگ‌های پیامبر همه‌اش با اغنیا و با گردن‌کلفت‌ها بود. با ثروتمندها بود. خدا نیاورد آن‌روزی که سیاست ما و سیاست مسؤولین کشور ما پشت‌کردن به دفاع از محرومین و روآوردن به حمایت از سرمایه‌داری گردد و اغنیا و ثروتمندان از اعتبار و عنایت بیش‌تری برخوردار بشوند. معاذالله که این با روش انبیا و امیرالمؤمنین و ائمه معصومین علیهم‌السلام سازگار نیست. دامن حرمت و پاک روحانیت از آن منزه است و تا ابد هم باید منزه باشد.[۳]

آن راهبر فقید در وصیت‌نامه سیاسی ـ الهی‌اش نیز چنین می‌فرماید:

> توجه داشته باشند که رئیس‌جمهور و وکلای مجلس از طبقه‌ای باشند که محرومیت و مظلومیت مستضعفان و محرومان جامعه را لمس نموده، در فکر رفاه آنان باشند، نه از سرمایه‌داران و زمین‌خواران و صدرنشینان‌مرفه و غرق در لذات و شهوات که تلخی محرومیت و رنج گرسنگان و پابرهنگان را نمی‌توانند بفهمند... به آنان خصوصاً مستضعفان و محرومان و ستم دیدگان که نورچشمان ما و اولیای نعم همه هستند و جمهوری اسلامی رهاورد آنان و با فداکاری‌های آنان تحقق پیدا کرد و بقای آن نیز مرهون خدمات آنان است، فروگذاری نکنید.

حرکت دوری انقلاب‌ها

تاریخ شاهد وقوع انقلاب‌های متعددی بوده است که نتوانستند با آسیب‌ها و چالش‌های داخلی و خارجی مقابله نمایند. به‌طورمثال پس از انقلاب الجزایر استعمار فرانسه با شیوه‌های دقیق‌تری به این کشور بازگشت. برخی انقلاب‌ها از جمله انقلاب روسیه پس از پیروزی دچار انحصار قدرت و دیکتاتوری شدند. با عنایت به خطرها و آسیب‌های احتمالی انقلاب‌ها و وجود حرکت دوری در بسیاری از آن‌ها،

---

۱. کی لایکون دولة بین الاغنیاء منکم. (سورهٔ حشر، آیهٔ ۷)

۲. مطهری، *پیرامون انقلاب اسلامی*، صص ۱۵۹ ـ ۱۴۹.

۳. *پیام فریاد برائت*، مرداد ماه ۱۳۶۶.

به‌جاست که پس از آشنایی با آسیب‌های فرهنگی ـ اجتماعی، سیاسی و اقتصادی انقلاب به این حرکت اشاره‌ای داشته باشیم.

در تقویم انقلابی فرانسه، روز نهم ماه ترمیدور (Thermidor) از سال سوم ـ ۲۷ ژوئیه ۱۷۹۴ م. ـ روزی بود که روبسپیر و یارانش سرنگون شدند. براین اساس بود که اصطلاح ترمیدور ـ حرکت دوری ـ به دیگر انقلاب‌های جهان نیز اطلاق شده است. تروتسکی این اصطلاح را به‌شکل عام به کاربرد. او گفت کنترل شدید لنین بر انقلابیان، زمینه‌های ترمیدور انقلاب سوسیالیستی را فراهم می‌کند.

کرین برینتون در **کالبدشکافی چهار انقلاب** وادواردز در کتاب **تاریخ طبیعی انقلاب** با تعمیم الگوی انقلاب فرانسه معتقدند انقلاب‌ها از سه مرحله می‌گذرند؛ حکومت میانه‌روها، حکومت تندروها و دوران ترمیدور. میانه‌روها، ثروتمندان و مشاهیر گروه مخالفان قدیم هستند که بیش از دیگران آمادهٔ سازش با رژیم قدیم بوده‌اند و اینک بر امواج خیزان توده‌ای انقلاب به‌قدرت رسیده‌اند. تندروان نسبت به ضعف، دودلی و سازش میانه‌روان منتقد هستند و با شعار شتاب انقلاب به‌ساخت دوگانه قدرت پایان می‌دهند.

تعابیر جامعه‌شناسان و تئوری‌پردازان انقلاب از معنای ترمیدور در انقلاب به‌طورکلی متفاوت بوده است، گروهی آن را واکنشی آشکار بر ضد انقلاب می‌دانند که در نتیجه آن طبقات قدیمی به‌نحوی به‌قدرت بازمی‌گردند. برخی دیگر آن را عبارت از فروکش‌کردن هیجان و تب انقلاب می‌دانند که در زمان خود تندروان آغاز می‌گردد. در تبیین علل ایجاد حرکت دوری می‌توان به تمایل رهبران و مردم در حرکتی از آرمان‌گرایی به واقع‌گرایی و احساس نرسیدن به‌اهداف بلند مدت اعلام شده، اشاره کرد.

برخی از نظریه‌پردازان مخالفِ انقلاب معتقدند همه انقلاب‌ها از مراحل سه‌گانه فوق عبور می‌کنند و انقلابیان پس از گذران دوران آرمانی و رؤیایی، تحت‌الشعاع مشکلات روزمره و مدیریت جامعه قرار می‌گیرند. ارزش‌ها و تب و تاب اولیه فروکش می‌کند و امواج خیزان انقلاب در برخورد با ساحل واقعیت برگشته و انرژی‌های جمع‌شده را پراکنده می‌گرداند.

در مقابل، طرفداران انقلاب برآنند که رهایی ملل تحت ستم از غل و زنجیرهای اعصار و قرون، با اصلاح میسّر نیست و در مقابل رژیم‌های پوسیده و استعماری و برای رسیدن به سعادت و عدالت اجتماعی راهی جز انقلاب و تداوم آرمان‌های آن وجود ندارد.

❊ ❊ ❊

کرین برینتون در **کالبدشکافی چهار انقلاب**، سه انقلاب انگلستان، فرانسه و روسیه را نسبتاً متفاوت از انقلاب امریکا می‌داند. از نظر او در سه انقلاب فوق، رژیم پیشین، میانه‌روها، تندروها و پدیده ترمیدور تقریباً به‌یک شکل به‌وجود آمده‌اند.

در انقلاب انگلستان، سلطنت‌طلبان و طرفداران کلیسای رسمی، حامیان دولت پیشین، و هواداران پارلمان و کلیسای دولتی، میانه‌روها را تشکیل می‌دادند. در سال ۱۶۴۶ م. شاه دستگیر شد و با اخراج یازده نفر از دولت، ثروت محافظه‌کاران توسط میانه‌روها مصادره گشت. دو سال بعد که اسکاتلندی‌ها از کرامول شکست خوردند و حکومت مشترک‌المنافع انگلیس تشکیل شد، پایان عمر حکومت میانه‌روها تلقی می‌شود. در ۲۰ آوریل ۱۶۵۳ م. کرامول با انحلال پارلمان، قدرت شاهانه یافت و سلطنت استوارت‌ها بالأخره در سال ۱۶۶۰ م. احیا گشت.

در انقلاب فرانسه، زندان باستیل در ژوئیه ۱۷۸۹ م. سقوط کرد و سلطنت‌طلب‌ها شکست خوردند. در ماه اکتبر همان سال شاه و ملکه توسط میانه‌روها ـ ژیروندن‌ها ـ بازگردانده شدند. تندروان ـ ژاکوبن‌ها ـ به رهبری دانتون و روبسپیر در سال ۱۷۹۲ م. با توجه به جنگ فرانسه، روسیه و اطریش، سلطنت را برانداختند. روبسپیر، دانتون را اعدام کرد و پس از چندی در ۲۷ ژوئیه ۱۷۹۴ م. ـ نهم ماه ترمیدور ـ سر خودش به تیغ گیوتین سپرده شد. سرانجام کودتای ناپلئون به نقاهت انقلاب پایان داد.

خاندان رومانوف‌ها محافظه‌کاران رژیم پیشین انقلاب روسیه بودند. دولت موقت توسط کادت‌ها جناح چپ گروه‌های طبقه متوسط در مجلس مشورتی دوما و با حضور سوسیالیستی به نام کرنسکی تشکیل شد. عمر دوماهه دولت موقت در جریان جنگ جهانی اول به‌پایان رسید و کادت‌ها ـ میانه‌روهای مشروطه خواه ـ، کرنسکی را به‌عنوان رییس یک دولت سوسیالیست میانه‌رو و متزلزل به‌جای گذاشتند. سوسیالیست‌ها از سوی بلشویک‌ها برچسب «سازشکار» خوردند و لنین که از تبعید در سوئیس به کشور بازگشته بود، انقلاب پرولتاریایی برپا کرد. در انقلاب روسیه، رژیم پیشین هیچ‌گاه به مسند قدرت بازنگشت، ولی دیکتاتوری استالین و تضاد او با تروتسکی، یا سیاست اقتصادی نوین به سال ۱۹۲۱ م. را می‌توان به‌عنوان ترمیدور انقلاب مزبور تلقی کرد.

در انقلاب امریکا، طرفداران دولت امپراتوری، محافظه‌کاران و ضدانقلابیون تلقی می‌شدند. میانه‌روان، بازرگانان و زمین‌داران مرفه و تندروان طرفداران اعلامیه استقلال بودند. هرچند ایالات متحده عصر وحشت و پاکدامنی را نداشت، ولی دهه ۱۷۸۰ م. برخی از نشانه‌های ترمیدور را به‌گونه‌ای نه‌چندان کامل نشان می‌دهد. در این دهه، تنش جنگی فروکش کرد و تلاشی بزرگ برای کسب ثروت و لذت دوباره آغاز گشت.[۱]

جدول زیر مراحل چهارگانه (دوران رژیم پیشین، میانه‌روها، تندروها و ترمیدور) چهار انقلاب انگلستان، فرانسه، روسیه و امریکا را نشان می‌دهد:

---

۱. **همان**، ص ۲۷۵.

مراحل انقلاب‌ها	رژیم‌پیشین (محافظه کارها)	میانه‌روها	تندروها	ترمیدورها
انگلستان	سلطنت‌طلبان (چارلز) و طرفداران کلیسای رسمی	پرسبیتر، هواداران پارلمان و کلیسای دولتی (از ۱۶۴۶)	کرامول، هواداران استقلال کلیسا وعدم‌تحمل عقایدمذهبی توسط دولت از (۱۶۴۸)تندروهای تند: دیگرها و لولرها	انحلال پارلمان (۱۶۳۵) و نهایتاً تجدید سلطنت استوارتها (۱۶۶۰)
فرانسه	سلطنت‌طلبان	ژیروندن‌ها (۱۷۸۹)	ژاکوبن‌ها (۱۷۹۲) تندروهای تند: روبسپیر، هبرتیست‌ها و طرفداران بابیوف	سقوط روبسپیر در ۱۷۹۴ و بالأخره کودتای ناپلئون
روسیه	رومانوف‌ها	کادتها، مجلس دوما، بلشویک‌ها (و بعد کرنسکی)	بلشویک‌ها (لنین و تروتسکی) با انقلاب (۱۹۱۷)	بحران‌اول:سیاست‌اقتصادی بحران‌دوم:مرگ‌لنین‌ورقابت استالین و تروتسکی
امریکا	طرفداران دولت امپراتوری	بازرگانان و زمین‌داران مرفه	طرفداران اعلامیه استقلال	(در مورد دورهٔ بحرانی فرمانروایی تندروها، استثنا است)

در نقد و بررسی نظریه حرکت‌دوری، برینتون تاحدی توانسته است حرکت انقلاب‌های مورد بررسی خود از مسیر مشخصی را توضیح دهد. احتمال به‌قدرت رسیدن میانه‌روان پس از پیروزی انقلاب بسیار زیاد است، چراکه آن‌ها از موقعیت و تحصیلات بالاتری برخوردارند و بهتر می‌توانند منافع گروه‌های مختلف را تأمین کنند. از طرف دیگر نمی‌توان به‌بقای حکومت آن‌ها زیاد امیدوار بود زیرا آنان به‌دلیل برخورداری از روحیه سازشکارانه، متهم به سهل‌انگاری می‌شوند و نمی‌توانند توقعات گروه‌های مختلف بالأخص انقلابیون را برآورده کنند. ملاحظات ذیل در نظریه حرکت دوری انقلاب‌ها قابل تأمل است:

۱. از نظر روش‌شناسی (Methodology)، کتاب برینتون با توجه به تاریخ چاپ آن ۱۹۶۵ در اوج تقلید علوم اجتماعی از علوم طبیعی به‌رشته تحریر درآمده است.[۱] هرچند روش‌های علمی تا حدودی به حوزهٔ علوم انسانی وارد شده ولی کلیتی که در قضایای تجربی وجود دارد، با توجه به محدودیت‌های علوم انسانی قابل سریان نیست. از این‌رو تعمیم مراحل انقلاب فرانسه به کلیه انقلاب‌ها از نظر روش‌شناختی با چالش روبه‌رو است. در انقلاب‌ها جبر حاکم نیست و نسخهٔ از پیش پیچیده‌ای نمی‌توان برای کلیه جوامع تجویز نمود. به عقیده آلوین کوهن هم شکلی‌های چهار انقلاب بزرگ برای

۱. رک: برینتون، پیشین، ص ۶.

ایجاد قضایای مختلف و مورد نیاز دانشمندان کافی نیستند، هرچند به کمک همین واقعیت‌ها می‌توان نظریه‌های بسیار آزمایشی برینتون را به آزمون کشید.(۱)

مدلی را که برینتون ارائه می‌کند نمی‌توان «نظریه» نامید زیرا او در پی توصیف شرایط و نتایج انقلاب است و به‌عمل نمی‌پردازد و نشانه‌های او برای انقلاب‌ها امری حتمی و جبری نیست.

۲. علاوه بر این، علوم اجتماعی بالأخص در عصر جنبش اجتماعی و پایان‌یافتن دوران کشورگشایی‌ها، به‌سختی می‌تواند دست به پیش‌بینی بزند. انقلاب‌ها چهارراه‌های حوادث تاریخی هستند و چون به‌ندرت اتفاق می‌افتند، قابل پیش‌بینی دقیق نیستند. هرچند برخی از وقایع اجتماعی قابل پیش‌بینی هستند، ولی عوامل دخیل در یک انقلاب آن‌قدر زیادند که انسان نمی‌تواند همه آن‌ها را احصا کند.(۲)

سطح تحلیل برینتون کلی‌تر از رفتار فرد، روان‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی است. وقتی از وقوع انقلاب‌ها یا افول امپراتوری‌ها سخن می‌گوییم در حقیقت به نوعی پیش‌بینی دست زده‌ایم دانشمندان در ارتباط با امکان پیش‌بینی در علوم اجتماعی به اجماع خاصی دست نیافته‌اند. آن‌چه که هست این است که متغیرهای دخیل در امور اجتماعی هم بی‌شمارند و هم غیرقابل اندازه‌گیری و غیرقابل تجربه مجدد. وقایع تاریخی به‌شکل خطی یا دوری تکرار نمی‌شوند و هیچ تئوری خاصی نمی‌تواند به شکل دقیق آینده انقلاب‌ها را پیش‌بینی کند.

۳. کلیت و جامعیتی در خود این تئوری وجود ندارد. به‌عنوان نمونه انقلاب امریکا طبق نظریه برینتون دارای دوره حاکمیت تندروها و عصر ترمیدور و به معنای تام آن نبوده است. وضع انقلاب‌های چهارگانه کوبا، چین ویتنام و الجزایر نیز به یک شکل نمی‌باشد، چراکه نه همه آن‌ها ترمیدور داشته‌اند و نه وضع آن‌ها پس از انقلاب یکسان بوده است. به گفتهٔ هانتینگتون بررسی‌هایی مانند بررسی و تحلیل برینتون راجع به انقلاب‌ها مختص به جوامع غربی است.

۴. اگرچه مدل حرکت دوری یا تاریخ طبیعی انقلاب، پرتو روشنگری بر سیر تاریخی برخی انقلاب‌ها می‌افکند، اما کشمکش سیاسی در طی انقلاب، تنها به منازعهٔ میان تندروها و میانه‌روها محدود نمی‌گردد، بلکه با توجه به ماهیت اجتماعی هر انقلابی ممکن است میان چندین نیروی سیاسی عمده درگیر شود. این نیروها عبارتند از: نیروهای راست‌گرا، میانه‌رو، چپ‌گرا، چپ‌افراطی و ضدانقلاب.(۳)

---

۱. رک: آلوین، استانفورد کوهن: *تئوری‌های انقلاب*، ترجمه علیرضا طیب، ص ۲۲۰.

2.Michael Hechner."Symposium on Prediction in the Social Sciences." *American Journal Of sociology*.pp 1520 - 1622.

۳. بشیریه، *انقلاب و بسیج سیاسی*، ص ۱۳۹.

۵. اصطلاح ترمیدور طبق اظهارات خود برینتون، مفهومی نسبی و مشکّک است. ترمیدور مفهوم و تاریخ دقیقی در انقلاب‌ها ندارد و می‌تواند شدت و ضعف و یا اشکال مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی داشته باشد:

> به هیچ‌روی امکان‌پذیر نیست که بگوییم بحران ـ ترمیدور ـ یک انقلاب معین در ساعت چهار و سه دقیقه بعدازظهر، ششم اوت سال معین پایان گرفت... در انگلستان، آغاز دوره ترمیدور یعنی نقاهت را نمی‌توان به‌دقت تعیین‌کرد... رومانوف‌ها تاکنون به روسیه بازنگشته‌اند.(۱)

بازگشت رسمی به رژیم پیشین بدین معنا نیست که انقلاب چیزی را دگرگون نکرده بلکه در دوران ترمیدور، ممکن است پیشرفت‌های مهمی در زمینه‌های مختلف وجود داشته باشد.

هرچند حرکت دوری انقلاب‌ها امری محتمل است لکن براساس اندیشه‌های اسلامی، سنتی حتمی و حرکتی خارج از اراده آدمیان به‌حساب نمی‌آید. آیت‌الله سیدمحمدباقر صدر، استاد مطهری، دکتر شریعتی، آیت‌الله سیدمحمود طالقانی، سیدجمال‌الدین اسدآبادی و بسیاری از محققان قرن حاضر که از دریچه تجددخواهی و روحیه انقلابی به مسایل اجتماعی و فلسفه تاریخ نگریسته‌اند، در استناد به آیهٔ شریفه ﴿ان الله لایغیر مابقوم حتی ما یغیروا ما بانفسهم﴾(۲) تغییر و تحولات اجتماعی و تاریخی را جبری نخوانده و آن‌ها را وابسته به تغییر انفس آدمیان دانسته‌اند. ازاین‌رو عدم وقوع ترمیدور در انقلاب اسلامی منوط به تحقق «آرمان‌ها»، حفظ «دستاوردها» و پرهیز از «آسیب‌ها و آفت‌های انقلاب» است.

---

۱. برینتون، پیشین، ص ۲۴۵ ـ ۲۴۰.
۲. سورهٔ رعد، آیهٔ ۱۱.

خاتمه

مروری بر تحولات داخلی و خارجی ایران

پس از پیروزی انقلاب اسلامی

در این بخش از کتاب، تحولات داخلی و خارجی پس از پیروزی انقلاب به اختصار مورد بررسی قرار می‌گیرد تا ضمن آشکارساختن زمان وقوع دگرگونی‌های درخور اهمیت، دورنمایی از آن عصر ارائه شود و مباحث فصل‌های پیشین با موقعیت کنونی پیوند یابد.

تحوّلات داخلی ایران پس از پیروزی

این تحولات به چهار دوره قابل تقسیم است:

۱. دورهٔ بحران یا دورهٔ حاکمیت میانه‌روها و بنی‌صدر، که از آغاز پیروزی انقلاب تا ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ به طول انجامید.

۲. دورهٔ تثبیت نظام یا زمان دولت مهندس میرحسین موسوی که تا سال ۱۳۶۸ به درازا کشید.

۳. دورهٔ بازسازی یا سال‌های حضور دولت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در رأس قوهٔ مجریه که تا ۱۳۷۶ ادامه یافت.

۴. دورهٔ نوین حرکت به سوی جامعهٔ مدنی یا دورهٔ کنونی که از سال ۱۳۷۷ با خط‌مشی حجت الاسلام و المسلمین خاتمی مبنی بر گفت‌وگوی تمدن‌ها (در سیاست خارجی) و جامعهٔ مدنی (در سیاست داخلی) آغاز شد.

امام خمینی، در ۱۵ بهمن ۱۳۵۷، مهندس مهدی بازرگان را مأمور تشکیل دولت موقت کرد. مردم، در پاسخ به ندای رهبر مبنی بر اعلام نظر دربارهٔ رئیس دولت موقت، او را تأیید کردند. مهم‌ترین ویژگی‌های فکری و سیاسی بازرگان و دولتش، عبارت بود از: خوش‌بینی دربارهٔ غرب، اعتقاد به اصالت فرد و آزادی‌های فردی، ملی‌گرایی، اعتقاد به اشراف دین بر سیاست نه اتحاد آن دو، تسامح در مقابل مخالفان، اعتقاد به روش گام‌به‌گام (و نه حرکت‌های انقلابی) و سیاست موازنهٔ منفی. بیش‌تر اعضای دولت موقت در نهضت آزادی و جبهه ملی عضویت داشتند و از طبقات تحصیل‌کرده و مرفه شهری بودند.[1]

---

۱. رک: منوچهر محمدی، ***تحلیلی بر انقلاب اسلامی***، صص ۱۳۸ ـ ۱۳۶؛ سعید برزین، ***زندگینامه سیاسی مهندس مهدی بازرگان***؛ مسعود بهنود، ***۲۷۵ روز با بازرگان*** و جان دی استمپل، ***درون انقلاب ایران***.

شورای انقلاب ـ که قبل از دولت موقت تشکیل شده بود ـ تصویب قوانین و مقررات فوری را بر عهده داشت و به دولت موقت نظر مشورتی می‌داد.

در بحبوحهٔ حکومت میانه‌روها، بسیاری از گروهک‌ها از اوضاع نابسامان کشور و تساهل و مدارای دولت موقت بهره بردند. گروه‌های کمونیستی و هوادارانشان به سردمداری سازمان چریک‌های فدایی خلق در روز ۲۰ بهمن ۵۷، به‌عنوان گرامی‌داشت قیام سیاهکل،[۱] (در تاریخ ۲۹ بهمن ۱۳۴۹) در دانشگاه تهران گرد آمدند، و به‌سوی میدان امام حسین۷ راهپیمایی‌کردند. این در حالی بودکه روزقبل، بازرگان رؤوس برنامه‌های خود را در همان مکان برای مردم اعلام کرده بود. تجمع گروه‌های چپ، در واقع نوعی قدرت‌نمایی در مقابل دیگر نیروهای انقلابی تلقی می‌شد. مهمات و تسلیحات بسیار ـ که در جریان خلع سلاح پادگان‌ها و کلانتری‌هابه دست گروهک‌ها افتاده بود ـ در دوران دولت موقت مسأله‌ساز شد.

به‌رغم فعالیت کمیته‌ها و دیگر ارگان‌های انقلابی، گروهک‌ها در شهرهای مرزی تحرکاتی انجام‌دادند. برای نخستین‌بار، دو گروه محلی، با نام‌های حزب دموکرات و سازمان کومله، در کردستان مبارزهٔ‌مسلحانه علیه نظام جمهوری اسلامی را آغاز کردند. حزب دموکرات در وقایع اشغال ایران در جنگ دوم ریشه داشت و تحت تأثیر حزب تجزیه طلب دموکرات آذربایجان ایجاد شده بود. مسألهٔ اختلافات مذهبی نیز دستاویز این گروه‌ها بود و چنین تبلیغات می‌شد که روی کار آمدن حکومت شیعی عرصه را بر اهل‌سنت تنگ خواهد کرد. گروه‌های چپ، این منطقه را برای فعالیت مساعد دیدند و در آن‌جا پایگاه زدند.

حزب دموکرات به‌طور عمده در مهاباد و شمال کردستان استقرار داشت و قاسملو ـ که در کوران انقلاب به ایران بازگشته بود ـ آن را رهبری می‌کرد. او سال‌های دراز ستم شاهان را نادیده می‌گرفت و دولت نوپا و انقلابی را سبب مظلومیت مردم کُرد معرفی می‌کرد. ایدئولوژی این حزب آمیزه‌ای از آموزه‌های کمونیستی و ناسیونالیستی بود. حزب کومله ـ که رهبری شاخص نداشت ـ از اندیشه مائوئیستی بهره می‌برد و بیشتر در منطقهٔ سنندج فعالیت می‌کرد.[۲]

دولت موقت هیأت سه نفرهٔ[۳] حل اختلاف را به منطقه گسیل داشت. این هیأت، به‌دلیل نداشتن

---

۱. در ماجرای قیام سیاهکل، مارکسیست‌ها به پاسگاه سیاهکل حمله کردند و مقداری سلاح‌های رژیم شاه را به غنیمت بردند. البته آنها به‌زودی توسط نیروهای دولتی محاصره و به اعدام محکوم شدند، و بدین‌گونه بود که گروه سیاهکل از بین رفت. برای مطالعه بیش‌تر رک: جلال‌الدین مدنی، *تاریخ سیاسی معاصر ایران*، ج ۲، ص ۱۱۳ و محمدباقر حشمت‌زاده، *چارچوبی برای تحلیل و شناخت انقلاب اسلامی در ایران*، ص ۳۱۳.

۲. رک: حشمت زاده، پیشین، صص ۲۹۶ ـ ۲۹۴؛ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، *بررسی مستندی از مواضع گروه‌ها در قبال انقلاب اسلامی* و دفتر بررسی اسناد تاریخی و وزارت اطلاعات، *چپ در ایران*.

۳. در ۳۰ مهر ۱۳۵۸ وزیر کشور (صباغیان)، وزیر دفاع (عزت‌الله سحابی) و وزیر مشاور و سرپرست سازمان برنامه و بودجه (داریوش فروهر) از طرف دولت مأمور شدند تا غائله کردستان را حل کنند.

طرح مشخص و برخوردار نبودن از قاطعیت لازم، نتوانست از فعالیت گروهک‌ها در کردستان جلوگیری کند. بدین ترتیب، یکی از نقاط ضعف دولت موقت بروز کرد. انقلابیان به دولت بازرگان انتقاد داشتند که چرا با حرکت‌های مسلحانه برخورد قاطع صورت نمی‌گیرد.

ضد انقلاب در خوزستان، ترکمن‌صحرا، آذربایجان و بلوچستان نیز فعالیت‌هایی قابل توجه داشت. در شهرهای استان خوزستان، گروهک‌ها با تأکید بر تفاوت‌های زبانی و نژادی در مسیر تحریک مردم و خرابکاری در تأسیسات نفتی گام برداشتند. «حزب خلق مسلمان»، با برخورداری از حمایت آیت‌الله شریعتمداری در تبریز و قم تشنج آفرید. بلوچستان نیز به‌دلیل محرومیت، حضور گستردهٔ مهاجران افغانی و نفوذ نسبی وهابیت برای فعالیت گروه‌های ضدانقلاب مناسب به نظر می‌رسید. گروه فرقان ـ که مصداق خوارج زمان بود ـ با اندیشه‌ای مذهبی و متعصبانه آیت‌الله مطهری، آیت‌الله قاضی طباطبایی، دکتر مفتح، حاج‌مهدی عراقی و سپهبد قرنی را شهید کرد و در ترور آیت‌الله هاشمی رفسنجانی و آیت‌الله موسوی اردبیلی ناکام ماند.

از مهم‌ترین وقایع دوران کوتاه دولت موقت، رفراندوم ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ بود. ۹۸/۲ ٪ رأی دهندگان، پس از گذشت ۵۰ روز از پیروزی انقلاب، با لبیک گفتن به ندای رهبری نظام، به استقرار حکومت جمهوری اسلامی رأی مثبت دادند. در واقع این رفراندوم، نشان‌دهندهٔ تشکیل اولین دولتی بود که در دوران مدرن با اتّکا به خواست مردم و احکام اسلامی پدید می‌آمد. پس از همه‌پرسی، انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی برگزار شد تا متن قانون اساسی جدید را آماده سازد.

حاکمیت میانه‌روها در دیگر انقلاب‌های جهان نیز سابقه داشته است. و آن‌ها معمولاً از دولتی گذرا و ناپایدار برخوردار بوده‌اند. دولت موقت، با توجه به تکیه بر سیاست گام به‌گام و ملی‌گرایانه، مورد انتقاد انقلابیان قرار گرفت. به قول مایکل فیشر، برای میانه‌روها، انقلاب به‌ثمر رسیده بود و اینک باید متخصصان زمام امور را به‌دست گیرند؛ در حالی که برای انقلابیان، کار تازه آغاز شده بود.[1] از طرفی توقع طبیعی مردم از دولت پس از انقلاب آن بود که مشکلات و نابسامانی‌ها هرچه زودتر پایان پذیرد و با ضد انقلاب به شیوه قاطعانه‌تری برخورد شود.

اختلاف دیگر دولت موقت و نیروهای انقلابی بر سر سیاست خارجی، به‌ویژه نوع برخورد با امریکا، مسألهٔ صدور انقلاب و سیاست نه شرقی و نه غربی بود. «دانشجویان مسلمان پیرو خط امام» در روز ۱۳ آبان ۱۳۵۸، با تسخیر سفارت امریکا در تهران مردم را بار دیگر متوجه دشمن خارجی کردند. آن‌ها آزادی گروگان‌ها را به بازگرداندن شاه و اموال ایران از امریکا مشروط ساختند و با انتشار **اسناد لانهٔ جاسوسی**، مصادیق دخالت امریکا در امور داخلی ایران را افشا کردند. امام خمینی(ره) ـ که در جریان تسخیر

---

1. Michael Ficher. ***Iran: From religious Dispute to Revolution***. P.216.

گروگان گیری

سفارت امریکا قرار نداشت ـ [۱] حمایت بی‌شائبه‌ای از این اقدام به عمل آورد و آن را «انقلاب دوم» نامید. اشغال سفارت امریکا در ایران ابهت این کشور را شکست؛ هرچند از نظر اقتصادی، به توقیف دارایی‌های ایران و تحریم‌های امریکا علیه ایران انجامید. [۲]

مهندس بازرگان دو روز بعد از جریان گروگان‌گیری استعفای خود را تقدیم رهبر انقلاب کرد. [۳] و به عمر حکومت میانه‌روها پایان بخشید. امریکا در چهارم اردیبهشت ۱۳۵۹ با «عملیات چنگال عقاب» کوشید گروگان‌ها را آزاد کند، اما توطئهٔ آن‌ها در منطقه طبس به شکل معجزه آسایی شکست خورد. در این عملیات شش فروند هواپیمای C-130، هشت فروند هلی‌کوپتر و دو فروند هواپیمای آواکس شرکت داشت. سرانجام با گذشت ۴۴۴ روز، دوران گروگان‌گیری با امضای بیانیه الجزایر به‌سر آمد.

اولین انتخابات ریاست جمهوری در پنجم بهمن ۱۳۵۸ برگزار شد و ابوالحسن بنی‌صدر بر رقبای خود پیشی گرفت. تلقی عمومی این بود که او طرح و برنامهٔ آماده‌ای برای نجات اقتصاد ایران دارد؛ برای مثال او کاستن نرخ بهره‌های بانکی را برای جلب نظر مردم و قانون بانکداری اسلامی را برای جلب نظر روحانیان ارائه کرد. به‌هر حال، با آشکار شدن این‌که رهبر انقلاب اجازه نخواهد داد روحانیان در انتخابات ریاست جمهوری کاندیدا شوند، بنی‌صدر آسوده‌خاطر شد. جلال‌الدین فارسی کاندیدای روحانیت مبارز بود. در آن زمان شیخ‌علی تهرانی ـ حاکم شرع خراسان ـ به یاری بنی‌صدر شتافت و با ارائهٔ سندی نشان داد که پدر جلال‌الدین فارسی متولد افغانستان است و او طبق قانون اساسی نمی‌تواند رئیس‌جمهور شود. در آخرین لحظات قطب‌زاده نیز کوشید شاه را ـ که در پاناما تحت عمل جراحی بود ـ به دام اندازد و با معاملهٔ ماجرا جویانهٔ شاه در مقابل ۵۲ گروگان امریکایی، خود را به ریاست جمهوری برساند. فرار شاه از پاناما، این خطر را نیز از بنی‌صدر دور ساخت.

رئیس‌جمهور جدید چنان می‌پنداشت که روحانیت به درس و بحث خود خواهد پرداخت و صحنهٔ سیاست برای او کاملاً آماده است؛ اما در واقع چنین نبود و دولت وی ۲۸ ماه بیش‌تر دوام نیاورد. او از یک سو با نخست وزیرش (محمدعلی رجایی) و نیروهای مذهبی ـ انقلابی سازگاری نداشت [۴] و از

---

۱. در این زمینه به‌مصاحبه آقای اصغرزاده ـ از دانشجویان پیرو خط امام ـ به *روزنامه انتخاب*، ۱۳۷۸/۸/۱۷ رجوع کنید.

۲. رک: منوچهر محمدی، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، صص ۱۱۶ ـ ۱۱۴.

۳. مسعود بهنود می‌گوید: بازرگان تأکید داشت که گروگان‌گیری دولت وی را ساقط نکرد، بلکه «روز پیش از آن، استعفا به تصویب هیأت دولت رسیده بود، و دو هفته قبل از آن به شورای انقلاب گزارش شده بود که اگر دشمنی‌ها جای خود را به همکاری صمیمانه و یکپارچه شدن دولت، شورای انقلاب و مقام رهبری ندهد... دولت موقت خود را ناچار می‌بیند که کنار برود». (مسعود بهنود، *۲۷۵ روز با بازرگان*، ص ۳۳۶)

۴. آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در مقدمهٔ *عبور از بحران* به دو نامه در تاریخ‌های ۲۵ و ۲۸ بهمن ۵۸ اشاره می‌کند که روحانیان انقلابی و حزب جمهوری اسلامی از عملکرد رئیس‌جمهور و حمایت برخی افراد منسوب به امام نزد ایشان شکایت برده‌اند. (اکبر هاشمی‌رفسنجانی، *عبور از بحران*، صص ۲۵ ـ ۹)

سوی دیگر، در جریان جنگ تحمیلی ـ که در آخرین روز شهریور ماه ۱۳۵۹ آغاز شده بود ـ با سپاه پاسداران انقلاب اسلامی مخالفت می‌ورزید. رهبر فقید انقلاب، پس از آن‌که مجلس شورای اسلامی بر عدم کفایت رئیس‌جمهور رأی داد،[۱] در ۲۰ خرداد ۱۳۶۰ بنی‌صدر را عزل کرد. بنی‌صدر در پناه مجاهدین خلق پنهان شد و سرانجام همراه مسعود رجوی به پاریس گریخت. قطب‌زاده، در خلأ قدرت، همهٔ عشق و علاقه مردم به امام را نادیده گرفت و با حمل بمب به جماران قصد داشت زمام امور را به‌دست گیرد. وی پس از کشف توطئه ـ که به اعدامش انجامید ـ ادعاکرد آیت الله شریعتمداری را نیز از این ماجرا با خبر کرده بود.[۲]

سازمان مجاهدین خلق تا قبل از سال ۶۰ برخوردهای دوگانه داشت و از حمایت غیرمستقیم آیت‌الله طالقانی، به‌عنوان عامل ثبات و تعدیل، بهره می‌برد. سازمان ـ که در دوران انقلاب اسلحهٔ فراوان گردآورده بود ـ در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، هم‌زمان با برکناری بنی‌صدر و فرار وی و رجوی به خارج، در اوج جنگ تحمیلی عراق علیه ایران جنگ مسلحانه اعلام کرد و موجی از ترور و خشونت را دامن زد. آیت‌الله خامنه‌ای در ششم تیرماه ۱۳۶۰ در مسجد ابوذر مجروح شد. فردای آن روز فاجعهٔ عظیم هفتم تیر به وقوع پیوست و دکتر بهشتی همراه ۷۲ تن از یارانش به شهادت رسید. دو ماه بعد رئیس‌جمهور جدید (رجایی) همراه نخست وزیرش (باهنر) با انفجار بمب به شهادت رسید. به‌تدریج موج ترور و کشتار شدت یافت و افزون بر شخصیت‌هایی چون دکتر آیت، آیت‌الله قدّوسی و شهدای محراب، بسیاری از اعضای بسیج و مردم عادی نیز به شهادت رسیدند. سازمان مجاهدین در داخل، به رهبری موسی خیابانی، در مقابل مردم قرار گرفت و در خارج به فرماندهی مسعود رجوی ـ از فرانسه به عراق منتقل شده ـ در کنار نیروهای عراقی علیه این مرز و بوم جنگید.

سازمان چریک‌های فدایی خلق در جریان انقلاب به دو شاخهٔ اکثریت و اقلیت منشعب شد. شاخهٔ اکثریت مواضعی چون حزب توده داشت و مبارزهٔ سیاسی را بر مشی مسلحانه ترجیح می‌داد. شاخهٔ اقلیت ـ که با برخورد مسلحانه علیه نظام اسلامی قیام کرد ـ سرانجام سرکوب شد و کادرهای اصلی آن به خارج گریختند.

بساط حزب توده راحت‌تر از گروه‌های فوق برچیده شد. مردم ایران از زمان کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ این حزب را آلت‌دست ارتش سرخ و سازمان کا.گ.ب. می‌دانستند و از رویارویی آن با دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی، خاطره‌ای تلخ در ذهن داشتند. کادرهای اصلی حزب توده ـ که پس از آن ماجرا به خارج منتقل

---

۱. مجلس شورای اسلامی با ۱۷۷ رأی موافق، یک رأی مخالف و دوازده رأی ممتنع به عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر رأی داد.

۲. رک: مسعود بهنود، **پیشین**، صص ۲۶۳ ـ ۲۵۸.

شده بودند ـ در جریان انقلاب اسلامی به ایران بازگشتند و به بازسازی حزب پرداختند. آن‌ها در آغاز انقلاب، خود را مدافع امام‌خمینی و مبارزات ضدامپریالیستی وی معرفی کردند و با چریک‌های فدایی، راه کارگر و حزب دموکرات ارتباط نزدیک برقرار ساختند.

سران حزب ـ که احتمال آشکارشدن خیانت‌هاشان را قوی می‌دانستند ـ از قبل «کمیتهٔ برون مرزی» را تشکیل داده بودند و «راه توده» را منتشر می‌کردند. در سال ۱۳۶۲ چند میزگرد تلویزیونی بین مارکسیست‌ها و مذهبی‌ها برگزار شد و ماهیت احزاب وابسته برای مردم آشکار گشت. به‌تدریج مسئولان دریافتند اعضای حزب به جاسوسی و حرکت‌های ضدانقلابی، به‌ویژه در نیروی دریایی، می‌پردازند. این کردار خیانت‌بار به دستگیری کادرهای اصلی مانند کیانوری و طبری و اعدام کادرهای نظامی مانند دریادار افضلی انجامید.[۱]

دورهٔ تثبیت نظام (سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۸) با افول تدریجی فعالیت گروهک‌ها در داخل و تجاوز رژیم بعث عراق به مرزهای کشورمان همراه بود. این دوران با ریاست جمهوری آیت‌الله خامنه‌ای و نخست‌وزیری مهندس میرحسین موسوی مقارنت داشت. در این دوره، مسایل داخلی تا حد زیادی تحت‌الشعاع جنگ واقع شده بود. از یک سو، اختلاف جناح‌های داخلی در مقابل تجاوز دشمن خارجی رنگ می‌باخت و از سوی دیگر، دولت و مردم با همهٔ توان در خدمت جبهه‌ها و مسایل مربوط به آن قرار داشتند. انقلاب فرهنگی نیز ـ که از سال ۵۹ دانشگاه‌ها را، جهت بازنگری در دروس و ممانعت از فعالیت گروهک‌ها، به تعطیلی کشانده بود ـ برای همکاری دانشجویان با نهادهای انقلابی و حضور آن‌ها در میدان‌های نبرد، عاملی مهم به‌شمار می‌آمد. با تشکیل بسیج به فرمان امام خمینی(ره) در سال ۵۸، مردم عادی نیز در حد توان، رزمندگان اسلام را یاری می‌دادند.

در اوایل سال ۱۳۶۷ و در آستانهٔ انتخابات دورهٔ سوم مجلس شورای اسلامی، مجمع روحانیون مبارز از جامعه روحانیت مبارز جدا شد و بیش‌تر کرسی‌های آن دوره را به خود اختصاص داد. امام خمینی(ره) تشکّل جدید را نه تنها موجب اختلاف ندانست، بلکه سبب شفاف‌شدن مواضع و دیدگاه‌ها تلقی کرد. امروزه گفته می‌شود مواضع سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ـ که از اتحاد هفت گروه قبل از انقلاب پدید آمد ـ و دفتر تحکیم وحدت با مواضع مجمع روحانیون مبارز بسیار نزدیک است.[۲]

ایران در بهار ۱۳۶۸ شاهد استعفای آیت‌الله منتظری از قائم مقامی رهبری، رحلت جانگداز بنیانگذار جمهوری اسلامی، انتخاب آیت‌الله خامنه‌ای جهت تصدی مقام رهبری از جانب مجلس

---

۱. رک: احسان طبری، *کژ راهه*.

۲. حجت مرتجی، *جناح‌های سیاسی در ایران امروز*، صص ۲۳ ـ ۱۶؛ سعید برزین، *جناح‌بندی سیاسی در ایران* و وزارت کشور، *شناسنامه تشکل‌ها و احزاب سیاسی جمهوری اسلامی ایران*.

خبرگان و ریاست جمهوری آیت‌الله هاشمی رفسنجانی بود. بر اساس تجدید نظرهای جدید در قانون اساسی، تفکیک مرجعیت از رهبری و نیز حذف پست نخست وزیری مورد قبول قرار گرفت.

از آن‌جاکه دولت جدید به بازسازی دوران پس از جنگ می‌اندیشید، برنامه‌های داخلی خود را بر سیاست تعدیل Adjustment (در مقابل سیاست تثبیت)، توسعهٔ صادرات (در مقابل جایگزینی واردات)، خصوصی‌سازی و استقراض بنیان نهاد و سیاست خارجی‌اش را بر تشنج‌زدایی استوار ساخت. اتخاذ این سیاست‌ها، ساختار اقتصادی کشور را تا حد زیادی تغییر داد، و بر حوزه‌های فرهنگی و اجتماعی نیز تأثیر مستقیم نهاد.(۱) تکنوکرات‌هایی که سیاست‌های اقتصادی دولت جدید را سازماندهی و اجرا می‌کردند، در سال ۱۳۷۴ و در آستانهٔ انتخابات دورهٔ پنجم مجلس شورای اسلامی، با عنوان «کارگزاران سازندگی ایران» به‌طور رسمی اعلام موجودیت کردند؛ هرچند سابقه شکل‌گیری آن به سال ۱۳۶۸ و آغاز فعالیت‌های دولت جدید باز می‌گشت. برخی معتقدند ویژگی اصلی مواضع اقتصادی گروه کارگزاران، رشد و توسعه اقتصادی شتابان بود و در محورهای زیر دسته‌بندی می‌شود:

۱. خصوصی‌سازی واحدهای اقتصادی؛

۲. تغییر ساختارهای اقتصادی بر اساس اقتصاد رقابتی؛

۳. استفاده از تکنولوژی پیشرفته و اهمیت‌دادن به توسعه همه‌جانبه؛

۴. استفاده از منابع خارجی و استقراض.(۲)

مجمع روحانیون مبارز در سال ۱۳۷۰، بعد از انتخابات چهارمین دورهٔ مجلس شورای اسلامی، فعالیت خود را پنج سال متوقف کرد. رقابت جناح‌های سیاسی و نیز مشارکت سیاسی مردم تا ۱۳۷۶ تا حدی سیر نزولی داشت.

نقطهٔ عطف دیگر ـ که تحولات داخلی انقلاب را وارد مرحلهٔ چهارم کرد ـ انتخاب حجت‌الاسلام و المسلمین سیّدمحمد خاتمی به سمت ریاست جمهوری در دوم خرداد ۱۳۷۶ بود. این واقعه در سطح داخلی موجب حضور کم سابقهٔ مردم در صحنه، بالارفتن میزان مشارکت سیاسی، بازشدن فضا برای مطبوعات، تقویت نهادهای جامعهٔ مدنی(۳) (نهادهای واسط میان مردم و دولت) و مهم‌تر از همه

---

۱. برای اطلاع بیش‌تر در زمینه مطالعات میدانی در خصوص تغییر نظام اجتماعی و ارزش‌های جامعه در این دوره، رک: فرامرز رفیع پور، ***توسعه و تضاد***.

۲. مرتجی، پیشین، صص ۱۹۶ ـ ۱۹۱.

۳. در این زمینه رک: مجموعه نویسندگان، ***تحقق جامعهٔ مدنی در انقلاب اسلامی ایران***؛ مجید محمدی، ***جامعهٔ مدنی به‌عنوان یک روش***؛ احمد واعظی، ***جامعهٔ دینی، جامعهٔ مدنی***؛ موسی غنی‌نژاد، ***جامعهٔ مدنی، آزادی، اقتصاد و سیاست***؛ مجموعه نویسندگان، ***جامعهٔ مدنی و ایران امروز***، مجید محمدی، ***جامعه مدنی ایران***؛ سیدمسعود معصومی و منصور میراحمدی، ***جامعهٔ مدنی در مطبوعات*** و حسین بشیریه، ***جامعه مدنی و توسعه‌سیاسی در ایران***.

شفاف‌شدن مواضع سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جناح‌های داخلی شد. در این دوران، علاوه بر جامعهٔ روحانیت مبارز و تشکل‌های هم‌سوی آن، مجمع روحانیون مبارز و کارگزاران سازندگی ایران، دیگر احزاب و گروه‌ها نیز به تبیین مواضع خود پرداختند و سرنوشتی نوین را برای جمهوری اسلامی رقم زدند.[۱] دو واقعهٔ مهم در این دوره، کشف ماجرای پیچیدهٔ قتل‌های زنجیره‌ای و حادثهٔ اسفبار حمله به کوی دانشگاه تهران (در ۱۸ تیر ۱۳۷۸) بود.

تحوّلات خارجی ایران پس از پیروزی

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، همانند تحولات داخلی به چهار دورهٔ «بحران»، «تثبیت نظام»، «بازسازی» و دورهٔ «نوین جامعه مدنی» قابل تفکیک است.

در دورهٔ اول، شاهد تمایلات گام‌به‌گام و ملی‌گرایانهٔ دولت موقت و بنی‌صدر از یک‌سو، وگرایش‌های انقلابیِ دیگر شخصیت‌ها از سوی دیگر هستیم. تلاش در حفظ و توسعهٔ روابط با امریکا و اظهار ناخشنودی از اشغال سفارت این کشور در ایران را می‌توان به جهت‌گیری اول نسبت داد، چنان‌که قطع روابط با اسرائیل و آفریقای جنوبی، خروج از پیمان سنتو ـ که در پنجم فروردین ۱۳۵۸ به‌طور رسمی منحل شد ـ، قطع رابطهٔ با مصر و اشغال سفارت امریکا به جبهه گیری دوم منتسب است. در باور برخی از پژوهش‌گران، اصول سیاست خارجی دولت موقت عبارت بود از:[۲]

۱. **خدمت به ایران از طریق اسلام**؛ مهندس بازرگان تصریح می‌کرد:

> هدف بنده... خدمت به ایران بود از طریق اسلام. برای امام، هدف و برنامه انقلاب خدمت به اسلام بود از طریق ایران؛ یعنی با استفاده از مردم و کشور ایران.[۳]

۲. **مخالفت با صدور انقلاب**؛ دکتر یزدی، وزیر امور خارجهٔ دولت موقت، به صراحت می‌گفت: «ما قصد صادر کردن انقلاب خود را نداریم».[۴] این در حالی بود که رهبر انقلاب اعلام می‌کرد: «ما انقلابمان را به تمام دنیا صادر می‌کنیم».[۵] یکی از علل درگیری‌های شهید محمد منتظری با دولت موقت این مسأله بود.

۳. **برخورد با نهضت‌های آزادی‌بخش**؛ دولت موقت، به‌تبع عدم اعتقاد به‌صدور انقلاب، کمک به‌نهضت‌های آزادی‌بخش را با اصل عدم مداخله در امور داخلی دیگر کشورها مغایر می‌دانست.

---

۱. رک: مرتجی، پیشین؛ وزارت کشور، پیشین و حمیدرضا ظریفی‌نیا، *کالبد شکافی جناح‌های سیاسی ایران*.
۲. منوچهر محمدی، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، صص ۱۱۰ ـ ۱۰۳.
۳. مهدی بازرگان، *بازیابی ارزش‌ها*، ص ۱۱۹.
۴. نهضت زنان مسلمان، *مواضع نهضت آزادی در برابر انقلاب اسلامی*، ص ۲۷.
۵. *صحیفه نور*، ج ۱۲، صص ۲۸۵ ـ ۲۸۴.

۴. عدم اعتقاد به مبارزه با امپریالیسم به موازات مبارزه با استبداد؛ رهبران انقلابی معتقد بودند استبداد، معلول استعمار است و جداکردن آن‌ها امکان‌پذیر نیست. مهندس بازرگان به فرآیند تبدیل حقیقت ضداستبدادی انقلاب به چهره ضدامپریالیستی انتقاد داشت.[۱]

۵. اصل موازنهٔ منفی؛ از دیدگاه دولت موقت، اصل «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» نمی‌تواند چیزی جدا از سیاست موازنهٔ منفی زمان دکتر مصدق باشد. بازرگان اعتقاد داشت این اصل در آغاز انقلاب جنبهٔ دفاعی داشت، اما در اواخر عمر دولت موقت شکل تعرضی پیدا کرد.[۲]

۶. کاهش تدابیر امنیتی و دفاعی؛ به نظر دولت موقت، اگر پس از پیروزی انقلاب سیاست بی‌طرفی و تدافعی انتخاب کنیم قادر به کاهش هزینه‌های امنیتی و دفاعی خواهیم بود. در این راستا بود که خدمت نظام وظیفه از دو سال به یک سال تقلیل یافت و قرارداد مقادیری از تسلیحات نظامی از جمله هواپیماهای F-14 لغو شد.

۷. ضدیت با کمونیسم؛ در حالی که امام‌خمینی امریکا را شیطان بزرگ معرفی می‌کردند، بازرگان و دولت موقتش با سفارت امریکا روابط نزدیک داشتند و مارکسیسم را شیطان بزرگ‌تر می‌دانستند.

پس از اشغال سفارت امریکا در تهران، مهندس بازرگان از قدرت کناره‌گیری کرد. حوادث اصلی دورهٔ دوم سیاست خارجی ایران پس از انقلاب (دوره تثبیت نظام)، عبارت است از: گسترش فعالیت‌های مربوط به صدور انقلاب و کمک به نهضت‌های آزادی‌بخش، شرکت فعال در جنبش عدم‌تعهد، جنگ عراق علیه ایران، اتحاد بیش‌تر کشورهای عربی در حمایت همه جانبه از عراق و بالاگرفتن تشنجات دوره‌ای در روابط ایران با امریکا و اروپا.

جنگ تحمیلی عراق علیه ایران که در پی اشغال سفارت امریکا آغاز شد سناریوی جدیدی بود که امریکا در خلیج‌فارس برای زمین‌گیر کردن انقلاب ایران پی گرفت. مهم‌ترین اهداف امریکا از تحریک عراق برای آغاز تجاوز علیه ایران عبارت بود از:

۱. جلوگیری از صدور انقلاب به کشورها و نهضت‌های دیگر؛

۲. تجدید نظام ایران و کشاندن آن به موضع انفعالی پس از نابودکردن منابع ارزی آن در جنگ؛

۳. مصون نگاه داشتن رژیم‌های وابستهٔ منطقه؛

۴. جبران غرور ملی و تحقیر شده امریکا در مسألهٔ گروگان‌گیری؛

۵. فلج کردن اوپک و کنترل صدور نفت.[۳]

---

۱. *روزنامه انقلاب اسلامی*، (۲۲ / ۸ / ۱۳۵۹).

۲. مهدی بازرگان، *انقلاب ایران در دو حرکت*، ص ۱۰۴.

۳. احمد بخشایشی اردستانی، *اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، ص ۹۵.

متغیرهای مؤثر در حملهٔ عراق علیه ایران ـ که با تحریک امریکا، انجام شد ـ عبارت بود از: سیستم بین‌الملل (سوءاستفاده امریکا از سیاست‌های دوگانه شوروی در این زمینه)، ویژگی‌های روان‌شناختی صدام حسین (خشونت، ماجراجویی و جاه‌طلبی)، ریشه‌های اجتماعی (ناآرامی‌های شیعیان عراق) و عامل تشکیلاتی و درون سازمانی (موفقیت ایدئولوژیک حزب بعث با شیوه‌های پراگماتیستی و توسعه‌طلبانه).[۱]

جنگ تحمیلی در حالی آغاز شد که ارتش ایران انسجام نداشت، و سپاه پاسداران، افزون بر نوپا بودن، از طرف رئیس جمهور وقت ابوالحسن بنی‌صدر تحت فشار قرار داشت. عراق، به تصور آن‌که چند روزه ایران را به خاک خود ملحق می‌کند، به این ریسک خطرناک دست یازید و به‌زودی متوقف گردید. ایران، جهت استیفای حقوق از دست رفتهٔ خود، در سال ۶۲ وارد عراق شد. جنگ فرسایشی در سال‌های ۶۵ و ۶۶ به رکود گرایید. دولت عراق پس از مشاهدهٔ موضع اعتراض‌آمیز ایران در برابر قطعنامهٔ ۵۹۸ آن را پذیرفت.

امریکا ـ که در ماجرای انفجار سفارت امریکا در بیروت، ماجرای ایران گیت،[۲] حمایت ایران از انقلابیان فلسطینی و حزب الله لبنان و آغاز انتفاضهٔ فلسطین به خروش آمده بود و خود را در سقوط قیمت نفت از ۴۰ دلار به ۶ دلار موفق می‌دید ـ با گسیل ناوهایش به خلیج فارس، تعرض به کشتی‌های نفتی و تجاری و سرانجام، سرنگونی هواپیمای مسافربری ایرباس ایرانی در ۱۲ تیر ۱۳۶۷ در قبولاندن قطعنامهٔ ۵۹۸ به ایران کوشید.[۳] به‌هر حال ایران، با توجه به فشارهای خارجی و مشکلات داخلی، و با تحمل هزینه‌ای معادل ۱۰۰۰ میلیارد دلار خسارت و ۲۲۰ هزار شهید و ده‌ها هزار جانباز و مفقودالاثر، در تاریخ ۲۸ تیر ۱۳۶۷ قطعنامه را پذیرفت.[۴] عراقی‌ها ـ که ایران را در موضع ضعف می‌پنداشتند ـ به کمک مجاهدین خلق یورشی جدید آغاز کردند؛ ولی با مقاومت ملت سلحشور ایران (در عملیات مرصاد) روبه‌رو شدند و به‌سختی شکست خوردند.

---

۱. رک: محمدی، **پیشین**، صص ۱۳۶ ـ ۱۲۳.

۲. رسوایی ریگان در ماجرای سفر مک‌فارلین به تهران (در پنجم اردیبهشت ۱۳۶۵) به‌دلیل مشابهت با قضیه واترگیت (رسوایی ریچارد نیکسون)، «ایران گیت» نامیده شد، و زمانی که مسأله انتقال غیر قانونی درآمد از محل فروش سلاح به ضد انقلاب نیکاراگوا افشا گردید، نام ایران ـ کنترا به خود گرفت. پس از این ماجرا، مک فارلین خودکشی (ناموفقی) کرد، و بسیاری از مسئولان امریکایی از قبیل رئیس سازمان سیا استعفا دادند. (محمدی، **پیشین**، صص ۱۵۶ ـ ۱۴۷)

۳. رک: جمیله کدیور، ***رویارویی انقلاب اسلامی در ایران و امریکا***.

۴. جهت مطالعه بیش‌تر رک: مجموعه نویسندگان، **جنگ تحمیلی**؛ زیر نظر مرتضی منطقی، ***نگاهی بر هشت سال جنگ تبلیغاتی*** و محمدی، **پیشین**، و برای مطالعه در خصوص موضع گروهک‌ها در قبال جنگ تحمیلی رک: اداره تحقیقات و بررسی‌های سیاسی، ***جنگ تحمیلی در تحلیل گروهک‌ها***.

ریگان -که از حزب جمهوری‌خواه- بود از سال ۱۹۸۰ به مدت دو دوره ریاست جمهوری امریکا را بر عهده گرفت. در ۲۳ مارس ۱۹۸۳ (سوم فروردین ۱۳۶۲) «طرح ابتکار دفاع استراتژیک» (SDI) موسوم به «جنگ ستارگان» را اعلام کرد و جنگ سرد را به اوج رساند. پیشنهاد «خانهٔ مشترک اروپایی» گورباچف -که در سال ۱۹۸۵ در اتحاد شوروی به قدرت رسیده بود- با شکست روبه رو شد؛ اما نشان داد که جنگ سرد بین دو ابرقدرت شرق و غرب به پایان خود نزدیک می‌شود.

گورباچف، با اصلاحات سیاسی و اقتصادی در اتحاد جماهیر شوروی، اندیشهٔ احیای کمونیسم در سر می‌پروراند. امام خمینی، در ۱۳ دی ۱۳۶۷، طی پیام مبسوطی اعلام داشت که از این پس کمونیسم را باید در موزه‌های تاریخ سیاسی جهان جستجو کرد. پس از چندی، این پیش‌بینی جامهٔ تحقق پوشید و اصلاحات گورباچف به تخریب دیوار برلین، خروج ارتش سرخ از افغانستان، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، و انحلال رسمی پیمان ورشو(۱) و کومکن(۲) (در سال ۱۹۹۱) انجامید. امام حتی به گورباچف تذکر داده بود که مبادا شوروی را در دام سرمایه‌داری گرفتار سازد.

دورهٔ سوم سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران با پایان جنگ و ریاست جمهوری آیت‌الله هاشمی رفسنجانی شروع می‌شود. مهم‌ترین ویژگی‌های سیاست خارجی این دوره عبارت است از: بیرون آمدن از انزوای سیاسی - اقتصادی، تشنج‌زدایی، کوشش در راستای عادی‌سازی روابط با عربستان سعودی و دیگر کشورهای عربی، اصالت‌دادن به بازسازی در سطح داخلی و همکاری با کشورهای حوزهٔ آسیای مرکزی و قفقاز و گسترش شمار کشورهای عضو اکو به ده کشور.

یورش عراق به کویت در برحق قلمدادکردن مواضع سیاست خارجی ایران و جذب کشورهای عربی نقشی مهم ایفا کرد.

هرچند روابط ایران و اروپا افت و خیز داشت و در قضیهٔ انتشار کتاب **آیات شیطانی** و حکم اعدام سلمان رشدی، روابط ایران و انگلیس قطع شده بود، اما در مجموع سیاست خارجی ایران در این دوره بر تشنج‌زدایی و احترام به دیگر کشورها استوار بود. «پیمان ماستریخت» در ۷ فوریه ۱۹۹۲ در راستای تشکیل اروپای واحد، «به اجرا گذاشتن واحد پول اروپایی» (Euro) از سوم ژانویه ۱۹۹۹ و «تصویب قانون داماتو»(۳) به‌وسیله کنگرهٔ امریکا، اسباب استقلال هرچه بیش‌تر اروپا از امریکا را پدید آورد و در نتیجه امکان جای‌گزینی اروپا و روسیه به‌جای امریکا در سیاست خارجی ایران فراهم می‌شد.

---

۱. پیمان نظامی بلوک شرق در مقابل پیمان ناتو.

۲. پیمان اقتصادی بلوک شرق در مقابل بازار مشترک اروپا.

۳. امریکا با تصویب قانون داماتو در اواخر سال ۱۹۹۶ شرکت‌های خارجی طرف قرارداد ایران را تحریم کرد، در واقع این اقدام، بزرگ‌ترین شکاف اروپا و امریکا پس از جنگ جهانی دوم را پدید آورد. امریکا در ۸ مه ۱۹۹۸ از اجرای قانون داماتو و هلمز برتون عقب‌نشینی کرد.

اکنون اروپای غربی با جمعیت ۳۸۰ میلیون نفری و اقتصاد ۳/۵ تریلیون دلاری، در برابر امریکا با ۲۴۱ میلیون نفر جمعیت و درآمدی حدود ۴ تریلیون دلار، رقیبی جدی به‌شمار می‌رود. ژاپن، چین و آسیای جنوب شرقی نیز در ساختار جدید روابط بین‌الملل نقش به‌سزا دارند. در واقع «نظریهٔ پایان تاریخ» فوکویاما و «نظریهٔ برخورد تمدن‌های» هانتینگتون با توجه به رشد قطب‌های جدید سیاسی و اقتصادی در جهان، به رؤیا شبیه‌تر می‌نماید.(۱)

دورهٔ چهارم سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران با ریاست‌جمهوری حجت‌الاسلام و المسلمین خاتمی آغاز شد. از مهم‌ترین تحولات سیاست خارجی این دوره عبارت است از: بازگشت سفرای اتحادیهٔ اروپا به ایران (در ۲۴ آبان و اول آذر ۱۳۷۶)، تشکیل اجلاس سران کنفرانس اسلامی در ایران (در ۱۱ آذر ۷۶)، تشنج‌زدایی بیش‌تر در سیاست خارجی و معرفی چهرهٔ صلح‌طلبانه از اسلام و ایران با ارائهٔ نظریه گفت‌وگوی تمدن‌ها. این طرح به‌زودی در دستور کار مجمع ملل متحد قرار گرفت و سال ۲۰۰۱، «سال گفت‌وگوی تمدن‌ها» نامیده شد.

---

۱. جهت مطالعه بیش‌تر در این زمنیه رک: مجتبی امیری، **نظریه برخورد تمدن‌ها**؛ ساموئل هانتینگتون، **موج سوم دموکراسی**، ترجمه احمد شهسا؛ سیدصادق حقیقت، **گفتگوی تمدن‌ها و برخورد تمدن‌ها** و محمدی، **پیشین**.

منابع فارسی

- **قرآن کریم**.

- **آئین انقلاب اسلامی**، (آراء برگزیده امام خمینی)، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۳.

- **آخرین سفر شاه**، ویلیام شوکراکس، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، البرز، ۱۳۶۹.

- **آشنایی با تشکیلات دولت جمهوری اسلامی ایران**، مهدی حسینی، تهران، مرکز آموزشی مدیریت دولتی، ۱۳۷۷.

- **آن روزهای خدایی**، سیداحمد خمینی، (یادمان هجدهمین سالگرد پیروزی انقلاب)، تهران، مؤسسهٔ تنظیم و نشرآثار امام خمینی، ۱۳۷۵.

- **از سیدضیاء تا بختیار**، مسعود بهنود، تهران، جاویدان، ۱۳۷۰.

- **از مرجعیت تا تبعید امام‌خمینی**، عبدالوهاب فراتی، تهران، اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸.

- **اسلام و مقتضیات زمان**، ج ۱، مرتضی مطهری، تهران، صدرا، ۱۳۷۰.

- **اسناد لانه جاسوسی، از ظهور تا سقوط**، ج ۱، تهران، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، ۱۳۶۶.

- **اسنادی از جمعیت‌های مؤتلفه اسلامی، حزب ملل اسلامی**، تهران، دوازده محرم، ۱۳۵۳.

- **اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**، احمد بخشایشی اردستانی، تهران.

- **اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**، احمد بخشایشی‌اردستانی، تهران، آوای نور، ۱۳۷۵.

- **اعترافات ژنرال**، عباس قره‌باغی، تهران، نشر نی، ۱۳۶۶.

- **اقتصاد سیاسی ایران**، محمدعلی(همایون)کاتوزیان، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز، چاپ‌های ۱۳۶۸ و ۱۳۷۳.

- **الانتفاضة الثورة**، صالح عوض، بیروت، مؤسسه‌الزیتونیة للاعلام والنشر، ۱۳۹۰ ق.

- **امام و روحانیت**، تهران، دفتر سیاسی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۶۲.

- **اندیشه سیاسی در اسلام معاصر**، حمید عنایت، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۵.

- **اندیشه‌های بنیادی اسلامی**، سیدمحمدحسین طباطبائی و دیگران، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۱.

- ***اندیشهٔ اصلاح در نهضت‌های اسلامی***، محمدجواد صاحبی، تهران، کیهان، ۱۳۶۷.
- ***انقلاب***، آرنت هانا، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۱.
- ***انقلاب اسلامی در ایران***، حامد الگار، ترجمه مرتضی اسعدی و حسن چیذری، تهران، قلم، ۱۳۶۰.
- ***انقلاب اسلامی در مقایسه با انقلاب‌های فرانسه و روسیه***، منوچهر محمدی، تهران، نویسنده، ۱۳۷۰.
- ***انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن***، ج ۱، قم، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، ۱۳۷۴.
- ***انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن***، عباسعلی عمیدزنجانی، تهران، نشر کتاب‌سیاسی، ۱۳۷۱.
- ***انقلاب ایران به روایت رادیو بی بی سی***، عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۲.
- ***انقلاب ایران در دو حرکت***، مهدی بازرگان، تهران، نراقی، ۱۳۶۳.
- ***انقلاب ایران و مبانی رهبری امام خمینی***، سیروس پرهام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷.
- ***انقلاب و بسیج سیاسی***، حسین بشیریه، تهران، پگاه، ۱۳۷۲.
- ***ایالات متحده، ایران و جنگ سرد***، ویلیام لاکر، ریچارد کاتم، ترجمه محمدعلی آتش برگ، تهران، نشر بین‌الملل، ۱۳۶۳.
- ***ایرانِ بر ضدشاه***، احمد فاروقی و ژان لوروریه، ترجمهٔ مهدی نراقی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸.
- ***ایران بین دو انقلاب***، ایرواند آبراهامیان، ترجمه احمد گل‌محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۷.
- ***ایران در دوران دکتر مصدق***، سپهر ذبیح، ترجمهٔ محمدرضا رفیعی مهرآبادی، تهران، ۱۳۶۳.
- ***ایران در دورهٔ سلطنت قاجار***، علی‌اصغر شمیم، تهران، افکار، چاپ پنجم، ۱۳۷۴.
- ***ایران سراب قدرت***، گراهام رابرت، ترجمه فیروز فیروزنیا، تهران، سحاب، ۱۳۵۸.
- ***ایران عصر قاجار***، لمبتون ا.ک. اس، ترجمه سیمین فصیحی، مشهد، جاودان خرد، ۱۳۷۵.
- ***ایرانیان و اندیشهٔ تجدد***، جمشید بهنام، تهران، فرزانه، ۱۳۷۵.
- ***بازیابی ارزش‌ها***، مهدی بازرگان، تهران، بی‌تا، ۱۳۶۲.
- ***بررسی اجمالی نهضت‌های اسلامی در صدسالهٔ اخیر***، مرتضی مطهری، قم، صدرا، ۱۳۷۴.
- ***بررسی مستندی از مواضع گروه‌ها در قبال انقلاب اسلامی***، تهران، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱.
- ***بررسی مستندی از مواضع گروهها در قبال انقلاب اسلامی***، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۱.
- ***بررسی مقایسه‌ای چرائی و چگونگی وقوع انقلاب‌های فرانسه، روسیه و ایران***، مصطفی ملکوتیان، پایان‌نامه دکترای علوم سیاسی، تهران، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۷۴.
- ***بررسی و تحقیق در نهضت مشروطیت ایران***، رسول جعفریان، قم، توس، ۱۳۶۹.
- ***بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی***، سیدحمید روحانی، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۵۶.

- **پژوهشنامه متین**، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، ش ۱، زمستان ۱۳۷۷.
- **پژوهشی در تاریخ معاصر ایران** (برخورد شرق و غرب در ایران)، مریم میراحمدی مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸.
- **پنهان‌کاری و دموکراسی**، ترنر استانفیلد، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۶.
- **پیام فریاد برائت**، مردادماه ۱۳۶۶.
- **پیرامون انقلاب اسلامی**، مرتضی مطهری، تهران، صدرا، ۱۳۶۸.
- **تاریخ انحطاط مجلس**، احمد مجدالاسلام، مقدمهٔ و تحشیه‌محمود دخلیل‌پور، اصفهان، دانشگاه‌اصفهان، ۱۳۵۶.
- **تاریخ انقلاب مشروطیت ایران**، مهدی ملک‌زاده، تهران، انتشارات علمی، چاپ چهارم، ۱۳۷۳.
- **تاریخ ایران**، ابراهیم افراسیابی، تهران، علم، ۱۳۶۷.
- **تاریخ بیداری ایرانیان**، ناظم‌الاسلام کرمانی، به اهتمام اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، آگاه، ۱۳۶۱.
- **تاریخ توسعه‌طلبی امریکا در ایران**، گ. ل. بوندارفسکی، تهران، آلفا، ۱۳۵۸.
- **تاریخچه گروههای تشکیل دهندهٔ سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی**، تهران، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، ۱۳۵۹.
- **تاریخ دخانیه**، شیخ حسن کربلایی، تصحیح رسول جعفریان، قم، الهادی، ۱۳۷۷.
- **تاریخ سیاسی معاصر ایران**، ج ۱، جلال‌الدین مدنی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱، جلد ۱.
- **تاریخ سی‌سالهٔ ایران**، بیژن جزنی، بی‌نا، بی‌جا، بی‌تا.
- **تاریخ معاصر یا حیات یحیی**، یحیی دولت‌آبادی، تهران، رودکی، ۱۳۶۱.
- **تاریخ ملی‌شدن صنعت نفت ایران**، فؤاد روحانی، تهران، جیبی، ۱۳۵۳.
- **تحریم تنباکو اولین مقاومت منفی در ایران**، ابراهیم تیموری، تهران، کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۸.
- **تحریم تنباکو**، محمدرضا زنجانی، تهران، حسین مصدقی، ۱۳۳۳.
- **تحقیق در افکار میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله**، نورانی، تهران، جیبی، ۱۳۵۲.
- **تحلیلی از انقلاب اسلامی**، حاتم قادری، تهران، دفتر تحقیقات و برنامه‌ریزی آموزشی و پرورشی، ۱۳۶۶.
- **تحلیلی بر انقلاب اسلامی**، منوچهر محمدی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۰.
- **تحولات سران حزب توده ایران**، تهران، نگره، ۱۳۷۵.
- **تحول انقلابی**، چالمرز جانسون، ترجمه حمید الیاسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- **تشیع و مشروطیت ایران**، عبدالهادی حائری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- **تنبیه‌الامة و تنزیه الملة**، محمد حسین نائینی، تهران، فردوسی، ۱۳۳۴.
- **توسعه و تضاد**، فرامز رفیع‌پور، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۶.

- **جامعه‌شناسی**، تی. بی باتومور، ترجمه حسن منصور و حسن حسینی‌کلجاهی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۵.
- **جرعهٔ جاری**، علی ذوعلم (گردآورنده)، تهران، پژوهشکده فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۷۷.
- **جناح‌های سیاسی در ایران امروز**، حجت مرتجی، تهران، نقش و نگار، ۱۳۷۸.
- **جناح‌های سیاسی در ایران**، سعید برزین، تهران، مرکز، ۱۳۷۷.
- **جنگ قدرت‌ها در ایران**، باری روبین، ترجمه محمود مشرقی، تهران، آشتیانی، ۱۳۶۳.
- **چارچوبی برای تحلیل و شناخت انقلاب اسلامی در ایران**، محمدباقر حشمت زاده، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۸.
- **چپ در ایران**، تهران، وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸.
- **حدیث انقلاب**، جستارهایی در انقلاب اسلامی (مجموعه مقالات)، تهران، الهدی، ۱۳۷۷.
- **حزب توده از آغاز تا فروپاشی**،الهه کولائی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۶۷.
- **حکومت خدا، جمهوری اسلامی ایران، امریکا**، بنارد شریل، دانشگاه کلمبیا، ۱۹۸۴.
- **خاستگاه‌های جامعه‌شناسی**، آبراهام جی. اچ، ترجمه احمد کریمی، تهران، پاپیروس، ۱۳۶۸.
- **خاطرات اعتمادالسلطنه**، اعتمادالسلطنه، به‌کوشش ایرج افشار، تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۶.
- **خاطرات حاج سیاح**، حاج سیاح، به‌کوشش حمید سیاح، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۹.
- **خاطرات شهید حاج مهدی عراقی**، مهدی عراقی، محمود مقدسی (گردآورنده)، تهران، رسا، ۱۳۷۰.
- **خاطرات و تألمات دکتر مصدق**، محمد مصدق، تهران، علمی، ۱۳۷۰.
- **درآمدی بر انقلاب‌اسلامی و ریشه‌های آن**، عبدالوهاب فراتی (گردآورنده)، قم، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، ۱۳۷۶.
- **درآمدی بر مبانی فکری انقلاب اسلامی**، محمدشفیعی فر، قم، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، ۱۳۷۸.
- **در جستجوی راه از کلام امام**، (دفتر نوزدهم، فلسطین و صهیونیزم)، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- **در جستجوی راه از کلام امام**، (دفتر هشتم، روحانیت)، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲.
- **در خدمت و خیانت روشنفکران**، آل‌احمد، تهران، رواق، بی‌تا.
- **درون انقلاب ایران**، جان.دی استمپل، ترجمه منوچهر شجاعی، تهران، رسا، ۱۳۷۷.
- **دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران**، فردهالیدی، ترجمه‌فضل‌اللّه‌نیک‌آئین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸.
- **دین‌شناسی معاصر**، مجید محمدی، تهران، قطره، ۱۳۶۸.
- **رقابت روس و انگلیس در ایران و افغانستان**، ترنزیو پیوکارلو، ترجمه عباس آذرین، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹.

- **۲۷۵ روز با بازرگان**، مسعود بهنود، تهران، نشر علم، ۱۳۷۷.
- ***روزشمار انقلاب اسلامی ایران***، فرهاد بخشنده و مجید محسنی، تهران، کیمیا، ۱۳۷۶.
- ***روس و انگلیس در ایران***، فیروز کاظم‌زاده، ترجمه منوچهر امیری، تهران، کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۴.
- ***رویارویی انقلاب اسلامی در ایران و امریکا***، جمیله کدیور، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۴.
- ***رهبران مشروطه***، ابراهیم صفایی، تهران، فرهنگ و هنر، ۱۳۵۶.
- ***رهیافت‌های نظری بر انقلاب اسلامی***، عبدالوهاب فراتی (گردآورنده)، قم، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، ۱۳۷۷.
- ***ریشه‌های انقلاب ایران***، نیکی کدی، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، قلم، ۱۳۶۹.
- ***زندگی‌نامه سیاسی امام خمینی***، محمدحسن رجبی، تهران، مؤسسه فرهنگی قبله، ۱۳۷۴.
- ***زندگی‌نامه سیاسی مهندس مهدی بازرگان***، سعید برزین، تهران، مرکز، ۱۳۷۴.
- ***زندگی و اندیشهٔ میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله***، حجت‌الله اصیل، تهران، نشر نی، بی‌تا.
- ***ژرف‌نگری در انقلاب اروپا***، رالف دارندورف، ترجمه هوشنگ لاهوتی، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۰.
- ***سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی***، ساموئل هانتینگتون، ترجمهٔ محسن ثلاثی، تهران، علم، ۱۳۷۰.
- **ساواک**، دلانوآ کریستین، ترجمهٔ عبدالحسین نیک‌گهر، تهران، طرح نو، ۱۳۷۰.
- ***سرآغاز نواندیشی معاصر***، مقصود فراستخواه، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ دوم، ۱۳۷۴.
- ***سردار جنگل***، ابراهیم فخرایی، تهران، جاویدان، ۱۳۵۴.
- ***سلسلهٔ پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج***، جمعی از نویسندگان، ترجمه عباس مخبر، تهران، طرح نو، ۱۳۷۵.
- ***سنت و مدرنیسم***، صادق زیباکلام، تهران، روزنه، ۱۳۷۷.
- ***سه سال در دربار ایران***، ژرژ فوریه، ترجمه عباس اقبال آشتیانی تهران، دنیای کتاب، بی‌تا.
- ***سیاست خارجی ایران در دورهٔ پهلوی***، عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، البرز، ۱۳۷۳.
- ***سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران***، منوچهر محمدی، تهران، نشر دادگستر، ۱۳۷۷.
- ***سیری در نظریه‌های انقلاب***، مصطفی ملکوتیان، تهران، قومس، چاپ دوم، ۱۳۷۶.
- ***شاخص‌های اجتماعی ایران***، احمد اشرف، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۵.
- ***شرح زندگانی میرزای شیرازی***، شیخ آقابزرگ تهرانی، ترجمهٔ حمید تیموری، تهران، میقات، ۱۳۶۲.
- ***شناسنامه تشکل‌ها و احزاب سیاسی جمهوری اسلامی ایران***، تهران، وزارت کشور، ۱۳۷۷.
- ***صحیفه نور***، امام خمینی، تهران، مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۶۱.
- ***صفحاتی از تاریخ معاصر ایران***، ج ۱، اسناد مربوط به‌نهضت آزادی، تهران، نراقی، ۱۳۶۳.

ـ***طلای سیاه یا بلای ایران***، ابوالفضل لسانی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷.

ـ***ظهور و سقوط سلطنت پهلوی***، ج ۱، حسین فردوست، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۰.

ـ***عبور از بحران***، هاشمی رفسنجانی، تهران، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۷۸.

ـ***عقاب و شیر***، بیل جیمز، ترجمهٔ مهوش غلامی، تهران، نشر کوبه، ۱۳۷۱.

ـ***عین‌الدوله و رژیم مشروطه***، مهدی داودی، تهران، کتاب‌های جیبی، ۱۳۷۲.

ـ***غارتگری در ایران***، حسین ارژنگی، تهران، نویسنده، ۱۳۵۸.

ـ**غربزدگی**، جلال آل‌احمد، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

ـ**فرهنگ *دوجلدی دانشگاهی انگلیسی به فارسی***، ج ۲، عباس و منوچهر آریانپور، تهران، امیرکبیر،۱۳۵۳.

ـ**فرهنگ سکوت**، مهدی پرهام، مجموعه سی‌مقاله، تهران، ۱۳۷۵.

ـ**فلسفه و جامعه شناسی *سیاسی***، به کوشش مجید محمدی، تهران، قطره، ۱۳۷۴.

ـ***فیدل کاسترو و مذهب***، بتو فری، ترجمه سرویس خارجی روزنامهٔ اطلاعات، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۸.

ـ***قانون اساسی جمهوری اسلامی***.

ـ***قتل اتابک و شانزده مقاله تحقیقی دیگر***، جواد شیخ‌الاسلامی، تهران، کیهان، ۱۳۶۷.

ـ***قلم و سیاست***، محمدعلی سفری، تهران، نامک، ۱۳۷۱.

ـ***قیام گوهرشاد***، سینا واحد، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۰.

ـ***کالبد شکافی چهار انقلاب***، کرین برینتون، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نو، ۱۳۶۶.

ـ***کتاب البیع***، امام خمینی، تهران، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۵.

ـ***کتاب سیاه، سال‌های نهضت ملی***، ج ۷، حسین مکی، تهران، علمی، ۱۳۷۷ .

ـ***کژراهه***، احسان طبری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶.

ـ***کژراهه***، احسان طبری، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۷۰.

ـ***کشف‌الاسرار***، امام خمینی، بی‌جا، نشر ظفر، ۱۳۲۳.

ـ***کلیسای شورشی***، کامیلو تورس، ترجمه جواد یوسفیان، تهران، نشر نی، ۱۳۶۸.

ـ**کوثر**، مجموعه سخنرانی‌های امام‌خمینی همراه با شرح وقایع انقلاب اسلامی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۱.

ـ**کیهان فرهنگی**، سال یازدهم، شمارهٔ یکم، ۱۳۷۳.

ـ***گزارش اقتصادی و ترازنامه سال ۱۳۷۵***، بانک مرکزی.

ـ***مبانی جامعه‌شناسی***، هانری مندارس، ترجمه باقر پرهام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۹.

ـ***مبانی نظری حکومت مشروطه و مشروعه***، حسین آبادیان، تهران، نشر نی، ۱۳۷۴.

ـ ***مثل برف آب خواهیم شد***، (مذاکرات شورای فرماندهان ارتش، دی و بهمن ۱۳۷۵).

ـ ***مجله راهبرد***، شمارهٔ ۹، ۱۳۷۵.

ـ ***مجلهٔ اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی***، شماره‌های ۴۲ ـ ۴۱.

ـ ***مجموعه آثار***، علی شریعتی، تهران، دفتر تدوین و تنظیم آثار دکترعلی شریعتی، بی‌تا.

ـ ***مجموعه رسائل*** (اعلامیه‌ها و لوایح شیخ شهید فضل‌الله نوری)، محمد ترکمان، تهران، رسا، ۱۳۶۲.

ـ ***مجموعه مقالات پیرامون جهان سوم***، حاتم قادری (گردآورنده)، تهران، سفیر، ۱۳۶۹.

ـ ***مجموعه مکتوبات، سخنرانی‌ها و... آیت‌الله کاشانی***، م. دهنوی، تهران، چاپخش، ۱۳۶۲.

ـ ***مسئولیت‌های فرا ملّی در سیاست خارجی دولت اسلامی***، سیدصادق حقیقت، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۷۵.

ـ ***مصدق، نفت، ناسیونالیزم ایرانی***، «جیمز بیل و ویلیام راجر لویس، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، تهران، نو، ۱۳۶۸.

ـ ***مصدق و نبرد قدرت در ایران***، همایون کاتوزیان، ترجمهٔ احمد تدین، تهران، رسا، چاپ دوم، ۱۳۷۲.

ـ ***مقاومت شکننده***، جان فوران، ترجمه احمد تدین، تهران، رسا، ۱۳۷۷.

ـ ***مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی***، صادق زیباکلام، تهران، روزنه، ۱۳۷۲.

ـ ***مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی***، مرتضی مطهری، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۴.

ـ ***ناسیونالیزم در ایران***، ریچارد کاتم، ترجمهٔ فرشته سرلک، تهران، گفتار، ۱۳۷۱.

ـ ***نامه‌هایی از تبریز***، براون ادوارد، ترجمهٔ حسن جوادی، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۱.

ـ ***نظریه‌های جامعه شناسی***، غلامعباس توسلی، تهران، سمت، ۱۳۷۰.

ـ ***نفت، قدرت و اصول***، مصطفی علم، ترجمه غلامحسین صالحیار، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۱.

ـ ***نقدی بر مارکسیسم***، مرتضی مطهری، قم، صدرا، ۱۳۶۳.

ـ ***نقش روحانیت پیشرو در انقلاب مشروطیت***، حامد الگار، ترجمه ابوالقاسم سرّی، تهران، توس، ۱۳۵۶.

ـ ***نهج‌البلاغه***، ترجمهٔ دکتر سیدجعفر شهیدی، تهران، علی فرهنگی، ۱۳۷۵.

ـ ***نهضت روحانیون ایران***، علی دوانی، تهران، مؤسسه خیریه و فرهنگی امام‌رضا علیه‌السلام، ۱۳۵۸.

ـ ***ولایت‌فقیه***، امام خمینی، تهران، دفتر نشر فقیه، بی‌تا.

ـ ***هاشمی و انقلاب***، رضوی مسعود، تهران، همشهری، ۱۳۶۷.

منابع لاتین

- Abbas Manafi, ***Critical Reflections on Theories of Revolution: A Lesson Form Iran***, Ann Arbor: U.M.I, 1987.
- Abbas Manoochehri, ***Ali Shariati and The Islamic Renaissance***, Ann Arbor: U.M.I, 1989.
- A.S.Cohan, ***Theories of Revolution***, London: Wiley, 1975.
- Chalmers Johnson, ***Revolution and The Social System,*** Stanfard: Hoover Institution Studies, 1964.
- Foroozandeh Faghihi, ***Land Reform and It´s Effects on Rural - Unrban Imigration in Iran Since 1962***, Ann Arbor: U.M.I, 1980.
- Gerard Devilliers & Others, ***The Imperial Shah***, London: Weildenfeld & Nicolson, 1976.
- Hassan Tajalli Tehrani, ***The causes of Revolution: A Case Study of Iranian Revolution of 1978 - 1992.***
- James c. Davies, "***Toward a Theory of Revolution***, in: Kelly & Brown(eds), ***Struggles in the State***, Newyork: Wiley, 1970.
- Michael Ficher , ***Iran From Religious Dispute to Revolution***, America: Harvard university Press.
- Mohsen Nodjomi, ***DictatorShip and Rise of Political Movement, The case of Iran***, Ann Arbor: U.M.I, 1985.
- Michael Hechner, "Symposium on Prediction in the Social Sciences."***American Journal Of sociology***.
- ***Newsweek***, Nov 6,1987.
- Pitirim A. Sorokin, "Fluctuations of Internal Disturbances", in: Kelly & Brown (eds), ***op.cit***.
- Shahin Mossavar Rahmani, ***The Iranian Revolution of 1978 - 1979***, Ann Arbor: U.M.I,1982.
- Theda Skocpol, ***States and Social Revolutions***, Cambridge: Cambridge University Press, 1979.